کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی

...اقرا بخواندن تواى بارخدايا بدبخت يعنى توخو كرده اى
...كردن دعاى من ومن همى ترسم ازخويشاوندان ازپس مرگ من يعنى
...دين بگردانند وزن من نوميد گشته ازمن فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
...وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا
...ازفضل ورحمت خويش پسرى تا ميراث يابد ازمن يعنى خليفه
...وخليفه آل يعقوب وبنده خويش كن يارب يعنى وىرا نبوت وطاعة
...بصرى گويد كه معنيش آنست كه ازمن ميراث يابد مال من تا خويشانى كه دور باشند
...ند ونه اندر طاعت خداى تعالى بكار برند كلبى گويد اين يعقوب بن ماثان بود
...يعقوب بود كه پدر يوسف بود وپيغمبر صلى الله عليه وسلم گفت رحم الله زكريا وما
...ورثته خداى تعالى دعاى وى مستجاب فرمود وگفت يا زكريا انا نبشرك
...يحيى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا يا زكريا ما ترا بشارت دهيم بفرزندى كه نام
...م هيچ كس را ازپيش وى يحيى نخوانده اند آن معنى حمزه بران تاويل كه دين
وپيغمبر صلى الله عليه وسلم گفت هرگز معصيت نكرد وقصد هيچ معصيت نكرد
...معنى شبيه باشد يعنى وىرا مثل نبود اندر صفت كه ياد كرديم قَالَ رَبِّ
...غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ
...اى بارخداى چون بود مرا فرزند زن من نازاينده است وخود
...تحملها من سست وخشك شده قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ

۲/۵

سوره مريم ۴ ثمان وتسعون ايه مكيه

بسم الله الرحمن الرحيم

كهيعص ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا
إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ رَبِّ إِنِّي
وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا
وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَإِنِّي
خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي

... عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا كفت ...
است كفت خداي تعالى برمن آسانست وخوذ آفريده ام تورا از پيش آن و...
هيچ چيز واندرين آيت دليلست براكه شيئ معدوم نباشد بخلاف انكه ...
كه معدوم شيئ باشد يعني كه خداي عز وجل ويرا كويد ترا بيافريدم وتو هيچ ...
قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَنْ لَا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَ...
كفت زكريا يارب مرا نشاني كن تا من بدانم كه زن من بار برداشته است كفت خداي ...
كه سخن نتواني با مردم كفتن سه شبانروز وتراست يعني درست وباسلامت وبي ...
مردمان ويرا جشم همي داشتند تا در بكشايد وايشان اندر شويد وباوي نماز كنند وي ...
وي بكرديد جنانكه كفت فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَ...
وَعَشِيًّا پس بيرون آمد بر قوم خويش از محراب واشارت كرد بديشان وكروهي كه ...
تا ايشان آن نبشته برخوانند كه نماز كنيد بامداد وشبانكاه كه خداي تعالى وي...
يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ...
كير كتابرا بجه عطا داديم ويرا فهم وحكمت ... جنين كو...
آمدند وكفتند يا يحيى بيرون آي تا بازي كنيم جواب داد كه مارا نه براي با...
يعني انكه خداي عز وجل بيافريد وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَا...
وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا وعطا دا...
تا وپاكي از معصيت وبود مطيع وپرهيزكار ونيكو طاعت ماذر وپدر ايستاده ونبود ...

عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا
...ويرا اندر دو جهان انكه كه ويرا بزادند وانكه بميرد وانكه كه برانكيزانند ويرا زنده حسن ...
... كه يحيى وعيسى عليهما السلام فرا يكديكر رسيدند عيسى كفت كه مرا استغفار كن كه تو از من بهتري ...
... سلام دادم وخداي عز وجل سلام داد بر تو انكه پيغمبر صلى الله عليه وسلم كفت خداي عز وج...
... فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا ...
... ويادكن اندر قرآن مريم را دختر عمران بن ماثان انكه كه جدا شد از قوم خويش و ...
... آفتاب از بهر انكه وقت زمستان بوذ وتو سايان از بهر انكه وي اندر حجره نشست ...
خويش ساخته فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا ...
... حَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا پس فرا كرفت ميان خوذ وا...
... وستيذيم بوي جبرئيل را تا پيدا آمد پيش وي بر صورت آدمي قَالَتْ إِنِّي ...
بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا كفت مريم جبر...
... بكنم از تو اكر تو پرهيزكاري باشي ومطيع زني ومردي اندر يك حجاب نشايد بو...
... سي تقي نباشد وكفته اند مردي بوذ اندر زمان وي نام وي تقي سخت مفسد و...
... وي شيفته بوذ ويرا بلند بوذ جون مردي ديد ناكاه ويرا حجاب خويش بند اشت ...
... كه ويرا تقي خواند از بهر آن كفت إني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقيا
... أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا
... بدان من رسول خداوندم تا بشارت دهم ترا بعطا دادن خداي ترا فرزندي شايسته پاك ...

٣

... جبرئيل وآن بعكرمه كويد كه مريم عليها السلام اندر مسجد بوذي هر كاه كه پاك بوذي جون ...
... ايذ بروي بيذا شدي وي بخانه شدي پيش خالت جون پاك شدي بامسجد آمذي ببر...
... خويش وغسل همي كرد از حيض جبرئيل را ديد اندر صورت مردي نيكو روي ونيكو موي ...
... واز بهر آن جبرئيل بران صورة فرستاذ كه الكو ويرا بر صورت خلقت وي فرستيذي م...
... نتوانستي ازو سخن وي شنود پس مريم ويرا جواب داد جنانكه خداي عز وجل خبر داذ و ...
أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ ...
كفت مريم كه باشد مرا فرزند ومن نرسيده هيچ آدمي ونبودم جونيه فساد قَالَ
قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ...
... جبرئيل جنان است كه تو همي كويي بلي پديد همي كونه خداي تو آن بر من آسان است ...
... باشد آن كرويذن آن كسانی كه ويرا متابعت كنند بروز وي وَكَانَ أَمْ...
... وآن كاري بوذ رانده اندر لوح محفوظ نبشته انكه جبرئيل عليه السلام از دو يك نفس بدميذ ...
... بر دامن كفنه ... فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَ...
... مريم بار برداشت وجدا شوذ باوي يعني بآن حمل اندر جايكاهي دور از قو...
... اند وپس كوه شد كلبي كويد ويرا ابن عمي بوذ نام وي يوسف ويرا كفتند ...
... ويرا بكشد ويرا ببرد از بكوه برد و اندران حال كه همي شد اندر ...
... بكشد جبرئيل عليه السلام پيش وي آمد وكفت ويرا مكش كه اين فرزند از ...
... آورده است براينها ومقدار حمل وي نه ماه بوذ وكروهي كفتند هشت ماه بوذ و ...

٤

... انكه هر ازهشت ماهه مولود نزيست مكر عيسى عليه السلام ابن عباس كويد جون مريم بار برداشت ...
... بنهاذ ومدت آن يك ساعت بوذ مقاتل كويد اندر يك ساعت بار بنهاد واندران ساعت كه ...
... ديد ومريم ده ساله بوذ كه بار برداشت ودو بار او را حيض افتاده بوذ پيش از انكه بار برداشت ...
... ديد آمد بانوذيك بنه درخت ... درخت خشك اندر زمستان وكفته اند كه شكي جز خرما بوذي ...
... عز وجل مرا انسا فريفته بوذي جنانكه خداي عز وجل كفت فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ
... جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا
... پس فرا آورده ويرا اشوب بار نهاذن فرا نوذيك بنه درخت خرما ودفع كفت كاشكي ...
... پيش ازين ويا بوذمي فراموش كرده وكذاشته وجون اين سخن بكفت ندايي شنيذ ...
... كه همي كفتند مريم برناخير كه همي بوذ جبرئيل ويرا از زير كوه ندا كرد وكروهي كفتند كه اين ...
... انكه كه از شكم مادر بيرون آمد كفت اندوه مدار يا مريم كه خداي عز وجل اندر زير فرمان ...
... بديد آورد وآن جنان بوذ كه جون پاي عيسى بزمين رسيذ از اثر پاي وي چشمه ...
... وروان شد وآن درخت خشك سبز شد واندر حال برك برآورد وخرما پديد آورد ...
... رطب كردند جنانكه خداي عز وجل همي كويد فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا ...
... قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ندا كرد ويرا آن كه ...
... بوذ كه اندوه مدار كه پديد آورد خداي تو اندر زير تو جوي آب يعني جايكاه كه خواستي ...
... بايستادي وكفتي برو برفتي وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ
... عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا وجنبان از ذور خويش بنه درخ...

افتد بر تو یعنی نزدیک تو رطبی تازه و از بهر آن گفتند صحر نست بر نان نفساء
و صحرنست بیمار را بهتر از ایشت فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا
فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا بخور یا مریم رطب و آب ازان جوی و چشم روشن
فرزند و اگر بینی از بنی آدم کسی را فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا
فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا بگوی که من نذر کرده ام خدای را خاموشی
امروز تا هیچ مردم یعنی با فریشتگان گویم خدای عز و جل مر مولی و یرا که الدایه تر ان حال این
با ملامتی کنند ترا و یرا بگوی به اشارة که من سخن نگویم و گویی که مشغل و یرا ان مقدار بیش
حالة کن یعنی که وی جواب دهند کلبی گوید یوسف النجار با وی بود انجا و یرا و برو
و بغاری برد اندران کوه تا چهل روز برآمد و مدت نفاس وی بگذشت انکه مریم را آورد
بو کرفت وی چهل روزه عیسی اندران راه با مادر سخن گفت و گفت ترا بشارت باد که من
و مسیح وی ام چون با قوم خویش رسیدند و یرا دیدند با کودکی اندر حال شدند و بگریستند
مریم سخت عجب چیزی آوردی منکر و عظیم کاویت یا خواهر هارون و این هارون مردی
اسرائیل نه ان هرون که برادر موسی بود چه از روزگار موسی تا ان روزگار مدتی دراز بود
و یرا جنان برادری باشد ازانکه از وی فعلی ناشایسته چنانک ایشان همی بد اشد مح
کنند که این هارون بود که اندر بنی اسرائیل اندران روزگار بلند بود و فاسق ترا دفعی بود
ن ایشان مریم را بران صفت نسبت دادند کنند تو خواهر هارونی یعنی فعل تو هم
... بر سبیل تشبیه اینست که خدای عز و جل همی گوید فَأَشَارَتْ

بِهِ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا بس آورد و یرا
خویش و یرا برگرفته گفتند یا مریم خود آوردی چیزی عجب منکر يَا أُخْتَ هَارُونَ
مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا
هارون نبود پدر تو مردی بد و نبود مادر تو زانیه یعنی بس انکجاست این فرزند تو بو کوی
فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ
صَبِيًّا بس اشارت کرد مریم فرا عیسی که با وی سخن گویید گفتند چگونه سخن با وی گوییم و کودکی است اندر
گهواره قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا
وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا گفت عیسی من بنده خدای ام عطا داده است مرا دانستن کتاب
مرا پیغمبری و مرا مبارک آفریده است أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي
بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا هر جا که باشم تعلیم خیر کنم و فرموده است
نماز و زکوة دادن مادام که زنده باشم وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي
جَبَّارًا شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ و مرا مطیع کرده است مادر خویش را و مرا
نکرده است نه متکبر و جبار و سلام باد بر من آن روز وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ
وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ذَٰلِكَ که مرا بزادند و آن روز که بمیرم و آن روز که مرا برانگیزانند
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ
مریم و این صفت وی قول حق است و وی آنست که اندر وی شک می کنند جهودان می گویند
ترسایان می گویند بر خدای بود ثالث ثلاثة بود انکه خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد و گفت

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا
يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ نبود خدای را یعنی نبود اندر صفت
که خود را فرزندی پاکا خدایا منزه است ازان چون حکم کند چیزی که اندر معلوم وی است بس آن را
باش بباشد وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ و من خدای پروردگار منست و پروردگار شما است و یرا پرستید اینست راه
راست بدانک پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت سه تن سخن گفتند پیش از وقت یکی گواهی یوسف چنا
دیگر دختر ماشطه دختر فرعون چنانک یاد کردیم سیوم عیسی علیه السلام چهارم فرزند آن زن
اخدود بسوختند چنانک یاد کنیم پنجم صاحب جریج و حال وی چنان بود که مردی رهبان اندر
از پیغمبر صلعم که مردی بود و یرا جریج گفتندی راهب اندر صومعه خویش بودی نماز همی کرد روزی
که و یرا سلام کند و یرا بانگ کرد که یا جریج من مادر توام از صومعه تا ترا ببینم جریج اندر دل
مادر منست و این نماز منست ان بهر خدای نماز اختیار کنم یا مادر مادر باز گردید بس یکبار دیگر آمد
وقت که یاد کردیم و یرا ندا کرد باز گردید سیکر همچنان وقت که یاد کردیم مادر ازان در خشم رفت
سخن نخواهی گفت یارب و یرا میران تا آنکه که بزنا فتنه شود خدای عز و جل دعا مادر در حق وی اجابت
بود که بنزدیک صومعه این راهب آمدی و شب آنجا بودی زنی از دیه آمد ان شبان با وی
بر داشت و پسری آورد گفتند این فرزند ازکجا آوردی گفت ازان راهب که در فلان صومعه است یعنی جریج
از شهر بیرون آمدند و صومعه او ویران کردند و وی را فراوان بزدند و بردند بنزدیک ملک حضرت ان
حوالت زنان زانیه آن زنان بیرون کنند روی ها باز پوشند چون جریج وی برایشان افتاد نخست

... از جامه دوخته پوشید او بود و اول کسی که بقلم چیزی نبشت او بود و اول کسی که
علم نجوم و حساب نگریست او بود و خدای عز و جل او را بر داشت و بر آسمان برد گروهی گویند بآسمان
... گویند بآسمان چهارم و گروهی گفتند بر بهشت و این اصح است ابن عباس گوید سبب
آن بود که وی روزی همی رفت اندر گرما و آفتاب و یرا ازان رنج رسید گفت یارب
... اندر آفتاب شدم رنج رسید چون بود حال کسی که آفتاب را بر گیرد و اندر روزی
... سال راه برود یعنی آن فریشته که خدای عز و جل برو موکل کرده تا آفتاب را بهر روزی
از شرق بمغرب آرد یارب آن بر وی سبک گردان و گرما آن بر وی تخفیف فرما او را اجابت
فریشته آفتاب گفت یارب جمع کن میان من و ادریس و دوستی افکن میان من و وی و آن
... وی آمد و ادریس ازو سوالها کردی و حاجتها خواستی روزی گفت من شنیده ام که
ملک الموت دوستی است شفاعت کن تا اجل من تاخیر کند تا عبادت خدای تعالی بیشتر کنم فریشته
... خدای تعالی هیچ کس را اجل تاخیر نکند گفت من نیز دانم و لیکن دل من خوش کرد و گفت شاید من
... کنم از بهر تو بس فریشته آفتاب و یرا بر پر خویش نهاد و بر آسمان برد و بر آنجا که مطلع
... نهاد و آمد بنزدیک ملک الموت و از وی حاجت خواست اندر باب وی تا اجل او را تاخیر کند
گفت این نتوان و لکن اگر خواهی و یرا خبر دهم از وقت اجل وی تا اندرا ساخته باشد گفت
ملک الموت نام وی پرسید و اندر دیوان خویش بنگریست گفت تو اندر کار کسی سخن همی گویی که
... نمیرد الا بمطلع الشمس گفت بس من وی را اینجا آورده ام اندر بر و که تو وی را نیابی الا مرده
... همچنان فریشته آمد با نزدیک وی و وی را مرده یافت بیست قول ابن عباس و کعب الاحبار

اندر صفت وي همي گفت اما وهب بن منبه گويد ادريس مردي بود بسيار عبادت و هر روزي طاعت
جمله اهل زمانه وي نكردندي و عبادت تنها وي به آسمان همي بردند و فريشتگان از وي عجب داشتند ملك الموت
آرزومند ديدار او گرديد و ادريس صوم الدهر داشتي چون وقت روزه گشادن همي اندر آمد
ويرا بطعام خواند وي امتناع كرد تا سه شب همچنان همي كرد شب سوم ادريس را منكر آمد
مرا بايد كه بدانم كه تو كيستي گفت من ملك الموتم اجازت خواستم از خداي عز و جل تا با تو صحبت
و مرا دستوري داده است گفت مرا بتو حاجتي است گفت چيست گفت آنكه جان من بگيري خداي عز و جل وحي
كرد كه جان وي برداري يك ساعت باز ده ملك الموت چنان كرد پس ملك الموت ويرا گفت
بوذ ادريس كه تو از من خواستي گفت تا اندوه سختي مرگ را بچشم و كار مرگ بهتر سازم پس ويرا گفت
حاجتي ديگر است گفت چيست گفت مرا بآسمان بري تا آسمان را ببينم و بهشت و دوزخ را ببينم خداي
ملك الموت را دستوري داد تا چنان كرد پس چون نزديك دوزخ رسيد ملك الموت را گفت از مالك
تا درهاي دوزخ بگشايد تا دوزخ را ببينم چنان كرد گفت اكنون بهشت مرا بنماي و ويرا اندر بهشت برد
اندر بهشت حاضر شد ملك الموت ويرا گفت باز گرد تا با جايگاه خويش شوي دست اندر درختي زد از درختان
و گفت بيرون نخواهم شد خداي عز و جل فريشته را بحكم فرستاد ميان مناظره ايشان فريشته گفت چرا بيرون
گفت از بهر آنكه خداي عز و جل گفته است كل نفس ذائقة الموت من آنرا چشيدم و گفته است و ان منكم الا وا
ردها و من بدوزخ رسيدم و گفته است و ما هم منها بمخرجين و ايشانرا از آنجا بيرون نكنند يعني اهل بهشت
را از بهشت بيرون نكنند پس مرا از بهشت بيرون نبايد آمد خداي عز و جل وحي كرد كه بدستوري من اندر
آمد او ويرا در آنجا بماند جاودان چنانكه گفت و رفعناه مكانا عليا خداي صفت اين بندگان گرامي كه

...ادرت كه بوي رسد چون او را نزديك مكر بودند جبرئيل گفت اين روزگي [illegible] گرد كل را باز ردند
...ريح گفت اي كودك بشنو تو كيست گفت پدر من فلان شبان است خداي تعالي جبرئيل را بري كو دانند اورا
...عوي چون مردمان آن ديدند گفتند ما اين صبي را بدو رحم نا كنيم وي گفت نبايد و ليكن چنان كه
...ذ كنند پس از آن خداي تعالي خبر داد از عيسي بحقيقت باز كرد و گفت ترسايان اندر صفت وي خلاف كردند گروه
...لشد چون نسطوريان و ملكانيان و يعقوبيان و گفت فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ
مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ
...هاني از جمله ترسايان هلاك باد آن كسانيرا كه كافر شدند از حاضر آمدن روزي عظيم يعني قيامت
...سْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ
...فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ
...باشند آن روز كه آيند بما يعني آن وقت كه خداي عز و جل گويد عيسي را ءانت قلت للناس
...ين دون الله و ليكن كافران امروز در ضلالتي اند ظاهر و بترسان ايشانرا از آن روز حسرت
...الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
...ه از شما و ايشان اندر غفلتي باشند و ايشان ايمان نياورند و اين قصه آن روز بود كه از شما ر
...را اندر بهشت فرو آورند و اهل دوزخ را اندر دوزخ فرو آرند و مرگ را بكشند چنانكه پيغمبر صلعم
...روز قيامت اندر صورت گبشي سپيد ويرا بيارند ميان بهشت و دوزخ و گويند يا اهل الجنة
[illegible] بكشند و منادي كند يا
...رة و بدين بشارة فرا

...تا اندر يعني منت اندر دنيا باشد اجابيد باشند و بيداري ايشان سود نكند مقاتل گويد چنان حسرت
رسد كافران را و اندوهي اگر شان بودي كه مرگ را راه فرا ايشان بود از حسرت و اندوه بميرندي آنگه خداي
...عبد خبر داد از فناء خلق و گفت إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا
...يُرْجَعُونَ ما ماييم ميراث يابيم زمين و ميراث يابيم از هر كه بر زمين است و با ما آرند ايشانرا يعني
...ايشانرا هيچ كس نماند و دعوي ايشان منقطع شود آنگه ايشانرا با ما آرند و ما ايشانرا جزا دهيم برانچه كرده
...اند وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا
نَبِيًّا و ياد كن اندر كتاب ابراهيم را كه وي دايم بود بر راست گفتن رسولي بود نيكو برگزيده
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَ
...عَنْكَ شَيْئًا آنگه گفت پدر خويش را يا پدر من چرا پرستي آن چيزي كه نشنود و نبيند
از تو هيچ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ
فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ
...إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا گفت يا پدر من كه ا...
از علم آنچه ترا نيامده است بتو متابعت كن مرا تا بنمايم ترا راهي راست يا پدر من طاعت مدار
كه خود شيطان عاصي شده است خدايرا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ
مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ
...يَا إِبْرَاهِيمُ
گفت پدر وي را اي...

...بيذ كرد و گفت أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
...آن كساني كه خداي نعمت كرده است بر ايشان از پيغمبران مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ
...مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ از ذريه آدم و آن كساني كه ايشانرا
...تيم با نوح اندر كشتي و از ذريه إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا
...اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا
...اسرائيل و آن كساني كه ايشانرا راه نموديم بمسلماني و اختيار كرديم ايشانرا بر خلق چون برخوانند بر ايشان
...خداي يعني قرآن بروي اندر آيند سجده كنان خداي عز و جل و ديگر بندگان يعني عبد الله بن سلام و آن
...ايمان آوردند از اهل كتاب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ
...عُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا پس اندر آمد از پس ايشان گروهي
...كردند نمازها و خويش را يعني از وقت خويش همي بردند از شغلها خويش و متابعت همي كردند آرزوها
...روز بود كه ببينند غي را ابن عباس گويد غي وادي است اندر دوزخ و جمله دوزخ كه خداي عز و جل
...ت كند از شر او را آن و آن جايگاه آن كسانى بود كه مصر بوذ بر زنا و دل نهاده بر خمر خوردن و آن
...دهند و آن كسي كه عاق باشد بر مادر و پدر و آن كس كه بر زور گواهي دهد و آن زن كه فرزند
...حرام و بشوهر خويش نبدد كعب گويد غي بياباني بود اندر دوزخ اندر بن چاهي كه نام آن چاه بهيم
...ويا كه آتش دوزخ را فترتي رسد خداي عز و جل بفرمايد تا در آن چاه بگشايند تا تبش آن
...دوزخ تيز كرد و آنست كه خداي عز و جل همي گويد كلما خبت زدناهم سعيرا و اما ضحاك بن مزاحم
...اندر آيت بمعني خسران است يعني زود باشد آن كساني را كه نماز ضايع كرده باشند و شهوات
...ت كنند ببينند زيان كاري بزرگ اندر دنيا و آخرة إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ
...فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا مگر آن كساني كه

که توبه کنند و ایمان آرند و کار نیکو کنند ایشانند که اندر بهشت فرو آیند و ستم نکنند بریشان هیچ چیز
جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب انه كان وعده
مأتيا بهشتهای مقام آن بهشتهایی که وعده کرده است خدای بندگان خویش را بغیب یعنی از نا...
اند جز وعده بوذ بجای اند یعنی خلاف نباشد لا يسمعون فيها لغوا الا سلاما ولهم
رزقهم فيها بكرة وعشيا نشنوند اندران بهشتها سخن باطل و هیچ چیز
و فضول ولکن بشنوند سلام ایشان بریکدیگر سلام فریشتگان برایشان و ایشان را بوذ روزی ایشان
آنجا بامداد و شبانگاه مقدار این وقت از مدت دنیا هر چند آنجا شب نباشد و صنع نیز
نبوذ لکن آن بوذ که بامداد و شبانگاه غذا یابند تلك الجنة التي نورث
من عبادنا من كان تقيا آنست آن بهشت که آن بمیراث دهیم از بندگان
آن کسی که پرهیزکار باشد کلبی گوید آنگه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بپرسیدند از روح و از اصحاب الکهف
و ذی القرنین ندانست که جواب دهد جبریل علیه السلام نیامد عکرمه گوید چهل روز مجاهد گوید ...
روز گروهی گفتند ... روز صعب آمد این بر پیغمبر صلعم و مشرکان گفتند خدای عز و جل ...
آنگه جبریل آمد پیغمبر صلعم گفت دیر آمدی ... و ...
اورا گفت من بتو ... ولکن من بنده ام مأمور چون مرا بفرستند بیایم و چون ...
نکنند چنانکه خدای تعالی خبر داد وما نتنزل الا بامر ربك له ما بين ايدينا
وما خلفنا وما بين ذلك ...
اندر پیش ما است از امر دنیا و آنچه از پس گذاشته ایم از امر دنیا و آنچه میان دنیا و آخرت یعنی آن ...
... باشد و چهل سال وما كان ربك نسيا رب السموات والارض و

... بينهما فاعبده واصطبر لعبادته هل تعلم له سميا ويقول
[الانسا]ن ائذا ما مت لسوف اخرج حيا اولا يذكر
[الانسا]ن انا خلقناه من قبل ولم يك شيئا فوربك
[لنحشرنهم] والشياطين نبوذ خدای تو هیچ کار ... و کار ... که ...
[ر]سول فرستد خداوند آسمانها و زمینها و آنچه میان آسمان و زمین ویرا بپرستید و صبر کن عبادت
... هیچ دانی ویرا هم نامی ... گوید ... یعنی ابی بن خلف آنکه ... بیرون آورم
... ای نمی داند ای مردمان ما شما را آفریدیم ... و شما نبودید هیچ چیزی بخدای تو که ما خود
ایشانرا همه اندران جهان ... ایشانرا از شیاطین چنانکه اندر خبر آمده است که هر کسی را
و با شیاطین اندر یک سلسله جمع کند ثم لنحضرنهم حول جهنم جثيا
[ثم لن]نزعن من كل شيعة ايهم آنگه حاضر کنیم ایشانرا گرد دوزخ یعنی
... جماعت بجماعت بزانوها اندر افتیده آنگه بیرون کشیم از هر گروهی یعنی از هر امتی آن که
... اشد على الرحمن عتيا ثم لنحن اعلم بالذين هم اولى
[بها] صليا که سختر بوذ عصیان وی خدایرا آنکه خود ما بهتر دانیم بحال آن کسانی که ایشان
... اند بآتش اندر سوختن وان منكم الا واردها كان
[ع]لى ربك حتما مقضيا ثم ننجي الذين اتقوا ونذر
[ال]ظالمين فيها جثيا و نیست از شما هیچ کس که نه وارد دوزخ بوذ
... بر خدای تو وعده واجب یعنی اندران خلاف محال بوذ آنکه برهانیم آن کسانی را که پرهیزکار ...

باشند و بگذاریم کافران را آنجا جماعت جماعت بزانوها در آمده و افتیده و بدانک ورود اندر ...
است بمعنی دخول است یعنی همه خلق اندر دوزخ شوند مومن و کافر آنگه مومنان را خدای تعالی ...
برهاند چنانکه جابر روایت کند از پیغمبر صلعم که می گفت هیچ کس نماند از بر و فاجر که نه اندر دوزخ شود و ...
چنان باشد که بر ابراهیم علیه السلام بردا و سلاما و هیچ نشنوند حسیس دوزخ و هیچ نبینند ...
از آن چنانکه خدای عز و جل گفت لا يسمعون حسيسها و آن کسانی که از اهل عقوبت باشند از ...
بمقدار گناه خویش از آن رنج یابند آنگه ایشانرا باز بهشت آورند و آن کسانی که از اهل ایمان باشند
جاودان آنجا بمانند والعیاذ بالله من ذلک و اندر صفت صراط گروه گفته است اما اکل مومنان ...
صفت ایشان آن باشد که اندر خبر جابر یاد کردیم و نیز چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت دوزخ ...
روز قیامت مومن را یا مومن بگذر که نور تو زبانه مرا بنشاند و آنکه ایشانرا اندکی رنج رسد ...
ایشانرا باز بهشت برند آنست که انس رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که وی ...
آیند از دوزخ هر که گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله و اندر دل وی مثقال ذره خیر باشد یعنی ...
و ابن مسعود رضی الله عنه گوید صراط بر دوزخ کشیده چنانکه تیغ شمشیر و اول گروه بران بگذرد همچون
برق و دیگر گروه همچون باد و سدیگر گروه چون تیزترین اسپی و فریشتگان می گویند بران و همی گویند سلم
سلم و علما گفته اند درجات آن کسانی که بر صراط گذرند متفاوت باشد و صراط پل است کشیده بر دو...
تیزتر از حدت شمشیر بعضی چون برق بران همی گذرند و کس بوذ که دیرتر تا آنکه باز آن رسد ...
بزانو می خزند بران و گروهی آتش از ایشان ریابد و ایشان می روند بجهد و گروهی نگونسار اندر آتش افتند
و کعب الاحبار رضی الله عنه می گوید اقدام همه خلایق بر بالای آن مستوی گردد آنگه منادی ندا کند که ...

... اصحاب خویش را و بگذار اصحاب مارا پس بروبر ذا آن کسانی را که اهل دوزخ باشند و دوزخ
... ایشانرا بهتر دانی ای آنکه ما خویشتن را و اما آنکه اولیا خدای عز و جل باشند بدان بگذرند که ایشانرا ازان آگاهی
... خالد بن معدان گوید اولیا خدای عز و جل اندر بهشت گویند خدای عز و جل مارا وعده کرده بود که ما را دوزخ بر
... گذرانید آری و لکن بران بگذشتید و ازان خبر نداشتید و اما آنکه کافران باشند صفت ایشان چنان باشد که
... همی گویند و نذر الظالمين فيها جثيا و بدان که النضر بن الحرث و جماعتی از قریش جامهای نیکو
... پوشیدندی و موی خویش بروغن بسترندی و بوی عنبر ... و شانه بزدندی و بجمع اندر مجلسها خویش بنشستندی
... اما درویشان اصحاب مصطفی صلی الله علیه وسلم عیشی درست داشتندی جامها کهن و در مجلس مصطفی صلعم بنشستندی
... ان را گفتندی آنکه ایشانرا بایمان خواندی که بنگرید تا مجلس که نیکوتر است و ازین دو گروه کدام خوب تر است و زینت
... و بهتر است خدای عز و جل صفت ایشانرا یاد کرد و گفت واذا تتلى عليهم اياتنا بينات
قال الذين كفروا للذين امنوا اي الفريقين خير مقاما واحسن
نديا وكم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا
ورئيا قل من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن مدا
... چون بخوانند برایشان حجتهای ما پیدا گویند آن کسانی که کافر شده باشند آن کسانی را که ایمان آورده باشند کدام
... گروه است که بهتر است منزل و مسکن و نیکوتر است مجلس وی و چند هلاک کردیم از پیش ایشان از گروهانی که ایشان
... جامه نیکوتر بودند و نیکو هیئت تر بگو آن کسی که اندر گمراهی باشد مدد دهاد خدای ویرا اندران گمراهی مدد دادنی
... حتى اذا راوا ما يوعدون اما العذاب واما الساعة
فسيعلمون من هو شر مكانا واضعف جندا ويزيد الله

تا زمانی که دریابید آن چیزی که وعده داده می‌کرده بدان یا از عذاب دنیا یا قیامت
می‌روذ بوذ که بدانند که کیست که جایگاهش بترست و لشکرش ضعیفتر است ایشان یا مومنان ویزید الله

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا

آن کسانی را که راه یافته‌اند و بیافزاید بیقینی اندر دین و آنچه باقی ماند
از یاذ کردها شایسته بهتر نزد خدای تو ثواب آن و بهتر عاقبت آن و بدان که خباب بن الارت را وامی بوذ نزدیک
عاص بن وایل السهمی بروی تقاضا کرد و گفت بخدای که ندهم تا آنکه که بمحمد کافر نشوی خباب گفت بخدای که من بوی
کافر نشوم تا آنکه که تو بمیری و تو را باز برانگیزند عاص گفت بر طریق استهزا پس آنگه که بیاید که خدای مرا مال و حصه و
فرزند دهد باز این حق تو بدهم خدای عز و جل اندر شان ایشان فرو فرستاد

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي
كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ۝ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ

ای نه می بینی آن کس را که کافر شده است بحجتهای ما و می گوید عطا دهند مرا اندر بهشت مال و فرزند وی مطلع کرده
اندر لوح محفوظ یا بدانست که اهل بهشت است یا اهل دوزخ اندران جزا دهیم و مدد دهیم وی را از عذاب

أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۝ كَلَّا ۚ سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ
لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ۝ وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا

و یا فرا گرفته است نزد خدای عهدی که وی را اندر بهشت فرو آرد یعنی قول لا اله الا الله نه چنان است که وی می پنداشت
بنویسیم بروی آنچه می گوید ما وی را اندران جهان دهیم و مدد دهیم وی را از عذاب مدد دادنی و میراث یابیم آنچ
می گوید یعنی مال و فرزند و بیاید بما تنها اندر آخرت با وی هیچ کس نه و هیچ چیز نه آنگه گفت مشرکان را که

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۝ كَلَّا ۚ
سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا

...ز

و فرا گرفتند از دون خدای خدایانی یعنی بتان را تا ایشان را عزّی باشند یعنی ایشان را از عذاب منع کنند
حقا که زوذ بوذ که کافر شوند به پرستیدن ایشان یعنی بیزار شوند از ایشان و ایشان دشمنان باشند
بر ایشان خلاف آنک می‌پوشیدند از ایشان

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ
عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ۝ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّمَا
نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ۝ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا

ای نه بینی یا محمد ما بر گماشتیم شیطانان را بر کافران تا ایشان را افزونی می کنند بر معصیت کردن و شیرین می کنند گناه
بر چشم ایشان شتاب مکن بر ایشان که ما نفسهای ایشان می شماریم شمردنی آن روز که حشر کنیم موحدان را به بهشت خدای
روزی یعنی چنانک وفود ملوک باشند آراسته و هر یکی بر مرکبی نشسته ناقی از ناقهای بهشت رحل وی از زر و یاقوت
از مومنان خواهند بروند و اگر خواهند بپرند و فرشتگان پیش ایشان باز می آیند و می گویند سلام علیکم طبتم
فادخلوها خالدین

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ۝ لَا يَمْلِكُونَ
الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۝ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا
إِدًّا

و برانیم مجرمان را به دوزخ چنین جاشتی که قصد کنند از تشنگی و ارونها ایشان از جای که وی را نزدیک خدای
عهدی شد و گفتند یعنی کافران فرا گرفته است یعنی خدای فرزندی بگو حقا آوردید چیزی عظیم و منکر
اقاه ما لکر بشو ند شفاعت را

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
هَدًّا ۝ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا ۝ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ
وَلَدًا

خواهد آسمانها که بشکافد از آن و بشکافد زمین و برو اندر افتد کوهها بیفتادنی از نهیب آنک گفتند خدای را فرزندی

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا

باشد وی را بدان حاجت نیست و وی را بدان صفت نتوان کردن که فرزند گیرد
نیست هیچ کس اندر آسمانها و زمینها الا که وی بیاید بنزد
خدای به بندگی بنزد بنده

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ۝ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا

خود بدانسته است ایشان را شمردنی یعنی انفاس ایشان و مکان نطقان وی آیند
روز قیامت تنها بعمل خویش جزا یابند هیچ چیز از مال و فرزند و حشم و اسباب دنیا با ایشان صحبت نکند ایشان را فریاد
رسد

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ
وُدًّا

خود آن کسانی که ایمان آورده باشند و کرده باشند کارها شایسته زود بنهند ایشان را دوستی یعنی دوست
بدارد ایشان را و دوست کرداند ایشان را اندر دل مومنان از اهل آسمان و زمین چنانک پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت چون خدای
عز و جل نام دوستی خویش بنهد آنگه جبرئیل را گوید یا جبرئیل من بدوستی گرفتم فلان را تو او را دوست دار جبرئیل علیه السلام
او را دوست دارد آنگه منادی ندا کند اندر آسمان که خدای عز و جل فلان را دوست داشت او را دوست
دارید اهل آسمان همه او را دوست دارند و همچنان در معنی بعض این حدیث و هیچ مومن نباشد که اقبال کند
بدل خویش بر خدای تعالی که نه خدای تعالی دل مومنان بروی بر اقبال آرد یا همه و برا دوست بدارند
و بر وی رحمت کند آنگه بر آن که خدای عز و جل صفت مومنان و حال کافران یاد کرد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
گفت

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ
بِهِ قَوْمًا لُدًّا

پس ما سهل کرده ایم قرآن را بر زبان تو تا بشارت دهی بدان مومنان را و بترسانی بدان
گروهانی سخت خصومت را یعنی کافران را

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ
هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

و چند

هلاک

هلاک کردیم پیش از ایشان گروهها را ای می بینی از ایشان هیچ کس را و می شنوی هیچ بانگی
یا بسیار و رکز صوتی خفی باشد والله اعلم

تفسیر سورة طه بدانک
این سوره مکیست و آیتهاش صد و سی و پنج است اندر عدد کوفی و چهل اندر عدد
بصره و دو اندر عدد بصری و کلماتش یک هزار و سیصد و چهل یک است
و حروفش پنج هزار و چهل و یک است ابو هریره رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که وی گفت
خدای عز و جل یاد کرد سورت طه و یس را پیش از آن که آدم را بیافرید چون فرشتگان آن بشنیدند گفتند خنک
آن امتی که این بر ایشان فرو فرستند و دولت آن کسی که این بزبان ایشان برود و خوشا آن دلها که این
در ان روذ پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اهل بهشت هیچ از قرآن نخوانند مگر طه و یس و فضیلت آن بسیارست

سورة طه مایة و خمس و ثلاثون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم

طه

ابن عباس رضی الله عنه گوید طه نامیست از نامهای خدای عز و جل سوگند بدین یاد کرده است عکرمه
گوید معنی آن بزبان حبشه که گوی یا رجل و محمد الکعب قرظی گوید ط از طول است و ها از هدایت است
معنیش آنست که خدای عز و جل سوگند یاد می کند بطول و فضل و هدایت خود و گروهی گفتند چنانست که می
گوید محمد را صلی الله علیه و سلم یا طاهر من الذنوب یا پاک از گناهان یا هادیا الی العلام الغیوب یا راه نمای
بدان خدای که نهان داند و آشکارا داند

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ۝ إِلَّا
تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ

فرو نفرستادیم بر تو قرآن تا تو رنجور گردی بدان و لیکن پند است
آن کس را که بترسد از خدای و این چنان بوذ که اول که پیغمبر صلی الله علیه و سلم وحی آمد پیغمبر صلعم اجتهاد سخت همی کرد

در عبادت سه شب نماز کردی ایله خدای عزوجل آن ازوی تخفیف کرد و براو بوذ تا شب سه قسم کند
برخی نماز کند و برخی بیارامد و معمر بن سعد روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز همی کردی تا پایها ورم
کرد پس گفتند یا رسول الله ای نه خدای عزوجل ترا آمرزیده است و غفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
پیغمبر گفت افلا اکون عبدا شکورا یعنی نباید که بنده شاکر باشم و مقاتل گوید چون مشرکان مصطفی را دیدند
که اجتهاد سخت همی کرد او را گفتند تو در رنج افتادی و یاران خویش را هم رنجه کردی بدین بخت کردهای با دین ما رجوع
کن تا خلاص یابی خدای عزوجل فرو فرستاد طه ما انزلنا علیک تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ
وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ۝ الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ۝ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ۝
فرو فرستادنی از آن کس که آفرید زمین و آسمانها که برداشته ترین است و از بهر آن گفتند گروهی از مفسران که عرش یعنی
ملکت مانند نه بینی که خدای عزوجل آسمانها را بلندترین اجسام خواند آن خداوند که بر عرش مستوی است یعنی قاهر است
بر آن وی راست آنچه در آسمانها و آنچه اندر زمین و آنچه اندر میان آسمان و زمین است و آنچه اندر زیر خاک نمناک است یعنی ماهی
که زمین اندر پشت وی است اندر دریایی و آن دریا بر صخره سبز و سرو دنبال آن ماهی فرا یکدیگر رسیده اندر زیر عرش
و سبزی آسمان از آن صخره است و آن صخره آنست که یاد کرده است خدای عزوجل اندر قصه لقمان انها ان تک مثقال ... فتکن فی صخرة
و آن صخره بر سر ثوری و آن ثور بر خاکی نمناک که آنرا ثری خوانند و آنچه اندر زیر ثری است نداند مگر خدای عزوجل و آن ثور
دهن باز کشاده است جز خدای عزوجل علم کند که اگر همه دریاها یکی کرده همه دریاها اندر حوف آن ثور مجتمع کرده
انگه همه خشک کرده ... خدای عزوجل از همه که یاد کردیم چنین که اندر اشراف است همه ایستاده بقدرت خدای عزوجل
تا جاره آنها نباشند که زوال هیچ موجود نبود و ثبات جمله بقدرت خدای است عزوجل وَإِنْ تَجْهَرْ

ماجاره این کتاب ...

بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ۝ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۝
و اگر بلند گویی گفتار خود داند سرّ که با کسی گویی و پنهان تر از آن هر چیزی که اندر دل خویش اندیشه کنی همه داند
آن خدای که نیست خدای مگر او و وی راست نامهای نیکو وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ۝ إِذْ رَأَىٰ
نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ
أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ۝ فَلَمَّا أَتَاهَا ای آمده است بتو یا محمد حدیث موسی که دید
آتش گفت موسی اهل خویش را بایستید که من دیدم آتشی مگر بیارم شما را چیزی از آتش فرا گرفته یعنی شما آتش بیاورم تا بدان آتش
راه یابم یعنی کسی یابم که مرا دلالت کند بر راه وهب بن منبه گوید این چنان بوذ که موسی از شعیب دستوری خواست
که وی باز دل مادر خویش رود بوقت و اهل خویش را ببرد اندر راه و برا گوذکی آمد اندر شب زمستانی
که نوف سی ای بیاید راه جم کرد موسی آتش فروزد فرو نیامد آنجه و راست بنگرید روشنایی دید چون
نزدیک آن روشنایی آمد درختی دید سبز درفشان چون آتش ببینید از وی همی درفشید و تسبیح فرشتگان
شنید و نوری عظیم دید بترسید و عجب ماند خدای عزوجل وی را اندر وقت سکینه کرامت کرد تا دل وی
آرام و قرار یافت نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ۝ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ
إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۝ آنکه ندا کردند یا موسی که من منم خدای تو بکن
نعلین از پای خود که تو بوادی پاک کرده نام وی طوی یعنی آفریدن از وطی آن بر برکت بوده است و تکرار
اندر آن لفظ که گفت انی انا ربک از بهر تحقیق و تاکید بوذ تا شبهت ازالت افتد از دل وی و حس ظاهری گویند
فاخلع نعلیک از بهر آن گفت که آن نعلین وی از پوست خر بوذ مرده ناپیراسته بوذ علامه گویند از بهر آن گفت
آن در تواضع زیادتی بوذ و اهل اشارت گفتند اینجا کنایتی است از اهل و ولد یعنی از ایشان و تفرقه حال دل بجمع دار

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ۝ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا
فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ۝ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا ۝
و من اختیار کرده ام ترا فرا نیوش آن چیزی را که وحی همی کنم من منم که منم خدای نیست خدای مگر من مرا پرست و بپای
دار نماز یاد کن مرا یعنی تا آن یاد کردی باشی از تو مرا که هر قیامت خواهد بوذ و لکن من همی خواهم که آن وقت
پوشیده دارم بر خلق تا اندر هر وقتی از بیم آن ترسان باشند لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ۝ فَلَا
يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ۝ وَمَا تِلْكَ
بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ ۝ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي
وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ ۝ تا جزا دهند هر تنی را بآنچه کرده باشد از خیر و از شر
باز مدارد ترا از ایمان آن کس که ایمان نیاورد بدان و متابعت کرد هوا و خویش را که آنکه هلاک کردی و آن
چیست که بدست راست داری یا موسی گفت این عصای منست که اعتماد کنم بران و برانم بذان گوسفندان خویش را
و برگ از درخت فرو کنم تا گوسفندان خورند و مرا اندران حاجتها دیگر هست و نام آن عصا نبعه بوذ ابن عباس گوید که
تفسیر مآرب اخری آن بوذ که موسی علیه السلام دواب را بران عصا نهادی تا آن عصا با وی رفتی و با وی سخن همی گفتی
چون خواستی که زمین زدی ماجری که خواستی از جز زدنی آنرا بدید آمدی و اگر همه از او زمین زدی آب بدید آمدی چون
آنرا از زمین بر کشیدی آب برفتی فروشدی و گوسفندان اندران عولم تکه داشتی و هر ستی که دشمن بدید آمدی آن عصا
مر وی را نیابت داشتی و با آن دشمن جنگ کردی و چون خواستی که آب از چاه بر کشد همی آن عصا دراز شدی بر بالای آن چاه و آن دو
شاخ عصا وی همچون دلو شدی و بران آب کشیدی و شب چون شمع گشتی تا بذان راه جستی و چون موسی را میوه ها آرزو
کردی عصا خویش را بزمین فرو بردی با شاخ و برگ آن درخت از وی بیرون آمدی و میوه پدید آوردی اینست معنی آنکه گفت

و لی فیها مآرب اخری قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ ۝ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ۝
گفت خدای وی را بیفکن یا موسی بیفکند آنرا اندر وقت ماری گردید مستعجل یعنی زود زود ابن عباس رضی الله عنه گوید
ماری گردید زود و برابر چون شتر است آنکه در حال همی آماسید و بزرگ همی شد تا آنکه که ثعبانی گردید و ثعبان مهترین
ماری باشد و از بهر آنست که یکبار خدای تعالی صفت وی گفت کانها جان و یکبار دیگر صفت کرد و گفت ثعبان بوذ
و روی حرکت جان و از بهر این بوذ که حق سبحانه و تعالی وی را یکبار جان خواند یکبار ثعبان و اینجا وی را حیه خواند و نام
حیه بر هر دو جنس افتد و فرقد السنجی از جمله مفسران گوید بالاء آن حیه اربش کشید موسی آنرا بدید بترسید خدای عزوجل وی را گفت
قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ ۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ۝ وَاضْمُمْ يَدَكَ
إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ ۝
گفت بگیر وی را و مترس که ما آنرا با هیئت پیشین کردانیم چنانکه بوذ آنگه وی را گفت باز نه دست خویش با زیر عضد خویش
تا بیرون آید سپید بی آنکه علتی باشد یعنی برص این چنان بوذ که وی دست بیرون آوردی و بر اشعاعی بودی چون شعاع
آفتاب چنانک آن روشنی دو چشم را غلبه کردی و آن از بزرگترین معجزات موسی علیه السلام بوذ ابن عباس چنین گفته است
از بهر آن معجزتی بوذ از وی دیگر اینست معنی آنکه خدای عزوجل همی گوید لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ۝
اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۝ تا فرا تو نماییم از آن آیتها که یعنی نشانها ما بزرگترین
برو سوی فرعون که وی عاصی شده است و تکبر همی کند از عبادت من و وی را بعبادت من خوان و بدانکه من مهر
بر دل وی نهاده ام و دل وی بربسته ام تا ایمان نیارد گفت موسی چیز که حاجتی فرمایی که بجز دل وی مهر نهم و تو دل وی بسته کرده
ای پس این سخن گفت فرشته سائل از جمله فرشتگان که ایشان خازنان باد باشند گفتند ما دوازده فرشته ایم که خدای عزوجل
پیدا کرده است و از آن وقت باز که ما را او پدید آورده است ما اندرین ایم که ندانیم چه کرده است ما برو یا موسی با امر خدای عزوجل
این سوال مکن آنگه موسی علیه السلام گفت قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ۝ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ۝

واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي [illegible]

[illegible]

واجعل لي وزيرا
من أهلي هرون أخي اشدد به أزري وأشركه في
أمري كي نسبحك كثيرا ونذكرك كثيرا إنك كنت
بنا بصيرا قال قد أوتيت سؤلك يا موسى [illegible]

[illegible]

ولقد مننا عليك مرة
أخرى إذ أوحينا إلى أمك ما يوحى أن اقذفيه في التابوت
فاقذفيه في اليم فليلقه اليم بالساحل يأخذه عدو لي
وعدو له وألقيت عليك محبة مني ولتصنع على عيني

[illegible]

إذ تمشي أختك

فتقول هل أدلكم على من يكفله فرجعناك إلى أمك
كي تقر عينها ولا تحزن وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا

[illegible]

فلبثت سنين في أهل
مدين ثم جئت على قدر يا موسى واصطنعتك لنفسي
اذهب أنت وأخوك بآياتي ولا تنيا

[illegible]

في ذكري
اذهبا إلى فرعون إنه طغى فقولا له قولا لينا لعله

يتذكر أو يخشى [illegible]

[illegible]

قالا ربنا إننا نخاف أن يفرط
علينا أو أن يطغى قال لا تخافا إنني معكما أسمع
وأرى فأتياه فقولا إنا رسولا ربك فأرسل معنا
بني إسرائيل ولا تعذبهم قد جئناك بآية من ربك

[illegible]

والسلام على من اتبع الهدى إنا قد أوحي إلينا أن
العذاب على من كذب وتولى قال فمن ربكما يا موسى
قال ربنا الذي أعطى كل شيء خلقه ثم هدى قال فما بال القرون الأولى

[illegible]

قال علمها عند ربي في كتاب لا يضل ربي ولا ينسى

[illegible]

الذي جعل لكم الأرض
مهدا وسلك لكم فيها سبلا وأنزل من السماء
ماء فأخرجنا به أزواجا من نبات شتى كلوا وارعوا
أنعامكم إن في ذلك لآيات لأولي النهى منها
خلقناكم وفيها نعيدكم

[illegible]

و نمایش آرهیم فزوارت آنجا اصل شما و باز اندر زمین بیرون آریم شمارا و منها نخرجکم تارة

أخرى ولقد أريناه آياتنا كلها فكذب وأبى قال أجئتنا

لتخرجنا من أرضنا بسحرك يا موسى فلنأتينك بسحر مثله

فاجعل بيننا وبينك موعدا لا نخلفه نحن ولا أنت مكانا سوى

قال موعدكم يوم الزينة

و از زمین بیرون آوردیم شمارا بار دیگر یعنی

و هر آینه بنمودیم فرعون را حجتها ما همه یعنی نه آیت مفصل که یاد کردیم تکذیب کرد و امتناع کرد از ایمان

ای موسی آمدی تا بیرون کنی ما را از زمین ما یعنی مصر بجادویی خویش یا موسی بیاوریم بجادویی همچنان پس

میان ما و میان خویش وعده خلاف نکنیم آنرا ما و نه تو جایگاهی راست جزا و گفت وعده شما روز

است یعنی روز عاشورا مقاتل گوید روز عیدی بود ایشان را و گروهی گفتند روز نوروز بود

وأن يحشر الناس ضحى فتولى فرعون فجمع كيده

ثم أتى قال لهم موسى ويلكم لا تفتروا على الله

كذبا فيسحتكم بعذاب وقد خاب من افترى

فتنازعوا أمرهم بينهم وأسروا النجوى

و آن وقت جمع کنند مردمان را اندر چاشتگاه برگردید فرعون و فراهم آورد کید و حیله خویش یعنی جادوان

آنگه آمد بدان میعاد گفت ایشان را موسی ویل باد بر شما فرا مسازید بر خدای دروغی که هلاک کند شمارا

و نومید کرد آن کی که دروغ سازد پس تدبیر باز کنند با یکدیگر و پنهان مناجات کردند

قالوا إن هذان لساحران يريدان أن يخرجاكم من أرضكم

بسحرهما ويذهبا بطريقتكم المثلى فأجمعوا كيدكم

ثم ائتوا صفا وقد أفلح اليوم من استعلى قالوا يا موسى إما

أن تلقي وإما أن نكون أول من ألقى قال بل ألقوا

این دو جادوان می خواهند که بیرون کنند شمارا از زمین شما یعنی مصر بجادویی ایشان و ببرند این سنت شما که بهترین شما

آنکه گرد آرید پیش آنکه بیاسید بجملگی و فلاح کند امروز آنکس که غلبه کند گفتند یا موسی یا بیفکنی عصا و خویش از دست و اما ما باشیم

بیفکنیم گفت موسی بیفکنید شما

فإذا حبالهم وعصيهم يخيل إليه من سحرهم

أنها تسعى فأوجس في نفسه خيفة موسى قلنا لا تخف إنك أنت

الأعلى وألق ما في يمينك تلقف ما صنعوا إنما صنعوا كيد ساحر

ولا يفلح الساحر حيث أتى فألقي السحرة سجدا

پس اندر وقت رسنها

ایشان چنان تخیل می بود از جادویی ایشان که می جنبند پس بیم یافت موسی اندر خویش مثال کودکان از آن ترسیده

ایمان اندر شک افتد که آن بینند گفتیم موسی را که مترس که خود تو تو ای غالب ایشان بیفکن آنچه در دست راست تو

ببرد آنچه کرده اند خود کید جادویی است و فلاح نکند جادوی هرجا که شود بسجود اندر افتادند

آمنا برب هارون وموسى قال آمنتم له قبل أن آذن

لكم إنه لكبيركم الذي علمكم السحر فلأقطعن أيديكم

وأرجلكم من خلاف ولأصلبنكم في جذوع النخل

ولتعلمن أينا أشد عذابا وأبقى

گفتند ایمان آوردیم بخدای هارون و موسی گفت فرعون

و فرعون گفت ایمان آوردید پیش از آنکه من دستوری دهم شمارا اوست رئیس شما بیاموخت است شمارا سحر ببرم دستهای شما را ببرم

و پایهای شمارا از خلاف یعنی دست راست و پای چپ و بردار کنم شمارا بر سر درختهای خرما و بدانید که کیست از ما که سخت‌تر

عذاب بود و دایم‌تر است یعنی بسوخت لشکر تو از من و ازخدای موسی

قالوا لن نؤثرك

على ما جاءنا من البينات والذي فطرنا فاقض ما أنت

قاض إنما تقضي هذه الحياة الدنيا

گفتند ما تو را هرگز اختیار نکنیم بر آنچه بما

این حجتها یعنی ید بیضا و آن خدای که ما را بیافرید بکن آنچه تو توانی کرد یعنی از بریدن و کشتن که تو حکم کنی اندر دنیا

کردن یعنی اگر ما را هلاک کنی آن هلاک کردن دنیایی است و چنین گویند القصه آنکه آن عمران است

هزار جادو بودند هریکی رسنی سنگین و هریکی عصا جهاز آفتاب بر آن تافت بنداشتی که ایشان می جنبند خدای

وحی کرد موسی علیه السلام که عصا بیفکن موسی عصا بیفکند ثعبانی گردید دهن گشاده کرد آن رسنها ایشان فرو برد جادوان سجود

سر از سجود برنیاوردند تا آنگه که بدیدند بهشت و دوزخ و ثواب اهل بهشت و عقوبت اهل دوزخ و از بهر آن گفتند

لن نؤثرك على ما جاءنا من البينات و زن فرعون بترسید که غلبه که وابود گفتند موسی را گفت آمنت برب

هرون و موسی ایمان آوردم بخدای هرون و موسی فرعون بفرمود تا بزرگترین سنگی بیاورند و بیاورند و فرعون

گفت اگر از این قول باز نیاید آن سنگ بروی زنند چون سنگ بیاوردند وی سر بر آورد و چشم بر آسمان افکند خدای

خانه از بهشت فرا وی نمود وی در قول اثبات بایستاد خدای عز و جل ربود تا جان وی برداشت یعنی آنکه

بپس آن سنگ بروی زدند نه بود بی جان و جادوان گفتند إنا آمنا بربنا ليغفر

لنا خطايانا وما أكرهتنا عليه من السحر والله خير وأبقى

ما ایمان آوردیم بخدای خویش تا بیامرزد ما را از گناهان ما و آنچه تو ما را اکراه کردی بر آن از جادویی و خدای بهتر

که بروی هلاک روا نیست و تو هلاک خواهی شد و معنی ان الاکراه آن بود که بیشتری آن ساحران از بنی اسرائیل بودند که جبر

بنزدیک فرعون آمدند گفتند موسی را فرا نماییم فرعون ایشان را مقرب شناخت ما وی را بفریبند و یاد دیدند خفته

و بیدار نگاه می داشت گفتند فرعون ایشان را بکوه بران داشت تا جادویی وی بیرون آوردند و از بهر آن گفتند و ما

اکرهتنا علیه من السحر آنکه سنت موعد وی فرا یاد کرده و گفت

إنه من يأت ربه مجرما فإن له

جهنم لا يموت فيها ولا يحيى ومن يأته مؤمنا قد عمل

الصالحات فأولئك لهم الدرجات العلى جنات عدن

تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها وذلك جزاء من تزكى

که حال چنانست که هرکه بخدای آید اندر آخرت مجرم بود خود و برا بود دوزخ بمیرد آنجا تا برهد و نه زندگانی که و برا سود دارد

و هرکه بیاید با ایمان یعنی بر ایمان بمیرد و کرده باشد کارهای نیک ایشانند که ایشان را بود درجات بر داشته برترین بهشتهای مقام

که می رود اندر زیر آن جویها جاوید باشند اندران و آنست جزای آن کس که زکوة از جرمی بعد ایمان آوردن

ولقد أوحينا إلى موسى أن أسر بعبادي فاضرب لهم طريقا

في البحر يبسا لا تخاف دركا ولا تخشى فأتبعهم فرعون

بجنوده فغشيهم من اليم ما غشيهم وأضل فرعون قومه وما

هدى

و خود وحی کردیم بموسی که برو با بندگان من از مصر و بزن ایشان را راهی اندر دریا خشک نترسی از رسیدن

فرعون و نترسی از غرقت پس از پس ایشان فرعون با لشکرهای خویش بر ایشان اندر آمد از دریا آنچه اندر آمد یعنی آب ایشان را فرو گرفت و بیراه

کرد فرعون قوم خویش را و راه ننمود آنگه خدای عز و جل منت خویش یاد کرد بر بنی اسرائیل چنانکه گفت

يا بني إسرائيل قد أنجيناكم من عدوكم وواعدناكم جانب

الطور الأيمن ونزلنا عليكم المن والسلوى كلوا

طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ
غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ
تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا
یعنی اسرائیل ما برهانیدیم شما را از دشمن شما و وعده کردیم آمدن شما را سوی طور بر راست شما و فرو فرستیدیم بر شما
و سلوی بخورید از این حلالها که ما شما را روزی کرده ایم و کفران میارید نعمت مرا که واجب گردد بر شما خشم من و هر که
فرو اید خشم من خود اندر افتاد اندر دوزخ و من بسیار آمرزنده‌ام آن کس را که توبه کند و ایمان آرد بیگانگی و کند کارهای
نیکو و بر راه راست باشد و چه بر شتاب آورد ترا تا بیامدی از میان قوم خویش یا موسی یعنی از هفتاد تن که اختیار کرده
بودند ایشان تا با موسی بطور سینا شوند تا توبت قبول کند از خدای عز و جل چون برفتند موسی شتاب کرد و
ایشان برفت و ایشان باز پس کرد اشت و فرمود تا ایشان بر اثر وی همی ایند تا بکوه موسی علیه السلام جواب داد
قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ قَالَ فَ
قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسَىٰ
إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ
گفت ایشانند که بر اثر منند و من بشتافتم بتو یا رب خدای تا رضای تو حاصل کنم یعنی رضای تو بماند مرا و محل من زیادة
خدای عز و جل گفت و یا کنی خدای ما فتنه کردیم قوم ترا از پس تو و بیراه کرد ایشان است ایشان را سامری بس [illegible]
موسی با قوم خویش خشم کین و اندوهگین و گفت یا قوم ای نه وعده کرد شما را رَبُّكُمْ وَعْدًا
حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ
خدای شما وعده نیکو یعنی دانست که شما را توریة دهد ای دراز شد بر شما عهد یعنی مدة مفارقت من شما را و یا خواستید

کردید بر شما خشم از خدای شما فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ
بِمَلْكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا
فَكَذَٰلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ
خُوَارٌ پس خلاف کردید وعده مرا گفتند ما خلاف نکردیم وعدهٔ تو باختیار خویش و لکن برداشتیم بارها
از پیرایهای قوم فرعون و اندر افکندیم بنزدیک سامری تا وی آنرا در آتش افکند تا از تو بازآید چه فرمایی
و هم چنان بفکند سامری نیز آنچه با وی بود از حلی و جمله اندر آتش افکند بیرون آورد ایشان را گوساله تنی بی روح
و آنرا مرصع بکرد بجواهر و آن جسد را بانگی بود ابن عباس گوید سبب آن بانگ آن بود که هارون بر
سامری بگذشت فی تلک آن عجل همی کرد گفت چه می کنی گفت چیزی که سود دارد و زیان ندارد هارون گفت ای بار
خدای بده وی را انچه همی خواهد بران صفت که اندر دل ویست چون وی دعا کرد سامری گفت ای بار خدای
از تو همی خواهم که این عجل بانگی کند بکرد ایشان وی را سجود کردند و آن بانگ بدعای هرون بود علیه السلام
فَقَالُوا هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ
إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ
هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي
پس گفتند اینست خدای شما و خدای موسی فراموش کرده است این را و بشده است او را همی جوید ای همی بینند که هیچ جواب نداد
ایشان را و نه بانگ کرد و آن یک بانگ بود و نتوانست ایشان را هیچ زیان و هیچ سود و خود گفت ایشان را هرون پیش از آن یا قوم خود
شما را فتنه کرده اند بوی و خدای شما رحمن است و متابعت کنید مرا وَأَطِيعُوا أَمْرِي قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ
[illegible]

بعبادت مقیم باشیم تا انگه که باز آید بنزدیک ما موسی هرون از ایشان جدا شد با دوازده هزار مرد چون موسی باز آمد از ایشان
بشنید که گرد آن عجل بانگ همی کردند و همی رقص کردند گفت این صدا [illegible] که با من بودند که بانگ فتنه است که همی شنوم چون با من
آن دید [illegible] سر هارون بگرفت بدست چپ و محاسن وی بگرفت قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ
إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا
تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي گفت یا هرون چه باز داشت ترا که دیدی ایشان را که بیراه گشتند متابعت من
نکردی ای عاصی گشتی فرمان مرا گفت هرون یا پسر مادر من مگیر محاسن من و نه ذوابهٔ من که من ترسیدم که گویی فرقت افکندی میان
بنی اسرائیل و نگاه نداشتی وصیت من که مرا گفتی اخلفنی فی قومی کلبی گوید هرون برادر موسی بود هم بپدری و هم مادری و لکن
او را بمادر باز خواند از بهر استعطاف را تا مگر دل وی بر او تنگ شود و دست از وی بدارد و گروهی گفتند که از بهر آن گفت
که جانب مادر بر تحنین باشد و سبیلش سبیل شاهد باشد و سبیل پدر محتمل بود و طریقش طریق حکم بود و گروهی گفتند که او
مادری بود نه پدر مادری انکه روی بسامری آورد و سامری مردی از اهل کرمان بود گفت خطبک یا سامری چه چیز روزی
بگذشت از وعدهٔ موسی وی باز نیامد و خلایق عز فصل آن بجهال روز تمام کرده بود و همی قوم موسی گفت این عقوبتی است
که خدا شما را کرد از بهر آنکه پیرایهای قوم فرعون شما دارید بیارید و آنرا جمع کنید تا همه باز آید و همه آن بکند ایشان آنرا
جمع کردند و با وی دادند وی از آن عجل بکرد اندر سه روز و آن قبضهٔ خاک که از اثر جبرئیل برگرفته بود آن روز که جبرئیل علیه السلام
بر اسبی از پس اسب فرعون براند تا اسب وی بدریا اندر آمد و سامری خاک اثر جبرئیل برگرفته بود و آن خاک اندر دهن
آن عجل افکند تا آن بانگ از وی بیامد قتاده گوید سامری بزرگ بود از بزرگان بنی اسرائیل آن گروه که ایشان سامری

یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة سامری آن بشنید و آنرا از ایشان و اندر دل گرفت تا وقتی که برایشان ظفر یافت اندر غیبت
موسی ایشان را بیراه کرد چنانک یاد کردیم و چون موسی روی با وی آورد و با وی گفت چنانک خدای عز و جل خبر داد از آن
قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ
قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي
قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ
گفت چیست کار تو یا سامری یعنی چه ترا برین داشت که کردی سامری گفت من دیدم و دانستم انچه شما ندیدید آن و ندانستید این
پس فرا گرفتم قبضه از اثر رسول یعنی از جبرئیل آنکه سوار اسب بود اندر عجل همچنان من کردانید مرا تن من همی گفت بود که
روا است اندر زندگی معنی تا دنیا مانی که گویی لا مساس و آن آن بود که موسی وی را فرمود که با بنی اسرائیل مخالطت نکند و ایشان را
و نیز تا با او مخالطت نکنند تا چنان بود که اگر یکی از ایشان بوی باز آمدی اندر وقت هر دو را تب آمدی و آن عادت هم چنان
اندر اولاد ایشان باقی است و چنین گویند که موسی قصد کرد که وی را بکشد خدای عز و جل وحی کرد بوی که او را مکش که وی سخی است
و گفت وی را موسی وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ
الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ
نَسْفًا و ترا وعده است عذاب ترا که ترا خلاف نکند اندران و فرا نگر فرا آن چیزی که همی گویی خدای تو است بکوده ام
گشته بر وی مقیم و وی را همی بسوزیم بسوزانیم انگه ما وی را بباد بر دهیم اندر دریا باد بر دادنی و بدانک که از معجزات موسی بود
علیه السلام که زر بسوزد هرچند وی را بر آتش عرضه کنی نقصان نه پذیرد و هر کجا که خالص بود از [illegible] و گروهی گفتند
بر اثر قدم جبرئیل نباتی رسته بود و آن کیمیا بود از آن کیمیا و هر انکه تا آن سوخته شد و کیمیا جز بزمین آمدن زر کرد و هر
زر انگه زر را بسوزد و بو جعفر خواند لنحرقنه یعنی بسوهان بسودیم این انکار إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ
آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
حِمْلًا خود نه خدای شما خدای است آن خداوند که نیست هیچ خدای مگر وی و فرا رسیده است به همه چیزی علم وی و هیچ
چیز از علم او پوشیده نیست اکنون یا مصطفی صلی الله علیه وسلم چنین قصه می کنیم بر تو از خبرها آنچه رفته است و عطا دادیم ترا
از نزد ما یادکردی یعنی قرآن هر که برگردد از آن وی بردارد روز قیامت کاری عظیم جاودان باشند اندر عقوبت آن و بد باری بود
ایشان را روز قیامت بر داشتن یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ
يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا
آن روز که دمند اندر صور و حشر کنیم مجرمان را یعنی کافران آن روز همه ازرق باشند که بزبان ایشان را بازدارند
سر می کنند با یکدیگر که مقام نکردند اندر دنیا مگر ده شب نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ
يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا
خدای گوید ما بهتر دانیم بانچه ایشان می گویند آنگه گوید آن کس که صواب رای تر باشد از ایشان نکردند مقام مگر یک روز
یعنی آنچه گذشته است از روزگار ایشان اندک است از آنچه ایشان را پیش بود از هول روز قیامت و طول [illegible]
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا
صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ
و پرسند ترا یا محمد از کوهها بگوی بپاشد آن را خدای پاشیدنی باد بر داد فی ما و هموار است کرده بگذارد ساده [illegible]
هموار اندر و نه بینی اندران هیچ کژی و هیچ ازو فرود و بالا آن روز متابعت کنند خوانده را [illegible]

قیامت آن اسرافیل که اندر صور دمد لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ
لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا هیچ کژی نبود که داعی نشنود و بر حقیقت دعوت
خلق را از آن هیچ عدول نبود و ساکن گشته باشد بانگها و آوازها خدای را پس نشنوی مگر آوازی آهسته
يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا
آن روز سود ندارد شفاعت مگر آن کس که دستوری داده است وی را خدای و بپسندیده باشد قول او را
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا
وی داند آنچه پیش ایشان است و آنچه باز پس ایشان است و ندانند که هیچ خواستی کردن بوی ایشان و بدان که
احاطت بچیزی آن بود که وی را ابتدا بود و نهایت و این صفت بر حق سبحانه و تعالی محال است که وی را حد و نهایت نیست
بر این معنی درست آید که کسی علم احاطت نیست محیط نگردد و اگر این لفظ را بر مطلق علم نهی تاویل آن بود که ایشان را با نحو وی
خواهد کرد علم باشد بیش غیب ندانند وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ
خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا
عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
و ذلیل کرده شد همه چهرها اورا آن خدای را که همیشه زنده است و بپاینده است و زیانکار کرده آن کس که بر داد ظلمی
یعنی شرکی و هر که کند از کارهای نیک وی مومن باشد نترسد ظلمی و بیدادی و هیچ نقصانی و شکستی را یعنی ثواب
و حسنات تمام بدهند و کاهش نکنند و همچنین فرو فرستادیم ذکر را قرآن عربی و بیان کردیم اندر آن از وعید
تا ایشان پرهیز کنند و یا ایشان را یادکردی و اندیشه دهد فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ

الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ
رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و شتاب مکن بقرآن از پیش آنکه بسر آورده شود ساپیدن آن بتو و بگوی یا رب خدای
را بیفزای مرا یعنی فهم و حفظ قرآن و اگر هیچ بیان است از شرف علم مگر این آیت تمام است از بهر آنکه خداوند سبحانه و تعالی
بسیار نعمتها کرد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دینی و دنیاوی برابر اندر هیچ از آن و طلب شرط نکرد و اندر هیچ نفرمود ازان که
زیادت خواهد مگر علم و گفت بخواه و زیادت خواه زیادتی مطلق و هر چند بیشتر بود بهتر بود و طلب شرط کرد اندر عطا
دادن بوی و همی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة بر هر امتی که هر که طلب علم کند یا خواهد که میل
از اسلام بداند اقتدا بمصطفی صلی الله علیه وسلم کرده باشد و بهشت وی بر گزیده باشد و حصول آن خدای بفضل داند و آن حال چنان
بود که حضرت جبریل علیه السلام وحی آورده می خواندی بر پیغمبر ابتدا کردی از حرص و شفقت و اندیشه که فراموش کند خدای عز و جل
فرو فرستاد این آیت و گفت وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ
نَجِدْ لَهُ عَزْمًا و فرمودیم آدم را وصیت کردیم و بر او زینهار بداشت آن عهد او را و بر او ثبات نیافتیم و صبری
بر آنچه او را فرمودیم و این چنان است که خدای عز و جل می گوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم عجب مدار از ایشان که مخالفت کنند فرمان خدای
را عز و جل که پدر ایشان آدم علیه السلام می مخالفت کرد اندر آنچه وی را فرمودیم وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ
هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ
فَتَشْقَى و یاد کن آنگاه که گفتیم فریشتگان را که سجود کنید آدم را پس سجود کردند همه مگر ابلیس که امتناع کرد
گفتیم یا آدم آن دشمن است تو را و حوا را بنابید که بیرون کند شما را از بهشت آنگه رنجور گردید و عیش
تو از کسب دست تو باشد سعید بن جبیر گوید چون آدم [illegible] ستد وی را بدر آغاو دهنده [illegible] کشت کرد

و عرق از پیشانی خویش می سترد اینست معنی شقاوت وی که آن شد بدشخواری افتاد والله اعلم
إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا
وَلَا تَضْحَى فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى
شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا
خود ترا است که گرسنه نگردی اندر بهشت و برهنه نگردی و کلی تشنگی نرسد ترا اندر بهشت و رنج نیاید ترا گرمای آفتاب
پس وسوسه کرد شیطان وی را گفت یا آدم دلالت کنم ترا بر درختی که چون از آن بخوری جاویدان بمانی اندر بهشت
و بر ملکی که هرگز نشود و نیوسد پس بخوردند از آن هر دو یعنی آدم و حوا را پس پدید آمد ایشان را عورتها ایشان
وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى
ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ
فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى و بر ایستادند همی دو و می نهادند بر تن خویش از برگ درختان بهشت و عاصی شد آدم
خدای خویش و بیراه شد از فرمان خدای تعالی بگردید آنگاه اختیار کرد خداوند وی را و توبه داد وی را و راه نمود وی را و گفت فرو
شوید از بهشت هر دوان بهم برخی از شما برخی دشمن پس اگر بیاید شما را از من کتابی و نبی هر که متابعت کرد راه نمایش مرا
گمراه نشود و بی بخت نگردد ابن عباس رضی الله عنه گوید خدای عز و جل وعده کرده است آن کس را که بر خواند قرآن بیراه نگردد
و اندر دنیا بی بخت نگردد و اندر آخرت وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا
وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ

وكذلك نجزي من أسرف ولم يؤمن بآيات ربه ولعذاب الآخرة أشد وأبقى أفلم يهد لهم كم أهلكنا قبلهم من القرون يمشون في مساكنهم إن في ذلك لآيات لأولي النهى ولولا كلمة سبقت من ربك لكان لزاما وأجل مسمى

[illegible]

فاصبر على ما يقولون وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء الليل فسبح وأطراف النهار لعلك ترضى ولا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحياة الدنيا

[illegible]

لنفتنهم فيه ورزق ربك خير وأبقى وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى

[illegible]

وقالوا لولا يأتينا بآية من ربه أولم تأتهم بينة ما في الصحف الأولى

[illegible]

ولو أنا أهلكناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا أرسلت إلينا رسولا فنتبع آياتك من قبل أن نذل ونخزى قل كل متربص فتربصوا فستعلمون من أصحاب الصراط السوي ومن اهتدى

[illegible]

نزول سورة الانبيا

[illegible]

سورة الانبيا مائة واثنی عشر آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث إلا استمعوه وهم يلعبون

[illegible]

لاهية قلوبهم وأسروا النجوى الذين ظلموا هل هذا إلا بشر مثلكم أفتأتون السحر وأنتم تبصرون قال ربي يعلم القول

تصفون

بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فإذا هو زاهق ولكم الويل مما تصفون وله من في السماوات والأرض ومن عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحسرون يسبحون الليل والنهار لا يفترون أم اتخذوا آلهة من الأرض هم ينشرون

[illegible]

لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا

[illegible]

فسبحان الله رب العرش عما يصفون لا يسأل عما يفعل وهم يسألون أم اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانكم هذا ذكر من معي وذكر من قبلي بل أكثرهم لا يعلمون الحق فهم معرضون

[illegible]

إنه لا إله إلا أنا فاعبدون

ما نپرستيد ايم [illegible]

الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره

يعملون يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يشفعون

الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون ومن يقل منهم اني اله

[illegible]

فذلك نجزيه جهنم كذلك

نجزي الظالمين اولم ير الذين كفروا ان السموات والارض

كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شيء حي افلا

يؤمنون [illegible]

[illegible]

وجعلنا في الارض رواسي ان تميد بهم وجعلنا فيها فجاجا

سبلا لعلهم يهتدون وجعلنا السماء سقفا محفوظا وهم

عن آياتها

[illegible]

بل قالوا اضغاث

احلام بل افتريه بل هو شاعر فليأتنا بآية كما ارسل

الاولون ما آمنت قبلهم من قرية اهلكناها افهم يؤمنون

وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحي اليهم فسئلوا اهل

الذكر ان كنتم لا تعلمون

[illegible]

وما جعلناهم جسدا لا ياكلون الطعام

وما كانوا خالدين ثم صدقناهم الوعد فانجيناهم

ومن نشاء واهلكنا المسرفين

[illegible]

لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكركم افلا تعقلون

[illegible]

وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة وانشأنا بعدها

قوما آخرين فلما احسوا بأسنا اذا هم منها يركضون

لا تركضوا وارجعوا الى ما اترفتم فيه ومساكنكم

لعلكم تسئلون

[illegible]

قالوا يا ويلنا انا

كنا ظالمين فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم

حصيدا خامدين وما خلقنا السماء والارض وما بينهما

لاعبين

[illegible]

لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من

لدنا ان كنا فاعلين

[illegible]

[illegible]

وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افإن مت فهم

الخالدون كل نفس ذائقة الموت ونبلوكم بالشر و

الخير فتنة والينا ترجعون واذا رآك الذين

كفروا ان يتخذونك الا هزوا

[illegible]

اهذا الذي

يذكر آلهتكم وهم بذكر الرحمن هم كافرون خلق الانسان

من عجل ساريكم آياتي فلا تستعجلون

[illegible]

گویند که خداوند سبحانه و تعالی آدم را بیافرید اندر آخر روز جمعه پیش از آنکه آفتاب فرو شود خلقت وی تمام کرد
از بهر آن گفت خلق الانسان من عجل ابو عبیده گوید عجل بزبان حمیر بود [illegible] الانسان من عجل

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ لَوْ يَعْلَمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ [ظُهُورِهِمْ]
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ

همی گویند کی بود این وعده یعنی قیامت اگر هستید راست [گویان]
اگر بدانند آن کی کافر شدند آن حال ایشان چه باشد آن وقت که باز نتوانند آتش از روی‌ها خویش باز داشت [و نه از پشت‌ها]
و نه ایشان را یاری کنند

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ [رَدَّهَا]
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ
سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ

بلکه بایشان آید قیامت ناگاه متحیر کردند ایشان را پس نتوانند آنرا از خویش باز داشتن و نه ایشان را مهلت [دهند]
استهزا کردند برسولان از پیش تو پس فرو گرفت بآن کسانی که استهزا کرده بودند از ایشان آنچه استهزا [می‌کردند]
بگو که نگاه دارد شب و روز از عذاب خدای عز و جل بلکه ایشان از یاد کرد خدای خویش معرض اند

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا [يُصْحَبُونَ]
بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ [أَنَّا نَأْتِي]
الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ

ای [illegible]
که باز دارد ایشان را از عذاب

ایشان را
ایشان را مهلت داده ایم و پدران ایشان را دراز کردیم عمر بر ایشان ای نمی بینند که ما زمین را میکاهیم از اطراف یعنی
همی نقصان کنیم از اطراف مشرکان زیادت کنیم اندر اطراف مسلمانان ای ایشانند غالب یا ما

قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ
مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ وَنَضَعُ
الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ
مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ

بگوی ایشان را
همی ترسانم شما را به وحی و نشنوند کران دعا اگر ایشان را بترسانند و اگر فرا ایشان رسد پاره از عذاب خدای تو
[بگویند] ای وای بر ما که ما بودیم ظالمان و بنهیم ترازوها عداد روز قیامت ستم نکنیم بر هیچ کس چیزی و اگر مثقال
[حبه] از سپندان دانه بود حاضر آریم آنرا و کفایت باشیم شمار کردن خلق را یعنی جزای ایشان بتوانیم دادن اندر خبر
[آمده] است که داود صلی الله علیه از خدای عز و جل درخواست که ترازو فرا وی نماید که در محشر همی ترازو بخواهند نهاد
[چون] آنرا بدید بیهوش شد چون با هوش آمد گفت یا رب که طاقت دارد که آن را پر کند از حسنات خدای عز و جل گفت یا داود چون قرار
[گیرم] از بنده خشنود شدم این را پر کنم یک خرما که بصدقه دهد یعنی ثواب یک خرما و اما آنکه خدای عز و جل همی گوید فلا نقیم لهم یوم القیمة
[وزنا] معنی آنست که این را اندر ظاهر از بهر آنکه معنی این آنست که مقدار نبود آن کسانرا که ایشان کافران اند
[و] این خداوند سبحانه و تعالی صفت بسیاری مهتران و انبیا ایشان را میکند اندر آنست از محنتها و صبرها که ایشان کرده اند
[و] آنکه آن نصرت از خدای عز و جل بایشان رسیده است و یاد کرده است اندرین سورت تا تسلی شود مصطفی را صلعم
[بدان] محنتها که میکند محالفان خویش همی دید و زیادت شود تقوی وی و دانا آنکه خدای عز و جل ورا نصرت دهد بر کافران
و عاقبت کار محمد [illegible] اندر دنیا و عقبی و ابتدا کرد بقصه هرون و موسی بر اختصار که تفصیل آن بر غیر این است از پیش گفت

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ
الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ

و بتحقیق دادیم موسی را و هرون را کتابی که فرق کند حق و باطل و روشنایی و یاد کردی باشد پرهیزکاران را آن کسانی که ترسند
از خدای خویش بغیب یعنی بانومیدی شوند و ایشان از قیامت ترسان باشند

وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ
أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ
مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ
الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ

و این قران ذکریست مبارک که فرو فرستادیم آنرا
[شما] انکار می کنید و این مصدق است کتاب شما را و هر آینه دادیم ابراهیم را توفیق و صلاح اندر کودکی از پیش آنک بر
[پدر] و گروهی کنند از پیش عیسی و موسی و هرون و ما عالم بودیم به آنک وی از اهل هدایت بوده است آنگه او وی گفت بر خویش
و قوم خویش را چیست این صورتها که شما بر عبادت آن مقیم ایستاده اید

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا
عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ
أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ
وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ
تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ

گفتند ما یافتیم پدران خویش را ایشان را همی پرستیدند پس با ایشان اقتدا کردیم گفت هر آینه
و پدران شما اندر گمراهی اید ظاهر گفتند ای آوردی بما چیزی که آن حقست و یا بازی همی کنید یعنی بجد همی گویی یا بهزل
[گفت] آری خدای شما خداوند آسمانها و زمین است آنکه آنرا آفریده است و من بران از جمله گواهانم و بخدایی که من حیلت سازم اندر هلاک
[بتان] شما پس از آنک از شما برگردید مجاهد گوید که وی این سخن با خویشتن همی گفت اندر سر هیچ کس نشنید مگر مردی پس آنرا
وی آشکارا کرد و گفت سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم سدی گوید که ایشان را عیدی بود آن وقت تا خانه
[بیرون] شدند و تو چیز ایشان اندر آمد آن سال پدر و مادر ابراهیم را گفتند یا ابراهیم اگر تو بعید ما آیی دوست
[داریم] تا بدین عید ابراهیم علیه السلام برخاست چون پاره برفت خویشتن بیفکند اندر راه و گفت انی سقیم من بیمارم پایهاء

[illegible] لازم شد جای دیگر نداشتند

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گفتند بسوزید وی را یعنی ابراهیم را باری شود خدایان تان شما را باری کرده باشید
[اگر] میکنید خدایان خویش را اگر شما خواهید کرد نصرت ابن عباس رض الله عنه گوید آنکس که ایشان را این اشارت کرد
[مردی] بود خدای عز و جل او را بزمین فرو برد وی بر وی همی فرو شود و تا روز قیامت فرو شود و گفته اند نام آن کس هیبون
بس چیز نمرود دل بران نهاد که ابراهیم را علیه السلام بسوزد و ویرا باز داشتند اندر خانه و بنایی ساختند همچون حظیره
[و] خدای عز و جل خبر داد از ایشان که گفتند ابنوا له بنیانا فالقوه فی الجحیم بسیار هیزم جمع کردند تا آنجا که اگر کسی
[از] ایشان بیمار شدی نذر کردی که اگر خدای عز و جل ویرا عافیت دهد هیزم کرد کند از برای ابراهیم سوختن و بودی که زنی
[را] حاجتی بودی بخدای عز و جل نذر کردی که اگر آن حاجت ماند چندین هیزم جمع کند ابراهیم را و همچنانک فی این معنی
[تا آن] هیزم بیان جمع کردند هیچ یکسال آنگه آنرا آتش در زدند از جوانب آتش قوت گرفت بنوعی که اگر مرغی فوق
[آن] بپریدی به بعضی از شعاع آن آتش بسوختی آنگه ابراهیم را قصد کردند و پس آن بنیاد نمودند و او را بند بر نهادند
[و] منجنیق آوردند و او را با غل و بند در آن منجنیق نهادند آسمان و زمین و فرشتگان بهم درامدند و فریاد کردند
[و] فریاد کنند یا رب ما را رخصت ده تا نصرت کنیم ابراهیم را خدای فرمود ویرا بمن گذارید و چون عجز [کردند]
[او] را در آتش انداختند فرشته خازن آبها گفت مر ابراهیم را گفت اگر خواهی آب را بر آتش ایشان گمارم تا
[آتش] فرو کشد و خازن بادها درآمد گفت اگر خواهی باد را بر بنای آتش گمارم تا آنرا بر افکند گفت و نیست که
[ابر]اهیم علیه السلام گفت مرا بشما هیچ حاجت نیست آنگه سر برداشت گفت انت الواحد فی السماء و انا الواحد فی
[الارض] یعنی مرا نیست در زمین تو را پرستنده ای بر تست حسبی الله و نعم الوکیل و اندر بعضی روایات گفته اند که
[چون] ایشان ویرا محکم بربستند تا در آتش اندازند ابراهیم گفت لا اله الا انت سبحانک رب العالمین لک الحمد و لک
[الملک] لا شریک لک [illegible] را از منجنیق در انداختند جبریل علیه السلام جبریل بر وی آمد و گفت یا ابراهیم

تورا هیچ حاجت هست بخواه گفت اما الیک فلا یعنی هیچ حاجت نیست جبرئیل گفت پس از خدای خویش خواه
ابراهیم گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی تمام است مرا از خواستن اگر او حال من می داند و می بیند خدای عزوجل
گفت قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا
بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ گفتیم ای آتش باش سرد
با سلامت بر ابراهیم که خواستند که با وی مکر کنند ایشان را از زیان کاران کردانیدیم ابن عباس رضی الله
گوید اگر خدای عزوجل نگفتی وسلاما علی ابراهیم ابراهیم علیه السلام بمردی از سختی سرمای آن و آن روز هیچ آتش نماند
جهان که نه سرد بنماند که او خطاب با وی است ستی گوید فرشتگان بیامدند و ابراهیم را بردند و بنشاندند
بی آزاری چشمه آب دیدند نرکس و گل سرخ انجا رسته کعب الاحبار گوید نسوخت آتش از ابراهیم مگر آن بندها
که بروی نهاده بودند و از آن جایگاه هفت روز بماند منهال بن عمرو گوید که ابراهیم الخلیل گفت هرگز هیچ روزگاری
خوش نگذشت که چون اندران منجنیق بودم آنانکه در آن هفت روز بودم محمد اسحق بن یسار گوید خدای عزوجل فرشته
بفرستاد بر ابراهیم با مامی انس کرفتی خدای عزوجل او را یعنی فرستاد از حریر بهشت و حرسل آمد فضل
و گفت یا ابراهیم خدای می گوید ای ندانستی که آتش زیان ندارد دوستان مارا اگه نمرود از بام کوشک که و برا
بود بنگریست ابراهیم را دید نشسته و کرد اکرد او آتش هیچ را می سوخت و او در میان چشمه و گل و ریحان
بانگ کرد گفت یا ابراهیم خدای تو بزرگ است فقدرة بدین مرتبه رسیده که میان تو و آتش حایل افکند و ترا زیان
نداده یا ابراهیم توانی که از انجا بیرون آیی ابراهیم برخاست و همی رفت تا بیرون شد گفت یا ابراهیم آن شخص که
بود با تو همراه و بصورت تو بود گفت آن فرشته ظل یعنی فرشته که موکل است بر سایه خدای عزوجل و را بمن
فرستاد تا مرا انس بخشد نمرود گفت یا ابراهیم من خواهم که قربانی کنم که خدای تو اینچه دیدم از قدرت او از آنچه می کردم

گفت تا ایشان و برا بلا انداختند چون برفتند ضعفا ایشان باز ماندند و بیمار کرد تا الله لاکیدن اصنامکم ۱۱
بشنیدند و برفتند و ابراهیم باز کردید و آمد بدر بتخانه صفه دید بزرگ و اندر میش آن بتی بزرگ نهاده کردا
کرد آن دیگر بتان نهاده و هزار بت هم جنین بنهاده که هر صنم و پیش ایشان طعام بسیار نهاده تا ایشان ابرا بخورند بران
بر آن که برون ایشان و چون از عید باز آمدندی آن طعام بخوردندی ابراهیم چون آن بدید ایشانرا گفت الا تاکلون بطریق
استهزا بخورید این طعام نخوردند گفت مالکم لا تنطقون چه بود است شمارا که سخن نمی گویید وی با برکردی را ایشان
و ایشان را همی شکست به تبری که داشت تا آنکه که از ایشان هیچ نماند مگر بت مهین انکه برفت و تبر اندر کردن وی افکند
ایشان را با وی حوالت کند چنانکه خدای عزوجل گفت فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ
إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ
قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى
أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ پس ایشانرا پاره پاره کرد مگر مهتر یکی را از ایشان که مگر ایشان
با وی رجوع کنند و از وی پرسند یعنی ضعف و عجز ایشان بدانند گفتند که کرد این با خدایان ما خود وی از جمله ظالمان است
گفتند شنیدیم از جوانی که ایشانرا یاد می کرد باستهزا و ویرا ابراهیم می گویند بدانیم که وی کرده است خبر به نمرود رسید
و قومی گفتند بیایید و ویرا بیارید در میان مردمان تا مگر ایشان گواهی دهند که وی کرده است و حاضر باشند عقوبت ویرا ۵
قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا
فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ گفتند این تو کردی ای کذا با این ما یا ابراهیم گفت این
کرده است این مهتر ایشان از خشم ایشان که شما این کهین را می پرستید خواست که حجت بر ایشان ظاهر کرداند

که وقت گفت بل فعله معنیش آن بود که که کرد آن کس که کرد انکه ابتدا کرد کبیرهم هذا و اشارت کرد
ایشان اینست انکه گفت بپرسید از ایشان تا عاجز هستند از سخن گفتن و اگر از سخن گفتن عاجز
باشند بدانند که از جنبیدن و غلها عاجزتر باشند پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت ابراهیم علیه السلام دروغ نگفت
مگر سه جای و هر سه برای خدای عزوجل بود یکی آنکه گفت انی سقیم چنانکه گفتیم دیگر آنکه گفت بل فعله کبیرهم
دیگر آنکه گفت ساره را این خواهر منست و مدانکه محال است که خدای عزوجل رسولی را بپاید که را دستوری دهد
تا چیزی بگوید بر خلاف حقیقت و خواهد که بدان حجت کند بر قوم خویش و تنبیه کند ایشانرا بر خطا
چنانکه یوسف علیه السلام منادی خویش را فرمود گفت ایتها العیر انکم لسارقون و ایشان دزدان نبودند حقیقت
و لکن خدای عزوجل خواست که حجت بر ایشان درست کند بر سبیلی که اندر سابق علم وی رفته بود پس چون ابراهیم
این سخن بگفت ایشان با عقل خود شدند چنانکه خدای عزوجل خبر داد از ایشان و گفت
فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُكِسُوا
عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ پس با دل خویش
و تفکر کردند و گفتند قوم خویش را که شما ظالمانید که از ابراهیم می پرسید که این که کرده است شما خود از ایشان
و گروهی گفتند شما ظالمانید به انکه بتان کهتر را می پرستید با این بت مهین هم انکه متحیر گشتند و حجت
بر ایشان کردید چونکی که بر سر افتید بود و سرکردان بود گفتند خود دانسته که ایشان سخن نگویند و بدین
که دادند حجت بر ایشان ظاهر کردند قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا
يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ گفت ابراهیم ای همی پرستید از دون خدای آن چیزی که
انار منفعت ... و زیان نرساند شمارا کراهیت داد شمارا و آنرا که شما می پرستید از دون خدای ای همی نیابید چون

از بهای آن گفتی هم سیم مر وی را حجبا هزار گاو قربان کنم از بهر ابراهیم علیه السلام گفت خدای عزوجل از تو
قبول نکند ما دام تا بر دین خویش باشی چون از دین خویش برکردی و با دین من آیی قبول شود گفت یا ابراهیم
نتوانم که ملک خویش را بگذارم ولکن من این قربان بکنم پس نمرود قربان بکرد و از زنجیر کاشتن ابراهیم باز
ایستاد ابوهریره رضی الله عنه گوید نکو ترین سخنی که پدر ابراهیم گفت آن بود که گفت نکو خدای است گفت
نعم الرب ربک یا ابراهیم و هر جنبنده گوید که هیچکس را نور نبود مگر آن که آتش بود و آن روز هیچ جنبنده
نه مانده و هیچ جنبنده نبود که نه آتش همی نوکشتند مگر وزغ انکه که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود او را بکشند
ازین حال و جنین گفتند که ابراهیم چون اندر آتش افگندند شانزده ساله بود و آن بیت المقدس تا آنجا بگه که بمنح اسحق
دو میل بود چون ساره بدانست که با اسحق خواستند بود دو روز بزیست روز سوم بمرد و آن که یاد
کنیم از قصه ابراهیم علیه السلام انست که خدای عزوجل همی گوید وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ و برهانیدیم ویرا از نمرود و قوم وی
زمین عراق بیاوردیم و لوط را از آن زمین آوردیم تا انرا مبارک کرده ایم خلقانرا یعنی زمین شام
بی بن کعب گوید از بهر آن مبارک خواند که هیچ آب نیست اندر زمین که خوشتر از آن آبست که از زیر صخره بیت
المقدس بیرون می آید و چنین گفته اند که حشر در این زمین بود که گروه آنجا تا آسمان نزدیک زمین اند و انجا دجال
ای کشد عمر خطاب رضی الله عنه گفت مر کعب الاحبار را که چرا با مدینه نیایی که آن مسجد گاه پیغمبر است و جایگاه تربت
است گفت من همی یابم اندر کتاب که خدای عزوجل گروه مرتبتی است که شام گنج خدای است از جمله زمین و
اسحق بن یسار گوید خدای عزوجل ابراهیم را علیه السلام از آتش برهانید گروهی که از قوم ایمان آوردند بنمرود
قوم او همی ترسیدند یکی از آن لوط بود علیه السلام و یکی سارّه بود و لوط برادرزاده ابراهیم بود و هو لوط بن هاران

بن تارح و اثانرا برادری کی یوف نام وی ناحور بن تارخ بن یل بجد آثان و رکفا ... و نقفا بنت تنی بل راحق بود
وساره دختر هاران الاکبر بود آن هاران که عم ابراهیم بود نه آن هاران که برادرش بود سلق کوهی ساره دختر ملک
حران بود و بر قوم خویش طعنه زدی ابدین ایشان چون ابراهیم را دید دین وی بعد و ملک و برادرش همانند ... اسحق بن
کوش که ابراهیم علیه السلام بیرون آمد از عراق از دهی که ازا کوثا خوانند و لوط و ساره با وی بودند همی کریخت
از نمرود خواستند که هجرت کنند و بزمین شام روند ابراهیم با ایشان همی آمد تا بحران رسید و مدتی آنجا
مقام کرد انکه از انجا هجرت کرد و بمصر رفت بوادی که آن زمین فلسطین بود فرو آمد که ازا سبع خوانند
دشت شام است وانکه لوط علیه السلام جای فرو آمد که ازا مؤتفکه خوانند نزدیک وا از سبع با انجا یکروزه راه بود خدای
عز و جل وی را بدان قوم فرستاد به نبوت چنانک خدای عز و جل همی گوید ونجیناه ولوطا الی الارض التی بارکنا
یعنی زمین شام و از برکات وی آن بوده است که سخن ... را بر عسر زمین شام فرستاد و آن زمینی است بر آب ...
و میوه بسیار و زندگانی در وی بیش و توانگر انجا خوش باشد و عوفی روایت کرده است از ابن عباس که همی گوید
التی بارکنا فیها للعالمین زمین مکه همی خواهد که اسماعیل انجا فرو آمد نه بینی که خدای عز و جل همی گوید ان اول بیت وضع
للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین و انکه یاد کرد آن نعمتی دیگر که بر ابراهیم کرده بود و بازگشتیم ...

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ۝ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَوٰةِ

وعطا دادیم وی را بیرون از آن که خواسته بود پسری اسحق و یعقوب نبیره دادیم وی را بیرون پسری
بر انچ خواسته بود و هر یکی از ایشان شایسته کردانیدیم وی را یعنی ابراهیم و اسحق و یعقوب و کردیم ایشانرا امامان خلق
که ایشان اقتدا کنند اندر خیر و ایشانرا راه نمایند بفرمان ما و ما وحی کردیم بایشان سنی و بودیم ایشانرا کردن کارهای نیک ...

[…] داشتن نماز وَإِيتَآءَ الزَّكَوٰةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ۝ وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ۝

[…]دن زکوة و ایشان ما را پرستکار بودند اندر هر وقتی و دادیم لوط را حکم کردن میان خصم کی و دانشی که بدان
[…]کی باطل و درست پیدا آید و بیرون آوردیم وی را از آن دیه که همی کردند آن پلیدیها یعنی سدوم چنانکه یاد کردیم که ایشان منکرات
[…]دند که ایشان بودند کروهی فاسق و بد

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ۝ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ

و در آوردیم لوط را
[…]حمت خویش که وی از جمله شایستکان و یاد کن نوح را آن وقتی که ندا کرد یعنی دعا کرد از پیش ابراهیم و لوط اجابت
[…] وی را و برهانیدیم وی را و اهل وی را یعنی اتباع وی را از اندوه سخت و بزرک یعنی طوفان و وی را باز داشتیم از آن قوم
[…] کذیب کردند حجتهای ما که ایشان کروهی بودند غرقه کردیم ایشانرا همه و یاد کن داود و سلیمان را که ایشان حکم کردند
[…]کشت که می کشتند در زی بود خوشه انکور بار آورده

إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ۝

که اندر آن پراکنده شده بود کوسفندان آن قوم و ما را
[…]ده بودیم و ما بودیم حکم آنرا حاضر یعنی بر ما پوشیده نبود و علم ما بدان محیط بود ۝ ابن عباس رضی الله عنه
[…] که داود علیه السلام بر آن ایشان خداوند کشته بود و که خداوند کوسفند خداوند کشت کفت

کوسفندان این مرد بشب اندر کشت من افتاد است و تباه کرده داود خداوند رز و کشت بود کوسفندان
تاوانست ایشان بیرون آمدند و چون بر سلیمان علیه السلام بگذشتند کفت اگر من بودمی حکم جز آن کردمی حکمی کردمی
که رفق تر بودی هر دو کروه را آن خبر داود را بکفتند وی را بخواند کفت بحق نبوت و ابوت که بکویی که
آن جیست که ایشان را رفق تر بودی کفت کوسفندان فرا خداوند کشت دادی تا در و نسل و منافع آن وی را
بودی و خداوند کوسفند را بودی تا کشت خداوند کشت را باز کشتی چنانک بود تا چون کشت بدان هیات
کردیدی که اندر سال کشتی بود آن وقت که کوسفندان را ... کشت با خداوند کشت دادی کوسفندان
با خداوندان کوسفندان داود کفت حکم است که تو کفتی و بدان که خداوند سبحانه و تعالی سلیمان را تفهیم
کرد و داود را تفهیم نکرد دانستیم که هر مجتهدی که انچه تواند از اجتهاد بجای آورد وازوی تقصیر
نباشد و وی را خطایی افتد بر خلاف حقیقت حکمی که ... بدان حکم تعنیف نشاید کرد و اندر شریعت
بدان خطا معذور بود هرچند ایشانرا با مانت صفت نشاید کرد بل بدان منزلت که راست رفته باشد
از درجات اجتهاد و بر امرزیده و اندر آنکه از راه بیفتد بیش موضع عیب و معصیت باشد
است ... و سلم کفت ان اجتهد المجتهد فاصاب فله اجران وان اخطا فله اجر واحد و اکر
مجتهد اندر فروع شرع اجتهاد کند و صواب کند وی را دو مزد بود یعنی مزدی بر اجتهاد و دیکر
اصابت و اکر خطا کند یک مزد باشد یعنی بر اجتهاد نه بر حمد درجات اجتهاد و لکن بدان درجاتی که از سنن
بر سبیل صواب و اندیش از آنک از راه بیفتادی و زهری روایت کند از حرام بن محیصه که ماده اشتری
براء بن عازب را اندر حایطی شد از آن انصاری و آنرا تباه کرد آن خبر نزد پیغمبر صلعم آوردند پیغمبر صلعم ...
برخواند الملحم کرد بر براء بن عازب تا باز دهد و تاوان دهد از انچ اشتر می تباه کرده است و کفت بر خداوند

[…] بار بود بر اهیب بود آن نکاه داشتن بشب و بر خداوندان کشت و حایط واجب بود نکاه داشتن
[…] بروز و باز داشتن چهارپایان از آن بر داشتن ازین خبر که حکم خدای عز و جل اندر شریعت ما درین
[…] که یاد کردیم خلاف آن هر دو است که ایشان کردند ... خدای عز و جل ...
[…] پایان بودی که داشتن آن بشب و اینک که یاد کردیم از قصه داود و سلیمان آنست که خدای عز و جل همی کوید

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ۝

[…]یم آن تفهیم سلیمان را و هر یکی را داده بودیم از داود و سلیمان حکم و علم یعنی اندرین باب
[…] جز این انکه یاد کرد انچ داود بدان مخصوص بود و کفت و مسخر کردانیده بودیم با داود کوهها
[…]یح می کردندی انکه کوهی بر کوه همی رفتی و تسبیح می کردی و هم چنان مرغان را یعنی که
و ما بودیم کردکاران

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ۝

[…]ختیم وی را کردن پوشیدنی از شما را تا نکاه دارد شما را از سختی حرب شما ای شما هستید شاکر
[…]ی بوی آوردیم تا شما را بدان انتفاع باشد اندر حربها تا قیامت و بدین آن خواست که پیش از آن
[…]ها آهن بایکدیکر بستندی و روز حرب بپوشیدندی خداوند عز و جل وی را بیاموخت زره بیافت
[…]لکم تو و تنک تا شد اندر حرب و پیش از وی کس را آن الهام نداده بود و آهن وی را نرم کردانید تا همی
[…]بافت باسانی چنانک یاد کنیم انجا که کفت و النا له الحدید انکه یاد کرد انچ سلیمان را علیه السلام
[…]صوص بود و کفت

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ

إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ

و مسخر کرده ابودیم سلیمان را باذ اندران حال که سخت همی جستی همی و نرم و فرمان همی تابدانجا که اندران حال نرم جنبی او لیکن
که اندر فرمان همی بودی بدان و منی که برکت نهاد ایم خلق را اندران و منی یعنی زمین شام و ما بهمه چیزی که ایشان را دادیم
دانا بودیم که معجزات برما بهشت نبود و بدان که حقیقت باد آن بود که آن اجسام لطیف بود که خدای عز وجل
اندران بیافرید آن اجزاء لطیف که خدای عز وجل میان آسمان و زمین بیافرید تا ساکن بود و بجنبد و براه
خوانند و جون بجنبد نوبراویح خوانند و کروهی گفتند همان جنس آن اجزاء چیزی مشارک بود یعنی مخالط او
تن حیوانات و او برا روح گویند پس بدین مقالت هوا و ریح و روح یک جنس شد و جون چنین است بدانکی
حق سبحانه و تعالی باد را مسخر سلیمان علیه السلام کرده بود و اندر فرمان وی کرده سلیمان را با اصحاب همی برد
که خواستی الی ایشان را با منزل ایشان آوردی و وهب بن منبه گوید حضرت سلیمان علیه السلام مجلس خوش اندر
و فرو سرا و بایستاد تا جن و انس پیش تخت وی بایستادندی و عادت وی آن بود که غزا بسیار کردی
تا کامیری نشان دادندی اندر هر ناحیتی از نواحی زمین قصد او کردی که مملکت همی خرق و وبرا خواهد کرد
و جون خواستی که غزو کند فرمودی تا روی و جهان بانان و سرها به اندران خواستی بود و آنچه و برا
حاجت بودی از سلاح و آلت حرب همه جمع کردندی بر یکی بساط آنکه باد عاصف را فرمودی تا ان بر داشتی
و اندر هوا بودی آنکه باد رخا را فرمودی تا ان بکشیدی عده مسافت ماه بامداد و نیم ماه راه بودی آنکه دیگر
خبر داد که سلیمان علیه السلام بدان مخصوص کرده بود یاد کرد و گفت وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن
يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ
و مسخر کردیم وبرا از شیاطین و کسانی که بر نآب فرو شدندی و جواهر از دریا وبرا بر آوردندی
و ما ایشان را نگاه دار بودیم تا از فرمان وی بشدندی و بدانکه هر که اندرین مقدار که یاد کرده ام از قصه سلیمان
و داود علیهما السلام تامل کند و نیکو نظر و تتبع ایشان بشناسد بسیاری از عجایب نظم قرآن فهم کند

بادی از هیچ کس را حاجت نبود و وبرا با نصد جفت گاو بود با هر جفتی بنده و آن بنده را زن و فرزند و
ساخته و با هر جفتی گاو دراز گوشی که زاد آن کشیدی با هر دراز گوشی چند کرت حلال و وبرا مال بسیار
و اهل و فرزند و مال بود پسران و دختران و وی مردی بود به تقی و رحیم دل با یتیمان و بیوه زنان
کردی و مهمان را گرامی داشتی و شاکر بودی مر نعمت خدا را و حق خدای بدادی و خود را از فتنه ابلیس نگاه
تا او را مشغول نکردی و بدنیا غره نشدی و سه تن بوی ایمان آورده بودند یکی از اهل یمن و نام وی
و از ان شهر او بود و دیگر یکی و یکی صافر و ایشان هر سه کهول بودند و جبرئیل را علیه السلام
که هیچ کس را از فریشتگان این مقام نیست که جبرئیل اندر قربت و فضیلت اول کسی که بدانک کلام الله تعالی
باشد و دیگران از وی باز گیرند و چون خدای عز وجل بنده را بنیکی یاد کند اول کسی که بداند جبرئیل بود آنگاه
از وی فرا گیرند و گرد اگرد ایشان فریشتگان مقرب باشند حافین من حول العرش چون در میان ایشان
ایشان صلوات دهند بران بنده و جمله اهل آسمان بروی صلوات دهند و فریشتگان آن صلوات که بنده
اهل زمین آیند ابلیس لعین از هیچ آسمان حجاب نکردندی و وبرا از ان باز نکردندی تا هر کجا که خواستی شدی
آن وقت که قرآن رسید که آدم را از بهشت بیرون کرد و هر چند خواستی همی شدی تا آنگاه که عیسی را علیه السلام
بردند ابلیس لعین را از چهار آسمان محجوب کردند تا روز قیامت الا من استرق السمع فاتبعه شهاب ثاقب
و وقتی که ابلیس بآسمانها همی شدی و آن صلوات فریشتگان بر ایوب علیه السلام همی شنیدی آنکه که خدای عز وجل
بود و بروی ثنا کرده بود حسد وبرا اندر یافت تا آن موقفی که بود وبرا اندر آسمان بایستاد و گفت یا الهی اندر
حال این بنده تو ایوب وبرا بنده همی یابم که تو بروی نعمت کرده و وی ترا شکر همی کند و وبرا عافیت داده و هرگز
هیچ بلا آزموده نکرده و وبرا من ضامنم که اگر تو وبرا بلایی دهی شکر نعمتهای ترا فراموش کند و ناسپاسی

نیکی یاد کرد حال ایشان او ل فضیلتی که مشترک بود میان بنده و پس یاد کرد اندران معنی آنکه بزرگوا
فضیلت که بدو مخصوص بود یاد کرد ... نوع فضیلت که یاد کرد و جون حال را که خداوند نعمت و مملکت
یاد کرد ایوب را یاد کرد که خداوند بلا و محنت بود تا حال هر دو ترا معلوم کرده و اندر حال هر یکی از ایشان بجهی حکمت
بود و هیچ کس بنعمت و ناز غره نکرده و هیچ کس از محنت و بلا نومید نشوذ که اندر هر دو نبیا و اولیا خدای عز وجل
خواست وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ و یاد کن ایوب را آنگه که خواند خداوند خویش را که فرا من رسید سختی و مضرت و تویی رحیم ترین همه
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ
وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ
اجابت کردیم وبرا و کشف کردیم از وی هر چه رسیده بود از سختی و رنج و عطا کردیم اهل وبرا و مثل آن نیز با
آن و حق بود از مزد ما و بندی بود کسانی را که ایشان خدای را پرستند و شکایت و رضا از وی بینند و بجای
اعتقاد و توکل نگاه و بر بلا و مشقت و محنت و مرض صبر کنند و روح و راحت و فرج از فضل و کرم او چشم دارند

قصه ایوب علیه السلام

که حال ایوب علیه السلام و قصه وی سر آزاد مردان است که هیچ کس از ایشان خالی نبوذ از محنتی که بدان صبر کردند
و راحت و عافیت چشم همی داشتند و بدانکه بر نهج سختان روند و جاده شریعت و صبر در احتمال بلا نکو محافظت
تا در هر دو جهان سرفراز کردند انشاء الله تعالی وهب بن منبه گوید که ایوب علیه السلام مردی بود از روم و او را
بن اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام خوانند و مادر وی از فرزندان لوط بن هاران
و خدای عز وجل وبرا برگزیده بود و پیغمبری کرده بود و دنیا بروی گسترده بود و ناحیتی از زمین شام داشت و از آن
...

... شوم که از مردمان چیزی همی خواهم تا آن کس که عیال من بود مرا لقمه طعام همی دهند و از فریشتگی
مردمان من حلال شد اگر یکی از ایشان ... تعهدی کردی و خویشان او
دوستان از من ... کردند و حقها از کار و احسان صنایع من فراموش کردند و عذر همی خواهم مرا معذور
برای من و حال من همی شناسی و اگر خواهی که بمن رحمت کنی و مرا ازین بلا برهانی توانی چون ایوب این سخن
بابه وی باوی نشسته میغی بر آمد سیاه بر ایشان افکند چون اصحاب آن میغ دیدند اندیشه کردند که
کردند که یا ایوب خدای عز وجل همی گوید که ما ایل من بنزدیک ام همواره نزدیک بودم نکوی
بیزاری خویش از گناه میان اندر بند و مر خصومت که داری با ما بکن چنانکه جباران کنند
جباری ان جباری که تواند که بند بر دهن شیر نهد و لگام بر دهن تنین کند و نور
کند و آفتاب را در حجره کند و روز گذشته را باز آرد تو همی خواهی که باز خصومت
خویش و با ما حجت آری از احوال خویش تو چه دانی نهاد دعا لم
آب داشته ام و ستون بام سقف در سوابع عمادی و بندی او ... شب و روز منم که بوذی
او جزم را دی را از قطره آب منی می آفرینم و می پرورانم و می میرانم و زنده می کنم توانی چه دانی
که این مغ که فرا از آب همی بارد از کجاست و با بکی رعد چیست دانی که آتش برق چیست و از
دانی که عمق دریاها تا کجاست و طول مقدار هوای میان آسمان و زمین چند است و یا دانی که اجابها
یا جایهای خزانه برف و تگرگ و یا دانی که خزینه روز و شب کجاست و یا خزینه شب و روز کجاست
باد کجاست و یا دخان بچه لغت تسبیح کند و کیست که جباران قهر کند بجبروت خویش و قسمت کرد
جانوران بحکمت و مرغان را معیشت که آموخت و جانوران را از زر روزی که بحیم کرد اند و ا ...

یعنی بر امر حق جل صبر و برقضا جز رضا جایی نیست چه جای خصومت است و چه جای شکایت و خشونت حو
ایوب علیه السلام از ابر این ندا بشنید [illegible] حرم از این چیزها و دانم که تو کردگاری و شفقت و مر
نوازت فوق هر بخدمت تست استعانت همی کنم و نو را بزاری همی خوانم تو بنیاد درس کاشکی این سخنها نگف
تو ساز نو کردان ترشدم روی در خاک مالید و ندامت و ملامت بیافت و خاموش شد گفت الهی مرا با
حلاح عز و جل یا ایوب لقد فیک علمی و سبقت رحمتی غضبی فقد غفرت لک و رددت علیک اهلک و ما
دادم اهل و مال و مثلهم معهم و سیمان با ایشان لمن خلفک آیة تا آن کسانی که بعد از تو باشند
و اهل بلا را عبرتی باشد و صابران را تسکینی لی شده ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب
تا ببیند این ترا از دنیی ای سود که اندران غسل کنی و از آن بخوری تا از همه بیماریها شفا یابی و غرب
ا می ب خویش و استغفار کن ایشان را که ایشان برا عاصی شده اند اندر حق تو ایوب علیه السلام پای بر زمین
چشمه آب برگشاد وی اندران چشمه شد و غسل کرد خدای عز و جل [illegible] برداشت اکنه از ان
آمد و بنشست زن وی بیامد و طلب همی ویرا نجست انجا که خفته بود بیافت و اله گشت و برد همی
ایوب را دید باز نشناخت گفت یا عبدالله این مرد مبتلا را دیدی که اینجا بود دانی که حال وی چه رس
گفت اگر او را بینی باز دانی گفت چرا ندانم ایوب علیه السلام بخندید گفت منم زن نکو بنگریست بدان خنده
بدانست و دست بگردن وی فرا کرد ابن عباس گوید رضی الله عنه بدان خدای که جان من بید اوست که آن زن
دست بگردن وی فرا کرده بود جدا نشد که هر چه ایشان را بود از مال و فرزندان همه را ایشان باز داشت که خدا
عز و جل همی فرماید و ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبنا له و انس بن مالک رضی الله عنه گو
صلی الله علیه و سلم اندر معنی این آیه گفت انی مسنی الضر گفت ایوب النبی اندران بلا هژده سال بماند و

اشید دو رو نزدیک مگر دو تن از دوستان که بامداد و شبانگاه همی آمدندی و یکی از ایشان دیگر را گفت خدای
ب کاری کرده است که مر کس را هیچ آدمی آن نکرده است [illegible] گفت تو چه دانی گفت هژده سال است
ی عز و جل این بلا و بی کماشته و بروی رحمت نمی کند شبانگاه بود باز نزدیک وی شدند صبر نبود آن مرد
له آن سخن ویرا بگفت ایوب علیه السلام گفت من ندانم که شما چه همی گویید و لکن خدای عز و جل داند که من بر دو
دو تن بگذشتمی که ایشان منازعت همی کردندی و یاد خدای کردندی من باز خانه شدمی و از ایشان
کراهیت آن که نباید که ایشان خدای عز و جل یاد کرده باشند اندر ناحق و بر وایتی دیگر
حاجت رفتی بوقت دران بلا زن او او را ببردی و بنشاندی و بیستادی تا او فارغ شدی
بودی روزی تا عمره ببرد چون بنشاند خدای عز و جل وحی کرد که ارکض برجلک مغتسل بارد
هیچ قوم شده بود و برادید گفت ای مرد پیغمبر خدای را ندیدی مبتلا کی گفت منم و برا که خدای
بد و برا دو خم بود کی گندم و جوان خرمنها همه سیم شد و اندر خبرها آمده است که خدای
برداشت چون باز ایستاد تا ملخ زرین بر وی بباریدن و او جمع کرد خدای عز و جل وحی
سیر بر نیامدی ایوب گفت یا رب و من بیل من نعمتک که سیر شود از نعمت تو حسن بصری
یوب علیه السلام هفت سال افتاده بود و چند ماه کرم اندر تن وی افتاده بود و از مال و فرزند هیچ بر وی نماند بود
زن وی که صبر کرده بود ابلیس را از صبر او درد رسید لشکر شیاطین جمع کرد گفتند ترا چه شد گفت دل
از صبر زن ایوب من از خدای عز و جل خواستم تا مرا بر وی مسلط کرد و مال و فرزندان و جسم او بستدم صبری کند
شکر می کند مرا معاونت کنید مکر مکری سازیم گفتند تو چاره گر کن از آن که آدم از بهشت بیرون کردی
از جهت زن اندر آمدم و او را از راه بردم گفتند وی را نیز از جهت زن اندر آیی که او نتواند که در زن عاصی شود

از بهر آنکه تو برا جز کس نماند است که او را تعهد کند ابلیس گفت صواب می گویید و آمد مردی بزرگ
و برا دید با بیا دعش وی در صورت مردی گفت ای زن شوهر تو کیست گفت آنست که ریشها همی خارد و کرم از
اندر تن وی افتاده اند چون ابلیس این سخنان بشنید او را خوش آمد که بجزع و دلتنگی امانت طمع کرد که و
بفریبد و برا وسوسه کرد و با یاد وی داد آن مال و آن نعمت و اندر دل وی افکند این بلا و محنت که او مر ترا
بیابد دل تنگ شد و خروشی کرد و جزع همی نمود اما بلیس علیه اللعنه بنغایه بیاورد گفت چه اندوه داری او را بگوی یا
بکش از بهر من یا دست بخود آن زن دمی همی ایوب نهاد گفت خدای عز و جل ترا عذاب خواهد کرد و قت
رحمت کجاست کجاست مال کجاست فرزندان کجاست دوستان کجاست آن نیکویی تو و جد
و بیهی تو کجاست آن تن تو که نعمت شد و اکنون بتغاله را بکش تا بو من ایوب علیه السلام گفت
دشمن خدای عز و جل نزدیک تو آمده است و بادی اندر تو دمیده است و تو ویرا اجابت کرده و یک چیز
مال و آن تن درستی که خدای عز و جل ما را داده بود چند سال و بر داشت گفت هشتاد سال در نعمت و ناز بودیم چند
تا ما را این بلا داده گفت هفت سال و چند ماه ایوب گفت و یک داد خدای عز و جل بیت و چنانکه صبر کن اندر بلا
برنج تا سی سال بگذرد گفت بخدای عز و جل که اگر مرا عافیت دهد سوگند خورم تا نانه بزنم ای مرا همی فرمایی که
کنم که را دوی خدای عز و جل حرام کرده است بر من طعام و شراب که نزدیک من آری بعد از من دور شو از نزدیک
من پس برا براند وی برفت ایوب علیه السلام جز زن را دید او همی نزدیک گرفته و نزدیک همی طعام و شراب نه و هیچ
کس کرده بی همی کرد تا کی که تعهد کردی رحمی خویش بر دمید بنالید جود کرد خدای عز و جل رب انی مسنی الضر و انت
ارحم الراحمین یعنی رسیده ام خود برحمت تو صبر دم عرض نالی شند که سر بر داو که دعا تو مستجاب شد ارکض برجلک
هذا مغتسل بارد و شراب بنه پای بر زمین زن وی پای بر زمین زد چشمه آب برگشاد وی اندران غسل کرد صح

وی نماند مر ظاهر تن وی و جوانی و جمال وی باز آمد چون نیکوتر جایی که وی را بود اندکه دیگر بار پای بر زمین
زد چشمه دیگر برگشاد از آن آب خورد هیچ سستی نماند اندر جوف وی بر پای خاست درست شد و از آن
خلاص شد حله ساوردند و اندر وی پوشیدند ایوب اندر حسن و نکریست مال و اهل خویش را دید بجملگی کرده
حاضر شده بود و خدای عز و جل آن را مضاعف کرده اند و آن ابها جشنه غسل کرد ملخ زرین کردند که همی بر وی
بدست خویش آن را جمع کرد خدای عز و جل و حی فرستاد که ای ایوب نوا تو نکو کرده اند تم گفت آری و لکن این
[illegible] و گفت که از برکات تو سیر کرد پس ایوب بیرون آمد از آنجا که بود و بر جایگاهی بلند بنشست و زن
داشت انجا بود با خویشتن اندیشید که هر چند وی مرا براند است من ویرا بگذارم نباید که وی
علی و ضایع شود و سباع و برا بخورد من بروم باز نزدیک وی رحمه برخاست و سامند نه آن خاک
دیدن و نه آن حال و ایوب ویرا همی دید از کی بپرسید که این گفت ایوب علیه السلام که نزدیک وی مبتلا
ن گفت چه همی جویی گفت آن مبتلا همی جویم که اینجا نشسته بود ندانم که حال وی بچه رسید ضایع شد یا
ایوب ویرا گفت ای تو را که بود بگریست گفت شوهر من بود ایوب گفت اگر او را بینی باز دانی گفت بلی نماند
ست بود نمی مانست گفت منم آن ایوب که تو گفتی قربان کن از بهر ابلیس و من خداوند خویش را طاعت داشتم
شیطان عاصی شدم و دعا کردم خدای عز و جل مرا عافیت داد و مال و فرزندان باز داد چنین که همی بینی
اخبار گوید ایوب اندر بلا بود هفت سال و هفت ماه و وهب گوید سه سال بود و اندر بعضی اخبار آمده است که چون ایوب
کرد ابلیس را و ابلیس با وی هیچ چیز نتوانست کرد هر شب را بصورت شخصی برا ورد جمالی تمام و چشمی بزرگ و بر
نشسته پیش زن ایوب آمد اندر راه که زن و گفت تو ای زن ایوب این مرد مبتلا گفت آدمی گفت چرا همی دانی
نه گفت منم خدای زمین و منم که با شوهر آن کردم که همی بینی و از بهر آن کردم که او خدای آسمان را همی پرستید و عبادت

من بگذاشتم و مرا بخشم آورده و اگر مرا بل بحق کین او را صد چوب بزنم و همه مال و او فضاع باشماد هم که تو دیگ منت و اگر خدای تعالی
مرا بجود کن امال و فرزندان باشماد هم و اگر می یک لقمه طعام خورد که خدای آسمان برای نام نبود من آن همه باشم رحمه الله
نزدیک ایوب و ازان خبر داذ ایوب گفت آن ابلیس است علیه اللعنه دشمن خدای که تو را فتنه کرده از دین و سوگند خورد
که اگر مرا خدای عافیت دهد صد تازیانه تو را بزنم و گفت مسنی الضر یعنی از قبل آن که ابلیس را طمع آن افتاد که مرا بکفر
خوانی من خدای را سجود کنم سجده کرد خدای عز وجل رحمت کرد بر وی و او را همه که کرده بود به بلاء ایوب و خواست که
سوگند او راست کند صد چوب با یک بهم بست چنانکه خدای عز وجل فرمود و خذ بیدک ضغثا الایه وهب بن
منبه و جماعتی از مفسران گفتند که زن ایوب کسب همی کردی از ان گروهانی و قوتی بازی دیگ همی آوردی
چون بلا دراز شد مردمان از بی طول ملول شدند و زن وی را هیچ کار نفرمود زن وی روزی از روزها
هیچ طعام نیافت که نزدیک وی آوردی دست فرا کرد و یک گیسو از سر خویش ببرید و آن را بفروخت
نزدیک ایوب آورد گفت کجا شده موی تو و برا خبر داذ ایوب علیه السلام از آن تنگ دل شد گفت مسنی الضر و انت ارحم
الراحمین و گروهی گفتند کرمان که اندر تن وی بودند قصد دل و زبان وی کردند وی بترسید که از ذکر خدای باز ماند
دعا کرد و عبدالله بن عمیر گوید ایوب را علیه السلام دو دوست بود ساعتی از دور در و نکر بیستند نتوانستند که
نزدیک وی شوند از بوی وی یکی از ایشان گفت اگر خدای عز وجل اندر ایوب هیچ خیری دانستی
حتی مبتلا نکردی چون این سخن بشنید گفت مسنی الضر و انت ارحم الراحمین گفت یارب هرگز دو جامه نپوشیدم که
دانستم برهنه و هرگز سیر بخوردم که گرسنه دیدم و سر بر نهاد و سجود کرد خدای را و گفت مسنی الضر و گروهی
گفتند دشمنان شماتت کردندی و برآن گفت مسنی الضر و دلیل این تاویل آنست که چون عافیت یافت و برا گفتند
در این بلا چه سخت تر بود گفت شماتة الاعدا و گروهی گفتند کرمی از اعضای وی افتاد وی برداشت و باز جای نهاد تا بخورد

‍حدای عز وجل مرا طعام تو کرده است آن کرم او را بگزید دردی بوی رسید که هرگز چنان درد نیافته
بود گفت مسنی الضر و اهل اشارت گویند آن بود که اختیار دوستی بدان کرم بدوست و ابو القاسم بن
... گفت در مجلس خاص از فقها و اولیا حاضر بودند اجماع کردند بر آنکه این سخن که ایوب گفت بوی از شکایت
... آمد چون جمع توافق کرد میان این و آنکه خدای عز وجل فرمود انا وجدناه صابرا فرمود ایشان را که این گفتار
... سبیل شکایت بود بلکه بر سبیل دعا بود مسلمان این سخن بسندیدند و برین ایشان گردن بنهادند
... فاستجبنا له و اجابت بر اثر دعا بود نه بر اثر شکایت و بدان که مفسران خلاف کردند
این سخن که همی گوید و آتیناه اهله و مثلهم معهم گروهی گفتند خدای عز وجل ایوب را اندرین جهان
... فرزندان که کشته شده بودند با وی بداد فاما عوض داد که در آخرت باز دهد عکرمه گوید که
... خدای که ایشان را با تو جمع اندرین جهان و اگر خواهی اندران جهان و تو را مثل ایشان بدهم اندرین
... گفت ایشان مرا باشد اندران جهان و مراد من اندرین جهان مثل ایشان دوستر دارم و هب
... که ایوب را هفت دختر بود و هفت پسر و مراد با اهل اندرین است فرزندان می لست ابن عباس
... عز وجل فرزندان وی باز وی داد و برا مثل ایشان عطا داد کعب گوید ایشان را زنده باز کرد از بهر وی
... ان بزیاد و حسن بصری گفت و برا مثل آن مال را داد از فضل خویش برای آن که مال و اهل وی اعیان
... بفضل و نعمت خود از علیا آیات قدیم و جز جدا او سبحانه و تعالی ایوب صابر را اندرین آیت یاد
... کان که وبا بودند که بر بلاها عظیم صبر کرده بودند با وی یاد کرد و گفت
و اسمعیل و ادریس و ذا الکفل کل من الصابرین
اسمعیل را و ادریس را و ذا الکفل را و هر یکی را از ایشان صابران بودند فاما قصه اسمعیل و ادریس

علیهم السلام گفته شد بیش ازین اما قصه ذی الکفل آنست که ابن عمر رضی الله عنهما گوید که پیغمبر صلی الله
گفت مردی بود اندر بنی اسرائیل نام او ذی الکفل و بترسیدی از گناه کردی از زنی می ...
تا شصت دینار زر بوی داد و آنکه زن تن فرا وی داد بس چون بنشست و قصد زنا کردن آن زن ...
و بگریست وی گفت چرا همی گریی گفت ازین کار که خواهیم کرد من هرگز این کار نکرده ام گفت من ترا بکره ...
کار بدین آرم زن گفت نه و لیکن احتیاج مرا بدین مبلاذ ذی الکفل گفت برو اجر ترا دادم ترا و من
کار بدین کنم و الله لا اعصی الله ابدا بجزاء آنکه من عاصی شدم اندر خدای بر گن شب بمرد گفتند ...
بمرد چون نگریستند بر در سرای او نبشته یافتند ان الله قد غفر لذی الکفل یعنی خدای عز وجل بیامرزید ...
اعمش روایت کند از منهال بن عمرو از عبدالله بن الحارث که پیغمبری از پیغمبران گفت که بود از من ...
داود و بر خیزد بشب و نماز کند و خشم نگیرد جوانی برخاست گفت من در پذیرم گفت بنشین یکی نوابت
پیغمبر همان سخن گفت همان جوان برخاست گفت من این تکفل کنم دیگر گفت بنشین نوبتی دیگر این سخن
گفت آن جوان برخاست گفت من این تکفل کنم آن پیغمبر گفت بنشین قیام کنی و روزه داری و خشم نگیری
گفت بلی چون مر این حکایت از آن پیغمبر فرا پذیرفت آن پیغامبر در گذشت و آن جوانمرد بجای وی ...
و وصیت وی نگاه داشت و حکم همی کرد میان خلق و خشم نگرفت شیطان آمد نزدیک وی بصورت مردی
تا مگر او را بخشم آورد او روزه داشت همی خواست که قیلوله کند در سرای بود در بزد سخن گفت
گفت مردی ام که مرا حاجتی است مردی بر ستیهنده شد و باز آمد گفت من مردی مرد ضعیفم مردی دیگر و ...
که بخور رسیدم گفت ستمی می رفت نعم خود شد و دست وی گرفت همی شد تا آنکه که او را در میان ایشان برد
انجا بگذاشت و بگریخت هیچ خشم نگرفت از آن او را ذی الکفل نام کردند مجاهد گوید که چون یسع پیغمبر علیه

... شد گفت مرا خلیفتی باید کرد اندر زندگی خود تا کردار می بینم تا بس چه کار کرد گفت
... سه چیز مرا قرار باید برده من او را خلیفت خویش کنم به روز روزه دارد و شب نماز کند و خشم
... مردی برخاست حقیر گفت من این کار کنم او را رد کرد دیگر روز همین سخن بگفت همان مرد برخاست
... و برا خلیفت خویش کرد ابلیس شیاطین را گفت او را حیلتی سازند ایشان از وی
ابلیس گفت ایشان را که او را من بازگذارید تا من دانم که با وی چه می باید کرد آمد بنزدیک
... آن وقت که خواست که قیلوله کند وی هیچ بنخفتی نه شب و نه روز مگر آن
... گفت من مردی ام مظلوم و مرا با گروهی خصومت است و ایشان بر من ستم همی کنند
... همی کند و سخن دراز بکشید وی آن می شنید تا آن وقت که قیلوله بگذشت
اندر آمد چون شب اندر شد آن شب نگاه که حکم همی کرد وی را باز نیافت چون دیگر
... قصد قیلوله کرد شیطان بیامد و در بکوفت و گفت منم آن پیر مظلوم همی در بگشاد
... گفتم که شب نگاه من بنشینم بنزدیک من آیی گفت ایشان لحضات من از بیم مردانه
... بندند چون تو بنشینی گویند حق تو می دهیم چون برخیزی حق من جحود کنند و انکار کنند گفت
... و شبانگاه باز آی گفت من بنشینم بنشست و قیلوله نتوانست کرد چون شبانگاه بود بنشست
... بنگریست نیافت و برا سند بدید و خواب و برا غلبه کرد دیگری را بر در بنشاند و گفت هیچ کس را مگذار تو نزد
... تا بخسبم ساعتی چون آن ساعت اندر آمد پیر همی آمد چون بدر سرای رسید آمد بر در آن خانه که وی
... بود و در بکوفت وی آواز داد آنکس را که بر در نشانده بود که تو را گفتم در نگه دار گفت نگه داشته ام
... این طرف که بیامد گفت بنگر چون بنگرید در بسته بود و پیر اندر سرای آمده بود او را گفت تو

يعني وخصم تو در سراي تو بدانست که او ابلیس لعین است و بی کنساى ملعون دشمن خداى عز وجل
گفت بلی گفت چرا حسن کردی گفت از بهر آنک تو مرا و یاران مرا عاجز کردانیدی خواستم تا ترا در
خشم آورم خداى عز وجل تورا نصرة داد و نگه داشت و بی خلاف شکر او کرد و برا ذی الکفل
نام نهاد از بهر آنک می انکار کفل کرد و بدان وفا نمود اين معنى اشغری گويد ذي الکفل
نبود و لیکن بندهٔ نیکو بود تکفل کرد عمل صد یاد سال اندر و قسمت کرد هر روزی خدا را صد
نماز کردی خداى تعالى بر وی ثنا کرد گروهی گفتند نبی الکفل نام الیاس النبي علیه السلام بود گروهی
نام زکریا بود پس خداى عز وجل بر این صابران ثنا کرد و پاداش ایشان بیاد کرد و گفت

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَذَا النُّونِ
إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي
الظُّلُمَاتِ

و ایشانرا اندر رحمت خویش آوردیم که ایشان از جمله شایستگان بودند
یاد کن خداوند ماهی را یعنی یونس بن متی را آنگه که وی بیرون شد با خشم آورد خداى عز وجل پس پنداشت که
ما حکم نکنیم بر وی بعقوبت و پایند نکنیم حال وی اندر حبس پس ندا کرد اندر تاریکیها یعنی تاریکی شب

أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

که نیست خدای مگر تو با کا خدایا که توای بری از ستم نکنی من بودم از جمله ظالمان یعنی ستمکاران

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ

پس اجابت کردیم ورا و برهانیدیم ورا از اندوه یعنی بیرون آوردیم ورا از شکم ماهی و همچنان برهانیم مؤمنانرا
از همه اندوه سعید بن المسیب گوید شنیدم از سعید بن المالک که گفت شنیدم از مصطفی صلی الله علیه وسلم

... دعاء یونس بن متی آن بود که گفت بسم الله الذی اذا دعی اجاب واذا سئل اعطی بنام آن خدای
... که و برا بدان نام اجابت کند هرچه ازوی بخواهند ببخشد سعید بن مالک گفت این دعاء یونس بن متی
... جمله مومنانراست و برا و جمله مومنانرا نه بینی که از پس وی همی گوید و کذلک ننجی المؤمنین و این شرط خدای
... است که هر که و برا بدین دعا بخواند با خلاص و برا اجابت کند بفضل خویش و بدانک مغفرت خلاف کردن
... یونس علیه السلام و مغاضبت وی تا با که بود عبد الله روایت کند از ابن عباس رضی الله عنه که یونس
... بناحیت فلسطین نشستندی ملکی برخاست و بغزو ایشان آمد و ایشان دوازده سبط بودند
... نه نیم را از ایشان غارت کرد دو سبط و نیم بماند خدای عز وجل وحی کرد بشعیا النبی که بنزدیک خرقیا
... رو و برا بگوی تا سفری را اختیار کند امین قوی و برا بفرستد بدان ملک که ایشانرا غارت کرده
... تا ایشان اندر دل ایشان افکنم تا ایشان بنی اسرائیل را دست باز دارند ملک او را گفت که صلاح و صواب
... بر نستم و ده ملکت و پنج سفر بودند گفت یونس بن متی باید فرستاد که وی قوی و امین است ملک یونس را
... و برا فرود نابود وی گفت خدای عز وجل فرموده است ترا تا فرستی گفت نه گفت خدای تعالی نام من
... است گفت نه گفت پس اینجا چند پیغمبران دیگرند ... یا وامثا کی دیگر با هر سه بر وی الحاح کردندی
... بران سفر و بران ملک و قوم او و بیرون آمد بکنار دریاء روم چون فرا کنار دریا رسید کشتی روانه
... ان کشتی نشست چون در میان دریا رسیدند کشتی مضطرب شد و دریا بشورش آمد
... غرق شدن ملاحان گفتند اینجا بنده عاصی است یا کی از خداوند خویش گریخته و رسم ما آنست که
... این شغل قرعه زنیم هر که قرعه اندر وی آید و برا اندر دریا افکنیم تا دیگران خلاص شوند و او هلاک گردد
... قرعه زدند هر بار که می زدند بر یونس افتاد یونس گفت منم بنده عاصی بر خاست و خویشتن را اندر دریا

افکند ماهی بیامد و او را فرو برد پس ماهی بزرگتر بیامد آنرا فرو برد خدای عز وجل بدان ماهی و
کرد تا هیچ ازو نیازاری که نه و برا طعام تو کرده ام بلک شکم ترا زندان او کرده ام انجا بماند چنین یاد
... و گروهی از مفسران گفتند که مغاضبه وی با خدای عز وجل آن بود که عذاب از قوم وی دفع کرد چون
ترسید که ایشان و برا دروغ زن گیرند و گویند دروغ می گوید اندر وعده و و برا بکشند چنانک یاد کرده
در قصه وی و حسن بصری گوید سبب مغاضبه وی با خدای تعالی آن بود که خدای عز وجل و برا فرستاد
بقوم که ایشانرا بترسان سخن از آن که عذاب من بدیشان رسد وی گفت تا بسازم و برا گفتند ...
ترا ... و گروهی از اهل لغت ... وی ... تنگ خوی خشم گرفت و گفت ابن مقداد بو ... شاید
که ... اندر ... فذهب مغاضبا و صب ... یونس بن متی بنده بود شایسته و لکن تنگ خوی
خدای عز وجل اثقال نبوة بر وی نهاد اندران طاقت نداشت و آنرا ... ادبهای آن بود که خدای ع
امر اندر جملهٔ اولوا العزم نیاورد انک مصطفی را صلی الله علیه وسلم فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و مرا
مصطفی را صلی الله علیه وسلم و لا تکن کصاحب الحوت یعنی فرمان خدا ... چنانک وی بیفکند بو هریره روایت کند از
مصطفی علیه السلام که وی گفت چون یونس را حبس کردن خواست خدای عز وجل اندر بطن حوت وحی کرد بدان حوت که
فرا گیر و گوشت و استخوان او را میازار چون ماهی او را بگرفت و بقعر دریا رسید یونس حسی شنید با خویشتن
گفت این چیست خدای عز وجل وحی کرد بوی که این تسبیح جنبندگان است در دریا یونس در شکم ماهی تسبیح همی
... کان تسبیح وی بشنودند گفتند ای بار خدای ما همی شنویم بانگی ضعیف از جایی غریب گفت آن بنده منست
یونس و برا باز داشته ام اندر شکم ماهی گفتند آن بنده شایسته که چندان عمل نکو داشت گفت آری پس
شفاعت کردند خدای عز وجل ماهی را فرمود تا با حلا فما الحیاکم گفت فنبذناه بالعراء و هو سقیم آنگه گفت

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ

یاد کن زکریا را آنگه که او بخواند خدای خویش را و گفت یا رب خدای مرا یگانه مگذار انگه کار با خدای افکند و گفت تو
... وارثانی پس اجابت کردیم و برا و عطا دادیم و برا یحیی را و اصلاح آوردیم او را وجفت او یعنی عقیم و بلحونی
... بردیم آنگه خبر داد از جملهٔ انبیا و گفت

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ
وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ

و ایشان بودند که می شتافتند
... وی کردن و می خواندند مارا امید رحمت ما را و از بیم عذاب ما و بودند ما را خاشع و متواضع

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا
آيَةً لِلْعَالَمِينَ

و یاد کن آنکه نگاه داشت خویشتن را از حرامها یعنی مریم بنت عمران و فرمودیم جبرئیل
... اندر دمید وی آن روحی که آن ملک ماست و بیافریدیم مسیح را اندر شکم وی و فایدهٔ اضافت این روح با وی
... مریم و عیسی است یعنی روح و صفت این امت یاد کرد و گفت و که دین و بر وی آیتی ساختیم خلقانرا پس چون
... وی و ... ایشان یاد کرد صفت این امت یاد کرد و گفت

إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ

خود این امت شما امتی است یعنی یکی با این دین دین
... است بروی دین و منم خدای شما دین یکی و خدای یکی مرا پرستید و بس

وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ
بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ
مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ

و ازیکدیگر
... خویش اندر میان خویش یعنی بپشتکان الملة مختلف گشتند هر یکی از ایشان با ما آیند تا ما ایشانرا جزا دهیم بر هر کرده

و یاد کن ... را که
... داشت ...

نباشد کارها نیکو می‌کند مؤمن پس انکار نکند کردار وی را بلکه شکر کند و ثواب دهد و ما او را می‌نویسیم یعنی نگاه داریم
آنکه وی کرده و ضایع که از پیش شما بودند باز نیایند با صنف خویش شما را بگویند و لکن شما همه به قیامت
بنگرید و اعتبار کنید تا قیامت شما ایشان را نبینید و آنگاه ایمان سود ندارد شما را و گفت

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ واجبست بود بر
که ما آن را هلاک کرده باشیم که ایشان باز نیایند که توبه کنند حرام است حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ
يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ تا آنکه که چون بگشایند

سد یاجوج و ماجوج و قصه ایشان گذشت از پیش و ایشان از هر بالایی می‌آیند بشتاب چنانکه عبدالله
روایت کند از مصطفی صلی الله علیه و سلم که می‌گفت از آن حال که اخبار عیسی علیه السلام می‌گفت که عیسی گفت
عزوجل با من عهد کرده است که مراد شما بزمین او را آنکه که دجال بیرون آید که چون مرا بیند خدای عز
او را هلاک کند وی که او چنانکه رصاص که از آتش بگدازد یعنی نیست می‌شود و بر دست مسلمانان هلاک
شود تا درخت با ایشان سخن گوید و گوید یا مسلمان هذا کافر فاقتله و چون خدای عزوجل ایشان را هلاک
کند مردمان در شهرها و وطنها خویش نهند و یاجوج و ماجوج مثل ایشان آید و من کل حدب ینسلون از هر
بالایی می‌شتابند و به هیچ جای نرسد آن را هلاک کند آنکه که عیسی علیه السلام دست بردارد و دعا کند و مسلمانان
آمین کنند خدای عزوجل چندان بفرستد کرمی را که ایشان را هلاک کند تا اندر قفاهاء ایشان نشیند و اندر بینیها
ایشان رود و ایشان را هلاک کند چنانکه پاک کردم پیش از من و گروهی گفتند آن که می‌گویند من کل حدب ینسلون
صفت خلقان است آنکه که از گور برخیزند و در عرصات قیامت نهند یعنی که مجاهد گوید من کل جدث ینسلون
بالجیم و الثاء و معنی جدث گور باشد وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ

أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا
بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ و نزدیک آمد آن وعده درست یعنی قیامت پس آنگاه حال چون نشسته بیش
بیان و کافران باشد از هول و هیبت و می‌گویند وای بر ما که ما بودیم اندر غفلت از این روز بلکه ظالمان
که اندر عبادت کردیم که می‌بایست کرد آنگه خدای عز و جل عاقبت کار مؤمنان و کافران یاد کرد
إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا
وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا شما و آنچه شما
از دون خدای می‌پرستید آتش و هیزم دوزخ باشند یعنی شما را در دوزخ افکنند تا هیزم آن باشید
آن رسید آنجا اگر ایشان خدایان بودندی بحقیقت عابدان ایشان نرسیدی بدوزخ
وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ
عابدان و معبود ایشان اندر دوزخ باشند جاودان ایشان را بود اندر دوزخ بانگی زار و ایشان اندر دوزخ هیچ چیز نشنوند
عباس گوید رضی الله عنه اندر معنی آن است که چون باشد اندر دوزخ مر آن کسی که جاودان انجام اهند
اندر تابوتها نهند از آتش و آن تابوتها اندر دیگر تابوتها نهند از آتش و اندر آن تابوتها که اندر آتش
کنند مسمارها باشد از آتش پس هیچ کس از ایشان هیچ نشنود و هر کس پندارد که هیچ کس نیست
عذاب همی کنند مگر وی است معنی آنکه همی گوید لا یسمعون و نیز گفته‌اند آنکه معنیش آن که نشنوند
شاد شوند بل آن شنوند که اخسئوا فیها و لا تکلمون و بدان که پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزی نشسته
مسجد اندر حطیم با مهتران قریش و گرداگرد کعبه سیصد و شصت بت بود النضر بن الحارث بروی پیغامبر
سخن گفت و مناظره کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و برا ملزم کرد آنکه سخن و می بدیدار کرد و بر وی خواند و بر دیگران

این سه آیت که یاد کردیم و برخاست و پیغمبر صلی الله علیه و سلم از میان ایشان عبدالله الزبعری را فرا رسید ایشان را در
چیزی همی گفتند گفت ایشان را چه همی گویند ولید بن المغیره و برا خبر داد با آنچه پیغمبر صلی الله علیه گفته بود عبدالله الزبعری
گفت بخدای که او را و برا با هم همی خصومت کنم و برا غلبه کنم پیغمبر صلعم را باز خواند ابن الزبعری گفت یا محمد تو گفتی ا
و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم گفت آری گفت پس عجب بر تو اند به خدای کعبه که جهودان عزیر را همی پر
و ترسایان مسیح را همی پرستند و بنو ملیح فرشتگان را همی پرستند باید که ایشان اندر دوزخ باشند و تو
گویی که ایشان اندر دوزخ نباشند پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت آن گروهان ایشان را پرستند لکن ایشان
را همی پرستند که ایشان را بدان همی فرمان خدای عزوجل فرو فرستید اندر صفت ایشان و جمله مؤمنان تا بدا
که ایشان اندر جمله آن ایشان نه داخل اند إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى
أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا
اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
کسانی که از پیش رفته است ایشان را قضاء ما از سعادت یعنی قضا کرده باشیم و بر آن ایشان اند از دو
دور بکرده نشنوند ایشان بانگ آن و ایشان اندر آن چه آرزو کنند تنها و ایشان اندر آن تنها جاودان باشند
اندوه نکرداند ایشان را بیم مهین وقت اسان همی باز آیند فرشتگان و همی گویند این روز شما آنکه شما را وعده
کرده بودی و روایت آمده است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که وی همی خواند ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
اولئک عنها مبعدون پس گفت من از ایشانم و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن بن عوف
از ایشان اند و بدان که علما را جواب داد عبدالله الزبعری را و گفتند بدانکه همی گوید انکم و ما تعبدون من دون الله

جواب بدین آنکه گفت و ما تعبدون نگفت و من تعبدون و ما جمادات را باشد و چیزی که وی را
حس باشد بی محال نشد که این مسیح را و ملایکه را متناول بود و دیگر که این آیت اندر شأن اهل مکه
آمده است و ایشان را ست و ایشان عابد الاصنام بودند و هیچ جز از حیوانات نپرستیدند و بدان که
خلاف کرده‌اند اندر معنی لا یحزنهم الفزع الاکبر ابن عباس رضی الله عنه گوید فزع اکبر آخر نفخه بود که
صور دمند بدان اکنون خدای عزوجل می‌گوید و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء
و کل اتوه داخرین و حسن بصری گوید که فزع اکبر آن بود که سر دوزخ فرو گیرند و مطبق کردانند و آن چنانکه ابحا
شد نومید کردند و سعید بن جبیر گوید که فزع الاکبر که فرمان نیکو را که وی را بدوزخ برید و ابن جریح فزع
بود که چون اهل بهشت اندر بهشت قرار گیرند مرگ را بیارند بصورت گبشی اسپید و آن را بر لو بدارند
میان بهشت و دوزخ است چنان که هر دو فریق و را آن همی نگرند و آن را بکشند و منادی کند یا اهل الجنة
یا اهل بهشت جاودانی است مرگ نه و یا اهل النار خلود فلاموت یا اهل دوزخ جاودانی است
آنگه خدای عزوجل جایگاه اهل بهشت و اهل دوزخ اندر این وقت و سل کرد و گفت يَوْمَ نَطْوِي
السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ
وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ آن روز که بنوردیم آسمان را چون نوردیدن
کتاب را همچنان که ابتدا کردیم اول خلق را باز اعادت کنیم آن را وعده‌ای بر ما که وعده کنیم آن بکنیم یعنی
اعادت ابن عمر رضی الله عنه گوید سجل نام فرشته است ابن عباس گوید که نام کاتب است از کتاب
صلعم و ابن منصف روایت است از بهر آنکه این کاتب حروف ننوشت و ندانستند که بود دست یا نه و روایت
است از ابن عباس رضی الله عنه که سجل یعنی صحیفه است و کتاب یعنی مکتوب است و لام اینجا بمعنی علی

لست چون معنی این سخن آن بود که بنوردیم آسمان را همچنانکه در نامه بر آن نبشته که اندر نشته باشد ابن عباس
گوید معنی این آیت آنست که همه چیزها هلاک کنم و از او جان بیرون کرده ایم که بود و گروهی گویند معنیش
آنست که چنانکه اندر ابتدا بیافریدم هر کسی از آب سم جان و برا اعادة کنم از خاک گروهی گویند معنیش چنانست
که چنانک ایشان را اندر ابتدا بیافریدم برهنه هم چنان روز قیامت بیافرینم برهنه نه بینی که خدای عز و جل می گوید
لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة تصدیق و تصدیق این سخن آنست که مجاهد گوید از عائشه رضی الله عنها
که می گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزی اندر آمد و کنیزکی نزدیک من بود از بنی عامر گفت یا عائشه این عجوز
کیست گفتم این از جمله خالات منست گفت عجایز اندر بهشت نشوند آن زن اندوهگین شد پیغمبر صلعم گفت
خدای عز و جل ایشان را بیافریند خلقی نو چنانک می گوید انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا
آنگه گفت روز قیامت همه خلق را حشر کنند تن برهنه و پای برهنه و اول کسی که او را بپوشند ابراهیم
باشد علیه السلام عائشه رضی الله عنها گفت واسوأتاه مردمان آن روز از یکدیگر شرم ندارند مصطفی صلعم گفت
لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه هر کسی را آن روز کاری بود که آن و برا کفایت بود یعنی آن او را مشغول
و فراغت نگریستن ندارد آنگه برخواند کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا آنگه مصطفی صلی الله علیه و سلم مومنان را
بشارت داد که دین ایشان و مملکت ایشان ظاهر و قاهر خواهد بود و ایشان از جمله امتان میراث خواهند
بود و گفت وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و خود نبشته ایم اندر زبور یعنی کتاب داود دانیال که در لوح
محفوظ یاد کردیم و گروهی گفتند که بذکر اینجا توریة می خواهد و بعد از معنی قبل است و اما آن کتابه که زبور خوانند
معنیم آنها گویند بدین کتابها می خواهد که از پس توریة فرستادیم نه کتاب سفاهه که زمین میراث خواهند یابند بندگان من

را ایشان شایستگان اند یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم و این وعده است از خدای عز و جل مسلمانان
را به اعزاز دین ایشان و قهر دشمنان ایشان و گروهی گفتند بدین زمین بهشت می خواهد که مومنان را
اردد اندر آن لغرة نه بینی که خدای عز و جل از ایشان خبر می دهد که ایشان گویند الحمد لله الذی صدقنا
وعده إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ خود اندرین قرآن متابعت کردن رسیدنی است بمراد
گروهی که ایشان می پرستند خدای را عز و جل و نفرستادیم ترا یا محمد مگر از کل رحمتی با بیتی خلقان را و گروهی
مفسران گفتند یعنی مومنان را ابن عباس گوید بلک همه خلق را اما مومنان بمتابعت هر دو جهان
و اما کافران این کشند اندر دولت وی از آن عذابها که امتان پیشین را می رسید چون
خسف و انهدان مانند قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ
فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ
یا محمد وحی می آید بمن که خدای شما عز و جل خدایی است یکی ای شما مسلمانان خواهید شد بدان آنگه
آگاه کردم تا ایشان بگوشما بیاگاهانیدم بر حد برابری چیزی و یکی نهان کردم که بر دیگری اظهار
کردم بخلاف آنک رافضیان گفتند که می بوحی آن چیزها مر اهل بیت خویش را بیاموختم دیگران را نیاموختم
یعنی آن می خواهد که گویند نقیض شریعت که اندر دست مسلمانان است اعتمادی نیست تا آنکه که مهدی
بیرون آید خدای اندرین آیت بدید کرد که آنچ ایشان می گویند هیچ نیست مرا بجز رسانید همه را رسانید
با برو چیزی از دین نهان نکرد وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ
إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ وَإِنْ

أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و ندانم این نزدیک است
یا دور است آنچ شما وعده می کنند یعنی قیامت و این منسوخست و داند که جای دیگر گفت واقترب
الوعد الحق خود می داند آنچ ظاهر بود از گفتار و داند آنچ نهان می کنید و ندانم مگر تاخیر عذاب از شما آزمودنی
است شما را تا بیابند که چه کنند هر چند خدای عز و جل داند و منتفع است تا وقتی که حکم خدای تعالی فرا رسد
قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ
عَلَى مَا تَصِفُونَ گفت ای خدای حکم کن بحق میان من و آن کی که مرا تکذیب کنند و خدای
ما بخشاینده و مهربان است آنک شما می پرستید از زبان یاری از وی خواهید برآنچ شما می گویند
و می گویند و سخن از کفر و ضلالت تا او را قلع و قمع کند چنانکه وعده کرده است و اگر کسی گوید چرا
گفت حکم کن بحق که هیچ از احکام خدای عز و جل باطل نیست بلکه حق و بگوید که حق اندرین آیت معنی عذاب
است چنانست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از خدای عز و جل می خواهد که کافران را عذاب کند خدای
عز و جل این دعا وی مستجاب کرد روز بدر و کافران را عذاب کرد بدست مومنان و فرشتگان که ایشان را
بنصرت فرستیده بود و قتاده گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگاه که بحربی آمدی گفتی رب احکم بالحق و نظیر
این آنست که خدای عز و جل می گوید ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و دیگر جواب آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
خواست که فرا خصمان نماید که وی حق می جوید ایشان را و ایشان باطل می خواهند و می خوانند مقصود
وی نه آنست که ایشان را بر وجهی شر قهر کند و غلبه کند چنانک مقصود ملوک شر اندر منازعاتی که ایشان را
با خصمان خویش افتد مقصد آن کند که خصم خویش را قهر کند و نه آنک حق حقیقت جویند و الله اعلم
نزول سوره الحج ۵ و این سورة بمکه فرو آمده است مگر شش آیة که بمدینه فرو آمده است

هذان خصمان اختصموا فی ربهم الی صراط الحمید و آیتهاش هفتاد و هشت است اندر عدد کوفی
و هفتاد و هفت اندر عدد مدنی و هفتاد و پنج اندر عدد بصری و کلماتش یک هزار و دویست و سی
و یک است و حروفش پنج هزار و هفتاد و پنج است ابی بن کعب روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که گفت هر که سورة الحج برخواند وی را مزد حج و عمره بدهند بعدد هر که حج و عمره کرده است و گذاشته است

سورة الحج سبعون وثمان آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۵
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ
يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ
وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى
وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ
ای مردمان بترسید از خدای خویش که زلزله روز قیامت چیزی بزرگ است آن روز که او را بینید
غافل گردد و هر زنی که شیر می دهد فرزند را از آن فرزند که وی را شیر می دهند و بنهد هر زنی که بار دارد
بار خود را و بینی مردمان را بیگانه از هول قیامت و نیستند مردمان از بیهشی و ایشان نه مست باشند از شراب و لکن
عذاب خدای سخت است بوسعید خدری و عمران بن الحصین روایت کرده اند که این هر دو آیت اندر غزو بنی المصطلق
بنزول آن هر دو آمد است و آن چنان که ایشان می رفتند پیغمبر صلعم ندایی بکرد بیامد و گرد آمدند با پیغمبر
صلعم این هر دو آیت بر ایشان بخواند و زار زار بگریستند چنانک هیچ کس از ایشان دیگر از دنبش سنوربار
فرو نرفت و هیچ کس خیمه نزد و هیچ طبخ نکردند و مردمان گروهی می گریستند و گروهی غمناک بودند منتظر پیغامبر صلعم

كفت داشت که چه دوزخی بوذ آن که کفت خدای و رسول بهتر داند کفت آن روز که خدای عز و جل فرماید
آدم را بو خیز بفرست بدوزخ بو ضرخ دو بر خ از فرزندان خویش آدم کوید از هر کوامی را چند فرمیم کویند از هر
هزاری نهصد و نود و نه بدوزخ فرست و یکی بهشت مسلمانان چون این شنیدند از مصطفی صلی الله علیه و سلم
بگریستند و کفتند یا رسول الله که نجات یابد از دوزخ چون حال چنین بوذ پیغمبر صلی الله علیه و سلم شادی داد
که با شما باشد دو خلق از خلقان خدای عز و جل ایشان را بسیار کردانند یاجوج و ماجوج یعنی عدد خلق
باشان بسیار کردد تا در شما و دیکران از دیکران بیشتر شده و سلامت ایشان شده انکه کفت امید دارم که شما چهار
یکی اهل بهشت باشید ایشان تکبیر کردند خدای را عز و جل و شادی نمودند بر کفت امید دارم دو بر خ اهل بهشت
باشید و اهل بهشت صد و بیست صف باشد هشتاد صف از امت من باشند انکه کفت نیست عدد شما
اندر جنب کافران الا چون مویی سیاه اندر ثوری سپید یا چون مویی سپید اندر ثوری سیاه باشد و اندر آن
شود از امت من هفتاد هزار بی شمار عمر رضی الله عنه کفت هفتاد هزار کفت با هر یکی هفتاد هزار باشد عکاشه بر
برخاست و کفت یا رسول الله دعا کن تا خدای عز و جل مرا از ایشان کند کفت خدای عز و جل ترا از ایشان کرد انکه مردی دیکر
برخاست و همین کفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفت سبقتك بها عکاشه و بدان که النضر بن الحرث مردی بوذ بسیار خصومت با مسلمانان
کردی کفتی فرشتکان دختران خدای تعالی اند و قرآن افسانه پیشینکان است و خدای عز و جل قادر نیست بران که
خلق را زنده کند پس از آن که ایشان نیست شده باشند و خاک شده خدای تعالی اندر صفت وی فرستاد

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ
و از مردمان کسی است که خصومت می کند اندر صفت خدای تعالی بی دانش و متابعت می کند هر شیطانی استهزای کننده را
كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ

حکم کرده اند بران شیطان که هر که با وی تولا کند یعنی وی را طاعت دارد خود بی راه کرداند وی را و راه
نماید وی را بعذاب آتش سوزان یعنی حکم آن شیاطین که اتباع خویش را بدوزخ خواند انکه حجت بنا کرد
بران کسانی که قیامت را انکار کنند و کفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ
ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي
الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا
یا شما که مردمان اید اکر اندر شک می باشید از برانکیختن شما خود بیافریدیم شما را از خاک یعنی پدر شما را
آدم انکه ذریت وی را از نطفه یعنی از آبی انکه انکه از خونی بسته انکه از انکه مایه باره کوشت بلکی
تمام و نیمه ... تمام خلق و دیکر بخلاف آن یعنی ستطرح از شکم بیفکند تا بدید کنیم شما را قدرت و حکمت خویش
و قرار دهیم اندر رحمها انچ خواهیم تا وقتی معلوم یعنی تا آن وقتی که بیرون آید تمام خلق انکه بیرون آریم
شما را اندر حال بچه کوچک ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ
يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ
مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا
انکه تا برسید بکمال و تمامی قوه و از شما کس بوذ که اجل وی تمام بکند پیش از آن و از شما کس است
که او را باز دهند تا ضعیف ترین روزکار یا عمر ای یا خان شود که بداند چیزی از پس آنک همی دانست
چیزی یعنی یا خرد کودکی روذ و بینی زمین را خشک چون آتش کزو بمیرد اثر نماند بر وی پس چون فرستیم
عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بروی آبی یعنی باران بجنبد و بیفزاید بنبات و برویاند از هر صنفی نباتی نیکو این آن را یاد کردیم از بهر آنست تا ایمان
آورند بر آنک خدای حق است یعنی حقی بی درست است و خود زنده کند مردکان را و خود بر هر چیزی که شاید توانا است
توانایی تیز درو بی نهایت وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ
يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ
عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
و خود قیامت خواهد بوذن شک نیست اندر آن و خود خدای بر انکیزد آن کسانی که اندر کور باشند و از مردمان
کس است که خصومت می کند اندر حکم خدای بی دانای و برهانی و کتابی روشن که بر وی فرو فرستاده باشند
جانب می دادن بناها خویش را تا بیراه کند مردمان را از طاعت خدای وی راست اندر دنیا نضر بن الحرث را فضیحتی و عذابی
یعنی کشتن روز بدر و بچشانیم وی را روز قیامت عذاب آتش سوزان و بر او ذان روز آن بدانست که او پیش فرستاده است
دستهای تو یعنی تن تو و خدای نیست ظلم کننده مر بندکان را و عذاب نکند ایشان را بی جرمی و بدان که هر چه خداوند عز و جل
کند هیچ ظلم نباشد او را زیرا که ظالم آنان باشند که آن کنند که ایشان را نباشد که کنند و تصرف اندر ملک
خویش نکنی و هر چه خداوند سبحانه و تعالی جل جلاله کند اندر ملک خویش کند و بدان که کروهی از اعراب بادیه می
آمدندی نزد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بوی ایمان آوردندی و هجرت کردندی و باز مدینه شدندی پس اکر ایشان
دوست می بوذی و زنی را که از ایشان بار داشتی پسری آمدی و نکو بودی ایشان بکشادی کفتندی این دین ما را مبارک است

و بوان

تر بران ثبات کردندی و اکر ایشان را بیماری رسیدی یا دختری آمدی و یا منفعت دنیاوی از وی منقطع شدی
شیطان ایشان را وسوسه کردی کفتندی که این دین ما را شوم است و بر کردیدندی خدای عز و جل
اندر صفت ایشان فرو فرستید و کفت وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ
عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ
انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِينُ و از مردمان کس است که می پرستد خدای را بر کناره یعنی مضطرب بوذ چون
کسی که بر کناره وادی ایستاده بوذ پس اکر فرا وی رسد خیری آرام کیرد بدان و اکر فرا وی رسد بلایی
باز کردد بران روی که از آن جهت آمده بود یعنی مرتد کردد زیان کار این جهان و آن جهان است که هست
زیانی ظاهر يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ
می خواند او دون خدای آن چیزی را که زیان نتواند کرد چون عاصی شود
وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ
مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ
و وی را سود نیز نتواند کرد اکر وی طاعت دارد این است که هست بی راهی دور از حق می خواند بخدای آن
کسی را که مضرت وی نزدیک تر از منفعت وی بد ناصر او بد یار او کو آن هست خود خدای مر او دان کسانی را که
إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ
يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ایمان آرند و کنند کارهای شایسته اندر بهشتهایی که می رود زیر آن جویها خود خدای کند
هر چه خواهد از آنچه در عادت نیکو شماری و یا قبیح که هر چه کند از وی نیکو بوذ چون تصرف اندر مملکت خویش می کند بملک مطلق
و روایت است که اسد و غطفان دو شخص بودند از مسلمانان باز ایستادند کفتند ترسیم که محمد را قوت نماند و وی را خدای عز و جل نصرت

باشد اگر ما بوی ایمان آرم منقطع کردم از جهود انگاه عهد کرده ای ما را یاری ندهند و طعام نفرستند خدای عزوجل
در این معنی فرو فرستاد مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ
هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ هر که می پندارد که نصرت
نکند خدای وی را یعنی اندر دنیا و آخره بگشاد دستی با آسمانها خانه و حویش خوه کلابس بر آذ انکه بنگرد ای هیچ حیلت
وی آن خشمی که وی را بخشم آرد ببینی چنانک این کرد انکس را سود ندارد بلکه زیان دارد هم چنان کشاید تمنا
وی ایشان را زیان دارد و سود ندارد و همچنان فرو فرستادیم آنرا حجتها ظاهر و خود خدای راه نماید آنرا که خواهد
اکه بوی کرد فصل اندر قیامت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا
وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا
إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
بدرستی کاین کسانی را که ایمان آورده اند و آن کسانی که جهود گشته اند و صابیان و ترسایان و گورکان و آن کسانی
که مشرکان اند خدای حکم کند میان ایشان روز قیامت بدرستی و راستی که خدای بر هر چیزی حاضر و گواه است
اینها اسرار و احوال و افعال و اقوال ایشان نیکو داند انگه چیزی از عظمت و جلالت خویش پیدا کرد و گفت
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ

وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ
نبینی تحقیق خبر ده که خدای را سجده میکند هر که اندر آسمانها و هر که بر زمین است و آفتاب و ماهتاب و ستارگان
کوهها و درختها و جانوران که نه بسیاری از مردمان، بسیاری که واجب بر وی عذاب آن کفر بود سجود نکند ش
بیک جای ایشان ساجد باشد خدای را عزوجل و هر که خدای تعالی خوار بکند نبود وی را هیچ کس که گرامی کند بدرستی که خدای
تعالی کند آنچه خواهد آنرا که خواهد گرامی کند و آنرا که خواهد خوار کند و آنرا که خواهد بطاعت دارد و آنرا که
دور کند و بیان که سجود جمادات و آن کسی که ایشان ایمان نیارند از خلاف ترسه و چه باشد یکی سجود سایه
آن که میگردد راست و چپ و بیش و پس و زمین کردان دیگر وجه یعنی خضوع و تسخیر اندر حال خلق
وی را گویند کن فیکون و سوم وجه آنست که هر چیزی از انجا که تصویر و ترکیب باشد و آثار صنعت است دلیل
اند بر یگانگی خدای عزوجل و بر احاجت خویش مرا آفریدگاری که وی را یار و انباز نباشد چنانک گفته اند ـــ
و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد انگه صفت مومنان و کافران و قرار ایشان یاد کرد و گفت
٥ هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا
قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ
يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ
ایشان دو خصم اند که خصومت می کنند اندر دین خدای عزوجل پس آن کسانی که کافر شدند بریده شده است
ایشان را جامها از آتش دوزخ میریزند از بالاهای سرهای ایشان آب گرم سوزان که بگدازند بدان هرچه اندر
شکمها ایشان است و بریان گردد ان پوستهای ایشان و ایشان را بود گرزها از آهن که ایشان را بدان زنند

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
هرگاه که خواهند که بیرون آیند از انجا از اندوه باز گردانند ایشانرا و باز برند و گویند بچشید عذاب
آتش سوزان هر آینه خدای فرو آرد آن کسانی که ایمان آورده باشند و کرده باشند کارها شایسته اندر
بهشتها که میرود از زیر آن جویها يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ
وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ
مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ و بیارایند ایشانرا
به پیرایه اندر بهشت از دستاورنجنها از زر و مرصع بمروارید و لباس ایشان حریر باشد و راه نموده باشند
ایشانرا بسخن خوش باشد از گفتار یعنی چون اندر بهشت شوند بگویند لا اله الا الله و الله اکبر و راه نموده باشند
ایشانرا به صراط خدای سزاوار ستوده و حمد و ثنا کردن ابن عباس گفت گروهی که از اهل کتاب گفتند
مومنانرا ما اولیتریم بخدای و ما قدیم تریم از شما و کتاب ما پیش از کتاب شما بود و مومنان گفتند ما اولیتریم بخدای
عزوجل که ما ایمان آوردیم بمحمد و نیز آوردیم بکتاب شما و فرق نکردیم میان کتابی و کتابی و رسولی و رسولی بلکه ایمان
آوردیم به همگان و شما کردید فرق کردید که یاد کردیم انگه یاد کرد جزای گروهی را از کافران که ایشان مومنان
را از کعبه می باز داشتند و گفت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ

وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ بودن آن کسانی
که کافر شدند اند و منع می کنند از طاعت خدای و از مسجد حرام آن که آفریدیم آنرا مر مردمانرا برابر بود اندر آن کسی که مقیم
بود و باشد اندر آن و هر که خواهد اندر آن یعنی اندر مسجد میلی کند بظلم بچشانیم وی را از عذابی دردناک و این ظلم اندر تفسیر
قول ابن عباس که بکشند آنجا کسی نکشته باشد یا ستم کند بر آن کسی که ستم نکرده باشد و گروهی گفتند که
بود که طعام احتکار کند بلکه گروهی گفتند آن بود که چیزی را از حرمت ببرد یا از محرمات چیزی حلال
گوید که سیآت را مضاعف کرده اند بمکه چنانک حسنات انگه بس از این صفت خانه یاد کرد و گفت
وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ
طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ
مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ و یاد کن انگه که بساختیم ابراهیم را آن جایگاه و عهد کردیم باوی که
هیچ انباز مگیر با من و پاک کن خانه من از بهر آن کسانی که طواف کنند گرد آن و کسانی که نماز کنند و رکوع و سجود کنند
و منادی کن مردمانرا بحج خوان تا بتو آیند پیاده و بر هر اشتری نزار سبک برمی نشسته بیایند از هر راهی دور
و چون خدای تعالی ابراهیم را گفت که ندا کن خلق را بحج بکعبه خوان گفت یارب آواز من کجا رسد خدای عزوجل
وی را گفت علیک الاذان و علی البلاغ بر تو آنست که ندا کنی و بر من آنست که برسانم ابراهیم علیه السلام بر مقام
باز گروهی گفتند بر بو قبیس بایستاد و ندا کرد یا ایها الناس ان ربکم قد بنی ساجحوه ای مردمان خدای
شمارا خانه بنا کرد آنرا حج کنید خدای عزوجل مقالت وی بشنوانید جمله خلقانرا که اندر اصلاب پدران و ارحام
مادران بودند از اهل مشرق و مغرب و بحر که اندر سابق علم خدای عزوجل بود که ایشان حج کنند تا روز قیامت و هر که

بشنیدند و بجواب او لبیک اللهم لبیک و جن و پری گویند و اذن فی الناس ابتداء سخن است مصطفی را صلی الله علیه وسلم

الله که سی قصد حجة الوداع کرد و از بهر آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر خود تا آن سال منادی کردند که من بحج می روم

شد مردی از علما خراسان حکایت کرد گفت طواف می کردم گرد خانه کعبه دیدم ضعیف شده و زرد روی عصا بر

دست بران اعتماد می کرد مرا گفت از کجایی گفتم از خراسان گفت خراسان کجا باشد بنداشتی که هر کس

خراسان نشنیده است گفتم ناحیتی است از زمین مشرق گفت راه شما تا مکه چند بود گفتم دو ماه یا سه ماه

گفت پس چرا هر سال حج نکنید و شما همسایگان این خانه اید گفتم راه شما تا خانه چند است گفت پنج سال راه ایکر

از خانه بیامدم و اندر موی من هیچ سپیدی نبود اکنون چنینم که می بینی گفتم بخدای که جهدی عظیم است و طاعتی

و دوستی راست گفت الله ربی من یحتمل الکمشوری بکیف تبارنی زرمن هویت و ان شطت بک الدار

وحال من دونه حجب واستار لا یمنعک بعد من زیارته ان المحب لمن یهواه زوار ان که

خدای عز وجل بیان کرد فایده آمدن ایشان دینی و دنیاوی و گفت لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا

نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ تا حاضر آیند منفعتها یعنی تجارتها

که هر چیزی از اطراف جهان جمع کرده باشد و یاد کنند نام خدای تعالی اندر روزها معلوم یعنی ذی الحجه مقاتل گوید

یعنی ایام التشریق بر آنچه ایشان را روزی کرده باشد ایشان را از چهارپایان یعنی هدایا و ضحایا از شتر و گاو

و گوسفند آنگه گفت بخورید از آن و این امر اباحت است با مر وجوب و طعام دهید بدرویش را الله بکر اینی

هر کیا از احرام بیرون آمدن ناخن باز کردن و ناکنند به نذرها خویش که کرده باشند اندر باب حج در جاهلیت آن

بعد و جنای از کوستن و جز آن و طواف کنند بخانه عتیق و طواف ان سه گونه بیش اندر حج یکی طواف قدوم است

اول که فرا رسد و یکی طواف زیارت و آن رکنی اندر حج و دیگر طواف وداع آنگاه که باز می گردد از مکه ابن

عباس رضی الله عنه گوید خانه را عتیق از بهر آن خواند که خدای عز وجل آن را آزاد کرده است از دست جباران

و هرگز هیچ کس را بران مسلط نکرده است که تعظیم و حرمت آن بردارد سعید بن جبیر گوید که متبع می

آید خانه را و بران که چون تبع وسید و برفا کعبه سوره اکنار را خوانند گفت مان خانه آن خدای عز وجل است

پس قصد آن نکرد و مکه و حرمت خدای عز وجل را باز داشت اگر خواهی که از بن بلا برهی اندر خاطر

این خانه را هیچ تعرض مکن چون می آن بشنید خانه را کسوتی فرستاد از قطعها ادیم ما اندر قبی می شنید

که او بود که خانه را کسوت فرستید و هر ناقه بکشت آنجا و عشق کرد اهل مکه را و بسیاری بر و صلت

باز رسید از وی و آن جایگاه را امطاع نام کردند از بهر طبخ که آن قوم می کردند آنجا و آنکو می جیاد بردو آن

جایگاه را جیاد از بهر آن نام کردند که جیاد تبع آنجا بود و نام و تبع قان از بهر قعقعه سلاح می آنجا برد آنکه که

از مدینه می آید و سفیان بن عیینه گوید از بهر آن عتیق نام کردند که هرگز هیچ ملک هیچ کس نبود ه است

از بندگان خدای عز وجل و گروهی گفتند از بهر آن وی را نام عتیق کردند که آن خانه قدیم است و هو اول بیت وضع

للناس للذی و گروهی گفتند از بهر آن آن را عتیق خوانند که آن کرامت خدای عز وجل جنانکه عرب گوید فرس

عتیق ان ستوده نزدیک ایشان گرامی باشد الله گفت ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ

حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ

إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا

قَوْلَ الزُّورِ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ

این یاد کرد و هر که تعظیم کند حرمتها خدای را و برخاستن از معصیتها به پرهیز آن بهتر بود و بر او نزد خدای وی

و گروهی گفتند بدین حرمات مناسک می خواهد چون مشعر حرام و مسجد حرام و شهر حرام و بلد بدین مانند

و حلال بکرده اند شما را انعام که آن را بخورید الا آنچه بر شما می خواند اندر کتاب چون صید اندر حال احرام و دم

و میته و لحم خنزیر پس دور باشید و پرهیزید از پلیدی عبادت بتان و پرهیزید از قول دروغ و از آن قبیله

مشرکان که می گفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک و بجهید از عبادت بتان

مخلص شده خدای را شرک ناشده بوی معرفه وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ

مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ

و هر که مشرک شود بخدای چنان بود که از آسمان بر زمین افتد پس بربایند و بر او مرغی بزودی یا بیو کند و بیا با

اندر جایگاهی دور یعنی مشرکان هیچ چیز از خویشتن دفع نتواند کرد و هیچ کرده با اعمال خویش قادر نباشد چون

کسی که از بالا همی افتد بسبب همی آید و بر خویشتن قادر نباشد ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ

اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ این یاد کردیم از اجتناب رجس و زور و آن کی که

تعظیم کند شعارها را خود آن از پرهیزکاری دلها باشد یعنی اکل و هدیها و بنوده و تعظیم آن نکند و شعائر

شاهد و مناسک بود و گروهی گفتند هدایا بود که آن را اشعار کرده باشد و علامت اکل این هد به خانه زات

بر وی کرده و بدان سنت آنست که اگر کسی هدیه برد خانه را و قربانی که آن را هدا خوانند کشت از شتر و گاو

و گوسفند اختیار کند از مهترین و بهترین و نیکوترین و فربه ترین و آنکه آن را ممیز کرداند از دیگر چهارپایان

بعلامتی که آن را از آب و چرا باز ندارد و بر وی ننشیند تا فربه بجای رسد و آن عادت آن بود و اگر

گوسفند بود جرم پاره یا چیزی دیگر بگردن وی باز بندد که بدان قلاده کرده بود از دگران و الا اشتر شعار

کند پاره خون از کوهان بیرون آرد بادمی که بران برآید و آنگاه دست بران خون بمالد تا هر که فرا نگرد

داند که آن قربان است آنگه بیان کرد که شما را اندر تعظیم آن شکوهها است و گفت لَكُمْ فِيهَا

مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ شما را اندر آن

منفعتهای است یعنی چهارپایان و بر نشستن تا وقتی معلوم یعنی تا آنگه که آن را بنیت کید از بهر قربان آنگه کشتن آن بود

بخانه کعبه یعنی بزمین حرم و آن کی که شعار ومشاهد حج و مناسک و حضور مکه گوید یعنی منافع آن

کردیم از تجارتها که بدان کنید الی اجل مسمی یا آنگه که از مکه بیرون آیند و بآن مزدها و ثوابها که برا بود عبا

اسمی که اراده الی اجل مسمی یا آنگه که روزها و حج بگذرند آنگه بیان کرد که چنان که این امت مناسک و قربان و

دحیتن نهادیم و حج دیم هر امتی را پیش از این هم آنکه شما را فرمودیم وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا

مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

هر گروهی را ساختیم منسکی تا یاد کنند نام خدای گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم لک و منک بر آنچه روزی داده

است ایشان را از بهیمه الانعام و انعام آن باشد که آن را بخورند چون گاو و گوسفند و اشتر نه آن بهیمه که آن خورند

چون خر و استر و جز آن فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ و خدای شما خدای یکی و برا طاعت دارید و بشارت ده آن مطیعان را که

تواضع کنند بفرمان خدای آن کسانی که چون یاد کنند خدای را وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ

مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ بترسد دلهای ایشان و آن کسانی که صبر کنند بر آنچه بدیشان

رسد و آن کسانی که بپای دارند نماز وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا

لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ و از آنچه ایشان را روزی کرده باشیم نفقه کنند که اشتران و گاوان تنومند ما کردیم شما را

شعایر خدای است شما را اندر آن خیر است یعنی منفعت لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا وَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا
الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شما را اندر آن منفعت اندر دنیا و آخرت و یاد کنید نام خدای بران یعنی اندر وقت کشتن اندر آن حال که
بر سه پای ایستاده باشد پس چون بر زمین افتد پهلوهای آن آنگاه که از نحر کرده باشید بخورید
از آن که مباح است شما را و طعام دهید از آن کسی را که سوال کند و آن متعرض که خواستن بر تو عرضه کند
و نخواهد اینست قول ابن عباس و مجاهد گویند قانع آن بود که تعفف کند به سوال و تعریض نکند و معتر
آن بود که تعریض کند و سوال نکند هم چنانک همی بینی مسخر کرده ایم آن شما را تا مگر شما شکر کنید
اهل جاهلیت اشتری کشتندی و خون بر دیوار کعبه مالیدندی مسلمانان را خدای عز و جل آن را منع کرد و گفت
لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى
مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى
مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ نرسد بخدای گوشتها آن
و نه خونهاء آن ولکن برسد تقوی و پرهیزکاری و اخلاص دل شما بطاعت خدای همچنان مسخر کردیم از بهر شما تا بکبیر
کنید خدای را بر آنچ راه نمود شما را و بشارت ده نیکوکاران را و محسن آن که عبادت میخالص بود از شرک و ریا
خدای را عز و جل می پرستید چنانک گویی وی را بیبیند و هست آن بوس می همی آمد و بدان که مشرکان مکه همواره
اصحاب مصطفی صلی الله علیه و سلم رنج همی داشتندی تا یکی همی آمدی سر شکسته و یکی آزرده و شکایت همی کردندی
از ایشان بمصطفی صلوات الله علیه ایشان را همی گفتی صبر کنید که مرا فرموده اند که با ایشان جنگ کن آنگه خدای عز و جل فرستید

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ
أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ
بدرستی که خدای دفع کند غالب مشرکان را از آن کسانی که ایمان آورده باشند که خدای تعالی دوست ندارد هر آن
کسی که خیانت کند اندر امانت خدای آن کسانی را که قتال کنند مالک بایشان از ستم رسیده باشد و خود
خدای بر نصرت ایشان قادرست الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا
أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ
لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ آن کسانی که بیرون کرده اند
از خانهاء خویش بناحق یعنی مهاجران که هجرت کردند که پیغمبر ایشان بیرون کردند مگر آنک همی گفتندی خدای ما الله است
اگر نه آن بودی که دفع کند خدای مردمان را بعضی را سبب برخی جهاد و راندن قصاص و حدها و منع کردن از ظلم
ویران کردی صومعها و معابد و عبادتگاهها اندر وقت ایشان و کلیساها ترسایان اندر وقت ایشان و کنشتها جهودان
اندر وقت ایشان وَمَسَاجِدُ و مسجدها مسلمانان اگر نه دفع خدا را بودی مسجد از عبادت کاه
مسلمانان ویران کردندی اندر هر وقتی چنانک بخت النصر کرد يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا
وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ
إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
که یاد کنند نام خدای اندر آن بسیاری یاری دهد خدای آن کسانی را که یاری دهند وی را بدرستی که خدای
قوی است عزیز دهد آن کسانی که تمکین کنیم ایشان را اندر زمین بپای دارند نماز و بدهند زکوة
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

و بمعروف فرمایند و نهی کنند از منکر یعنی اصحاب مصطفی صلعم و خدای را بود عاقبت کارها یعنی
بازگشت کارها بوی بود وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ
لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ
و اگر تکذیب کنند ترا خود تکذیب کرده اند پیش ایشان قوم نوح و قوم عاد و اهل ثمود و قوم
ابراهیم و قوم لوط و اصحاب مدین و تکذیب کردند موسی را مهلت دادیم کافران را ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ
فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا
وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ
مَشِيدٍ آنگه فرا گرفتیم ایشان را چون بود انکار من بر ایشان بعذابها و این سخن مخالفان مصطفی
را صلی الله علیه و سلم تهدید همی کردند بخلق و چند بوده است از دیهها که ما از هلاک کرده ایم و آن ستمکار
و آن بیفتاده بر سقفها خوش و چاه خالی گذاشته از اهل و کوشکی برداشته ضحاک گوید این چاه حضر
موت بوذ بشهری که آن را حاصورا خواندندی چهار هزار مرد از آن که ایمان آورده بودند بصالح برسته
از عذاب آمدند بحضرموت و صالح با ایشان چون آنجا حاضر شدند صالح فرمان یافت و از بهر آن
حضرموت نام کردند که چون صالح آنجا حاضر شد فرمان یافت و آن مقام که با بیرون شدن حاصورا نام کردند
بر سر چاه بنشستند و یکی را بر خویشتن امیر کردند که نام وی جلس بن جلاس بن سوید بود و حارث بن سراه
را وزیر وی کردند مدتی آنجا بنشستند و نسل ایشان بسیار گشت کافر گشتند و بت پرستیدند خدای
عز و جل پیغمبری بایشان فرستاد نام وی حنظله بن صفوان مردی پیشه دار بود ایشان وی را بکشتند اندر بازار

خدای عز و جل ایشان را هلاک کرد یعنی چاه معطل بر ایشان و آن برداشته کوشک ایشان ویران شد چنانکه
خدای عز و جل همی گوید و بئر معطلة و قصر مشید أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ
لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا
تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ
همی روند اندر زمین یعنی که ورا مکه تا به بینند آثار ملکان باشد که پیش از ایشان بودند تا باشد ایشان را
دلها که بدانند بدان و یا گوشها که بدان بشنوند که همی کور نشود چشمهاء ایشان ولکن کور همی شود دلها که
اندر سینهاء ایشانست التی فی الصدور بر سبیل تاکید گفته است چنانک گفت و لا طائر یطیر بجناحیه ذکر جناح
بر سبیل تکذیب از بهر آن که همه خردمندان دانند که مرغ بپر پرد و لکن این حاجت نیفتد اگر نه قصد تاکید
آن کی اندر حارث بن الحرث فرو فرستاد وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ
اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا
تَعُدُّونَ و شتاب همی کنند ترا اندر خواستن عذاب و هرگز خلاف نکند خدای وعده خویش را و خود
روزی بنزدیک خدای تو چون هزار سال باشد از آنچ شما شمارید ابن عباس گوید یعنی روزی همی خواهد از آن روزها
که خدای عز و جل اندر آن آسمانها و زمینها بیافرید و اما آنک همی گوید فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة اندر روزی
که مقدار آن پنجاه هزار باشد بدان روز قیامت همی خواهد و اهل معانی گفته اند که تطویل این روزها از بهر زیادت
شدت و زحمت است و لکن از بهر اهوال و اجلال است که هر چند بلا و محنت بیشتر باشد روزگار دراز تر نماید
چنانکه گفته اند شب شادی کوتاه باشد و شب اندوه دراز بشد وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ
أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ

إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

وجند بوذ ماست اذ يا كه عربيت داده ام ابراوان ظام بر خرشتن انكه انرا بعقهت نرا فرستم وبانوزد
منت باز كشتن ايشان بگو يا محمد شما كه مردمانيد حود من شما را ترساننده ام ظاهر از خداي پس آن
كسانى كه ايمان آورده اند وكرده اند كارها شايسته وايشانرا بوذ آمرزش وروزي با كرامت
وآن كسانى كه سعي كردند اندر باطل كردن حجتهاء ما وجستن عجز انبياء ما ايشان باشند اهل دوزخ
وبدان كه ابن عباس با جماعتي از مفسران چنين گفتند كه مصطفى صلعم چون مخالفت آن قوم ديدى برانديشي
كردى مر خداي تعالى چيزى فرو فرستد كروهى از قريش كه ميان وى وقوم وى نزديكى افتد از حرص كه
بايمان ايشان داشت پس روزي نشسته بوذ اندر ميان كروهى قريش وتمنى مى كرد كه خداي عز وجل چيزى
فرو فرستد كه ايشانرا با وى نزديكى افزايد ودوري وى ازين انديشه مى كرد كه خداي عز وجل سورة
والنجم فرو فرستاد پيغمبر صلى الله عليه وسلم آن بريشان خواند چون بدينجا رسيد كه مى گويد تلك الغرانيق
العلى وان شفاعتهن لترتجى ايشان چنين بتوبت كه اميد باشد بشفاعت ايشان يعنى بتان چنانكه
انجا ياذ كرديم وآن بتان چون لات وعزى ومناة بر صنم قريشان اين بشنيدند شاد شدند
وپيغمبر صلى الله عليه وسلم سورة والنجم تمام بخواند وسجود كردند باخر سورة وهر كه اندر مسجد حرام بوذ
همه با وى سجود كردند از مومنان وكافران مگر دو تن الوليد بن المغيره وابواحيحه سعيد بن العاص كه ايشان
سجود نتوانستند كرد از پيرى كه بودند هر يكى كفى سنگ ريزه بر گرفتند وبه پيشانى خويش بماليدند وشاد شدند

بان سخن كه شيطان بسمع ايشان رسانيذ گفتند محمد امروز خدايان ما را بستوذ وبنيكويى ياد كرد وان سخن اندر ميان
مشركان بپراكند وگفتند ما دانيم كه ايزد كه خداست خلق را بيافريند وروزى دهد ومى ميراند وزنده گرداند وليكن اين بتان ما را شفاعت كنند وتو يا محمد ايشانرا نيكو ياد كردى
شناختى آن خداي عز وجل است سمى گوييم اما اين بتان ما را نيز شفاعت كنند ترا با ايشان كار نيست
الترو ما قران قالل وماخلت ان ميان بر خاست حمزه شبانگاه امد جبريل عليه السلام نزول فرمود وگفت بعيت كه
اكردى چيزى كه من بر تو خوانم كه مرا گفت ناباورده ام از خداي عز وجل وگفتى انچه ما نگفتيم ترا وشديد انچه
ناورده ام آنرا پيغمبر صلى الله عليه وسلم ازان اندوه هلاك شد وبترسيد از خداي عز وجل ترسيدنى عظيم
خداي عز وجل فرو فرستاد وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى
أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ
اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ونفرستاديم از پيش تو هيچ رسول وهيچ
پيغمبر مگر انكه كه هيچ چيزى آرزو كردى وى چيزى افكند وگروهى گفتند تمنى بمعنى قرائت است واشتهى اى
كاه پيغمبر صلعم تمنا كردى از انچه وى را آرزو بودى شيطان بر وى راه يافتى وچيزى در سخن وى افزودي وچون
بميان افكندى انرا باطل كردى خداي تعالى آنرا بى حكم وثابت كردى خداي حجتها وخداي دانا است بدان كه
سخن از وى است وحكيم است حكم خويش جدا كند حجت از شبهت وبدان كه آن سخن كه كافران بشنيدند
سخن ان نشد كه آن محمد صلعم شنيده اندر گفتار او وسنت از گفتار او نبوذ واز زبان او نشنيدند بوذند
لكن از شيطان شنيدند وغلط كردند محمد بر زبان مصطفى رفت بى قصد كه پيغمبران خداي از خطا
معصوم باشند وچون چنين از ايشان كتبى روا باشد كه شريعت باطل شود واين اعتقاد بناياك مگر اينك
ايشان گمراه باشد وخداي تعالى پديد كرد كه انچه خداي عز وجل ارد اد از نهاد بشر تا زيادت نيست بيك لا شد از خداي

وآرام دل مومنان باشد وگفت لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي
شِقَاقٍ بَعِيدٍ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ
الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تا خداي انچه شيطان اندر افكند
فتنه باشد آن كسانى را كه اندر دلها ايشان بيمارى شك باشد وآن كسانى كه سخت شد باشد دلهاء ايشان
وحود كافران اندر دشمنى وخلاف اند دور از حق وتا بدانند آن كسانى را كه ايشان را علم عطا داده اند
از مومنان كه انچه خداي ثابت كرده است انست از خداي تو ايمان آورده اند بدان وآرام گيرد دلهاء
ايشان وخداي تعالى راه نماينده آن كسانى را كه ايمان آورده باشند براه راست ايستاده وهموار بى شبه
وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ
بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ وآن كسانى كه كافر شده باشند اندر
شكى باشند از انچه شيطان افكنده باشد اندر جمله دين وقران تا به ايشان آيد قيامت ناگاه يا به
ايشان آيد عذاب روزي نازاينده يعنى كه آن را شب نباشد وگروهى گفتند روز بدر همى خواهد كه آن
كسانى كه ايشان بكشتند آن روز ايشان را شب نبوذ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ
بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
مُهِينٌ ملكت مدعى وبى متنازع آن روز خدايراست حكم كند ميان ايشان انكه بيان كرد

پس آن كسانى كه ايمان آورده باشند وكرده باشند كارها شايسته ايشان اندر بهشتهاء نعيم باشند وآن
كسانى كه كافر شدند وتكذيب كردند حجتهاء ما ايشانند كه ايشانراست عذابى خوار كننده
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ
رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا
يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ وآن كسانى كه هجرت كنند وطن خويش فرو گذارند
اندر طاعت خداي انگه ايشانرا بكشند اندر غزو ويا بميرند اندر طاعت روزى دهد خداي ايشانرا روزي نيكو
اندر بهشت وخود خداي بهترين روزي دهندگانست ايشانرا وروزي همى دهد چنانكه خداي عز وجل گفت بل احياء
عند ربهم يرزقون فرحين الاية خود اندر آورد ايشانرا اندر آوردنى كه ايشان بدان خشنود گردند وخداي
داناست تاخير كند عقوبت دشمنان خويش وبدان كه گروهى گفتند از مشركان وگروهى را از مومنان ديدند دو شب
از محرم مسلمانان نخواستند كه با ايشان جنگ كنند ايشان را قتال مى كنند از بهر ماه محرم مشركان ...
مسلمانان ايستيدند خداي عز وجل ايشانرا نصرت داد وگفت ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ
مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ
انكه ياد كرديم از پيش چنان است وهر كه عقوبت كند بمثل آن كه عقوبت كرده باشند انگه بر وى بى كنند وزياد
كنند خداي وى را نصرت دهد كه خداي اندر گذارنده گناهان است وآمرزگار بندگان است انگه پديد كرد كه من نصرت
مظلوم كنم بدان كه من قادرم بر هر چه خواهم انچه خواهم واز آيات قدرت خويش بسيار ياد كرد وگفت
ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ بَصِيرٌ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ

هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و آن بدانست که خدای ایزد اوست شب
را بروز اندر آرد و روز را بشب و خود خدای شنواست و بیناست افعال شما بی هنده و آن بدانست که خدای اوست
که هست است بی زوال و هرچه می خوانند از دون وی آن نیست اندر حقیقت و خود خدای اوست بزرگوار و بهمتا
عظیم بی نهایه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً
إِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللّٰهَ
لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ای نه بینی که خدای عز و جل فرو فرستاد است از آسمان آبی و زمین سبز
گشته است که خدای کارها کند بر بندگان لطیف است و خبیر است بر علانیت داند و بیناست هرچه در آسمانها و
هرچه اندر زمین است و خدای است که بی نیاز است و بر اوهیچ حاجت نه ستوده است هم از صفات ستوده روانه
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ
وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ
رَحِيمٌ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ
لَكَفُورٌ ای نه بینی که خدای مسخر کرده است شما را آنچه اندر زمین است از حیوانات و نبات و کشتی می رود
اندر دریا بفرمان وی و فرو دارد آسمانها را تا بر زمین نیفتد مگر بدستوری وی و خود خدای بر مردمان رؤف رحیم و اوست
که شما را زنده کرده است آنگه بمیراند آنگه شما را زنده باز کند و مردم جاحد و ناسپاس بود نعمتها را لِكُلِّ
جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ
إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللّٰهُ
أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ اللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هر گروهی را ساخته ایم

جایگاهی

جایگاهی و وقتی عبادت ایشان را و عیدی که ایشان آن عبادت بجای می آرند و آن نسک می کنند تا با تو منازعت
کنند اندر کار شریعت و این آن بود که مشرکان پیغمبر را صلی الله علیه و سلم گفتند چرا است که تو و یاران تو خود کشید و خوری و آنرا
که خدای کشد نخوری و خلق را با دین خدای خوان که تو بر راهی و راهی راست مستقیم و اگر ایشان با تو خصومت کنند
بگوی خدای داناتر است بانچه شما می کنید خدای حکم کند میان شما روز قیامت را فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ وَيَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ نَصِيرٍ اندر آنچه شما اندر آن اختلاف همی کنید ای ندانی که خدای داند آنچه اندر آسمان و زمین است و خود
آن کارها است نوشته بینی در لوح محفوظ که آن بر خدای آسان است و همی پرستند از دون خدای آنچه فرو نفرستید است
آن هیچ حجت و ایشان را بدان هیچ علم و نیست کافران را هیچ یاری که ایشان را نگاه دارد از عذاب
وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ
كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ
آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و چون برخوانند بر ایشان حجتهای ما بینی قرآن ظاهر است بدانی اندر
میان کسانی که کافر شدند کراهیت و منکر که همی خواهند که اندر افتند بدان کسانی که همی خوانند بر ایشان حجتهای ما بگوی یا محمد
بی خبر دهم شما را که بترست شما را و مکروه تر دوزخ است که وعده کرده است خدای آن کسانی را که کافر شده اند و بد بازگشتی
است آن بازگشت ایشان را يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ

الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا
لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ
مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ
ای شما که مردمانید زده اند مثلی بشنوید آن انچه خوانند از دون خدای نیافرینند مگسی هرچند خرد و اندک باشد
و اگر همه فراهم آیند ازموزن آن را و اگر بربایند چیزی بستانند از ایشان ذباب چیزی نتوانند که آن بستانند از وی
ضعیفا که طالب و مطلوب است ابن عباس گوید رضی الله عنه طالب ذباب است و مطلوب بتان و حال
این چنان بود که ایشان هر سالی بتان را انگبین براندندی و در بتخانه ببستندی تا ذباب بروزن اندر
شدی و آن بخوردی و ایشان را آن یاد کردی چون آن دیدندی گفتندی خدایان انگبین بخوردند آن
شادی بکردندی خداوند عز و جل بیان کرد که آن ذباب همی رباید از بتان و گروهی گفتند از مفسران
گفتند که طالب صنم است و مطلوب ایشان ذباب و مرغان و آن آن بودی که ایشان بتان بیارا ستندی
و مبدد و یاقوت و جواهر گونا گون و بوی خوش بر ایشان کردندی و بودی که چیزی از ایشان فتادی
مرغی آنرا بر داشتی بتان نتوانستندی که آنرا باز ستدی اینست که خدای عز و جل می گوید ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ
مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ اللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ
الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ يَعْلَمُ مَا
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
و تعظیم نکردند خدای را حق تعظیم وی ندانستند چنانک باید صفت وی از بهر آن با وی انباز خواندند چیزی را
که از دنیا داد خرد نتوانن گرفت که خدای قوی است و بی همتا خدای اختیار کند از فرشتگان رسولان چون جبرئیل و میکائیل

واز

و از مردمان چون ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم و خدای شنواست همی شنود گفتار ایشان و بصیر است
اختیار کند برسالت خویش آنرا که خواهد و داند آنچه اندر پیش ایشانست و آنچه از پس ایشان باشد و با خدای
گردد همه کارها و این جواب آنست که مشرکان گفتند أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا ای بر وی فرو فرستادند
این قرآن را از میان ما خدای عز و جل خرد آن که وی اختیار کند آنرا که خواهد از بندگان خویش و او را رسالت
کند انگه مؤمنان را عبادت فرمود و قربت جستن بوی و گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای آن کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجود کنید و بترسید
خدای خویش را و کنید نیکوئی تا مگر شما را رستگاری بود و اینجا سجود باید کرد بمذهب شافعی رضی الله عنه
از بهر آنکه عقبة بن عامر گوید گفتم مصطفی را صلی الله علیه و سلم اندر سورة الحج دو سجده است گفت آری و هر که
آن دو سجده نخواهد کرد بر مخواناد و بر حنیفة رحمه الله علیه گوید دعا سجود نباید کرد و نیز گفت خدای عز و جل
وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ
فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ
مِنْ قَبْلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ
جهاد کنید اندر حق خدای حق جهاد کردن یعنی چنانک طاقت دارید و از ملامت نترسید وی اختیار کرده است
شما را و نکرده است بر شما اندر دین هیچ حرج که هر گاه که راه خلق را کوتاه کرد شما بکفارت و اما بتوبه و اما بقصاص
متابعت کنید بدین کیش ابراهیم او شما را نام مسلمانی فرا داده است از پیش ایمان و وقت که می بود و آن بود که ابراهیم
گفت ربنا واجعلنا مسلمین لک تا بود رسول گواهی بر شما که تبلیغ کرد و شما گواهان باشید وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ

عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ
هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

وشما گواهان باشید بر مردمان که رسولان ایشان تبلیغ کردند بپای دارید نماز و بدهید زکوة
و دست اندر دین خدای زنید و اوست مولی و ناصر شما نیکا ناصر و نیکا یارا که وی است چاجلاله

تفسیر نزول سوره مؤمنون

و این سوره مکی است و صد و هژده آیت است اندر عدد کوفی و نوزده اندر عدد بصری و هزار و کلماتش
یک هزار و هشتصد و چهل کلمه است و حروفش چهار هزار و هشتصد و دو حرف است ابی بن کعب
گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که سوره المؤمنین بر خواند فرشتگان او را بشارت دهند بروح و ریحان
بعد هر حرفی که چشم او بدان افتاده و چون ملک الموت نزد او آید بشارت دهد که چشم او بدان روشن شود

سورة المؤمنون مائة وثمان عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ٢

بحقیقت فلاح کردند مومنان یعنی رستگاری یافتند آن کسانی که اندر نماز خویش خاشع و متواضع باشند
ترسان هم بدل و هم بجوارح ابن عباس رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت چون خدای عز و جل بهشت عدن
بیافرید اندر وی بنا کرد آنچه نه چشم دیده است و نه گوش شنیده است و بر دل هیچ بشر نگذشته است
آنگه وی را گفت سخن بگوی گفت قد افلح المؤمنون و حرام است بر آن کسی که بخیل باشد و بر آن کسی که مرائی باشد
و اصحاب پیغمبر اول سوی بالا نگرستند از عجب و راست و بآسمان چون خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد ایشان چشم بر سجده گاه

داشتی

خاشعین بود ابو هریره رضی الله عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت چون بنده برخیزد که نماز کند از دست راست
او دست چپ بگیرد خدای عز و جل گوید ای بنده بکه می نگری بکسی که او به است ای بنده بکس دیگر منگر که بهترم از هر که
بدو می نگری و پیغمبر صلی الله علیه وسلم مردی را دید که اندر نماز دست فرا موی خویش می کرد پیغمبر گفت اگر دل این مرد
خاشع بودی جوارح او خشوع کردی و ابو ذر روایت کند از پیغمبر صلعم که وی گفت چون یکی از شما برخیزد و نماز کند
روی خدای عز و جل برابر روی او بیستد پس باید که سنگ ریزه بجنباند و روی از آن بگرداند و حسن بصری مردی را دید
با سنگ ریزه بازی کردی اندر نماز و زبان می گفت یا رب تو مرا زنی بده از حور عین حسن بصری گفت خاطب نو
حور عین خطبه می کنی و بازی می کنی علما چنان بودندی که نماز کردندی و چشم به هیچ جای ننگرندی مگر بسجده گاه و هیچ اندیشه
نکنندی در نماز در باب حسا و حتی گفتند برو کار که نماز کن را چهار خصلت باید تا خشوع دل بزرگ داشتن مقام
و اخلاص چهارم تمام جمع همت یکی از بزرگان گفته است که نماز مجمع الهم و منقطع العلایق است الفرح دون...
الخوف و همت کار دنیا را با یاد کرده کسی معنی خشوع آن بود که دست راست بر دست چپ نهد اندر نماز

الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَوٰةِ فَاعِلُونَ
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ
هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و آن کسانی که از لغو معرض باشند و آن کسانی که
ایشان زکوة دادن بجای آرند و لغو آن بود که اندر هیچ فایده نبود چون معصیتها که ثمره آن عقوبت بود و مزاح
و بازی اندر لغت که گوئی فاعل للزکوة چنانکه امیه بن الصلت می گوید اندر شعر المطعمون الطعام فی السنة الازمة والفاعلون

للزکوة وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا
مَلَكَتْ و آن کسانی که فرج خویش نگاه دارند مگر بر زنان خویش یا کنیزکان خویش که ملک یمین
ایشان بود ایشان باشند که ایشان را ملامت نکنند بر نزدیکی با زنان و کنیزکان خویش پس هر که جوید از
پس آن چیزی دیگر ایشان باشند که از حلال در گذرند و تعدی حرام کنند و آن کسانی که ایشان امانتها خویش
و عهدها خویش نگاه دارند و ایشان که بر نمازها خویش مداوم باشند خشوع بجای آرند أُولَٰئِكَ
هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٨
ایشان اند که اهل این صفت اند ایشان وارثان باشند آن کسانی که میراث یابند بهشت فردوس و اندران جاودانه باشند
و فردوس بزبان رومی بستان باشد و بزبان حبش بهشت بشرح و اندر بس آنه بهترین بهشتها می خوانند و بو هریره
رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که وی گفت هیچ کس نیست الا که وی را دو منزل بود یکی در بهشت و یکی در دوزخ
پس هر که اندر دوزخ شود بهشتیان منزل وی اندر بهشت میراث یابند اینک خدای می گوید اولئک هم الوارثون و
حرف خدای این آیتها بر محمد مصطفی صلعم فرو فرستاد پیغمبر صلعم این جماعت بیک فرو فرستاده اند که هر کیان بپای
دارند اندر بهشت روند و این دو آیت از سران سورت بخواند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ
مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا
فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
و هر آینه بیافریدیم مردم را از گلی رنگین کشیده آنگه آن را نطفه کردانیدیم اندر جایگاهی محکم گشته یعنی رحم مادر تا آنگه
که بوقت خویش رسد آنگه بیافریدیم از آن نطفه خونی بسته آنگه بیافریدیم از آن علقه پاره گوشت آنگه بیافریدیم از آن

مضغه

مضغه استخوانها و آنگه اندر پوشیدیم اندران استخوانها گوشت آنگه بیافریدیم وی را خلقی دیگر یعنی موی و دندان
و توانائی آدمی افزاید روز بروز تا آنگه که بغایت رسد و خدای است که وی را واجب کند که تعظیم کنی نامش
و ... و بیان که خلق اندر لغت تقدیر بود چنانک شاعر گوید ولانت تفری ما خلقت وبعض القوم یخلق ثم لا یفری
پس معنی وی آن بود که دیگر مقدر بود فاما اگر معنی اختراع خواهی نبود خالق بکل یکی و آن خدای تعالی است
... ابن ابی سرح ... احسن الخالقین

ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ
وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ
وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ
بِهِ لَقَادِرُونَ آنگه شما از پس آن بمیرید آنگه شما را روز قیامت برانگیزند بدرستی که بیافریدیم
زبر شما هفت طبقت آسمانها که آن راههای فرشتگان است و نبودیم از آنچه آفریدیم غافل یعنی آسمان را نگاه داریم تا بر
شما نیفتد و فرو فرستادیم از آسمان آبی بمقداری که خواستیم و آن را اندر داشتیم اندر زمین و ما قادریم تا شما را از
تشنگی هلاک شوند فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِ جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ
لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ
مِن طُورِ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِّلْآكِلِينَ برآوردیم شما را بدان آب
از درختان و انگورستان و اندران بوستانها میوه بسیار که آن را می خورید زمستان و تابستان نخل اهل مدینه را
اعناب اهل طایف و زیتون اهل شام را هر کوهی را آن نعمت که ایشان را داده بود یاد کرد و گفت
درختی که بیرون آید از طور سینا برویدنی با روغن و ادامی خورندگان را و الدهن ... المآء الاول ... معیش

آن بود که بوی این نبوی که با روغن بود و یا ادامی خورندگان را و هرچه اندران زنند و بدان اصطباغ کنند آنرا صبغ خوانند و طور سینا کوهی بود که بدان درخت بود و کوهی گفتند آن کوه را همی خواهند که موسی علیه السلام بران مناجات کرد اول زیتون که بوست انجا رست و اول درختی که برست از پس طوفان زیتون بود

وَاِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَاْكُلُونَ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ

و هر آینه شما را اندرین چهارپایان عبرتی است که بدان فرا ایستن رسید اندر معرفت خدای تعالی بس ایمه دهیم شما را از آنچه در شکمهاء ایشانست و شما را اندران انعام منفعتهاء بسیار است و ازان همی خورید یعنی از گوشت و دوشیدنی و برا از انعام و بر کشتی حمل همی کنید اندر بر و بحر و هر آینه فرستادیم نوح را بقوم وی گفت یا قوم بپرستید خدایرا که نیست شما را جز از وی ایزد بپرسید از خدای عز و جل ابن عباس گوید که وی را نوح خوانند از بهر که نوحه بخویشتن کرد و آن نوحه چرا کرد گروهی گفتند که از بهر آنکه دعا خواند بر قوم خویش با خدای تعالی ایشانرا هلاک کرد گروهی گفتند از بهر آنکه همی مراجعت کرد با خدای عز و جل اندر پسر خویش و گروهی گفتند روزی بسگی مجذوم بگذشت و برا گفت اخسا یا قبیح یعنی دور شو ای زشت خدای تعالی بوحی کرد با نوح ای عیب برمن میگنی یا بر بن سگ فقال از بهر آن بر خویشتن نوحه کرد فَقَالَ

الْمَلَاُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ اَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ

پس گفتند آن گروه که کافر بودند از قوم وی نیست این یعنی نوح مگر بشری همچون شما همی خواهد که فضل گیرد بر شما وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلَائِكَةً

ما

مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَائِنَا الْاَوَّلِينَ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّٰى حِينٍ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ فَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَاِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ

و اگر خدای خواستی فرو فرستیدی فرشتگان نشنیده ایم این که نوح همی گوید اندر پدران خویش ما و نیست او مگر مردی که بوی دیوانگی است چشم همی دارید او را تا هنگامی که او زین باز ایستد کار وی اندیشه نا بیرد گفت نوح یا رب تو مرا نصرت کن بدان تکذیب که ایشان کردند پس وحی کردیم بوی که بکن کشتی پیدا ما و نحفظ ما بفرمان ما چون فرمان ما بیاید آب از تنور اندران اشتی داد فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ

زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ فَاِذَا اسْتَوَيْتَ اَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

اندر بهر که از اجنت با جفت دو و اهل خویش را مگر آنکه حکم هلاک باهی سابق گشت بوذ از ایشان و با من خطاب مکن اندر باب آن کسانی که کافر شدند که ایشان غرقه خواهند بود چون راست بنشینی تو و آن کسانی که با تو اند اندر کشتی بگو شکر و سپاس خدایرا که برهانید ما را از گروه ظالمان وَقُلْ

رَبِّ اَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ وَاِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ

و بگوی خدای فرود آر مرا فرو آوردنی مبارک و تو بهتر آن کسانی که کسی فرود آری و خود اندران حجتها است و خود آزمایش کردیم ایشانرا از پیش عذاب تا مگر پند پذیرند و ان اینجا بمعنی قد است

ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ فَاَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ

آنگه بیافریدیم از پس ایشان گروهی دیگر و بفرستادیم اندر ایشان رسولی از ایشان یعنی هود بقوم وی

اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ وَقَالَ الْمَلَاُ

خدایرا بپرستید نیست شما را هیچ خدای جز از وی ای همی نترسید بر لعنت گروها

مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَاَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

از اشراف قوم وی آن کسانی که کافر شده بودند و تکذیب کرده بودند دیدار قیامت و ما منعم کرده ایم ایشانرا اندر زندگی دنیا

مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَاْكُلُ مِمَّا تَاْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ

نیست این رسول مگر آدمی همچو شما همی خورد از آنچه شما همی خورید و همی آشامد از آنچه شما همی آشامید

وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ اِنَّكُمْ اِذًا لَخَاسِرُونَ اَيَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ

اگر طاعت دارید آدمی را چون شما آنگه شما زیان کاران باشید ای وعده همی کند شما را

اِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا اَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ

آنگه که بمیرید و باشید خاک و استخوانها از گوشت خالی کرده که شما را بیرون آرند از گورها دور است دور است آنچه وعده همی کند شما را سخن آن هیچ نباشد اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ

نیست این دنیا مگر زندگی که ما همی کنیم بمیریم و زنده باز باشیم چنانکه پدران ما بودند و ما را هرگز نخواهند انگیخت و نیست این رسول مگر مردی که دروغ همی سازد بر خدای دروغی بزرگ و ما بوی ایمان نخواهیم آورد

قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ

گفت یا رب مرا نصرت کن بدان تکذیب که مرا همی کنند

قال

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ

گفت خدای از اندکی اندکی روزگار ایشان پشیمان گردند بر کفر پس فرا گرفت ایشانرا آن بانگ عذاب ایشان بود حق و ما ایشانرا کردیم چون خاشاک کفی بر سر سیل شر ایشانرا هیچ قوتی نیست دوری باد گروهی که ظالمانند که مردمان آنگه بیافریدیم از پس ایشان گروهان دیگر

مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا وَمَا يَسْتَاْخِرُونَ ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرٰى كُلَّمَا جَاءَ اُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ اَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

از پیش اجل خویش نشود هیچ امت و از پس اجل خویش نباشد آنگه فرستیم رسولان خویش را از پس یکدیگر هرگاه که آمدی امتی رسول ایشان تکذیب کردندی او را برخی را از ایشان بر اثر برخی و کردانیدیم ایشانرا مثلها چنانکه ایشان مثل زنند دوری باد گروهی را که ایشان ایمان نیاورند ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوسٰى

وَاَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ

آنگه فرستیدیم موسی را و برادرش را هارون بحجتها ما و معجزهء ظاهر بفرعون و قوم تکبر کردند و گروهی بودند قاهر و متکبر فَقَالُوا

مثلنا اَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

پس گفتند قوم فرعون ما ایمان آوریم بدو آدمی چون ما و قوم ایشان ما را همی پرستند پس تکذیب کردند ایشانرا و از جمله هلاک کردگان گشتند بغرق و خود بدادیم موسی را توریة تا مگر ایشان راه یابند

صا

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ
وَمَعِينٍ و بیرعیم را و مادر وي را ایتی کردیم یعنی هر یکی ازا ایشان ایتی و کرو هی کنند هر یکی ازیشان
یک ایت بوذند وان آن بوذ که وی را بی پدر بیافریدند وما ماوای دادیم ایشانرا بزدیک بالای که آنجا
قرار بوذ آب بیذا جشم بکرد بیع را یعنی زمینی بیت المقدس کعب گوید آن زمین نزدیکتر است با سمان هشتاد
هشد میل يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي
بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ
فَاتَّقُونِ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ
فَرِحُونَ ای شما که پیغامبران اید بخورید از چیزها حلال و عمل صالح بکنید از رستن با خود
خوردی و کاری نیکو کردی که بالک شما می کنید دانا ام و خدای امت شما امتی است یک بر دین اسلام
و من خدای شما ام از من ترسید پس براکنده کردند پیشینگان کار دین ایشان میان امتی یعنی اختلاف افتاد
میان ایشان بکتابها هر گروهی بانچه نزدیک ایشانست از دین شادی کنان می باشند بگذار ایشانرا اندر فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ
لکره که بر ایشان غلبه کرفته است حَتَّىٰ حِينٍ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ
مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ تا وقتی
یعنی تا اجل ایشان ای می پندارند که آن مدد که ایشانرا می دهیم از مال و پسران ایشانرا اندر زیادتی می
دهیم سبقی است که ایشانرا می دهیم و خیری است که با ایشان می شتابیم نیست بلکه استدراجی است
و ایشان نمی دانند انگه پدید کرد صفت ایشان که بخر شانند و گفت إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ
رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ

بربهم

بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ
أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ چون آن کسانی که ایشان از بیم خدای خویش ترسان
و ترسان باشند و آن کسانی که ایشان بنشانهای خدای خویش ایمان آرند و آن کسانی که ایشان
بخدای خویش شرک نیاورند و آن کسانی که بدهند زکوة و صدقه و کسانیکه ازنیکوییها و دلهاء ایشان
ترسان باشد که ایشان باخدای خویش خواهند گردند وایشانند أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ
فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا
و ایشان اند که بشتابند اندر خیرها و ایشان بدان خیر سابق باشند و تکلیف نکنیم هیچ کس را مگر بمقدار
طاقت وی از عبادت اینجا خبر داد که نکند هر چند که روا باشد ازانجا که اگر کردی کس را بروی اعتراض
و انکار نبودی وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و نزد ما است کتابی که سخن گوید بحق بر شما که ده باشید از خیر و شر یعنی نامه کردارهاء بندگان
و ایشان اند که بر ایشان هیچ ستم نکنند سیئات ایشان بر نیفزایند و حسنات ایشان بکاهند
بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ
لَهَا عَامِلُونَ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ
يَجْأَرُونَ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ
چون دلهاء ایشان اندر غفلت است غالب از بن قرآن و ایشانرا عملها است از معاصی جز از انک
که ایشان انرا می کنند تا انگه که فرا گیریم توانگران و مهتران ایشان بعذاب یعنی شمشیر روز بدر اندران حال
جزع می کنند و فریاد می خواهند فریاد مخواهید امروز که شما از ما هیچ یاری نبود و جزع شما هیچ سود ندارد

تنکصون

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ
مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُم
مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ
خود بوذ نشانها و عالم که می خواندند بر شما و شما بر عقب خویش می باز گشتید یعنی اعراض می کردید و استکبار
می کردید بدان یعنی بحرم می کشید ما اهل حرم ایم کسی بر ما دست نیابد سمر می کنید یعنی افسانه و بحش
هر یکی از شما اندر وقت سمر گفتن آن کسانی را می گویید که مصطفی را سمر می گفتید که نیامد ستمگران
پیشینگان ایشانرا و با یمی ندانید رسول خویش را که می دانید اهل صدق و امانت است بر ایشان و بر او منکر
می شوند أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ
كَارِهُونَ وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ
وَمَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ
یا می گویند که وی دیوانگی است نه بل آمد بدیشان این رسول بحق و بیشتری از ایشان حق را کاره اند از
بهر آن ایمان که نمی بیارند و اگر خدای متابعت کند مراد ایشانرا اندر آنچه کنند تباه شود آسمانها و زمین و ظاهر
شود فساد میان ایشان یعنی اگر خدای دو بوذی چنانکه ایشان می گویند ملکوت تباه گشتی و آن کسانی که اندر
زمین و آسمان اند بلکه آوردیم با ایشان چیزی که شرف ایشان اندر آنست و ایشان از آنک شرف ایشان اندر آنست معرض
أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَإِنَّكَ
لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ

وکشفنا

و یا می خواهی از ایشان مزدی که ایشانرا بیاوردی خرجی اندر روزی خدای تو و ثواب وی اندر دنیا و
روزی دهندگانست و تو می خوانی ایشانرا براه راست و آن کسانی که ایمان نیاورند باخرة از
راه راست می بیچند و اگر رحمت کنیم ... وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ
لَّلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ
فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا
عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ
و کشف کنیم مر ایشان آنچه بر ایشانست از سختی یعنی قحط که مسلط کرده بود بر مصر تا سگ و مردار و
عِلهِز خوردند لجاج کردندی اندر بیراهی ایشان متحیر می بودندی و هر آینه فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب یعنی بکشتن
جوع نواضع نیاوردند خدای خویش را و تضرع می نکنند تا آنگه که بگشادیم بر ایشان دری از عذابی سخت
یعنی قحط و کشتن و عذاب دوزخ آنگه ایشان اندران متحیر گردند و نومید از هر چیزی وَهُوَ الَّذِي
أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ
وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَهُوَ الَّذِي
يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
اوست که بیافریدست شما را شنوایی و بیناییها و دلها اندکی بود که شکر کنید و اوست که بیافریدست
شما را اندر زمین و با وی حشر کند شما را و اوست که زنده کند هر که خواهد و بمیراند که خواهد و براست تشرف
و آمدن شب و روز یعنی بنقصان و زیادت وی است ای چند نداینید که بدانید یاد ادلن همی کویند
بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا

وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَٰذَا مِنْ
قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و بیکن می کویند یعنی چنانکه کفتند
پیشینکان کفتند ای اینکه ما بمیریم و خاکی کردیم و استخوانها و کوشت ما جدا کردد ای بار خواهند
انکیخت جوذ و عده کردند مارا این و پدران مارا پیش ازین ما بود این را حقیقتی نیست الا افسانه
پیشینکان قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ
لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ
وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ
بکو و جواب ده با جهانیان که کراست زمین و انچه اندر زمین است اکر جنانکه می دانند زود کویند خدای را
و چاره نبود ایشانرا ازان بکوی ای پند نپذیرید تا بدانند که ... قادر بوده بر آفریدن این همه او لیکن که قادر
بود بر اعادت ایشان بکو کیست خدای اسمانها که هفت است و خدای عرش بزرک زود کویند خدای بکو چرا
قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ
نترسید و طاعت ندارید بکوی کیست آنکه در دست وی است ... ملکوت است یعنی ملکها کونا کون است
كارشى وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ
لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَذَهَبَ
كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ
و کیست که وی خلقانرا زینهار دهد و ویرا زینهار کس حاجت نبود اکر می دانند زود بود کویند خدای بکو که چون
می برکردانید شمارا از توحید و طاعت بی خود آوردیم بایشان ... و ایشان دروغ کویانند فرا کرفتن خدای

هیچ کس را فرزندی نبود و با وی هیچ خدای اکر بودی ببردی هر خدایی را انچه آفریده بودی و آنکه از ملک دیکری ...
جدا کردی و غلبه کردی بر بعضی از ایشان بر بعضی پاکا خدای از انچه ایشان می کویند از دروغ و وصف او تعالی
عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ آن خدای که داناست
نهان و آشکارا بر داشته است از انچه ایشان می کویند از شرک و معنی این معنی که خدای تعالی یاد کرد
دلالت اهل تحقیق است بر توحید ... خدای ... آنکه اکر دو بودندی هر دو عاجز بودندی
اکر قادر بودندی هر دو مقهور و مغلوب بودندی و از هر دو صفت خدای تعالی پاکست قُلْ رَبِّ
إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ادْفَعْ بِالَّتِي
هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ وَقُلْ رَبِّ
أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ
یا محمد ای بار خدای اکر تمامی انچه وعده می کنی ایشانرا ای بار خدای مرا مکن اندر جمله قوم ظالمان و مرا هلاک
... هلاک ایشان و ما برانکه ترا بنماییم انچه وعده می کنیم ایشانرا خود قادریم دفع کن بدان خصلت که نیکوتر بود
... ایشان یعنی بایشان چنانکه ما داناتریم بانچه ایشان می کویند آنکه این منسوخ شده بآیت القتال و بکوی ای
خدای پناه کنم با تو از دفع کردن شیاطین ... از معصیت ... و پناه با تو کنم یارب از انچه ایشان
حاضر کردند نزد یک من یعنی مرا وسوسه کنند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ
ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا آنکه اکر ایشان ... کرد و کفت
... یکی از ایشان مرک کوید یارب مارا باز دنیا بر تا ... کاری کنم نیکو از انچه بکذاشته ام و ضایع کرده ام اندر دنیا
حقا که باز نباید بادنیا

إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ
و آن سخن است که وی می کوید و اندر پس ایشان حاجزی است میان ایشان و باز آمدن تا روز قیامت و عایشه
رضی الله عنها روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چون مومن ... بیند و ... ترا باز دنیا برم
کوید باسرای اندوه ... کویند بلکه ... خدای عز و جل ... و اما کافر کوید رب ارجعون
یارب مرا باز بر فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا
يَتَسَاءَلُونَ چون اندر دمند صور ... میان ایشان آن روز نپرسند یکدیکر را ... ابن عباس رضی الله عنه کوید یعنی نفخه اول ... فاذا هم قیام ینظرون و اقبل
بعضهم علی بعض یتساءلون ابن مسعود رضی الله عنه کوید بنده بیارند روز قیامت و منادی ندا کند که این فلان بن فلان است
هر که ویرا حقی است ... بیاید ... و پدر و برادر ... و خویش
و شوهر ... ایشان ... و زن ... خدای تعالی کوید ...
... کوید یارب ... از اعمال ... کس ...
... تا ... ویرا بدوزخ برید
فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ
مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ
تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ پس آن
کسانی که ترازوی ... ایشان باشد ... ایشان باشند که زیان کرده باشند تنها خویش را و اندر دوزخ جاودان باشند ... دوزخ و ایشان

... ایشان از میان ... باشد ... آتش ... ایشان را بیان می کنند
ایشان را می کویند أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا
تُكَذِّبُونَ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا
ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ
... نبود آیات ما ... بر شما و شما ... کویند ای بار خدای ما غلبه کرد بر ما بدبختی و بودیم
کروهی بیراه شده ... ما بیرون بر ... دوزخ اکر باز شویم با معصیت ما ظالمان باشیم
جواب ایشان ... ایشان این سخن بکویند قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا
تُكَلِّمُونِ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا
آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ
سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ
... دور ... سخن مکویید با من ... عذاب از شما بر دارم که حال چنان بود که کروهی
از بندکان من یعنی مومنان کفتندی یارب ایمان آوردیم بیامرز مارا و رحمت کن بر ما و تو بهترین رحمت کنندکانی
شما ایشانرا فرو کرفتید بسخریه و افسوس تا فراموش کردند شمارا یاد کردن من یعنی شغل استهزا شما ان یاد کردن
من باز داشت و از ایشان می خندید إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ
الْفَائِزُونَ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا
لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ
إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ من جزا دهم ایشانرا امروز زان

صبر که می کردید براستی هر آینه شما ایشان اند که ایشان رستگاران اند پس گویند چند ایستیده اند اندر
زمین دنیا عدد سالها گویند ایستادیم روزی یا برخی از روز فراموش کرده ایم مدت دنیا از سختی عذاب
و این توبیخ است از خدای تعالی آنانرا که انکار قیامت کردند پس از شمارندگان یعنی فرشتگان که اعمال
و اعمار ایشان همی شمارند گویند ایشانرا باستیده اندر دنیا مگر اندکی اگر شما همی دانستید که آن مدت اندر مدت
این عذاب اندک است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا
لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ
لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ
وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
ای پنداشتید که ما آفریده ایم شما را لهو و بازی و شما را با ما نیارند بود داشته است خدای پادشاهی
نیست خدای مگر او خداوند عرش کریم است و هر که خواند با خدای خدای دیگر برهان نبود ویرا بران و حجة
حساب و جزاء وی بنزد خدای وی است که فلاح نکنند کافران و بگوی ای بار خدای بیامرز و رحمت کن که
تو بهترین رحمت کنندگانی   اوزاعی گوید هر روزی فرشته منادی کند اندر آسمان که کاشکی که خلق را نیافریدندی
و کاشکی که اکنون آفریده اند بدانستندی که چرا ایشان آفریده اند و یا کاشکی که بنشستندی و شمار خویش بکردندی
و یاد کردندی که چه کرده اند و بگویی را آن حکما گفتند ما اراد الله من الخلق خدای عز و جل چه خواست از خلق و چرا
آفرید ایشانرا گفت اهل ایشان بدانند و اکل ایشان اندر ایشانند و جمله بدانند که حکمت خدای عز و جل اندر
آفرینش خلق و چه معلوم و مراد وی است و این بود معنی حکمت افعال وی سبحانه و تعالی و بدانکه آنکه همی کنند

و من يدع مع الله إلها آخر لا برهان له به دلیل است بر آنکه دو قدیم قایم نفس بود نتوان شناخت
او را هیچ فرق نتوان کرد میان دو قدیم مگر بزمان یا بمکان یا بحیز و این همه بر قدیم محال بود و درین
معنی تنبیه کرد خدای عز و جل که گفت لا برهان که بر وی هیچ نتوان کرد و صحیح حجتی نتوان بود چنانکه اگر کدام

تفسیر سورة النور

و این سورة مدنیست و آیتهاش شصت
و چهار است اندر عدد کوفی و بصری و دو اندر عدد مدنی و کلماتش هزار و شانزده است و حروفش پنج هزار
و سیصد و شصت است ابی بن کعب گوید از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که می گفت هر که برخواند سورة النور
خدای عز و جل بدهد ویرا بعدد هر مؤمنی که بود و هست ده حسنه و عایشه رضی الله عنها گوید که پیغمبر صلی
الله علیه و سلم گفت اندر غرفها منشانید و کتابت میاموزید و رشتن شان بیاموزید و سورة النور شان بیاموزید

سورة النور اربع و ستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
این سوره ایست که فرو فرستادیم و مفصل و مبین بکردیم و فرو فرستادیم اندرین سوره حجتهای ظاهر
تا مگر شما پند پذیرید از جمله آن آیات که اندرین سوره بیان کرده است و مفصل کرده اند و حکم
واجب کرده است آن زن که زنا کند و آن مرد که زنا کند بزنید هر یکی را از ایشان صد تازیانه و فرا مگیراد شما را

حدی درست صحیح شمشیر اندر دین خدای و اندر حکم خدای عز و جل و طاقت نیست که باید که حدی از حدود خدای تعطیل
کنند اگر شما ایمان می آرید بخدای و بروز قیامت و حاضر آیند اندر وقت راندن حد بر ایشان گروهی از مؤمنان
یعنی کم کس طایفه یک مرد بود عکرمه گوید دو مرد زهری گوید سه مرد گروهی گفتند چهار مرد بر عدد
شهادت قتاده گوید جماعتی باید از مسلمانان و بدان که آن کس که زنا کند و البتة نابسود بکر بود درین
معنی که وی با زن حلال صحبتی نبوده باشد نکاح صحیح حکم وی آنست که ویرا صد تازیانه بزنند
و یکسال تغریب کنند و از شهر بیرون کنند و تغریب آنکه با حکم ذل و بلا غربت بچشند و اگر چنان بود که
ثیب بود بدان معنی که ویرا زنی بوده باشد نکاح صحیح و با وی بوده بشد حکم وی آن بود که ویرا رجم کند
مسلمانان گواه آیند و ویرا سنگسار کنند و بکشند از بهر آنکه خدای عز و جل نعمت بروی کرده بود که ویرا حلال
روزی کرده و وی قصد حرام کرد و حذیفه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که می گفت یا مردمان از زنا بپرهیزید
که اندر وی شش خصلت است سه اندر دنیا و سه اندر آخرت اما آنچه اندر دنیاست آنست که زنا کننده را بهای
و وقار بنماند و تنگدستی بروی مسلط شود و عمرش ناقص گردد و اما آنکه در آخرت باشد اول خشم خدای عز و جل
و حساب او بد باشد و آتش دوزخ ابو هریره روایة کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که می گفت حدی که براند اندر زمین
قومی را بهتر باشد ایشانرا از آنکه چهل شب باران بارد یعنی خدای عز و جل برکات بسیار اندر میان ایشان
پدید آرد بسبب آنکه احد حدود بجای آرند   وهب بن منبه گوید اندر توریت نوشته است که هر که زنا کند از این جهان
بیرون نشود تا درویش نگردد و هر که فرا داد که کند از این جهان بیرون نشود تا کور نشود بعد چشم و مصطفی
صلی الله علیه جنان سخت بود بر اهل مردمان قریش همه بنزدیک وی شفاعت کردند اندر حدی که می بایست راندن
اندر دست بریدن پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن خشم گرفت تا روی وی سرخ گشت و گفت لو سرقت فاطمة لقطعتها یعنی
اگر

اگر دختر من فاطمه کردی این دست وی ببریدمی و اندر سنت ابوبکر صدیق رضی الله عنه حدی اقامت می کردند
وی گفت الواس الواس فان الشيطان في الراس و مراد بوسر آنست که شیطان اندر سر بود و روایت است
ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رحمت کند بران کسی که حدی بروی واجب گشته باشد و عمر بن الخطاب رضی الله عنه
وی را که بر وی آن حد که خمر خورده بود و بر واحد بود و بر پشت دران حد نمود پس بدان که حد حق خدای
عز و جل است مر وی را سخت نباید کرد که خدای عز و جل حکمی از احکام خویش ببرد کرد و گفت
الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا
زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ زانی نخواهد
الا زنی که زنا کند یا مشرکه و زنی که زانیه بود نخواهد الا مردی که وی زانی بود یا مشرک و حرام بکرده
اند آن بر مؤمنان و سبب نزول این آیة آن بود که نخست که مهاجران بمدینه آمدند درویش بودند ایشانرا مالی
و عشیرة نبود و بمدینه زنان بسیار بودند بغیه که بیشتر ایشان آن بودی که تن خویش را بکری فرا دادندی
و تنها آبادان داشتندی مهاجران گفتند مصطفی را صلی الله علیه و سلم چه بود اگر ما ایشانرا بخواهیم
تا ایشان نفقه ما بکنند و ما با ایشان زندگانی می کنیم تا آنگاه که خدای عز و جل ما را از ایشان مستغنی کرداند خدای عز و جل
ایشان را از آن صیانت کرد و ایشانرا از آن نهی کرد و این آیت فرو فرستاد تا ایشان آن نکردند و اما
اکنون اگر مؤمنی زنی را مسلمان یا کتابی را بخواهد روا باشد هر چند از ایشان زنی فتنه خطایی رفته باشد
و این آیت منسوخست بآنکه خدای عز و جل گفت فانكحوا الأيامى منكم و گروهی گفتند اندرشان مرثد عناق
فرو آمده است و قصه ایشان یاد کردیم از پیش و گروهی گفتند که معنی نکاح اندرین سبیل وطی است نه عقد
و معنیش آنست که مرد زانی زنا نکند الا بزنی که زانیه باشد اندران حال و همچنان زنی زانی نکند الا بمردی

که زانی باشد یا مشرک و نکاح عادت مشرکان باشد آنکه چون ... فعل زنا بدین کند حلالی کم دیگری
را منسوب کند بزنا بدین کرد و گفت وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ
لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا
تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ و آن کسانی که قذف کنند آزادگان مسلمان را که ایشان عفیف
باشند آنگه بر نیاورند چهار گواه بر درستی آن بزنند ایشان را هشتاد تازیانه و فرا مپذیرید
ایشان را هیچ گواهی هرگز و ایشانند که ایشان فاسقان اند مگر آنکسانی که ایشان توبه کنند از پس آن
و با صلاح آیند خود خدای آمرزگار است و رحیم و علما را خلاف کرده اند میان ایشان اندر قاذف
که توبه کند پس از آنکه بر وی حد برانند تا گواهی وی شاید شنید یا نه شافعی رحمه الله علیه گوید شاید
شنید از پس توبت و ... رحمه الله علیه گوید نشاید شنید بر مذهب شافعی این استثنا با هر دو
حکم گردد که از پیش رفت تا نام فسق و رد شهادت هر دو برخیزد و بنزدیک ... نام فسق برخیزد
و لیکن رد شهادت برنخیزد آنگه یاد کرد قذفی که شوهر زن خویش را کند وَالَّذِينَ يَرْمُونَ
أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ
أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
و آن کسانی که قذف کنند زنان خویش را بزنا و نباشد ایشان را گواهانی مگر تنهای ایشان شهادة
یکی از ایشان آن شرط که چهار بار گواهی دهد یعنی سوگند بخدای یاد کند که وی بعلم راست گویان است

والخامسة

وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَؤُا
عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ
الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ
الصَّادِقِينَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ
تَوَّابٌ حَكِيمٌ و پنجم بار گوید که لعنت خدای بر وی باد اگر هست از جمله دروغ گویانست و دفع
کند از آن زن حد آنکه وی چهار بار گواهی دهد یعنی سوگند خورد بخدای که وی از جمله دروغ گویانست و نوبت پنجم
گوید که خشم خدای بر من اگر وی از جمله راست گویانست و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و رحمت وی را و آنکه
وی توبت آورنده خلقان را و دانا در آنچه کند یعنی اگر نه این صفت او بودی عقوبت عاجل اندر شما رسیدی
و بیان کرد خدای تعالی قذف زوجه را جز حکم جدا کرده است چرا آن جهت که اندر قذف اجنبیه باشد
اندر آنجا شوهر حرمتی بیند مضطر نیست بر اظهار آن از بهر آنکه بیم باشد که نسبتی ناحق و برا لازم آید
پس شوهر زن خویش را قذف کند حد بر وی لازم گردد و جز لعان کند حد از وی بیفتد و فرزند را نفی میکنی
کرد و حد بر زن لازم آید چون زن نیز لعان کند حد از زن نیز بیفتد و اگر مرد را گواه باشد بر زنا چنان
که یاد کردیم اندر ... یکبارگی چهار گواه بیاورد حد از وی بیفتد و لعان و دو ایشان را لعان کند اگر
... جدا ... بایند از بهر آنکه بلعان نسب فرزند وی منفی کرده و صورت لعان آن شرط که مرد چهار بار
سوگند خورد بخدای که من راست میگویم که این زن زنا کرده و آن نسب از وی نیست شود و پنجم بار گوید
خشم خدای بر وی باد اگر شوهرش راست گوید و اندر هر شهری که لعان کنند شریفترین جایگاهی کنند
اگر بمکه باشد میان رکن و مقام و اگر بمدینه باشد نزدیک منبر و محراب و اندر شریفترین جایگاهی کنند و اگر
ببیت

ببیت المقدس شد مسجد بیت المقدس و اندر دیگر شهرها اندر مسجد نزدیک منبر و محراب و اندر زمان شریف
تر وقتی کند چون پس نماز دیگر روز جمعه و لیکن ... از اوقات شریف و چون لعان بکنند
حد از مرد بیفتد و فرزند او را نفی کرده و زن از وی جدا ... بفرقت ... میان ایشان تا ابد جمع
کردن بنکاح و بدان که سبب نزول این آیت آن بود که ابن عباس رضی الله عنه گوید چون این آیت فرو آمد والذین
یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة سعد بن عباده الانصاری گفت چگونه اگر
جهان بود که من قصد کنم ... خویش ... مردی ... یا او را نجنبانم تا بروم و چهار گواه طلب دارم
و بیاورم بخدای که تا من چهار گواه آوردم وی از شغل خویش فارغ شده باشد و رفته پس اگر وی سخن آن بگویم مرا
هشتاد تازیانه بزنند پیغمبر صلی الله علیه وسلم روی با انصاری کرد گفت ای ... را بینید که سید شما چه میگوید
گفتند یا رسول الله او را ملامت مکن که وی مردی غیورست هرگز هیچ زن نخواسته مگر بکر و هرگز هیچ
را طلاق نداده است که ما هیچ کدام جلد آن داشته ام که آن را بخواهیم سعد بن عباده گفت یا رسول الله مادر
و پدرم فدای تو باد من دانم که این حقست و از خدای است این حکم و لکن عجب میداشتم از آنکه تورا یاد کردم پیغمبر صلعم
گفت اکنون حکم خدای چنین است سعد گفت صدق الله و رسوله بسیار بر نیامد که پس عم آن سعد ... پیغمبر آمد
و او را هلال بن امیه گفتندی از بوستان خویش مردی را دید با زن وی و العیاذ بالله که زنا میکردی بر دل
پیغمبر آمد و برا خبر داد که بچشم خویش دیدم که فلان با زن من در بوستان چنین صنعی کردی پیغمبر صلعم آن را کراهت
داشت و در روی وی ... کرد و کراهتی از آن قضیه اندر روی حضرت صلی الله علیه وسلم ... هلال گفت یا رسول الله
من اندر روی مبارک تو کراهت مشاهده میکنم و خدای عز و جل داناست که من راست میگویم امیدوارم که
خدای تعالی مرا فرج فرستد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم قصد کرد که وی را حد زند و انصار با یکدیگر گرد آمدند و گفتند

خدای

خدای تعالی ما را بدان سخن مبتلا کرد که سعد گفت اکنون هلال را حد زنند و گواهی وی باطل کنند ایشان اندرین
بودند که وحی آمد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم والذین یرمون ازواجهم الآیه پیغمبر مر هلال را بخوانید چون بخواندند
... پیغمبر صلعم گفت ان الله یعلم ان احدکما کاذب فهل منکما من تائب هلال گفت ...
ای یا رسول الله من نگفتم الا حق و صدق پیغمبر ... تا لعان کنند چون هلال چهار بار لعان کرد چون خواست که
بار پنجم بگوید پیغمبر گفت اتق الله یا هلال فانها موجبة وان عذاب الدنیا اهون من عذاب الآخرة یعنی بترس از خدای
که عذاب دنیا آسانتر از عذاب آخرت و عذاب خدای از عذاب مردمان صعبتر و اگر این نوبت پنجم بار بگویی دروغ
عذاب خدای بر تو واجب گردد هلال گفت خدای تعالی مرا عذاب نکند چنانک تو مرا بدین حد بزنی
پنجم نوبت سخن گفت و لعنت کرد چون بپرداخت پیغمبر صلعم زن را گفت تو نیز بگوی ... چهار بار گفت نوبت
پنجم وی را گفت چنانک هلال را گفته بود که بترس که عذاب آخرت صعبتر از عذاب این جهان زن فرو ایستاد خواست
اقرار کند گفت والله لا افضح قومی و پنجم بار کلمه غضب بگفت و پیغمبر صلعم میان ایشان فرقت افکند ابدا
حکم کرد که فرزند زن ... باز نخوانند آنگه گفت پیغمبر که اگر فرزند ... از زنا باشد و صفت
... نادیده ... چون فرزند تولد کرد همان علامت شبه زانی داشت و بدان ... مکروه بود که پیغمبر صلعم
... بود پیغمبر صلعم گفت لولا الایمان لکان لی و لها شان یعنی اگر نه آن بودی که من سوگندها یاد کرده است
... بدان که ... حوادث که اندر معنی قذف افتاده است اندر روزگار
... پیغمبر صلعم قصه افک بود و آن آن بود که هرگاه پیغمبر صلعم عزم و قصد سفری کردی قرعه زدی میان
زنان خویش هر زنی که قرعه بر وی افتادی وی را با خود بسفر بردی عائشه رضی الله عنها گفت که یک نوبت قرعه
... من آمد اندر غزوه که پیغمبر صلعم قصد آن کرده بود پس از آن که آیت حجاب فرو آمده بود و مرا بهودج اندر

می رفتم تا آن وقت که بر لب بودم من پاره فراتر شدم از لشکرگاه قضا حاجتی کردم و باز آمدم بنگرستم عقدی که داشتم
از جزع ظفار گسیخته بود و از گردن من بیفتاده بود من طلب آن مشغول شدم و آن گروه که حاجت که در جمل من داشتند
من داشتند هودج بر شتر نهادند پنداشتند که من اندر آنم و اشتر برانگیختند و رفتند و چون عقد جزع یافتم
باز آمدم لشکر رفته بودند و منزل خالی کرده بودند و آنجا هیچکس نه من همانجا نشستم و دانستم که ایشان طلب من آیند
در منزل بنشستم خواب مرا غلبه کرد آنجا بخفتم و صفوان بن المعطل السلمی ثم الذکوانی تعریس کرده بود و از پس لشکر
می آمد بامدادان خبر بر جایگاه من گذشت مرا دید خفته فرا آمد مرا بشناخت گفت انا لله و انا الیه راجعون
من بدان استرجاع وی از خواب در آمدم و روی خود بچادر بپوشیدم بخدای که با من هیچ سخن نگفت مگر آن اشتر را
بخسبانید من پای بر دست شتر نهادم و بر شتر سوار شدم وی آن شتر می کشید و می رفت تا در لشکر رسید
نزدیک نماز پیشین و ایشان فرو آمده و گروهی اندر شان من هلاک شدند و کان الذی تولی کبره عبدالله بن ابی بن سلول
با مدینه آمدیم و مرا مرضی رسید یک ماه و مردمان خوض کردند اندر قول اهل افک و من از آن خبر نداشتم و اندران بیماری از
پیغمبر صلعم همان لطف ندیدم و همان شفقت که پیش از وی می یافتم و مرا دران سبب حزنی تمام می آمد از وی
و خبر نداشتم تا بهتر شدم از آن مرض شبی بیرون آمدم با زنی که نام وی ام مسطح بود و قصد تبرز کردم و من
شب تا شب بیرون آمدمی و … من با ام مسطح که نام وی عاتکه بنت ابی رهم بن عبدالمطلب بن عبد مناف بود
مادر وی دختر صخر بن عامر بود خاله ابوبکر صدیق رضی الله عنه و پسر مسطح بن اثاثه بن عباد بن عبدالمطلب
بود می شدیم ام مسطح را پای اندر چادر من آمد و بیفتاد و گفت تعس مسطح و روی اندر باز
… گفتم بد گفتی دشنام می دهی مردی را که اندر جنگ بدر بود … گفت یا هنتاه نشنیده ای که
او چه گفته است گفتم چه گفته است مرا خبر داد بقول اهل افک من از آن که بودم بیمارتر شدم و درد بیفزود م

چون با خانه رسیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم اندر آمد و سلام کرد و گفت چونست شما را گفتم مرا دستوری دهی تا خانه
پدر و مادر شوم و مرا قصد آن بود تا … از ایشان بپرسم تا چون بود مرا دستوری داد آمدم بنزدیک مادر و پدر
این حدیث مادر را گفتم این حدیث چیست که مردمان می گویند گفت ای دختر تو دل خویش … بر خویش کن
… کم باشد زنی نیکو روی که نه این حدیث بگویند و برا گفتم آه مردمان این می گویند گفت بلی آن شب همه
… بودم و آب از چشم من باز نگرفت و خواب در چشم من نیامد چون بامداد بود برخاستم همی گریستم پیغمبر صلی الله علیه
… علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را بخواند چون وحی اندران باب دیر می آمد و با ایشان مشورت کرد اندر باب مفارقت
… فاما اسامه بن زید اشارة کرد بر مصطفی صلعم با نچه دانست از پاکی که اهل وی و انچه در دل داشت از محبت و صفا
… یا رسول الله ایشان اهل تواند و من هیچ بدی با ایشان نمی دانم و اما علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت لم یضیق الله
علیک و النساء سواها کثیرة و ان تسال الجاریة تصدقک خدای عزوجل این کار بر تو تنگ فرا نگرفته است و جز از او زنان
بسیاراند و اگر از کنیزکی بپرسی راست بگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم بریره را بخواند و گفت هل رایت من شیء یریبک
من امر عائشة هیچ دیدی از کار عائشه که تو را شکی در دل آمد و تهمتی و ریبتی افکند بریره گفت بدان خدای که
ترا براستی بخلق فرستاد که من هیچ کاری ندیدم که مرا … او یابت کرد مگر آنک دختری است برنا که … بود
بخسبد ازان خمیری که فرا کرده بنشسته … بخورد چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
این سخن بشنید و برائت وی دانست برخاست و بر منبر آمد و خواست که عذر آن بخواهد که عبدالله … گفته بود
… بر منبر شد و گفت یا معشر المسلمین کیست که مرا معذور دارد از مردی که بمن رسید که وی مرا بخانه اندر
… اهل من بخدای که من ندانم بر اهل خویش مگر نکویی و مردی … نزدیک اهل من نرسید … ابن سعد بن معاذ انصاری
رضی الله عنه برخاست و گفت من معذور دارم ترا از وی یا رسول الله اگر از جمله اوس است اگر امر فرمایی گردن او …

بزنیم و اگر از جمله خزرج است بفرمای تا بکنیم آنچه فرمای چون وی این سخن گفت سعد بن عباده سید خزرج
برخاست و گفت کلا و وی مردی بود شایسته و لکن حمیت جاهلیت در او … گفت سعد بن معاذ برخاست و برا
گفت دروغ می گویی و ما ترا بکشیم که تو منافقی و نیابت می داری از منافقان و اوس و خزرج از جای برخاستند
و خواستند که قتال کنند و پیغمبر صلعم ایستاده بود بر منبر ایشان را ساکن می کرد تا خاموش گشتند پیغمبر
صلی الله علیه وسلم خود نیز خاموش شد و همان حدیث بگذاشت و عائشه رضی الله عنها گوید من همان روز بایستادم
و می گریستم هیچ جواب نیافتم و پدر و مادر من پنداشتند که مگر دل من پاره خواهد کرد از بسیاری
که من بگریستم ایشان نشسته بودند نزدیک من و من می گریستم که زنی از انصار دستوری خواست و اندر
آمد و بنشست نزدیک من و می گریست با من و ما بران حال بودیم که پیغمبر صلعم اندر آمد و سلام کرد و بنشست
نزدیک من و هیچ ننشسته بود ازان وقت باز که آن گفته بودند و یک ماه بر آمده بود که بر وی وحی نیامده بود
اندران باب و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون بنشست گفت اما بعد یا عائشه بمن رسید از تو چنین و چنین اگر تو
ازین بری خداوند عزوجل برائت تو پدید کند زود و اگر کاری کرده استغفار و توبه کن که هرگاه که بنده
اعتراف کند بگناه و توبه کند خدای عزوجل توبه وی فرا پذیرد عائشه رضی الله عنها گفت چون پیغمبر صلعم این
سخن تمام بگفت اشک من باز ایستاد پدر خویش را گفتم جواب ده پیغمبر خدای را از این سخن که می گوید
پدرم گفت بخدای که ندانم که چه گویم پیغمبر خدای را پس مادر را گفتم جواب ده پیغمبر را او گفت بخدای که ندانم که چه
گویم پیغمبر خدای را پس من گفتم و انا جاریة حدیثة السن و من جوان بودم و بسیار چیزی از قران ندانستم
گفتم من دانم که شما این حدیث شنیده اید تا در دلهای شما اندر مستقر گشته است و اگر من
گویم که من ازین بیزارم و بری ام شما مرا تصدیق نکنید و راست گویی ندانید و اگر اعتراف کنم بکاری که خدای عزوجل

داند که من ازان بری ام شما مرا راست گوی ندارید و الله که من خویشتن را با شما هیچ مثلی ندانم مگر چنانک پدر
یوسف گفت و نامش یاد نداشتم فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون و آنگه بر گردیدم از ایشان و پهلو
بر فراش نهادم و می دانستم که خدای عزوجل برائت من پدید کند و لکن نه اندیشیدم که خدای اندر حق من وحی
فرستد چنان که آن برخوانند اندر قران و کار من خردتر و حقیرتر از آن بود که بدان سخن گویند و باکی آنرا
برخوانند و لکن امید میداشتم که رسول صلعم خوابی بیند که خدای عزوجل برائت من پدید کند پس گفت بخدای که
پیغمبر صلعم ازان مجلس برنخاست و هیچ کس از اهل آن خانه بیرون نشد تا خدای عزوجل فرو فرستاد بر
پیغمبر صلعم وحی و آن حالی که اندر حال فرا دید آمدی از هیبت وحی اندر وی پدید آمد ازان عرق از گونه
… که بر وی فرو آمد چون آن حال از وی کشف افتاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخندید اول سخنی که گفت آن بود
که گفت بشارت باد ترا یا عائشه که خدای عزوجل ترا برائت کرد مادر من مرا گفت برخیز و فرا نزدیک وی شو گفتم
بخدای اگر برخیزم و اگر و برا بدین هیچ شکر کنم و حمد و شکر مر خدای را کنم عزوجل که برائت من فرو فرستاد و اندر
… روایت آمده است که عائشه رضی الله عنها گفت مصطفی را صلی الله علیه وسلم بحمد الله لا بحمدک یا رسول الله خدای تعالی
فرو فرستاد إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ … آیة اندر برائت من و ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت
… نفقات می کرد بر مسطح بن اثاثه بحق درویشی و قرابت و برا خدای که من نیز بر وی نفقات نکنم هرگز پس از آنک عائشه
… گفت خدای عزوجل فرو فرستاد و لا یاتل اولی الفضل منکم و السعة تا آنجا که گفت الا تحبون ان یغفر الله
لکم ابوبکر رضی الله عنه گفت انی لاحب ان یغفر لی بخدای که من دوست دارم که مرا بیامرزد و باز نفقه می کرد بر
مسطح چنانک از پیش می کرد و گفت هرگز نگذارم و برا عائشه رضی الله عنها گوید که پیغمبر صلعم از زینب بنت جحش
پرسید بود حدیث من و برا گفت بود چه دانی و چه دیدی از حال من گفت یا رسول الله من گوش و چشم خویش نگاه دارم

و بخدايي كه من اندرو هيچ ندانم مگر نيكويي عايشه رضي الله عنها گويد هيچ زني از زنان مصطفي صلعم كه با من برابري كردي
ولكن خداي تعالي ويرا نگاه داشت بدان پارسايي وي و خواهر وي حمنه بنت جحش همي جنگ مي كرد فهلكت فيمن هلك
انچه يادكردم روايت زهري گفت و آمده است در روايت هشام عن عروه عن عايشه رضي الله عنها كه مي گفت
چون فرو عمر برآمد اندر غزوه بني المصطلق از جمله خزاعه و حديث ياد كرد تا بجاي كه پيغمبر صلعم بريره را بخواند بو حي
از اصحاب پيغمبر صلي الله عليه وسلم كه آنجا بودند ويرا حمله بردند گفتند راست بگوي رسول خداي را عروه گويد و ان عيب
كردند برانكسي كه گفت بريره گفت بخداي كه ندانم من وي مگر انكه زر كرداني بر زر سرخ خالص انكه گفت پيغمبر را صلعم از
ازين چيزي بودي كه مردمان مي گويند خداي ترا خبر كردي بر انكه كه ويرا حملها د توبت كرد و ويرا در سستي ... جل
گفتند و صفوان بن المعطل شمشير برداشت و بر راه حسان بن ثابت بنشست كه او اندران باب خوض كرده بود و شعر
گفته و ويرا شمشيري بزد و خواست كه بكشد حسان فرياد كرد تا مردمان فراهم آمدند و ويرا از دست صفوان جدا كردند
و وي آمد بر در مصطفي صلعم واستعدا مي كرد بر صفوان از قبل آن ضربت كه ويرا زده بود پيغمبر صلعم از وي بخواست
تا وي آن ضربت به صفوان بار و حسان را عوض آن داد حايطي بزرگ از نخيل و كنيزكي رومي انكه حسان آن حايط بمعاويه
بن سفيان فروخت بمالي عظيم و مر كلي اندر باب اصحاب افك شعرها گفتند ابوبكر صديق رضي الله عنه گفت مسطح را و ويرا
عوف خواندندي و گفت شعر

ما عوف ويحك هلا قلت عارفة ... من الكلام ولم يبتغ به طمعا
لما رأيت حصانا غير مقرفة ... امينة الجيب لم تعرف بها خضعا
فانزل الله عذرا في براءتها ... وبين عوف وبين الله ما صنعا
فان تعشر اجمعوا امر معالمة ... شر الجزاء لما الفيته تبعا

وحسان بن ثابت گفت اندر براءة عايشه رضي الله عنها
حصان رزان ما تزن بريبة ... وتصبح غرثى من لحوم الغوافل
حليلة خير الناس دينا ومنصبا ... نبي الهدى والمكرمات الفواضل

عقيلة

عقيلة حي من لوي بن غالب ... كرام المساعي مجدها غير آيل
مهذبة قد طيب الله خيمها ... وطهرها من كل شين وباطل
فان كان ما قد جاء عني قلته ... فلا رفعت سوطي الي اناملي
وكيف وودي ما حييت ونصرتي ... لآل رسول الله زين المحافل
له رتب عال علي الناس فضلها ... تقاصر عنها سورة المتطاول
و پيغمبر صلي الله عليه وسلم مرد و زنان كسانرا كه
عايشه را رمي كرده بودند بياورد و مر كي را هشتاد تازيانه بزدند چنانكه خداي عز وجل فرموده است اندر حد
قذف اين كه مر ترا ياد كرديم قصه الله خداي تعالي مي گويد إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ
عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ
لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى
كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ خود آن كسانيد كه آوردند آن دروغ جماعتي
اند از شما مپنداريد كه آن بتر بود شما را و اين خطاب عايشه و صفوان راست بل كه آن بهترست شما را يعني از جهت
آنكه خداي تعالي شما را بدان مزد دهد و بيزاري شما را بدهد كه هر كسي را از ايشان كه آن گفتند و بال آنچه كسب كردند باشد
از معصيت و آنكسي كه بيشتر بران تولي كرد و ابتدا بخوض اندران از ايشان و ويراست عذابي بزرگ منافقان اند و
خلاف كرده اند از آنك مراد بدان كي مي كوند و الذي تولي كبره كرده مي گفتند حسان بن ثابت بود و دليل ور دني من
برانكه عايشه رضي الله عنها گفت هيچ شعري نشنيدم نيكوتر از شعر حسان و هر گز اين شعر مثل نكردم كه نه اميد داشتم كه حلول
... ويرا بهشت بعد مالك مي گويد بوسفين را شعر
هجوت محمدا فاجبت عنه ... وعند الله في ذلك الجزاء
فان ابي ووالده وعرضي ... لعرض محمد منكم وقاء
اتشتمه ولست له بكفو ... فشركما لخيركما الفداء
لساني صارم لا عيب فيه ... وبحري لا تكدره الدلاء
عايشه رضي الله عنها گفت ان عذاب عظيم مر اعمي شدن وي بود

اين شعر فرا وي رسيد و هر دو چشم بشد و گروهي گفتند كه آن كس عبد الله بن ابي سلول بود از بهر آنكه عايشه رضي الله عنها
روايت كرد كه مي گفت آن روز كه من بر شتر نشسته بودم و صفوان زمام آن مي كشيد بر گروهي انبنا فقال
بگذشتيم و عادت ايشان آن بودي كه از مسلمانان جدا گاه فرو آمدندي و عبد الله بن ابي سلول مهتر ايشان بود گفت
اين كيست گفت عايشه مي اندران وقت خوض كرد و آن حديث آغاز كرد بر حسان و مسطح و حمنه
بنت ... اندران سخن خوض كردند انكه بس آن فاش كردند اندر ميان مردمان اينست كه خداي عز وجل مي گويد
والذي تولي كبره الآيه لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ
مُبِينٌ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ
يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ
چه بودي انكه كه بشنيدند آنرا كه ظن بودي مومنان و مومنات بخويشتن چيزي نيكو يعني با اهل
و برادران خويش و گفتندي ان دروغي است ظاهر چرا نياوردند بران چهار گواه پس چون نياوردند
گواهان ايشان اند بنزديك خداي دروغ زنان وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خداي بودي بر شما وَرَحْمَتُهُ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ
مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ
مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ و

ورحمت

ورحمت وي اندر دنيا و آخرت فرا شما رسيدي اندر آنچه خوض كرده ايد اندران عذابي عظيم انكه شما آنرا مي
فرا گيريد از يكديگر بزبانها خويش و مي گوييد بدهنها خويش آنچه نيست شما را بدان هيچ علم و مي پنداريد
كه آن آسانست و آن بنزديك خداي بزرگ است و چه بودي انكه كه بشنيديد آنرا وَلَوْلَا إِذْ
سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ
هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و چه بودي انكه كه بشنيديد آنرا گفتند نباشد ما را كه سخن گوييم
بدان تعجب را مي گوييم سبحان الله اين بهتاني بزرگست پند مي دهد شما را خداي و مي ترساند شما را از انك
عود كنيد با مثل اين سخن هرگز اگر هستيد شما مومنان و پديد مي كند خداي شما را حجتها و علمها و خداي
داناست و حكيمست به بيزاري ايشان پيدا كردن و داناست بكار عايشه و صفوان إِنَّ الَّذِينَ
يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
... آن كساني كه دوست دارند كه ظاهر كرده شود فواحش اندران كسانيكه ايشان مومنان اند ايشان را
... عذابي درد نماي اندر دنيا و آخرت و خداي مي داند دروغ گفتن ايشان و شما مي نماييد وَلَوْلَا
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ
... اگر نه فضل خداي بودي بر شما و رحمت و آنرا كه خداي رءوف و رحيمست يعني مهربان و آمرزنده كناهان
عقوبت عاجل اندر ايشان رسيدي يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

اي آن کسانی که ایمان آورده اید متابعت مکنید اثرهای شیطان را
وهر که متابعت کند اثرها شیطان را خود مي بفرماید بفحشاء ومنکر واگر نه فضل خدای بودی برشما
ورحمت وی پاک نشدی از این گناه از شما هیچ کس هرگز ولیکن خدای ترکیب آنرا که خواهد وخدای
شنواست ودانا می شنود این شما می گویید ودانا بحقیقت آن که چونست   وابو درداء روایت کند
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که می گفت هر آن کسی که دست کسی فرو گیرد اندر خصومتی که وی را بدان هیچ علمی نباشد
می اندر سایه خشم خدای باشد تا آنگه که از آن فعل باز ایستد وهر که شفاعت کند که از اقامت حدی از حدود
خدای عز وجل باز دارد کید کرده باشد با خدای عز وجل و با خویشتن کرده باشد خشم خدای ولعنت خدای
برومی قایم باشد تا قیامت وهر آن کسی که بر مردی مسلمان چیزی گوید که وی از آن بری بود تا بیرون شود بگفتن حق
بود بر خدای عز وجل که وی را بگذارد اندر دوزخ اصلش اندر کتاب خدای است ان الذین یحبون ان تشیع
الفاحشة الآیه   آنگه چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوگند یاد کرد که بر مسطح نفقت نکند ومسطح مردی بود
مسکین مهاجر از جمله بدریان بر خالت بوبکر صدیق رضی الله عنه بود آن بود که اندر کار عایشه خوض کرده
بود خدای تعالی اندر شان وی فرو فرستید وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ سوگند یاد مکناد خداوندان فضل از شما وفراخی یعنی ابوبکر صدیق
رضی الله عنه که صدقه ندهد خویشان را ومساکین را ومهاجران را اندر سبیل خدای یعنی مسطح وعفو بکنید واندر گذارید ای
دوست نداريد که بیامرزد خدای شما را وخدای آمرزگار است ومهربان ورحیم   چون محمد صلعم این آیه بر ابوبکر صدیق
خواند می گفت هرگز باز نگیرم نفقه از وی ابن عباس رضی الله عنه گوید جماعتی از صحابه سوگند خوردند که صدقه
ندهند مر آن کسی را که اندر افک سخن گفته بودند وبر ایشان نفقات نکنند خدای عز وجل این آیت فرو فرستاد که یاد کنیم
آنگه گفت إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ خود آن کسانی که قذف کنند محصنات را
که ایشان غافل باشند از فواحش وآن چیزی که ایشان را بدان قذف می کنند ومومنات باشند آن کسانی که
این کنند لعنت خدای باشد اندر دنیا وآخرت وایشان راست عذابی بزرگ گروهی گفتند خاص عایشه است بخصوص
وگروهی گفتند عام است اندر همه مومنات وگروهی گفتند اندر مشرکان مکه فرو آمده است که میان ایشان ومسلمانان
عهدی بود پس هر زنی از نزدیک ایشان بیامدی وهجرت کردی بمدینه مشرکان وی را قذف کردندی وگفتندی که
شفه است این بمدینه اما از بلی محمد خدای عز وجل این آیت فرستاد وپیدا کرد که ایشان را عذابی عظیم خواهد بود
يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ آن روز که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان پس از آنکه مهر کند بر دهنها ایشان ودستهاء ایشان

بحق وبداند که خدای تعالی اوست که حق است وپیدا کننده چیزهاست که ایشان بر آن بودند اندر دنیا آنگه خدای
عز وجل بیان کرد اگر کسی نیز چنین بودی که ایمان می گویند ما مسطح را از آن صیانت کردیمی که بدان پلیدی را باشد
ونیکان نیکان را وگفت الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
زنان پلید را مردان پلید را باشند ومردان پلید زنان پلید را باشند وزنان پاک مردان پاک را باشند
ومردان پاک زنان پاک را باشد ایشان بیزار وپاک اند از آنچه می گویند یعنی عایشه وصفوان ایشان راست آمرزش
وروزی اندر کرامت   گروهی از مفسران گفتند که می گویند الخبیثات للخبیثین کلمات می خواهد یعنی کلمات خبیث
مردان خبیث را باشد وکلمات پاک مردان پاک را باشد ومعنی الکرامة   وعایشه رضی الله عنها گوید که خدای عز وجل
مرا نه چیز داده است که هیچ زن را نداده است یکی آنکه جبرئیل علیه السلام بصورت من فرود آورد چیزی اندر دست
خویش آنگه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم می خواست که مرا بخواهد ومرا بخواست ومن بکر بودم وهیچ زن از زنان
وی بکر نبودند آنگه که ایشان را بخواست وچون پیغمبر فرمان یافت سر بر کنار من وقبر مبارک وی در خانه من
وفرشتگان گرد می اندر خانه من وهرگه که وحی فرو آمدی ووی با اهل خویش بودی ایشان از نزدیک وی جدا شدندی
وبر اگذاشتندی ووقت بودی که وحی فرو آمدی ومن با وی اندر یک لحاف وبدر من او را خلیفه وی بود
وصدیق وی بود واندر باب وحی گفت که از آسمان برات من فرو آمد عذر من ومرا خدای پاک آفرید
ومرا بنزدیک طیبی بنهاده است ومرا وعده کرده است بمغفرت ورزق کریم وهرکه اندر دل وی ایمان بود وبر اندر
عایشه رضی الله عنها وعن ابیها هیچ شک وشبهت نماند پس از آنکه خدای عز وجل می گوید اولئک مبرءون

خواهیم گفت وهرکه وی را اندرین معنی دشمنی بود اندر دل وی مومن نباشد باجماع مسلمانان واز بهر آن کسانی که
آن گویند از جمله روافض باشند ایشان را مسلمانان کافر دانند وبر همه منبرها مسلمانان بر ایشان لعنت کنند
ومثل ایشان اندر آن سخن که گویند مثل کافران ومنافقانست که ایشان مقصد آن کنند که تنقیص
جویند بر مسلمانان وبر پیغمبر صلعم واصحاب وازواج وی لاجرم خدای تعالی جمله مسلمانان را فرا کرده است تا لعنت
می کنند بر روافض واگر کافری از کافران قصد آن کند که چیزی از آن ظاهر کند اندر محفلی از محافل
خدای عز وجل ولی را از اولیاء خویش بگمارد تا آن سخن را در دهن وی بشکند ودین مصطفی را منصور
وظاهر کرداند واعدا را بدست ودل وزبان او لیا مقهور کند چنانک استماع کرده ایم از پیران خویش
که قاضی ابوبکر اشعری قدس الله روحه که امام مسلمانان بود اندر علم توحید ورسالت امیر المومنین گواردد
اندر مجلس قیصر روم جمله بطارقه وقسیسان ایشان را منقطع کرده است تا همه اندر بیان وی عاجز گردیدند وخواستند
که همه با بیان اندر آیند امیر ایشان حیلتی ساخت تا مگر در آن حیلت بر وی ره توانند کرد واندر وقتی که وی
سخن با آخر رسانید گفت مرا بگوی که آن چیست که عایشه را با صفوان گفتند حق بود یا باطل واکنون مر را
یا یوسف النجار گفتند حق بود یا باطل تا آن کافران را عاجز ومتحیر گردانید وبدانستند که آن سخن
دشمنان ومنافقان بود وآن را تبیین نه وحرم سید المرسلین العالمین بود اندر وقت می حنا کاعاشه
رضی الله عنها بود بر اطلاق وبدان که زنی از جمله انصار آمد بنزدیک مصطفی صلی الله علیه وسلم وگفت بود که
من اندر خانه خود باشم بجایی که نخواهم که هیچ کس مرا ببیند نه پدر ونه فرزند وبود که یکی اندر آید
وهموار مردی از جمله اهل من اندر آید ومن بر آن حال باشم چه کنم خدای عز وجل فرو فرستید وگفت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا

وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید اندر مشوید اندر خانه که نه خانه شما باشد تا آنگه که دستوری خواهید از صاحب
و سلام کنید بر اهل آن آن بهتر شمارا تا مگر شمارا پندی باشد و پند بپذیرید • مردی بر مصطفی صلعم بایستاد و دستوری
خواست گفت اندر آیم زنی انجا نشسته بود نام وی روضه پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن زن را گفت بیرون رو و بیا
بیاموز که دستوری چون باید خواست بگو بگو السلام علیکم اندر آیم مرد این بشنید چنانکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفت اندر آیی و حکایت آمده است از زینب زن عبدالله بن مسعود که هرگاه که
که عبدالله از شغلی همی آمد فراز سرای رسید تنحنح کردی از بیم آنکه چنان مبادا که اندر آید
و چیزی بیند که آن کراهت کند و ابو ایوب انصاری گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت تسبیحی یا تحمیدی
یا تکبیری بگویید و یا تنحنحی بکنید تا اهل بیت را بیاگاهانید و خلیل بن احمد گوید معنی استیناس
استبصار بود و اصلش از انست که خدای عز و جل همی گوید آنست نارا او معنیش آنست تا بدانید
که حال خانه بر چه جمله است و روایت آمده است که ابو موسی الاشعری بدر عمر بن الخطاب رضی الله عنه
آمد و گفت السلام علیکم ادخل عمر گفت یک بار دیگر ابو موسی این سخن بگفت عمر گفت دو بار سیم بار این
سخن بگفت و برفت عمر از پس وی بفرستاد تا وی را باز آوردند گفت یا ابا موسی چرا برفتی ابو موسی گفت
شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که همی گفت ایستیذان آن سه بار باشد اگر دستوری دهند در روند
والا باز گردند عمر رضی الله عنه گفت اگر بینتی آری این سخن والا ترا عقوبت کنم ابو موسی بشد و کسی را
بیاورد که با وی بهم این سخن شنیده بود از مصطفی صلعم • مردی نزد مصطفی صلعم آمد و گفت دستوری
خواهم هر باری که اندر نزدیک مادرم شوم گفت بلی گفت و برا هیچ خادم نیست جز از من هر باری که شوم دستوری

خواهم

خواهم گفت خواهی که وی را برهنه بینی گفت نه گفت هم دستوری خواه • ابو هریره رضی الله عنه روایت کند از مصطفی صلعم که
هر که بخانه کسی مطلع گردد بی دستوری ایشان حلال بود ایشان را که چشم وی بر کنند یعنی اندر آن گناهی نگردد اگر دفع کند
چیزی که در چشم وی زنند بر ایشان هیچ چیز نباشد چنانکه سهل بن سعد روایت کند که مردی مطلع کرد بر حجره
از حجرهاء مصطفی صلی الله علیه وسلم و بدست وی آهنی بود که آن را سر خاره خوانند سر خویش بدان همی خارید گفت اگر
دانی که تو آن بر من همی نگری آن را بچشم تو اندر زدمی و ایستیذان آن از بهر نظرست و اگر خدای تعالی اندر تمامی
این حکم گفت —— فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ
يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ
لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ پس اگر نیابید اندر خانها کس اندرانجا مشوید
تا دستوری دهند شمارا و اگر گویند شمارا باز گردید باز گردید از باز گشتن پاکتر و شایسته تر شمارا و خدای برانچ
شما همی کنید داناست دانیئی بنهایت و چون این آیت فرود آمد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
چه گوی اندر کاروانسراها و منزلها که اندر راه شام باشد که انجا هیچ کس نباشد خدای عز و جل فرستاد
لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ
فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ
نبود بر شما هیچ حرج که اندر شوید اندر خانها که آرامگاه کس نباشد خانهایی که اندران منفعتی باشد شمارا حلالی
همی داند انچه شما همی پدید کنید و انچه همی پنهان کنید • قتاده گوید یعنی بیوت منزلها که همی خواهند که
بر راهها کرده باشند راه گذریان را تا آنجا فرو آیند مگر اخالی را که دستوری و جز دستوری خواستن (?)
از بهر شغل بود خدای تعالی فرمود تا چشم نگه دارند مردان را جدا و زنان را جدا ابتدا بمردان کرد و گفت ——

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ
ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

بگو یا محمد مومنان را تا چشم فرو کنند یعنی چشمها نگه دارند از آن چیزی که نشاید اندر شریعت که بوی نگرید
از آن چیزی که نشاید که همی نگرید و از بهر آن گفت من ابصارهم و نگفت ابصارهم و نگه دارند خویشتن را
از انچه حلال نیست که آن پاکتر و شایسته تر ایشان را که خدای داناتر و آگاهتر بدانچ ایشان همی کنند
علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلعم که گفت نگرستن بمحاسن زنی بیگانه تیری است زهر
آلوده از تیرهای شیطان هرکه آن را رد کند طلب ثواب خدای را خدای عز و جل مر او را بدان عبادتی بدهد که
همی از آن شاد شود • ابو هریره رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که یکی نماز همی کرد زنی بوی
بگذشت چشم اندر افگند و از پس وی همی نگرست هر دو چشمش بشد انگه زنان را بیرون (?) تا و گفت ——
وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ
وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ
جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ
و بگو یا محمد مومنات را که بر هم نهند چشم از انچه نشاید نگرستن بدان و نگاه دارند تنهای خویش را
از آن چیزی که نشاید و عورت را بپوشیده دارند تا کس نه بینند و پیدا نکنند زینت خویش را چون
سوار و خلخال و قرط و انچه بدین ماند مگر انچه پیدا بود از آن چیز وجه و کفین و ظاهر جامه و گروهی گفتند
انگشتری و پیراهن و سرمه و خضاب و فرو گذارند مقنعها بر زبر جاجها (?) تا جیب ایشان پوشیده کرده بینی زینت

بر

بر کرده پوشیده دارند و پیدا نکنند زینتها خویش که آن اندامها باشد که دلش (?) الا شوهران خویش را و یا پدران
خویش را و یا پدران شوهران خویش و یا پسران خویش را و یا پسران شوهران خویش را و یا برادران خویش را
أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُنَّ و یا پسران برادران خویش را و یا پسران خواهران خویش را و یا زنانی که هم دین باشند
و یا آن کسانی که ملک یمین ایشان باشند و بعضی گفتند کنیزکان را همی خواهند تا بدانند که حال کنیزکان مسلمان
خلاف حال زنان مشرکان باشد که دیدار ایشان زنان مسلمانان را مکروه باشد و بعضی گفتند بندگان را همی خواهند
زیرا که زنان را نشاید که فرا پیش بندگان بالغ شوند هرچند ملک ایشان باشد بدر (?) و چنین گفتند اند
اندران و بو دیگر وجه شاید بر حکم ظاهر این آیت را أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ
مِنَ الرِّجَالِ و یا آن کسانی که متابع باشند مردان را نه از جمله آن باشند که ایشان را حاجت مردان
بود و اندر تعیین آن کس که بدین صفت باشد خلاف کرده اند مفسران ابن عباس رضی الله عنه گوید مردی که
را همی خواهند که احمق و عنین بود چنانکه زنان را وی شرم ندارند و عکرمه گوید بدین مجبوب را همی خواهند که آلت
وی بریده باشد و مجاهد گوید بدین ابلهی را همی خواهند که هیچ چیز از احوال زنان نداند و حسن بصری گوید
معنی کسی همی خواهند که الت او را قیام نباشد و گفته اند کسی همی خواهند که تبع گروهی باشد با ایشان
همی گردد تا از فضل طعام ایشان چیزی بیابد و ایشان را بزنان هیچ حاجت نباشد و بدان که این جمله که ایشان
یاد کردند همه از اهل تکلیف اند و هیچ کس از ایشان نشاید که زنان بیگانه را ببیند بی نقاب (?) مگر آنکه معنی
بقول ایشان کردند و انچ این آیه بران حمل توان کرد تا نباید گفت که منسوخ است آنست که گویی و الله اعلم
که مراد وی کودکی است که پیر شده باشد و از ارادت زنان منقطع گشته بر هیچ زنی نگرد همچون مخنثی (?)

و این نظر روا باشد بیکی وجه قول اهل علم و بیر قوی از اصحاب شافعی رضی الله عنه و این معنی موافق ظاهر آیت را
از بهر آنک این حق جیر از جملهٔ مردان بوذ و تابع چو الّا آن بوذ اندر مطبخ و قوة و با کوهی مراد بین است که کی است
که مراهق باشد نزدیک بوذ بدان که بالغ شوذ و صغیر بالغ نشده باشد و بودیعت تکلیف نیست هرچند بود کی بود کمتر
تکلیف روا بوذ که وی برنج نکرد و کانه کی بوبی قلم بوذ و این موافق ظاهر است از بهر آنک چنین کس را تو خواند
بر آن معنی که دوذ و ذکر مرد گفته و تابع مردان بوذ اندر احکام حج و طهر و نماز و قتال و غنیمت و استیذان و اندر
صفت نماز و حران و نشانی کی بر مراد مخنث باشد از بهر آنک روایة کند از عائشه رضی الله عنها که مردی مخنث
اندر آمدی بر زنان پیغمبر صلعم پیغمبر ایشان را گفت خوشتن را دفع نگاه دارید مبادا که این بر شما اندر آید و او را عوف
بیش ایشان باز داشته است او را اَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ
النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ
وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ و یا اطفالی که ایشان مطلع نگردیده باشند بر عورات زنان و با فراط نزنند
پایهای ایشان اندر رفتن تا بدانند آنچه می دارند از زینتها بر خویش یعنی سوار و خلخال و غیره و توبه کنید و
بازگردید بخدای کردن یعنی از تقصیر اندر فرمان وی ای مومنان تا مگر شما فلاح کنید وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ
مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا
فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
و نکاح بدهید زنانی که شوهر ندارند از جملهٔ شما و آن کسانی که شایسته باشند از بندگان شما و کنیزکان شما اگر باشید

درویش

درویش تو انگر کرداند ایشانرا خدای از فضل خویش و خدای بسیار عطاست بر چیزی داناست و بدانکه
این آیت خطابیات اولیا را تا زنان را بدهند بشوهر که که کوی ایشان خطبه کند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت زوجوا بناتکم الاکفاء و این دلیلست بر آنکه نکاح درست نیاید بی ولی بنسخ خطاب با اولیا کردند
با زنان و پیغمبر صلی الله علیه وسلم حث کرده است بنکاح کردن امت را گفت تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم
یوم القیامة و لو بالسقط گفت نکاح کنید تا بسیار شوید که من روز قیامت با امتان دیگر مباهات
کنم بشما تا بچه که از شکم برود و از پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده است که وی گفت مسکین مسکین رجل
لیست له امراة مسکینة مسکینة امراة لیس لها زوج قالوا یا رسول الله وان کانت غنیة
من المال قال فان کان غنیة من المال و ابن عباس رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که وی گفت التمسوا الرزق بالنکاح یعنی بجویید روزی بسبب زن کردن و عجلان روایت کند از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که مردی بنزدیک وی آمد و بنالید از درویشی گفت برو و زن کن و مردی بنزدیک [redacted]
رضی الله عنه آمد و بنالید از درویشی گفت زن کن و مردی بنزدیک [redacted] آمد و بنالید از درویشی گفت
برو و زن کن و مردی بنزدیک [redacted] آمد رضی الله عنه و بنالید از درویشی گفت زن کن سلمان اشارة بدین است
کردند که خدای تعالی می گوید ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ و بپرهیزکاری کناد
از حرام آن کسانی که نیابند نکاح یعنی مهر و ساز آن ندارند یعنی توانگر کرداند تا بی نیاز بکند ایشانرا
خدای از فضل خویش و چون خداوند سبحانه و تعالی مصلحت احرار و عبید یاد کرد اندر نکاح اندرین آیت
مصلحتی که آن مخصوص بود به بندگان و خداوندان ایشان را اندر باب نوعی از مصلحت یاد کرد

ان کتابت است و معنی کتابت آن بوذ که بنده بود که خداوند را خواهد که وی را آزاد کند تا وی برابر آزادی عوضی
جلیل آید وی را کوید تو را مکاتب کردم بدانک چندین سیم بمن رسانی بچندین بار عوضی معلوم و نجومی معلوم چون از آن بیرون آید آزادی
انکار و اجب ابو مرین خداعی بر سانان که ابن عقد بلوده باشد زحوی آن نجوم با این سدد هی تا آن عوض بود یا
بر تمامی مال بدادن و الله تعالی گفت وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ
مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ
إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ
فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ
و آن کسانی که جویند مکاتب از آن کسانی که ملک می شما باشند مکاتب بکنید ایشانرا اگر دانید اندر
ایشان خیری ای قوتی بر کسب مال و عطا دهید ایشانرا از آن مال که خدای شما را داده است و اکراه مکنید
کنیزکان خویش را بر زنا اگر خواهند که تعفف کنند و این ایجابنده معنی شرط نیست بل که معنی اذا است چنانک
گفت و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین ای بمعنی اذا است از بهر آنک هرچند ایشان تعفف نخواهند نشاید که
ایشانرا اکراه کنی بر زنا تا بجویید چیزی از حطام دنیا و هر که ایشانرا اکراه کند پس از آنک اکراه کردم خود
خدای آمرزکار است اکراه ایشان بیامرزد ایشانرا و رحمت کند بر ایشان و وزر و وبال آن بر مکره باشد
و فرو آمد این آیت اندر عبدالله ابی المنافق بوذ و کنیزک بوذ که خرستی مال بوذی
و ایشان را از آن سبب بر زنا می داشتی تا سیم با وی همی دادندی ۵ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا

الیکم

إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً
لِلْمُتَّقِينَ ۵ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
و هر آینه فرو فرستادیم بر شما حجتها روشن و خبری و عبرتی از آن کسانی که گذشتند از پیش شما و پندی بود
پرهیزکارانرا و آن هدایت بود خلق را که خدای هادی است چون را جابک گفت و بعد از آن ابن احکام یاد کرد
خدای هادی اهل آسمانها و زمینست کرومی گفت منورست مثل نور وی اندر دل مومن که قرآنرا و ایمانرا چون
چراغی بوی است اندر آن بوذ چراغی الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ
دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ
لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
آن چراغ اندر آبگینه بوذ یعنی چراغ بمانند آبگینه بوذ آن روشن و این روشن از آنکه روشنایی آن زجاجه را صفت کرد آن
زجاجه چنان بود از روشنایی که گویی آن ستاره است بزرگ و سپید و روشن چون مروارید که بر افروزانند آنرا
از درخت مبارک زیتون نه شرقی و نه غربی یعنی شامی چراغ روغن آن از روشنی و صافی که روشنایی دهد از هر شی و اگر
وای نرسد آتش روشنایی است بر روشنایی راه نماید خدای بنور خویش بعو بدین آنرا که خواهد و یاد
کند خدای داستانها مردمان را تا بجهند و ابهم ایشان نزدیک کرداند خدای عز و جل بر چیزی داناست
کعب الاحبار گوید این مثلی است که خدای عز و جل یاد کرده است محمد را صلی الله علیه وسلم مشکوة صدر اوست
و زجاجه قلب اوست و مصباح اندر آن نور نبوة لیست توقد من شجرة مبارکه نبوة است خواهد نبوت محمد که ملک
آید مردمانرا و اگر چه وی سخن بنگوید چنانکه گفت و لو لم تمسسه نار فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ

تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ
خانها یعنی آن نور اندر خانهایی که دستوری داده است خدای که بر داشته بلند بنا آن و یاد کنند اندران خانها نام خدای
تسبیح می کنند بامداد و شبانگاه رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ
وَالْأَبْصَارُ ۝ مردانی که مشغول نکرداند ایشان را بازرگانی و بیعی از ذکر خدای و بپای داشتن نماز و بدادن زکوة همی
ترسند از روزی که همی گردد اندران [illegible] میان خوف و رجا همی گردد از دست و از دست [illegible]
تا انجام شان [illegible] کدام همی اندر آید و از کدام همی بیرون آید ایشان را ابن عباس گوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
المساجد بیوت الله فی الارض وهی تضیء لاهل السماء کما تضیء لاهل الارض مسجدها خانهای خدای است اندر زمین
و آن روشن همی نماید اهل آسمان را که بوی نگرند چنانک ستارگان روشن همی نماید اهل زمین را که باسمان نگرند
و مصطفی صلعم گفت هر که بامداد و شبانگاه بمسجد شود تا خیری فرا آموزد یا کسی را بیاموزد مثل وی چون مثل مجاهد
باشد اندر سبیل خدای عز وجل که باز گردد با غنیمت همی نکرد که ویرا باشد نماز کاندر همی شد و وی آن
ایشان نه و ذکر آن خدا را همی بند و وی ایشان نه و آنکه ثواب ایشان یاد کرد و گفت لِيَجْزِيَهُمُ
اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ
بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ
يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ
عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝
تا جزا دهد ایشان را خدای بنکوتر انچه کرده اند و بیفزاید ایشان را از فضل خویش زیادتی بجزا اعمال

وخدای

و خدای روزی دهد هر که را خواهد بی حساب که بر وی بود انکه مثل که فران یاد کرد و آن کسانی که نگرویدند
اعمال ایشان چون سرابی باشد که وقت نیم روز توان دید اندر بیابان ماند آبی پندارد که آب باشد و تشنه
بیابانی بتازد که آن آب است تا چون فرا انجا رسد نیابد ایشان چیزی و یابد حکم خدای نزد آن که تمامی
بدهد جزا وی و خدای زود شمارست بی عقدی و فکرتی أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي
بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ۝
ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا
وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ۝ و یا چون تاریکیها
اندر دریای دور قعر از زور آن دریا موجی بود از زور آن موج موجی دیگر بود و از زور آن میغی تاریکیهایی است بر خی از زور
بر خی چون کسی دست آن کسی که خواهد که فرا دست خویش فرا دارد تا بیکی [illegible] نتواند دید و هر که نداده
باشد خدای وی را نوری و براهی شناخت یعنی هر که را وی راه ننماید راه نیابد معنی آن گفتند ظلمات اعمال کافران
و بحر لجی دل کافران است و موج آنست که بر دل وی اندر آید از جهل و شک و حیرت و سحاب آن مهرست که
خدای تعالی بر دل ایشان نهاده است [illegible] که کافران اندرین تاریکی باشند سخن وی تاریکی و عمل وی تاریکی
و مدخل وی تاریکی و مخرج وی تاریکی و باز گشت وی تاریکی بود روز قیامت و انس بن مالک گوید که پیغمبر
صلعم گفت ان الله تعالی خلقنی من نوره وخلق ابا بکر من نوری وخلق عمر وعایشة من نور ابی بکر وخلق المؤمنین
من امتی من نور عمر وخلق المؤمنات من امتی من النساء من نور عایشة فمن لم یحبنی ویحب
ابا بکر وعمر وعایشة فما له من نور ونزل علیه ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ

وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ۝ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ۝ ای محمد نبینی که خدای است که تسبیح کند ویرا هر که اندر آسمان و زمین است
و مرغان که پر باز زده باشند اندر هوا هر یکی از ایشان بدانسته است که چون نماز کند و چون تسبیح کند و
خدای نماز و تسبیح وی بدانسته است و خدای داناست بدانچه ایشان همی کنند و خدای راست ملک آسمانها و زمین
احوال آن همی گرداند چنانک خواهد و باز خدای بود باز گشت أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا
ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ
وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ
عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ۝ ای محمد نبینی که خدای
بر انگیزد میغ انجا که خواهد انگه جمع کند پارهای آن انگه متراکم کند انگه تو بینی آن باران از میان آن میغ که بیرون
همی آید اندر میان آن و همی فرو فرستد از آسمان از کوهها که اندر آسمانست از تگرگ و رساند آن را فرا انکه خواهد
ویرا و زرعش را هلاک کند و بگرداند آن را از کسی که خواهد همی خواهد روشنایی برق آن سحاب که ببرد چشم را
از سختی روشنایی و همی گرداند خدای شب و روز را خود اندر آنک یاد کردیم عبرتهایست خداوندان خرد را
و ابو هریره رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که می گوید خدای عز وجل همی گوید خلاف همی کنید بنی آدم
فرمان من و دشنام همی دهند دهر را و انا الدهر انکه تفسیر این سخن بلفظ [illegible] بر من منت کارها همی کنم
شب و روز چنانک خواهم وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي
عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ
يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

وخدای

و خدای آفریدگار همه جنبندگانست از آبی یعنی از نطفه گروهی گفتند اصل همه خلق آبست انگه بعضی را از آن آتش
باد کرد انگه بعضی را از آن باد نور و بعضی را آتش کرد این و بر باینرا از آن باد نور و بعضی را گل کرد انگه آدم
را از آن آفرید پس گروهی از ایشان همی روند بشکم چون مار و ماهی و گروهی همی روند از ایشان بر دو پای
چون انس و جن و طیور و گروهی همی روند بر چهار پای چون چهارپایان گوناگون و یاد نکرد آن را که
بیش از چهارپای رود و از بهر انک از صورت حیوان توان دید مکتوب آن بود که بی چهارپای رود
و بیافریند خدای انچ خواهد که خدای [illegible] که شایند تواناست لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ
مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ وَيَقُولُونَ آمَنَّا
بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۝ و خود فرو فرستادیم آیتها و سخنهای پیدا و روشن و خدای تعالی
راه نماید آن را که خواهد براه راست و همی گویند ایمان آوردیم بخدای و برسول و طاعت داشتیم انگه برگردد گروهی از
ایشان از پس آن و میلی فرا کنند جدا از حکم خدای و نه اند ایشان مومنان و این آیة در شان بشر المنافق فرو آمد گفت
و اندر خصم وی جهودی انکه که ایشان را خصومت همی کردند اندر زمینی جهود و برا همی کشید بکعب بن الاشرف است
که حکم پیغمبر کند وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ۝
وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ۝ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ
ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ چون بخوانند ایشان را بخدای و رسول وی تا حکم کند میان ایشان بحکم خدای اندران حال گروهی
از ایشان اعراض همی کنند و اگر باشد ایشان را حق آیند بوی مطیع و منقاد ای اندر دلهاء ایشان بیماری است یا اندر شک

افتند اندر نکوهش ایشان و باشی ترسند که ستم کند خدای بر ایشان و رسول وی بلکه ایشانند که ستمکاران اند بر تن
خویش بدان اعراض که همی کنند إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۝ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ
أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ جز آن نبود قول مؤمنان آنگه که ایشان را بخوانند بحکم خدای و رسول یعنی تا حکم کند رسول
میان ایشان که گویند شنیدیم و طاعت داشتیم و ایشان اند که ایشان رستگاران اند و هر که طاعت دارد خدای
و رسول وی را و بترسد از خدای و بپرهیزد از معصیت ایشان اند که ایشان رستگاران اند و سوگند یاد کردند
بخدای غایت طاقت ایشان اندر سوگند که ایشان اگر تو فرمایی ایشان را بیرون شوند بجهاد بگو سوگند مخورید که طاعتی
معروف بهتر از آن که خدای داناست بدانچه شما همی کنید از طاعت قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ
تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝
بگو که طاعت دارید خدای را و طاعت دارید رسول وی را و اگر برگردید از طاعت رسول خود بر رسول
آن بود که وی را تکلیف کرده اند اندر رسانیدن و بر شماست آنچه شما را تکلیف کرده اند در قبول طاعت
و اگر طاعت دارید وی را راه یابید و نیست بر رسول مگر رسانیدن ظاهر و حکما گفته اند هر که سنت امیر خود
کند اندر قول و فعل حکمت باشد و هر که هوا را امیر کند بر خویشتن اندر قول و فعل به بدعت سخن گوید

وعد

همی کنید وان [illegible] وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ
لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا
وعده کرده است خدای آن کسانی را که ایمان آورده اند از شما و کرده اند کارهای نیکو که تا خلیفت کند ایشان را
اندر زمین چنانک خلیفت کرد آن کسانی را که از پیش ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل و ممکن کرداند ایشان را این
يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا
دین ایشان و فرمود و راست ایشان را و بدل کند ایشان را از پس خوف ایشان امنی تا مرا بپرستند شرک نیاورند بمن
هیچ وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ و هر که کافر شود بدین
نعمت از پس آن ایشانند که ایشان فاسقانند و این آن بود که پیغمبر صلعم و اصحاب وی اندر مکه بودند خایف انکه
ببیشتر همه با خوف بودندی تا آنگه که خدای عز و جل دین خویش را ظاهر کرد و ایشان را بر دشمنان خویش
ظاهر کرد ایشان را بکشتند و اندرین آیت دلیل است بر درستی خلافت خلفاء الراشدین از بهر آنک خداوند سبحانه و تعالی
وعده کرده خلافت امت را و جابر بن عبد الله روایت کند از پیغمبر صلعم که می گفت که خلافت از پس من اندر زمین
اندر چهار تن باشد ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین و سفینه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که گفت خلافت از پس من سی سال باشد انگه پس از آن ملک باشد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا
الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝
و بپای دارید نماز و بدهید زکوة و طاعت دارید رسول را تا مگر بر شما رحمت کنند مپندار یا محمد آن کسانی
را که کافر شدند که ایشان عاجز کنندگانند ما را اندر زمین یعنی که از ما در گریزند و ما ایشان را اندر یابیم و ماوای ایشان دوزخ
است و بد بازگشتی که آنست

یا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ
لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ
ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ
ای آن کسانی که بگرویده اند دستوری خواهند از شما آن کسانی که ملک یمین شما اند از بندگان و کنیزکان و آن کسانی که
بلوغ نرسیده باشند از شما یعنی آزادگان سه بار اندر شبانروزی از پیش نماز بامداد و آن وقت که بنهید جامهای
شما خواب نیم روز را و از پس نماز خفتن سه عورت است شما را یعنی سه وقت از اوقات خلوة و غفلت لَيْسَ عَلَيْكُمْ
وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ
الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ
اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ نیست بر شما و نه بر ایشان یعنی خدم و عیال
هیچ حرج از پس آن وقتها که طواف کنند بر شما و آیند و شوند بر شما بر یکدیگر همچنان روشن کرداند خدای شما را حجتها
و خدای داناست و حکیم گفته اند حکم این آیت منسوخ است و چون برسند اطفال از شما بوقت احتلام دستوری خواهند
اندر هر وقتی که خواهند که اندر آیند چنانکه دستوری خواستند آن کسانی که از پیش ایشان بودند از بالغان همچنان
بیان کند خدای شما را حجتهای خویش و خدای علیم و حکیم ۝ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ
نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ
بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ و آن زنانی که نومید شده
باشند از حیض و فرزند یعنی بزرگ شده باشند و از بیم ولادت اندر گذشته باشند و آن کسانی که طمع شوهر کردن

ندارند

ندارند نباشد بر ایشان هیچ حرج اگر فرو نهند جامها خویش نزدیک مردان یعنی چادر و مقنعه چنانک آرایشها آن
ننهند زینت و محاسن خویش مردان را ننمایند و اگر بپرهیزند از جامه فرو نهادن بهتر بود ایشان را و خدای شنواست
و داناست بسخنها شما لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى
الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ
بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ نیست بر کور
هیچ حرج و نه بر لنگ هیچ حرج و نه بر بیمار هیچ حرج که تخلف کنند از جهاد کردن و چون خدای عز و جل فرو فرستاد یا ایها
الذین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل گفتند روا نبود ما را که بنزدیک هیچ کس طعام خوریم خدای عز و جل گفت
و نه بر تنهای شما که طعام خورید از خانهای خویش و یا خانهای پدران خویش و یا خانهای مادران خویش و یا خانهای برادران خویش
و یا خانهای خواهران خویش و یا خانهای برادران پدران خویش و یا خانهای خواهران پدر شما أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا ۝ یا خانها
برادران مادر شما و یا خانهای خواهران مادر شما را و یا خانهای که کلید آن بدست شما باشد یعنی خانها که باجره گرفته
یا بعاریت ستده باشید یا خانهای دوستان شما نیست بر شما هیچ حرج که اگر طعام خورید بهم خورید یا پراکنده
جدا جدا خویش و اندر سبب نزول این آیت بسیار اختلاف است و درسترین آنست که عطا خراسانی همی گوید
که توانگری از ایشان اندر آن وقت اندر سرای درویشی شدی از خویشان وی یا از دوستان وی و وی را طعام
خواندی وی گفتی من حرج نکنم که این طعام تو خورم و تو درویشی و من توانگرم اندر آن باب فرو آمد و مباداکه کسی بنزد

که اندرین اینها اباحت است طعام ان کروهانی است بلکه پیراکی که دستوری بوذ ایشانرا بحرج نمی
کردند همین علت که باذ کردیم خدای عزوجل ان تحرج بر داشت که ایشان می بنداشتندی و کروهی بودنی
از کنانه ایشانرا بنو لیث بن عمرو گفتندی ازان تحرج کردندی از انک طعام تنها خوردند و بوذی که
یکی از ایشان نشستی از بامداد تا شبانگاه طعام اندرپیش وی تا مگر کسی یابد که با وی طعام خورد
خدای عزوجل فرو فرستاد ان تاکلوا جمیعًا او اشتاتًا نیست حرج بر شما که طعام خورید بهم یا جدا جدا
فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و چون اندر شوید بخانها خویش سلام کنید بر خویشتن یعنی
بر بعضی بر بعضی تحیتی از نزدیک خدای مبارک که بدان ایمن کردد خوش معنی همی کند خدای شما را
حجتها حکمها تا مگر شما بشناسید ابن مسعود رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت سلام نامیست
از نامهای خدای عزوجل آنرا فاش دارید اندر میان خویش که هرگاه که مردی مسلمان بر قومی بگذرد و بر ایشان
سلام کند و بر او ایشان بکر جه فضل باشد و اگر ایشان جواب ندهند وی را جواب دهد آن کی که از
ایشان بهتر و ابوهریره رضی الله عنه روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هرگاه که شما یکی در مجلس شوذ سلام کند اگر خواهد
که بنشیند بنشیند چون برخیزد باز دیگر سلام کند و عطا خراسانی گوید که کسی که اندر خانه شود بر اهل و عیال
خویش و هر کسی که آنجا باشد سلام کند و اگر اندر خانه هیچ کس نباشد گوید السلام علینا من ربنا والسلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین السلام علی اهل البیت ورحمة الله وبرکاته إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ
ان

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ خود مومنان آن کسانی
اند که ایمان آورده اند بخدای و رسول او و چون باشند با وی در کاری بر کاری که جامع باشد ایشانرا چون
حربی یا مشورتی یا نماز جمعه یا جماعتی بنشوند تا انکه از وی دستوری خواهند اوفی معنی آن کسانی که دستوری خواهند
از تو یا محمد ایشان اند آن کسانی که ایمان آوردند بخدای و برسول هی چون دستوری خواهند از تو بعضی را از
کارها ایشان دستوری ده آن کسانی که خواهی اذنی و آمرزش خواه ایشانرا از خدای که خدای آمرزگار است
و رحیم لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ
بَعْضًا مکنید دعاء رسول میان شما چون دعا بعضی از شما بعضی را ابن عباس گوید رضی الله عنه معنی این
آنست که آن دعاء رسول بر شما که هرگاه کوید که وی را خشم آید جنان مدانید که چون دعا شما باشد بر یکدیگر
زیرا که دعای وی مستجاب بوذ ناچاره اندر رسد و دعا شما یکی اندر رسد و مجاهد و قتاده گویند مخوانید
وی را چنانک یکدیگر را خوانید مگوئید یا محمد بلکه نام وی برسبیل توقیر و تفخیم و تعظیم و تشریف برید گویند
یا نبی الله یا رسول الله و برفق و تواضع گویند و از بهر این گفتند علما الدین رحمهم الله که مصطفی صلی الله علیه وسلم را
که ذکر باید کرد نگویا نام وی چنانک دیگری را از یاران وی بدان نام باذ کنی با از امتان وی بدان
نام نخوانید و وی را یاد کنی صلوات فرستی گویی اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد و یا گویی پیغمبر علیه السلام
و این دو لفظ وی را مخصوص داند و دیگر کسی را از امت و خلفا و علما بدین یاذ نکنی و چنان نکنی که روافض
خذلهم الله کنند گویند علی علیه السلام و علی صلوات الله علیه و فرق باید کرد میان خلفا و انبیا و تشبیه

کنند بر یکدیگر وی از علیان روافض که ایشان گویند که علی پیغمبر بوذ و جبرئیل پیغام فرستید غلط کرد
و بمحمد شد و از بهر این گویند روافض العنوا صاحب الریش و بدان جبرئیل را خواهند لعنت بر ایشان باد
و گروهی از غالیان منیر گویند که خدای عزوجل علی را بیافرید و تدبیر عالم بوی کرد وی خدای ثانی است چنانک
ترسایان گویند اندر عیسی علیه السلام و هما قسمه دین را حق نیست و این گروه که بر وی صلوات دهند
تشبیهی است که همی کنند بدین غالیان خذلهم الله عزوجل که اندر دل ایشان هیست و خدای تعالی ما را از همه بدعتها نگاه
داراد بفضل خویش انگه خدای عزوجل صفت گروهی باز کرد از منافقان که همی گریختند خدای عزوجل اندر شان
ایشان فرو فرستاد قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا
فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ
يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا
عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خود خدای داند ان کسانی را که
همی برون شوند از میان شما بی دستوری مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از ایشان بدیگر پناه همی کند بترسا
آن کسانی که خلاف کنند از فرمان خدای بیرون شوند فرا ایشان رسد فتنه از بلا و کشتن یا زلزله یا سلطان جابر که
بر ایشان مسلط کند ای خدای است آنچه در آسمانها و زمین است مالک و ملک خود داند آنچه اندر شما بران آید
و آن روز که ایشانرا باز فرمان می کرداند خبر دهد ایشانرا با آنچه کرده باشند و خدای عزوجل بهر چیزی داناست
تفسیر سورة الفرقان و این سوره مکیست و ابتداش بسم الله و صفتا است
و کلماتش ... ... و ... است و حروفش سه هزار و ... و سی و سه است ابی بن کعب روایت
کند

کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که هر کس سورة الفرقان بخواند روز قیامت و برانگیزانند وی را ایمان
باشد و قیامت آنچه خواهد بوذ لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و اندر بهشت شوذ بی شمار
سورة الفرقان سبع و سبعون آية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ
نَذِيرًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ
تَقْدِيرًا ثابت و دایم است بران معنی که هست اکنون فرو فرستید است فرقان یعنی قرآن که فرق کند میان حق
و باطل بر بنده خویش محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تا باشد جمله خلقانرا بیم کننده بری جن و انس را و پادشاهی ملک آسمانها و زمین و فرا نگرفت
و نبوذ وی را انبازی اندر ملک و بیافرید هر چیزی که آن افریده بوذ و مقدر بکرد آنرا تقدیر کردنی یعنی راست بیافرید
و خالی و ... تفاوت وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا
نُشُورًا وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ
آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا و فرا گرفتند از جز خدای خدایانی که نیافرینند چیزی و ایشانرا
همی بیافرینند و نتوانند که خویشتن را هیچ مضرت و هیچ منفعت کنند و نتوانند خویشتن را که مرگ آورند و نه زندگی بدهند و نتوانند که
خویشتن را زنده باز کنند و گفتند آن کسانی که کافر شدند یعنی نضر بن الحارث و اصحاب وی که نیست این قرآن الا
دروغی که فرا ساخته است این را محمد و یاری داده وی را بران گروهی دیگر گروهی گفتند جبر و یسار و عداس و مولی حویطب بن عبد العزی

وخود او دوختند میان سخت سستی و دروغی که کلام خدای عز و جل را افک منسوب کردند وَقَالُوا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي
يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ و گفتند
این افسانهای پیشینگان است باز نبشته است آنرا از جای و آن املی می کنند بروی بامداد و شبانگاه بگو یا محمد
انزا فرو فرستاده است آنک داند سر نهان اندر آسمانها و زمین که وی بود و هست آمرزنده و مهربان بنده گان
وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا ۝ أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ
جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ ۝ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ۝
و گفتند چه بوده است این رسول یعنی چه حالست ویرا که می خورد طعام و می رود اندر بازارها معاش می جوید
همچون ما چه بودی که فرو فرستیدندی بوی فرشته تا ویرا تصدیق کردی و بودی باوی داعی دیگر و یا بدین
او و دادی و یا گنجی که ازان نفقه می کردی که ویرا طلب معاش نبایستی کرد و یا بودی ویرا بهشتی بستانی که ازان
می خوردی و ما نیز می خوردیمی و گفتند کافران متابعت می کنید مگر مردی سحر جادو و این و عده در سوره بنی اسرائیل ذکر
رفت انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۝
تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا ۝ بنگر یا محمد تا چون می زنند ترا مثلها و داستانها پس
گمراه می شوند و می راه می نیابند بهدایت که بدان بیرون آیند از ضلالت ثابت است صفات مدح و کمال آن کی را که
اگر خواهد بدهد ترا بهتر ازان که بگفتند آن جیست بهشتهایی که می رود اندر زیر آن جویها و دهد ترا کوشکهای

برداشته

برداشته بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ
سَعِيرًا ۝ إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا
وَزَفِيرًا ۝ وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ
ثُبُورًا ۝ بلکه تکذیب کردند بقیامت و باز نهاده ایم آن کسانرا که تکذیب کنند بقیامت آتش سوزان
چون بینند ایشانرا از جایی دور شنوند آنرا جوشی و بانگی چون بانگ کی که اختم بر وی غلبه کرده شده و چون
اندر افکنند ایشانرا از انجا بازکردن بسته بغل آتش جمع کرده اند بغل دستان ایشان و شیاطین اندر
جایگاهی تنگ بخوانند اندر انجا واهلاکا گویند ایشانرا لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا
ثُبُورًا كَثِيرًا ۝ مگوییدامروز یکبار واثبورا واهلاکا بلکه بسیار بگویید که سود ندارد شما را
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم گوید اول کی که اندر دوزخ حله آتشین در پوشند ابلیس بود و وی آنرا می کشد از پی
خویش و ذریت بر اثر وی می دوند و او می گوید یا ثبوره و ایشان می گویند یا ثبورهم آنگه ایشانرا
گویند لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ
جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ۝
لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا
مَسْئُولًا ۝ بگو یا محمد این آن بهترست یا بهشت جاوید آن که وعده کرده اند پرهیزکارانرا آن باشد ایشانرا
جزا و عاقبت ایشانرا بود اندران بهشت آنچه خواهند جاودان باشند اندران آن بود از خداوند تو وعده
خواسته از وی و آن آن بود که مومنان اندر دنیا گویند ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك پس کنند خدای
عز و جل آن بهشت وعده است که ایشان اند خواهان وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ

وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي
هَٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ۝ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ
يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنْ
مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا
بُورًا ۝ و آن روز که ما حشر کنیم ایشانرا و آنچه می پرستند از دون خدای از فرشتگان و جن و انس
و بتان پس گوییم آن معبودانرا ای شما بیراه کرده این بندگان مرا ایشان یا ایشان گم کردند راه گفتند آن معبودات
پاکا و منزها خدایا نبود ما را که فرا گیریم از فرو دون تو یارانی بلکه تو نیز دوست و ولی ما و لیکن تو بسیار دادی
ایشانرا و پدران ایشانرا تا فراموش کردند قرآن را و یاد کردن خدای و طاعت و متابعت رسول و بودند
گروهی هلاک شده فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا يَسْتَطِيعُونَ
صَرْفًا وَلَا نَصْرًا ۝ وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ۝ وَمَا
أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ
وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ خود تکذیب کردند شما را بدانچه می گویید و نمی توانند که عذاب
صرف کنند از ایشان و یا نصرتی کنند ایشانرا و هر که ظلم کند از شما بچشانیم ویرا عذابی بزرگ و نفرستادیم
هیچ کس از پیش تو از پیغامبران مگر که ایشان می خوردند طعام و می رفتند اندر بازارها
و این جواب آنست که گفتند مال هذا الرسول یاکل الطعام الآیه وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ
فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ۝ و بکردیم برخی از شما برخی
را فتنه ای صبر کنید و خدای تو بصیر بود بحال همگان و معنی فتنه آن بود که بیمار گوید اگر خدای خواستی مرا

نیز

نیز تندرست کردی چون فلان و مبتلا گوید اگر خواستی مرا عافیت دادی چون فلان و درویش گوید اگر خدای خواستی
مرا نیز توانگر کردی چون فلانی ابن عباس رضی الله عنه گوید معنی این آیت آنست که ما حال این رسول فتنه کردیم ایشان
را تا ایشان بر کفر و ضلالت مستمر می باشند و اگر خواستمی و با بدین صفت کردیمی که ایشان همی گویند تا
وی ذا ایمان آوردندی ابو درداء رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که وی گفت ویل للعالم من الجاهل
و ویل للجاهل من العالم و ویل للمالک من المملوک و ویل للمملوک من المالک و ویل للضعیف من الرفیق
و ویل للرفیق من الضعیف و ویل للسلطان من الرعیة و ویل للرعیة من السلطان و جعلنا بعضکم
لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک بصیرا مقاتل گوید این آیه در شان ابو جهل و ولید بن عقبه و
عاص بن وائل و نضر بن الحارث و آن بود که ایشان بو درداء و ابن مسعود و عمار و صهیب را
و جماعتی از فقراء مسلمانان گفتند ما نیز ایمان آریم تا چون شما باشیم هرگز که ما ندیدیم خدای تعالی فرستاد و جعلنا
بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک بصیرا و خدای تو بصیر و بیناست بدان کی که صبر کند و یا جزع کند و آن کی که
ایمان آرد یا نیارد وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ
أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ۝
يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ
وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا ۝ وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ
هَبَاءً مَنْثُورًا ۝ و گفتند آن کسانی که ایمان ندارند بدیدار ما یعنی بقیامت ایمان ندارند چه بودی
اگر فرو فرستیدندی بر ما فرشتگان یا بدیدیمی خدای خویش را خود بزرگ شدند ایشان اندر دل و اعتقاد
خویش و سخت ستیهیدند ستیهیدنی بزرگ آن روز که بینند فرشتگان را بشارت نبود آن روز کافرانرا

و گویند فریشتگان مر مجرمان را حرامست بهشت بر شما محرم و مقصد گفتم فرا انجا کرده باشد

ای باطل بکنیم و برانرا هیچ ثواب ندهیم چون هبای که اندر هوا پراکنده شود انرا هیچ وجه حاصل نباشد

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا

و فرو فرستد فریشتگان را فرو فرستادنی بلک آن روز ملک خدایرا باشد هیچ منازع و مدعی نه و آن روز

و اهل بهشت آن روز بهتر بود مستقر ایشان و نیکوتر بود آرامگاه قیلوله ایشان مفسران گفتند الا اهل بهشت

بر ایشان نگذرد مقدار نیم روز از روزها و دنیا که نه ایشان اندر بهشت قرار کرده باشند ابن مسعود رضی الله

عنه گفت چون روز قیامت روز به نیمه رسد اهل بهشت اندر بهشت قیلوله کرده باشند و اهل دوزخ اندر دوزخ

و آن روز که بشکافد آسمان و بیرون آید ابر تنک ابری تنک و صندوق سکینه بنی اسرائیل را اندر تیه ببنداختند و آن

است که خدای عز و جل می گوید هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام ای بظلل من الغمام و فرو فرستند

فریشتگان را فرو فرستادنی فرو آمدنی آن روز حق خدایرا باشد هیچ منازع و مدعی نه و آن روز بر کافران

صعب و عظیم دشوار بود چنانک گفت یوم عسر علی الکافرین غیر یسیر اما بر مومنان سهل و آسان بود چنانک مصطفی

صلی الله علیه وسلم گفت روز قیامت سهل تر بود بر مومن تا چنان باشد که سهلترین نمازی فریضه که بگزارد اندر دنیا

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا

وان

وان روز که ظالمان دستها خود بدندان می گزند از حسرت و ندامت می گویند کاشکی من با رسول خدای

ای ویل من باد کاشکی من فلان کس را دوست نگرفتمی فلانرا یعنی ابی بن خلف جنانکه یاد کردیم خود براه بگرد

مرا از قران و از رسول از پس آنکه بمن آمد آن و شیطان مردم را فرو گذارد چون عذاب بیاید ایشانرا

و پرا بمعصیت خواند و اندر بلا افکند و حکم این آیت عام است اندر هر دوستی که دوستی کنند بمعصیت

و اندر آن جهان پشیمانی خورند و از یکدیگر بیزاری ستانند و بر خویشتن ویل کنند و سود ندارد و لکن

سبب نزول این آیت آنست که عقبة بن ابی معیط و ابی بن خلف الجمحی دوست یکدیگر بودند

و هر گه عقبه از سفر باز آمدی طعامی ساختی و اشراف قریش را بخواندی و بسیار نشستی با مصطفی صلعم

پس یک نوبت از سفر باز آمد و طعامی ساخت و مردمانرا بخواند و مصطفی را صلی الله علیه وسلم با ایشان بخواند چون

طعام بنهادند رسول صلی الله علیه وسلم گفت من از طعام تو نخورم تا انگه که تو گواهی دهی که خدای یکی است و من رسول

ویم عقبه گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پیغمبر صلی الله علیه وسلم طعام می بخورد و ابی

بن خلف غایب بود چون خبر بوی رسید گفت و گفت مر عقبه را یا عقبه صباوت از دین پدران برگردیدی گفت

نه و لکن مردی آمد و گفت طعام تو نخورم تا مرا گواهی دهی شرم داشتم که رد کنم و برا گواهی دادم ابی عقبه را گفت حرام

باشم که بیینم تا او را برگردیم هرگز تا بیایی و بر ابی اندر روی وی افکنی و پای بر گردن وی بنهی و وی بیاید

وان چنان کرد پیغمبر صلعم گفت نه بینم تو را بیرون مکه که نازد بر تو از پی ام شمشیر بر سر او زدمی و بکشمی و ابی

بن خلف اندر مبارزت بدست پیغمبر صلعم کشته شد روز احد و فعال کرد آن آب دهان که او در روی پیغمبر انداخت

دوباره شد و باز گردید و بر روی خودش افتاد و همه روی او بسوخت چنانکه اثر آن باقی بود تا آنگه که او را

بکشتند و اندر شان ایشان هر دو خدای تعالی فرو فرستاد این آیت که یاد کردیم وَقَالَ الرَّسُولُ

يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا و گوید رسول آن روز ای پروردگار من

قوم من فرا گرفتند مر این قرآن را مهجور کردند یعنی ازو اعراض کردند و گروهی گفتند ای از مهجور است از هجران

و معنی مهجور فحش بود یعنی این قران را هجر و هذیان گفتند کفتند چنانکه گفتند این شعر است و کهانت و سحر پیشینگان

است و انس بن مالک روایت کند از پیغمبر صلعم که گفت هر که قرآن بیاموزد و آنرا تعهد نکند و نخواند آنرا

قرآن در روز قیامت در وی آویزد و گوید یا رب این بنده تو مرا مهجور کرد حکم کن میان من و وی اندر روی سال

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا

جنانک ترا ای محمد مخالفان اند و دشمنان از مشرکان هر پیغمبری را بنهادیم

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا

همچنان کردیم هر پیغمبری را دشمنی از کافران و بسنده بود خدای تو راه نمای و یاور رسول خویش را و گفتند آن کسانی

که کافر شدند چرا نبودی که فرو فرستندی بر محمد قرآن یک جمله یعنی یکبار چنانکه توریة بر موسی و زبور بر داود

و انجیل بر عیسی علیهم السلام خدای عز و جل در جواب گفت چنان کردیم باندک که دانم بدان دل تو و یاد گیری آنرا که نوشتن

چنانکه پیشینگان بتبشتندی و بیان کردیم آنرا بر ترتیب و نزل از پس یکدیگر انگه گفت یا محمد وَلَا يَأْتُونَكَ

بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا

و نیارند این مشرکان ترا مثلی الا که بیاریم بتو حق تر و نیکوتر سازی و تفصیل آن تا جواب باشد ایشانرا از انک گفتند

ور دو باشد بر ایشان انگه عاقبت مشرکان یاد کرد و گفت آن کسانی که حشر کنند ایشانرا و بر ایشان رویهای ایشان می کشند

ایشانرا

ایشانرا بدوزخ ایشان بدترند بجایگه و گمراه ترند براه وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

خدای عز و جل گفت بدرستی دادیم موسی را توریة و کردیم با وی برادر وی هارون وزیری

یاری بر ذو بیرا گفتیم شوید بان گروهی که ایشان تکذیب کردند حجتهای ما هلاک بر آوردیم ایشانرا هلاک بر آوردنی

و قوم نوح را چون تکذیب کردند رسولان را غرقه کردیم ایشانرا و کردیم ایشانرا مردمانرا عبرتی و بازنهادیم ظالمانرا اندر آخرت

عذابی دردنمای جز آنکه در دنیا دیدند وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ

وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا و قوم عاد را و اهل ثمود را و اصحاب رس را

و گروهای دیگر میان ایشان بسیار همه را هلاک کردیم قتاده گوید اصحاب رس حی است از یمامه سفیه

خویش را بکشتند خدای تعالی هلاک ایشان بر آورد و گروهی گفتند که ایشان بقیت ثمود اند قوم صالح و اهل آن

بیرا بند که خدای عز و جل گفت و بیر معطلة و قصر مشید و سعید بن جبیر گوید و کلبی و خلیل گوید که ایشانرا پیغمبری بود

نام وی حنظله بن صفوان و اندر زمین ایشان کوهی بود سخت بلند رانی مرغی بود آنرا عنقا خوانندی از نزدیکی که

کردن وی بودی بدان کوه آمدی هیچ مرغی بود بزرگ تر از وی و جوف گرسنه شدی از آن کوه نزدیک مرغان فرو

آمدی و ایشانرا بخوردی روزی گرسنه شد و هیچ مرغ نیافت بکودکی فرود آمد و بیا برد لیث و سوی مغرب برد

معرب بر داشتی بدان سوی بردی از بهر آن وی را عنقا مغرب گفتندی و عرب را رسم آن بود که کی کار آن سوی مغرب

رود جنان گوینا نجد و اغار کی را که از سوی نجد بعذر رود انکه فرو لیق و کبیر که بر داشت بزرگ شد و آنرا اندر

دو بر گرفت وو بیا بیوه مردمان او فوی کله کردن قران پیغمبر که اندر وقت ایشان وذا آن پیغمبر برفی دعا خواند
و گفت اللهم خذها واقطع نسلها یعنی یاد ب بگیر و برا و بریده کن نسل او رخدای عز و جل دعای مستجاب کرد و صاعقه
فرستاد تا ان مرغ را بسوخت و بی ایچ اثر نماند و عرب را بیا و امثال است اندر شعرها و سخنها انشان اندر
باب عنقا مغرب الله که آن گروه پیغمبر خویش را بکشتند خدای تعالی ایشان را هلاک گردانید و گروهی گفتند اصحاب
الرس اصحاب کا ضرد اند چنانک یاد کنیم قصه ایشان ان شاء الله و گروهی گفتند اصحاب الرس گروهی اند پیغمبر خویش
را اندر جاه حبس کردند تا الاکه خدای عز و جل ایشان را هلاک کرد و از نشان قرنه فرا رسید که بلینها و معاصی و فواحش
بر دست گرفتند تا الخا انکی از ایشان دختر و خواهر و زن خویش را بدوست و هم سرایه فرستادندی و ازین
زنا تر شدند مردان بمردان کنانت می کرد و زنان با بکلا اشدی چنانکه قوم لوط کردند ابلیس علیه اللعنه ایشان را
بیاموخته بود چنانک یاد کردیم پس حضرت ابلیس که نام وی دلهان بیامد بصورت زنی و زنان
ایشان را بیاموخت تا بیکدیگر کنانت می کردندی و صورة آن فعل فرا ایشان نمود خدای عز و جل صاعقه را
بفرستاد تا ایشان را بسوخت و بزمین فرو برد هرکه از ایشان هیچ کس نماند و رس اندر لغت گوی باشد کنده
شبه جاه و کودی ولیوبدن مانند الله خدای عز و جل گفت وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ
وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ
مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ
نُشُورًا و هرگروهی را از ایشان مثلها یاد کردیم تا حجت بر ایشان ظاهر شد و هریکی را از ایشان هلاک برآوردیم
هلاک برآوردنی و بشکستیم ایشان را بشکستنی و خود برگذشته بران دیه که باران اندر بر ایشان بارانی بد یعنی
سنگ بر دیه قوم لوط باریدن و ایشان نه دیدندی خدای عز و جل جهار از ایشان هلاک کرد نجم را بگذاشت

که ایشان

کر ایشان آن عمل بلندی کردند ای می تحوید آن را که بران می کاستندی اندر سنگها جو نش بلکه می دیدند
و نیکو امید را انگیختی نداشتند وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ
إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِنْ كَادَ
لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ
هَوَاهُ و چون بیینند ترا فرا نگیرند ترا الا باستهزا و این ابوجهل بود و قوم وی که بر مصطفی صلعم
بگذشتند بوجهل بر طریق استهزا گفت اینست که فرستیده است خدای وی را برسولی خواست که بی راه
کرداند ما را بر ستیدن بتان اگر نه آن بودی ما صبر کردیمی بران و بر کردن بودیمی از ایشان و زود بود که
بدانند انکه ببینند عذاب که کیست که بی راه تر است ای محمد آن کس را که فرا گرفته است هوای خویش را
خدای خویش و آن چنان بود که یکی از ایشان سنگی پرستیدی چون سنگی دیگر دیدی نیکوتر از آن آن
سنگ را بیفکندی و همان پرستیدی أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا
أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ
هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ای تو باشی بر ایشان نگاه
بان یعنی نباشی و این آیت منسوخست بآیت قتال و یا همی پنداری که بیشتری از ایشان همی شنوند و فهم
همی کنند شنیدن قبول یا همی دانند حقست انچه همی شنوند إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ
بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا نیستند ایشان چون ستوران بلکه ایشان گمراه تر اند از بهایم انعام
راه دانند براعی و مشارب خویش و منقاد باشند خداوند خویش را و کافران حق راه نمی یابند و منقاد نه اند
خداوند خویش را

علیه

ألَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا
ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا
يَسِيرًا وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ
سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ای همی بینی فرا کشیدن خدای سایه
را که چون همی فرا کشد انرا اندر وقت صبح تا بر آمدن آفتاب سایه باشد همه روز آفتاب نه مانند چنانک
اندر صفت بهشت گفت و ظل ممدود و اگر خواستی آنرا ساکن کرد اندی تا دایم همی بودی آفتاب وی را
ببردی بر آفتاب را دلیل ساختیم بر سایه که اگر آفتاب نبودی کس سایه نشناختی و درازی و کوتاهی شب
و روز نشناختی انکه قبض کردیم آنرا تا آن مقدار آوردیم که خواستیم قبضی زود و آسان و نهان و سهل و اوست انکه او بکرد
مر شما را شب را لباسی بود شما را بنهان بوشیده کردید انجشم یکدیگر و خواب آفریده است تا راحتی بود
شما را آسودنی که اندر شب کار دست بلیغ کردید و آفریده است روز را بیداری بود شما را و پراکنده شوید اندر کارها و شغلها
وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا
أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى
أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا و اوست انکه او بکرد
بادها را تا نشر همی کند اندر پیش رحمت وی احیا رو آثار آن همی نماید و فرو فرستیدیم از آسمان آبی پاک پاک کننده
تا زنده کنیم بدان شهری مرده یعنی زمینی که کعب گوید باران روح زمین است و آنگاه ساختیم از آنکه آفریده ایم جهارپایان
را و مردمان بسیار خود همی گرداند آن را میان ایشان یعنی باران سالی و سالی کمتر جایی بیشتر و جایی کمتر که باران نا ضعیف
مکان شیره ابن مسعود روایت کند از پیغمبر صلعم که همی گفت هیچ سال باران نبود کمتر از دیگر سال و لکن خدای عز و جل روزیها

قسمت

۱۱
قسمت کرده است و آنرا ما سمان دنیا فرستاده است هر سالی بر منی ان یکیلی معلوم و لکن همی گرداند بعضها
مشغول گردیدن خدای عز و جل باران از ایشان باز دارد و بگروهی دیگر فرستد پس اگر مکلفان عاصی شوند باران
فرو گیرد از و بوادیها فرستد وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا
فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا وَهُوَ
الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا و اگر خواستیمی بفرستادیمی اندر
هر دیهی رسولی و آن رسولان را قسمت کردی میان دیهها چنانکه باران قسمت کردیم و شغل با محمد صلعم یکی نبودی
و لکن همت بر تو نهادیم تا مزد تو بیشتر بود و جهاد کن با ایشان بقرآن جهادی بزرگ و اوست آنکه برآمیخت
دو دریا هذا عذب فرات یعنی این خوش شیرین خوش و آن شور سخت شور و تلخ و ساخت میان ایشان حاجزی
بقدرة و حکمت خویش و ستری ممنوع تا یکی بر دیگر نیاید حال خویش وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ
الْمَاءِ بَشَرًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا وَيَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَكَانَ
الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
و اوست انکه او بیافرید است از آب خلق و گردانید آنرا نسب چنانکه میان پدر و فرزند باشد و خویشی چنانک
میان پیوستگان باشد و این هردو مذکورست اندرین آیت که همی گوید حرمت علیکم امهاتکم و همی پرستند
مشرکان از دون خدای آن چیزی که ایشان را سود ندارد اگرش پرستند و زیان ندارد اگرش نپرستند و کافر
یاری بود شیطان را بر خداوند خویش یعنی برادر اولیای خدای تعالی و نفرستیدیم ترا یا محمد مگر که بشارت دهی مطیعان را بهشت و بیم دهی

فجعله نسبا

و بیم ده عاصیان را بدوزخ و عذاب قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ
أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ
عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَٰنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا بگوی یا محمد من هیچ مزد نخواهم بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی
تا نگویند که طمع مال ما را همی گوید ولکن آن کسی خواهم که فرا گیرد بخدای خویش راهی مال خویش نفقه کند اندر سبیل خدای
کار موکل شو و توکل و اعتماد کن بر آن زنده که هرگز نمیرد و تسبیح کن بحمد وی و بس است بتای ستودنی
اندر صفت همی شاید و کنایه بود بعض گناهان بندگان خویش دانای کسی که او آفریده است آسمانها و زمین و آنچ
میان ایشانست اندر شش روز آنگه مستوی شد بر عرش خدای بپرس از آن دانای و آگاهی
و بدان که اندرین آیه تنبیه است بر آنکه نشاید پرسید آنرا که خبرت نبود و بر اعتقاد از جستوی
وآن کسانی که صفات خداوند عالم ندانند وآن را بوجهها نهند که آن از جمله صفات محدثات باشد و نیز دلیلست
بر آنکه ذکر بود که معنی آن داند از علما و بر آن بپرسند وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ
قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا تَبَارَكَ
الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا
و چون گفتند ایشانرا سجده کنید خداوند را گویند و رحمن کیست ما رحمن ندانیم الا رحمن الیمامه ای سجود کنیم از آنکه
تو همی فرمایی ما را وآن زیادت کرد اندر نفور ایشان از دین و ایمان و جز سخن ... این آیه بزرگوار آنکه بر آسمان
و کنی آنکه ... دشمنان را ... بود که خدایا ... اندر آسمان برجها

یاد

یاد کردیم و اندرو است اندر آفتاب و ماهتاب درخشان وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
خِلْفَةً و اوست آنکه از پی آورد شب و روز و اختلاف ... از پس یکدیگر تا کسی را که علمی فوت شود اندر یکی از ایشان
اندر دیگر باز در یابد و گروهی گفتند چنین آن خواهد که یکی از ایشان از پس آن دیگر همی آید زیادت و نقصان و تاریکی و روشنائی
و گروهی گفتند معنی آن چنانست که شب و روز مخالف یکدیگرند اندر ضیا و ظلمت مردی آمد بنزدیک عمر الخطاب
رضی الله عنه گفت مرا دوش نماز اندر گذشته است گفت بروز اندر یاب ... این آیت بر خواند
لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ
الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ
قَالُوا سَلَامًا آن کسی را که خواهد که یاد کردنی کند و پند پذیرد یا خواهد که شکر نعمت کند که خدایرا
بر وی است و خاصان بندگان خدای آن کسانی باشند که همی روند بر زمین باسکونت و وقار و تواضع و حلم و فالی
و تکبری و چون خطاب کند با ایشان نادانان گویند جواب ایشان سلامت و با میچه ... حسن بصری رحمه الله علیه
گوید بگویند جاهلان را السلام علیک چنانکه خدای عز و جل همی گوید و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه وقالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم
سلام علیکم کلبی گوید این آیه پیش از آن بود که جهاد فرمودند مسلمانان را و حسن بصری این آیه برخواند گفت این صفت
روز ایشانست و اما شب چنان باشد که همی گوید وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا
وَقِيَامًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ
إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

و کیجی

وآن کسانی که شب ساجد باشند و قایم باشند خدای خویش را ابن عباس گوید هر که وی دو رکعت نماز کند
بشب همی او آن باشد که اندرین آیه یاد کرده است و کلبی گوید دو رکعت نماز از پس نماز شام و چهار رکعت از پس
نماز خفتن آن باشد که یاد کردیم وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ
جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا
وَمُقَامًا وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا
وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا و آن کسانی که گویند یا رب بگردان از ما عذاب دوزخ که
عذاب آن دایم باشد و لازم باز نگردد از گنهکاران که بد قرارگاهی است و بد ایستادنی است وآن کسانی که چون
نفقه کنند اسراف نکنند و بخیلی نکنند و میان هر دو نفقات سازی دارند و اسراف آن بود که اندر معصیت
بکار برد و اقتار آن بود که از حق خدای منع کند و گروهی گفتند اسراف آن بود که مال دیگر کس خورد فاما آنکه
که مال خود خورد مسرف نباشد هر چند بسیار خورد و بیان که حد اسراف کن بیفکنند که از حد اندر گذرد با از مال
دیگر کس خورد مسرف باشد وآن حد اندر گذشته باشد و با از مال خود خورد زیادت از کفایت بکار برد از حد
گذشته باشد وآن همه از جمله اسراف باشد و یزید بن ابی حبیب گفت این صفت یاران مصطفی صلی الله علیه وسلم است
که طعام نخوردندی تنعم و تلذذ را و لباس نپوشیدندی جمال و تزیین را و لکن آن مقدار خوردندی که
از گرسنگی ممنوع شدندی وآن مقدار پوشیدندی که عورت ایشان بپوشیدی و سرما و گرما از ایشان
باز داشتی و عمر بن الخطاب رضی الله عنه گوید که اسراف آن بس بود که هر چه ترا آرزو کند بخری و بخوری
وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي
حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا
وآن کسانی که نخوانند با خدای خدایی دیگر و نکشند آن تنی را که خدای حرام کرده است الا بحق و زنا نکنند

و هر که

و هر که آن کند بوده مند کیفر کردن گفتند چند جا که غی وادی است اندر دوزخ ابن مسعود گوید گفتم
مصطفی را صلی الله علیه وسلم که کدام گناه بزرگترست گفت آنکه خدایرا انباز گویی و وی آفریده است ترا گفتم دیگر کدام
گفت آنکه فرزند خویش را بکشی از بیم آنکه با تو طعام خورد گفتم دیگر گفت آنکه زنا کنی با حلیلهٔ جار خود خدای تعالی
و فرستاد اندر تصدیق این آیه که یاد کردیم یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا
فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا مضاعف کرده آید بروی روز قیامت و جاودان بماند اندر آن عذاب خوار کرده ابن عباس
گوید دو سال همی خواندیم تا ایشان الله فرود آمد الا من تاب ... پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ چیز چنان شاد نشد که بدین آیه و انا
فتحنا ... گفت الا که توبه کند و ایمان آرد و کنند کار نیکو بر ایشان باشند که بدل کند خدای بدیها ایشان و خدای
عز و جل آموزگار و مهربانست ابن عباس گوید ایشان اند که بدل کند خدای عز و جل بکارهای بد ایشان کارهای نیکو بدل
شرک و ایمان و بدل کشتن مومنان کشتن کافران و بدل زنا عفت و احصان و ابوذر غفاری روایت کند از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که گفت روز قیامت مردی را بیارند و گویند گناهان خرد وی بر وی عرضه کنند یک یک گناه بر وی
عرضه کنند از آن گناهان خود انکار نکند وآن گناهان عظیم ترسد خدای عز و جل گوید بر وی هر گناهی که کرده است
نیکویی بنویسید پس وی گوید من گناهانی کرده ام که همی نه بینم انرا ابوذر گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دیدم آن وقت
که این سخن همی گفت که بخندید تا دندانهای وی پیدا شد وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ
يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا
مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ

بمعنی توبه کند و عال شانه که خود باز کشته باشد با خدای باز گشتنی بحقیقت و آن کسانی که گواهی ندهند بدروغ یعنی
و خداوا اسمنا و حبا از نکوند و اندر مجلسها لغو حاضر نشوند مجلس المنکر گویند که آن کسانی که تنزیه کنند گوشها خویش از استماع
لغو و مزامیر شیطان و روز قیامت ایشانرا گویند فرو داید اندر غرفها بهشت از مثل جزو دهند ایشانرا آن
مرامرون علیهم الایه و چون بگذرند بر معاصی مرض مراشند اوان روز بگذرند و آن کسانی که چون پند دهند ایشانرا
بحجتها خدای مرض لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَعُمْیَانًا وَالَّذِینَ یَقُولُونَ
رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّیَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ
إِمَامًا أُولَئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَیُلَقَّوْنَ فِیهَا
تَحِیَّةً وَسَلَامًا خَالِدِینَ فِیهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا قُلْ مَا
یَعْبَأُ بِکُمْ رَبِّی لَوْلَا دُعَاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ
یَکُونُ لِزَامًا بونیفتند بران کرو کور بلکه آنرا بشنوند و بدانند و متابعت کنند و آن کسانی
که گویند ای خدای ما بده مارا از زنان ما و فرزندان ما آنچه چشم ما بدان روشن گردد یعنی ایشانرا با ایمان و صلاح
و طاعت بدار و مارا امام متقیان کن تا بما اقتدا کنند اندر طاعت تو چنانکه گفت و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا
و مارا از امان ضلالت مکن ایشانرا جزا دهند غرفهای بهشت بدان صبر ایشان بر طاعت خدای عز و جل و مشر ایشان
باز اوند اندر بهشت تحیت جاودان باشند اندران نیکا قرارگاها که آنست و نیکا ایستادنا که آن جایست بگوی
یا محمد خدای من بهلاک کردن شما اگر نه ایمان و تضرع شما را بودی که بدان سبب عذاب نکند اگر کنند پس تکذیب
کردید زود بود که عذاب شما لازم بود عذاب دایم یعنی عذاب گور و کروهی گفتند عذاب روز بدر که کشتن را
از ایشان بکشتند

تا آخر سوره و ابیاتش دویست و بیست هفت است اندر عدد کوفی و مدنی و شش اندر عدد بصری و کلماتش
هزار و دویست و نود و هفت است و حروفش پنج هزار و پانصد و چهل و سه است ابن عباس روایت کند از پیغمبر صلعم
که وی گفت مرا داده اند آن سورة را که بقره را اندران یاد کرد از ذکر اول و طه و طواسیم از الواح موسی و فواتح
قران و خواتیم سورة البقرة از زیر عرش و داده اند مرا مفصل زیادتی بر همه وانس روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که وی گفت خدای عز و جل مرا آن هفت داده است بجای توریة و طواسیم بجای زبور و مرا مفصل کرده است
بجوامع و مفصل و صحیح مغفرا از زیر عرش موسی داده است وابی بن کعب روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هر که
سورة الشعراء بخواند ده برابر مزد دهند بعدد هر که ایمان آورد بنوح و هود و شعیب و صالح و ابراهیم و هر که
تکذیب کرد بایشان و بعدد هر که تکذیب کرد عیسی و هر که تصدیق کرد محمد صلی الله علیه و سلم وبالله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

طسم ابن عباس گوید که این سوگندیست که خدای عز و جل یاد کرده است و نامیست
از نامها خدای تعالی قرظی گوید این سوگندیست که خدای عز و جل یاد کرده است بطول خویش و سنا و ملکت
خویش و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید که چون این آیه فرو آمد پیغمبر صلعم گفت الطا و الطور سینا و السین
الاسکندریه و میم مکه و جعفر صادق رضی الله عنه گوید الطا شجرة طوبی و السین سدرة المنتهی و میم محمد
صلی الله علیه و سلم تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ لَعَلَّکَ بَاخِعٌ
نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ
مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ
این آیتها آیات کتابیست ظاهر مگر تو می کشی خویشتن را بخواهی کشت از آنکه ایشان مؤمن نگردند و این آنگاه بود که اهل مکه

از اول شعرا تا اخر سورة قصص

و با تکذیب کردند و آن بر وی صعب آمد از آسمان آیتی بس کردد کردنها ایشان از آن خوار و متواضع یعنی تنها
ایشان نخیبد بسوی معصیت و گروهی گفتند این آیت آن باشد که آوازی بشنوند نیمه ماه رمضان
تا همه دلیل کردند از برهان وَمَا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحْدَثٍ
إِلَّا کَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِینَ فَقَدْ کَذَّبُوا فَسَیَأْتِیهِمْ
أَنْبَاءُ مَا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ و بیاید بایشان سوی بندار خدای
معنی مکر که ایشان کلام خدای محدث گویند بدین آیت تعلق کنند و ایشانرا اندرین هیچ حجت نیست دو وجه
را یکی آنکه ظاهر این موافق است مذهب سنت و جماعت را از بهر آنکه این بقراءت همی کرده باشند و وحی
آمدن و قرارت و تنزیل همه محدث بود و لکن معنی آن قراءت قدیم بود و از کلام خدای است چنانکه
صفت قدیم قایم بذات وی انفصال و اتصال بران محال و دیگر وجه آنکه گفت معنی ذکر اینجا رسول است چنانکه
اندر آیتی دیگر همی گوید ذکرا رسولا و رسول لا محاله محدث و دلیل بر آنکه رسول همی خواهد آنست که گفت
ما یاتیهم و آمدن از صفات اجسام بود از اینجا که حقیقت باشد پس بدانستیم که مراد بدین رسولست
آنکه خدای تعالی حجتها خویش ایشانرا و گفت أَوَلَمْ یَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ کَمْ أَنْبَتْنَا
فِیهَا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً
وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ وَإِنَّ رَبَّکَ
لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ای بنی‌نسند فراز مین که چند برآوردیم از انجا از هر
صنفی و گونه که گوامی‌دهد بر ایشان خود اندران دلالتست بر وجود و توحید بود و بیشتر از ایشان
بنودند مؤمن اندر سابق علم خدای و خدای تو که اوست بی همتا و رحیم بر اولیا خویش را

واذ

بود و ما از ایشان ... زود بود که ایشان ... گفته‌اند از ... (marginal note, largely illegible)

وَإِذْ نَادَى رَبُّکَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ
قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا یَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّی أَخَافُ أَنْ
یُکَذِّبُونِ وَیَضِیقُ صَدْرِی وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِی
و یاد کن آنگه که ندا کرد خدای تو موسی را آنگه درخت آتش دید که بشو بدان قوم ظالمان گروهی که قوم فرعون
اند بگو ایشانرا ای نترسید از خدای گفت موسی یا بار خدای من ترسم که مرا تکذیب کنند و تنگ گردد دل من
و نبرود زبان من بسبب عقده که بر زبان من بود فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَیَّ
ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ یَقْتُلُونِ قَالَ کَلَّا فَاذْهَبَا بِآیَاتِنَا
إِنَّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا
رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ
بفرست بهارون تا مرا یاری دهد بر تبلیغ رسالت و ایشانرا بر من گناهیست و ترسم که ایشان مرا بکشند
خدای گفت که حقا که ترا نکشند بشوید بحجتها که ما رسول باشما ام همی شنویم آنچه شما همی گویید و شما بشوید
بنزدیک فرعون و بگویید وی را که ما رسول خدایی جهانیم بگذار تا با بدیا ما که بگذار تا بنی اسرائیل
و چهار صد سال بود تا فرعون ایشان را به بندگی گرفته بود و شمار ایشان ششصد هزار بود
بیش و یکسال بر در فرعون بایستیدند که ایشانرا بار نداد آنگه بواب اندر شد و گفت مردی بر در است همی
گوید که من رسول خدای ام فرعون گفت وی را اندر آر و نامه وی خندیم اندر آمد و رسالت
خدای بگزارد و فرعون موسی علیه السلام باز دانست که اندر خانه وی پرورش یافته بود و گفت
قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ

وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتُهَا
إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ گفت ای موسی ما پرورده ایم ترا اندر میان ما کودکی و بایستیدی
اندر میان ما عمر تو بسی سال و کردی فعل خویش آنک کردی یعنی کشتی آن قبطی که خباز فرعون بود
نام وی قالوم در دین ما بودی ابن عباس گوید الکوفی از کافران یعنی جاحدان نعمت من گفت موسی کردم
ام آن او من از جاهلان بودم یعنی آن حال صحیح من ندانستم که بکشد گروهی گفتند انک ضال بودم
یعنی ندانستم که آن زخم بکشد وی را ... و گروهی گفتند ضال بودم از راه صواب یعنی مخطی بودم قصد
نه آن بود که کی کشته شود چنانک گویند من اندرین دمی خطا کردم یعنی چنان نیامد که من
خواستم و مخطی را ضال خوانند چنانک گویند من اندرین ضال بودم چنانک گفت انک لفی ضلالک القدیم
وانا بانا لفی ضلال مبین فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ
لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا
عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بگریختم از شما چون از شما ترسیدم بمدین شدم
و عطا داد مرا خدای من نبوت و علم و بکرد مرا از رسولان خویش و آن نعمتی است که تو منت می نهی بر من بدان
که بنده کردی قوم بنی اسرائیل را گروهی گفتند این اقراری بود از موسی علیه السلام چنانک گفت موسی و هرون
و قوم ایشان را می خواستند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا
لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
و چون بیامدند ساحران گفتند فرعون را ای ما را بود مزدی اگر خود ما باشیم غلبه کنندگان گفت فرعون
آری و شما آنگه از جمله نزدیکان باشند بمن قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ

فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ
فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
سَاجِدِينَ گفت ایشان را موسی بیفکنید آنچ شما خواهید افکند بیفکندند رسنها ایشان و عصاها
ایشان و گفتند بعزت فرعون که ما خود خواهیم بود غلبه کنندگان پس بیفکند موسی عصا خویش آن عصا فرو
برد آنرا که ایشان می نمودند پس بیفکندند جادوان را بسجود اندر قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ
گفتند ایمان آوردیم بخداوند عالمیان پروردگار موسی و هرون گفت فرعون ایشان را ایمان آوردید و تصدیق کردید
وی را پیش از آنک من دستوری دهم شما را خود او مهتر شماست آنک بیاموخت شما را جادویی زود بود
که بدانید جزا خویش خود ببرم دستهای شما و پایهای شما از خلاف یکدیگر و بر درختها زنم شما را همگی گفتند
جز زیان که ما با خدای خویش خواهیم گردید إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا
أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي
إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ و ما طمع می داریم که بیامرزد ما را خدای ما خطاهاء ما که ما اول مؤمنان بودیم
یعنی از اهل زمان ما و وحی کردیم بموسی که ببر بندگان مرا که از پس شما آیند ایشان یعنی فرعون و قوم وی این چه بحج
گویند که خدای عز و جل گفت جمع کن بنی اسرائیل را هر چهار اهل بیتی را اندر خانه آنگه بکشید بچگان گوسفند بپیشینه را

وخون آن بر درهاء خویش بمالید ما من فرمایم فریشتگان را تا بکشند جمله ابکار آل فرعون را ابکار ایشان
و اموال ایشان اندر بریدن ما بخطر که آن زود ترسند آنکه بر بیدگان مرا تا که بر ما رسید نزدیک و از شما
رسید بدانک دگر خون بامداد بود فرعون و قوم وی آن دیدند گفتند ایشان کشته اند ابکار ما را زود اندر
اثر ایشان برنشینند لشکر کرد از هزار هزار و بانصد هزار ملک مصر گرد کرد با هر یکی هزار مرد و فرعون
بیرون آمد برای گرفتن ایشان فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ
إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ وَإِنَّا
لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ
وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَتْبَعُوهُمْ
مُشْرِقِينَ پس بفرستید فرعون اندر شهرها حشر کنندگان قوم خویش را و جمع کنند ایشان را و گروه اینها
گروهی بیفت و گروهی گوشه و ایشان را مخالف می کنند اندر دین ما و بخشم می آرند ما را کشتن ابکار ما و بیرون اموال
ما یعنی آن حلی که از ایشان بخواسته بودند آنکه می دستوری ایشان ببردند و ما جماعتی ایم تمام سلاح بیدار
از دشمن خویش پس بیرون کردیم ایشان را از بوستان و چشمهاء آب گنجها و مجلسها نیکو و هم چنان آن
سه که وصف کردیم میراث کردیم بنی اسرائیل و اندر ایشان رسیدند وقت برشدن آفتاب
فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ
قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ
اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ چون یکدیگر را بدیدند هر دو گروه گفتند اصحاب موسی ما را اندر
یافته اند ایشان گفت موسی از بیش که وی را بود بوعد خدای حاشا خدای که ایشان بشما رسند که با من است
خدای من

خدای من مرا راه نجات بنماید پس وحی کردیم بموسی که بزن بعصا خویش دریا را و آن آن بود که موسی علیه السلام
فرا دریا رسید دعا کرد و گفت یا من کان قبل کل شیء والمکون لکل شیء والکائن بعد کل شیء اجعل لنا مخرجا خدای عز و جل
بموسی وحی فرستاد که بزن عصا خویش دریا را فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ
شکافته شد دریا و بود هر پاره از آن چند کوهی بزرگ ابن جریج گوید چون موسی فرا دریا رسید باد برخاست
و دریا موج فرا زدن گرفت هر موجی چند کوهی یوشع گفت یا کلیم الله کجا فرموده اند ترا که بشو و دریا در پیش تو
و فرعون اندر رسید خلفم موسی علیه السلام گفت همین جا و اشارت بدریا کرد یوشع به آب اندر شد و دریا را
بگذاشت چنانک آب سنب ستوراو تر نکرد و قال القوم بکلیم ایمانه پس گفت آن کی که ایمان خویش را پنهان
می داشت یا کلیم الله این امرت گفت آنجا وی لجام اسب باز جست و باز زیر آب نشد و آنک او نیز
خواستید که چنان کند نتوانست موسی علیه السلام ندانست که چه کند خدای عز و جل بوی وحی داد وَأَزْلَفْنَا
ثَمَّ الْآخَرِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا
فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ و نزدیک آوردیم آنجا دیگران را یعنی قوم فرعون را و برهانیدیم
موسی را و هر که با وی بودند بجملگی آنگه غرقه کردیم دیگران را و خود اندر آن عبرتیست و نبودند بیشتری از ایشان
مومنان مثال گویند که ایمان نیاوردند از اهل مصر مگر آسیه زن فرعون و حزبیل المومن و دختر بامی
که دلالت کرد موسی را بر گور کاه یوسف علیه السلام و خود خدای تو اوست که عزیز است دشمنان خویش را قهر
کند و رحمت اولیاء خویش را بر هاند و برخوان بر ایشان خبر ابراهیم آنگه گفت پدر خویش را و قوم

وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ

خویش را اجه می پرستید بتانی را که بروز براینان مقیم باشیم یعنی پیش بتوستیم و نظل دلیلت
بر بن معنی کدان نظل را کویند که بروز کند قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ
أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ
يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ أَنتُمْ
وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ
کفت ای ابراهیم شنویدن دعا شما بتوهان لیکه کد اثنارا نخوانند و یا سود ادن شما را و یا هیچ زیان کند شما را کفتند
ولیکن بدران خویش را یافته ایم که همچنان می کردند اقرار کردند که دین بتقلید کرفته اند نه بحجت و این دلیلست برانکه
تقلید اندر توحید روا نباشد کفت ابراهیم ای می بیند انرا که شما می پرستید شما و بدران شما پیش از شما که
ایشان دشمن من اند یعنی من دشمن ایشانم و هر که ایشانرا پرستد مکر انکس که خداوند جهانیانست که او را پرستند
انکه صفت خدای تعالی را بکفت کفت الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ
يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ آن کسی که مرا او بیافرید و هدایت دهد مرا و کاو طعام دهد مرا و شراب
دهد مرا از انکه خواهد یعنی او مرا روزی دهد و او مرا بپرورد ابوبکر وراق کوید معنیش انست که مرا طعام دهد
دهد و شراب یعنی مرا سیر می دارد بی علاقتی چنانکه روایة کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که می کفت انی ابیت
ویطعمني ويسقيني و این آن وقت بوده که امت خویش نهی کرد از وصال و آن آنست که روزه دارند و روز
با شب پیوسته روزه بکشایند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنین بسیار کردی کفتندی و یا تو نیز همی وصال کنی کفت اری
انی ابیت یطعمني ربي ویسقیني و اندر خبر آمده است که سقایی بوده اندر روزکار پیغمبر صلعم شنید که پیغمبر
می خواند وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها توکل بنداخت بخواب دید که یکی ویرا قدحی شراب آوردی از بهشت
وی ازان بخوردی انس کوید ببینت و اندر سال بین بیست و اندر بس آن هیچ طعام و شراب نخوردی که ویرا
آرزو آن بود و عبد الله بن ابی نعیم طعام نخوردی مکر اندر یکماه یکبار و جزوی هیچ حاجت بود و ویرا بکرفت و اندر
خانه باز داشت و در ان خانه ببست انکه در آن بکشاد بعد از پانزده روز صحیح شکل بدانست که ...
ویرا دید و پای نماز می کرد ویرا کفت نماز می کنی با فاسق بدون کفت حاجت فرا دست و در پی آن کسی را
باشد که بی طعام و شراب ... بر طاوس ازان وقت که تو مرا اندرین خانه کرده تا اکنون وَإِذَا مَرِضْتُ
فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ
لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ
وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ و چون بیمار شوم او مرا شفا فرستد
و اندرین سخن ادب نکو نکاه داشت بیماری با خویشتن اضافت کرد و شفا با خدای و بحسب هر دو از بن حذاست
و اکر مرا بمیراند انکه زنده کند و کفته اند یمیتني بالجهل ويحييني بالعقل وامرضني بالذنوب ويشفيني بالتوبة
و انکه امید دارم که بیامرزد کناهان من روز قیامت و مسائل کفته اند خطاهای وی یکی آن سه کفت انی
سقیم دیکر انکه کفت بل فعله کبیرهم و دیکر انکه کفت ساره را که این خواهر منست و حسن بصری کوید که
انکه کفت کوکب را هذا ربی و این سخن ابراهیم علیه السلام احتجاج بود که بر قوم خویش همی کرد یعنی ثنای
خدای را الا انکه این جز خطا توان کرد انکه کفت یارب بده مرا حکمی و علمی و ده و سان مرا اندر شایستکان
که از پیش من بودند و بده مرا از انبیا و اولیا ثنایی نکو اندر ایشان که از پس من باشند خدای تعالی دعاء
وی مستجاب کرد با هیچ امت نیست که نه ویرا می بتول کند وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ
النَّعِيمِ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ

يُبْعَثُونَ يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ
سَلِيمٍ و بکن مرا از وارثان بهشت نعیم و بیامرز بدر مرا که وی از اهل ضلالت بود و عذری اندر
استغفار یاد کردیم از پیش و مصعب مکن مرا ان روز که ایشان را برانکیزانند آن روز که سود
ندارد هیچ مال و هیچ کس از پسران و خلاص نیابد مکر انکه با خدای خویش آید با دلی سلیم اندر شرک نه
و انکه نه حسن بن الفضل کوید اندر ان دوستی مال و ... وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ
وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ
تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ
فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ
و نزدیک بکنند بهشت پرهیزکارانرا و پدید اورند دوزخ بی راهانرا و کویند ایشان را کجاست انکه
شما می پرستیدید از دون خدای ای یاری دهند شما را و یا کینه خواهند حق خویش را
پس جمع کنند ایشانرا اندر دوزخ ایشانرا و جمله بی راهان را سفن شیطانرا و مطیعان ابلیس را از جن
و انس جمله قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ
مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ
فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ کفتند و ایشان اندر دوزخ
خصومت می کردند با یکدیکر بخدای که ما بودیم اندر ضلالتی ظاهر دیکر کفتند شیاطین و معبودانرا انکه که
شما را برابر کردیم با خدای خدای شما را می پرستیم از دون وی و نخواند ما را بضلالت مکر ابلیس و شیاطین
پس نیست ما را هیچ شفیع و هیچ دوست نزدیک که ما را سود دارد و با شفاعت کند و این انکه کفتند که ...
وزیک

و فرشتکان و مومنان شفاعت کنند جابر کوید که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که کفت کس بود
از اهل بهشت که کوید با رب کاو ان دوست من فلان بچه رسید وی اندر دوزخ باشد خدای عز وجل
کوید بیرون آرید دوست ویرا با بهشت آرید پس کسانی که بمانند اندر دوزخ ایشان کویند فما لنا من
شافعين ولا صديق حميم و حسن بصری کوید هیچ کروه بیکبار نه نشستند که ذکر خدای عز وجل کنند که اندر
میان ایشان نباشد از اهل بهشت که نه خدای تعالی شفاعت وی بپذیرد اندر جمله ایشان و اهل ایمان شفیعان
یکدیکر باشند و ایشان اندر قیامت شفیعان باشند مشفع و قول ایشان بپذیرند شفاعت ایشان ... پیغمبر
صلعم کفت اکثروا من الاصدقاء فانهم شفعاء یوم القیمة یعنی بسیار بکنید دوستان نکو اندر دنیا که ایشان روز
قیامت شفیع باشند یکدیکر را فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ
بیشتری از ایشان مومن نیند یعنی اهل ایمان آوردند انکه بودند و حق خدای تو اوست که عزیز است
و رحیم است و تکذیب کردند قوم نوح رسولان را یعنی نوح را حسن بصری کوید رسول ایشان یکی بود
نوح و لکن بدین معنی کفتا که هر که یک رسول را تکذیب کرد چنان بود که همه رسولان را تکذیب کرده إِذْ قَالَ
لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ
الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ
وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

انکه گفت ایشان را برادر ایشان نوح ای نترسید که من خود شما را رسولی ام امین بترسید از خدای و طاعت
دارید مرا و من نخواهم از شما تبلیغ رسالت مزدی نیست مرا الا بر خدای خلقان بترسید از خدای و مرا طاعت دارید
گفتند ای تصدیق کنیم ترا و متابعت کرده ترا گروهی از خسیسان گفت نوح و مرا چه علمست بدانچه ایشان
می کردند از خساست احوال و مکاسب ایشان من ظاهر احوال ایشان دانم و اینچ ایشانرا روزی کرد خدای ان
ایمان و مرا منش از بن نفرموده اند که ایشانرا بخوانیم إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي
لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ
قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ قَالَ
رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ نیست شمار ایشان مگر بر خدای من اگر همی دانید و
ندانم که برانم … ای نوح ازین که می گویی ترا سنگسار کنان
باشی … فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ
فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ
مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ حکم کن میان من و میان ایشان حکم کردنی و
برهان مرا و آن کسانی که با من اند از مومنان پس برهانیدیم ورا و آن کسانی که با وی بودند اندر
کشتی پر کرده تمام گران بار شده انگه غرقه کردیم از پس کشتی دیگران که مانده بودند بیرون از کشتی خود اندران
عبرتیست و نبودند بیشتری از ایشان مومن و خود خدای تو اوست که عزیزست و رحیم و آمرزگار

كذبت

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ
رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ تکذیب کردند قوم عاد رسولانرا انگه که گفت ایشانرا برادر ایشان
هود ای نترسید از خدای که من خود شما را رسولی ام امین بروح خدای عز و جل بگوی …
اندر میان شما اکنون … بترسید از خدای و طاعت دارید مرا و من نخواهم بر تبلیغ رسالت مزدی نیست
مزد من مگر بر خدای عز و جل خدای خلقان ای بنا می کنید بر هر بالایی علامتی که بدان بازی می کنید مجاهد گوید یعنی
برج کبوتر بازان وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ وَإِذَا بَطَشْتُمْ
بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَاتَّقُوا الَّذِي
أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ و بنا می کنید کوشکها بر داشته قتاده گوید
آب گیرها … و چون … جباران … بترسید از خدای
و طاعت دارید مرا و بترسید از آن کس که شما را مدد داد … شما را بچهارپایان
و پسران و بوستانها و چشمها آب که من همی ترسم بر شما عذاب روزی بزرگ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ
أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَمَا
نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

اینست مرا بر شما … که تو می گویی …
… ایشان … تکذیب کردند … ایشانرا که خود اندران عبرتیست و نبودند
بیشتری ایشان مومن و خود خدای تو اوست که عزیزست و رحیم …
كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتُتْرَكُونَ
فِيمَا هَاهُنَا آمِنِينَ تکذیب کردند اهل ثمود رسولانرا … ایشان رسول
فرستادن … انکار کردند انگه که گفت ایشانرا برادر ایشان صالح ای نترسید از خدای که من
شما را رسولی ام امین بروحی خدای بترسید از خدای و طاعت دارید مرا و نخواهم از شما بر تبلیغ هیچ مزدی
که نیست مزد من مگر بر خدای همه خلقان ای بگذارند شما را اینجا یعنی اندر دنیا ایمن فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ
بُيُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ
الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ
قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ
كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اندر بوستانها و چشمها آب و کشتها و خرماستان … لطیف بود
و همی تراشید از سنگ کوهها خانها و شما استاد شده … بترسید از خدای و طاعت دارید مرا و طاعت
مدارید … آن کسانی که فساد کنند اندر زمین و صلاح نکنند …

بشری … … قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا
شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ
… شتری … آب …
… شما را عذاب روزی بزرگ پس پی کردند … پشیمان …
فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ
الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ
إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ پس فرا گرفت ایشانرا عذاب خود اندرین قصه ایشانست عبرتی و نبودند
بیشتری ایشان مومن و خود خدای تو است که عزیزست و رحیم است تکذیب کردند قوم لوط رسولانرا
انگه که گفت ایشانرا برادر ایشان لوط ای نترسید از خدای که من شما را رسولی ام امین بروحی بترسید از خدای
و طاعت دارید مرا و من نخواهم از شما بر تبلیغ هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر خدای عالمیان أَتَأْتُونَ
الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ قَالُوا لَئِنْ لَمْ
تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ قَالَ إِنِّي
لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ

اي مي نشينيد بمردان از جمله خلقان و مي بگذاريد انچه آفريده است شما را خداي از زنان شما هم چنان
شما بل شما گروهي ايد اندر گذشته از حد گفتند اگر باز نه ايستي اي لوط خود باشي از الجلاء و حلوم سراي
انچه شما را دستوري داده اند و از ان شده از شهر بيرون کرده گفت من کردار شما را از دشمن دارانم انگه دعا
کرد و گفت يا رب برهان مرا فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَا
بِرِينَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ
مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ پس برهانيدم ويرا و اهل
ويرا جمله از عذاب مگر پير زني را و آن زن لوط بود که وي از ان بود که اندر شد اندر عذاب انگه هلاک
بر آورديم ديگران را و بياريديم بر ايشان باراني بد که آن باران ترسيدگان بود وهب گويد آن باران
آتش بود خود اندران عبرتست و نبودند بيشتري از ايشان مومن و خود خداي تو اوست که عزيز است
و رحيم است كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ
أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و تکذيب کردند اصحاب آن بيشه رسولانرا يعني قوم شعيب خداي تعالي با اهل مدين فرستاد و بتري
و اهل باديه و ايشانند اصحاب الايکه انگه که گفت ايشانرا شعيب اي نترسيد از خداي که من شما را رسولي
ام امين بر وحي وي بترسيد از خداي و طاعت داريد مرا و من نمي خواهم از شما بر تبليغ هيچ مزد نيست
مزد من مگر بر خداي همه خلق و بدان که خداي عز و جل خبر داد از دعوت اين پيغمبران بر يک حد و بر يک صيغت تا

بدانکه

بدانکه همه يکي بودند ... مسلکي خداي تعالي مي خوانند و متفق بودند همه اندر خلق را مي فرمودند بتقوي
و طاعت و اخلاص اندر عبادة و مزد ناخواستن اندر تبليغ رسالت أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا
تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ
وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ تمام بدهيد
کيل و مباشيد از ان کساني که نقصان کنند اندر کيل و وزن و بسنجيد بترازو راست و ناقص
مکنيد مر مردمان چيزهاء ايشان و تباه کاري مکنيد اندر زمين و شما ايستيد بر فساد و بترسيد از
انکه آفريد شما را و خلقان پيشين گفتند تو خود از فريفتگاني بسحر و جادويي وَمَا أَنْتَ
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا
كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ
بِمَا تَعْمَلُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ
كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
و نيستي تو مگر آدمي همچون ما و مي پنداريم که تو نيستي مگر از جمله دروغ زنان بر افکن بر ما پاره
از آسمان اگر هستي از راست گويان و دعاء تو مستجاب است گفت خداي من داناتر است بدانچه
شما مي کنيد پس تکذيب کردند ويرا فرا گرفت ايشانرا عذاب روز ظله که آن عذاب روزي بود عظيم
و خود اندران عبرتست و نبودند بيشتري از ايشان مومن و خود خداي تو اوست که او عزيز و رحيم است

قتاده گويد شعيب را بدو گروه فرستيدند يکي اهل مدين ايشان هلاک شدند بصيحه و ديگر اصحاب
ايکه و ايشان نيز هلاک شدند بعذاب ظله و آن چنان بود که نه روز بادي گرم بر ايشان مسلط
کرد چنانکه نفس ايشان فرو گرفت ايشان اندر سنبها شدند تا مگر راحتي يابند گرمتر بودي بر ايشان
از گرما بيرون بر ميغي بديد آمد و گروهي گفتند گوهي بزرگ اند سوا و يکي از ايشان فرا زير آن
شد چشمهاء آب ديد روان و سرد انجا بايستاد و چندان آب بر گرفت که ويرا کفايت بود انگاه
قوم خويش را آگاه کرد و بيامدند تا انجا آمدند و قوم قوم مي آمدند تا انکه که اندر زير آن بايستادند جمع
انگاه کوه بر ايشان افتاد و اندر روايتي ديگر آمده است که اندر ايشان آتش آمد و همه را بسوخت
والعياذ بالله و جز خداوند سبحانه و تعالي ياد کرد اين قصها انبيا که پيدا کرديم گفت
وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ
لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَفِي
زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ
بَنِي إِسْرَائِيلَ و خود وفرستاده خداوند جهانيان را بدو روح الامين يعني جبرئيل بر دل تو که باشي
از بيم کنندگان بزبان تازي روشن و خود آن يعني قرآن و خبر محمد اندر کتب پيشينگان بود ايا
نبود ايشانرا دلالتي بانک مي دانستند محمد را و صفت وي علماي بني اسرائيل يعني عبد الله بن سلام و اصحابه
ابن عباس گويد که اهل مکه کس فرستادند بجهودان مدينه تا از ايشان بپرسند حال محمد صلي الله عليه و سلم
ايشان گفتند اين آن زمانست که مي بيرون آيد که ما نعت و صفت وي اندر توريه مي يابيم و اين دلالتي
بود ظاهر بر صدق وي وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ

ما

مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ
١٠ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَيَأْتِيَهُمْ
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ
و اگر فرو فرستيدمي آن يعني قرآن بر برخي از عجميان و آنرا بر خواندي بر ايشان ايشان بدان ايمان نياوردندي
گفتندي ما زفان تو نمي دانيم و ما تکذيب داريم که تو را متابعت مي کنيم همچنان اندر آورديم قرآنرا اندر
دلهاء مجرمان تا حجت ظاهر کرد بدان بر ايشان و گروهي گفتند اندر آورديم کفرا اندر دل ايشان ايمان
نياورند بدان تا نه بينند عذاب دردناک و بايشان آيد ناگاه عذاب و ايشان ندانند و انگه گويند
هست ما را هيچ مهلت مشرکان گفتند تا کي ما را تهديد کني يا محمد خداي تعالي فرو فرستيد اي بعذاب
ما بشتاب مي کنند أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا
يُوعَدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ وَمَا أَهْلَكْنَا
مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ
وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ
اي بيني يا محمد اگر ما منفعت دهيم ايشانرا سالي چند بدين دنيا و تاخير کنيم عذاب ايشان بر انکه بايشان
آيد انچه وعده مي کنند ايشانرا از عذاب هيچ کفايت نکند از ايشان انچه ايشانرا تمتع مي دادند بدان
و هلاک نکرديم هيچ ديه الا که ان را بيم داران بودند و سودي که ايشانرا مي ترسانيدند تا پند گيرند
ايشانرا و ياد کردي و ما نبوديم ستمکار بر هيچ کس يعني حجت تمام کرديم انگه عاصيانرا بدان هلاک کرديم
فرو نياورده است انرا شياطين و نبود ايشانرا که فرو آرند قرآن و نتوانند آن آوردن والله اعلم

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و خوذ ایشان از شنیدن
خبرها که از دیو معزول اند و مخوان با خدای خدای دیگر که انگه از معذبان باشی و بترسان عشیرت
خویش را نزدیکترین را ابو هریره روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که برخاست انگه که فرو د امد این
آیت و گفت یا معشر قریش بخرید خویش را از خدای لا اغنی عنکم من الله شیئا که کفایت نکنم من
از شما چیزی یا بنی عبد مناف لا اغنی عنکم من الله شیئا یا عباس بن عبد المطلب لا اغنی عنک
من الله شیئا یا فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیئا سلونی من مالی ما شئتم از من بخواهید از
مال من هرچه خواهید و اندر بعضی از اخبار امده است که همی جمله عشیرت خویش را بخواند و بولهب
اندر میان ایشان انگه گفت اگر من شما را چیزی بگویم مرا راست گوی دارید گفتند آری گفت پس من
شما را نذیری ام از پیش عذابی سخت بولهب گفت تبا لک سایر الیوم هلاک باد ترا همه روز از
بهر این خواندی ما را انگه خدای تعالی فرو فرستاد تبت یدا أبی لهب وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ
لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ
مِمَّا تَعْمَلُونَ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ
حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ و نرم کن جانب خویش را ان
کس را که متابعت کند ترا از مومنان اگر عاصی شوند ترا بگو من بری ام از انچه شما همی کنید از
عبادت ایشان و توکل کن بر خدای عز و جل و رحیم بر تنها تا کفایت کند ترا کید دشمنان انک همی بیند
ترا انگه که بر خیزی نماز هر کجا که باشی و گردیدن تو اندر ساجدان ابن عباس گوید معنی تقلبک انست که

اندر

اندر نماز جای بجای همی گردد چون قیام و رکوع و سجود مجاهد گوید معنیش آنست که باز پس همی
می بینیا ترا چنانکه از پیش همی بینی پیغمبر صلی الله علیه و سلم از پس همی دیدی چنانک از پیش همی دیدی این معنی
تقلب وی اندر ساجدان و تاکید آنست انک روایت کند انس رضی الله عنه که پیغمبر صلعم گفت اتموا الرکوع والسجود
تمام بکنید رکوع و سجود بخدای که من شما را همی بینم از پس پشت انگاه که شما رکوع و سجود کنید سعید بن جبیر
گوید وتقلبک فی الساجدین انست که همی گوید اندر احوال خویش همی گردی چنانک پیغمبران صلی الله علیهم و سلم از پیش تو
می گردیدند و ساجدان اندرین تاویل انبیا باشند و روایتی دیگر آمده است از ابن عباس رضی الله عنه که معنی
وتقلبک فی الساجدین آن بنشت گر از پیغمبری به پیغمبری همی امدی تا انگه که این امت را بدید امدی و نیز گفته اند که از
اصلاب همی کی که فرو دی چو دکودی صنم را و ی ازان جهت بر کودی اندر اصلاب اباواو جام امهات
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ
تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ
وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ که او شنواست و داناای خبر دهم شما را که
بر که فرو آیند شیاطین فرو آیند بهر کسی که دروغ زن باشد و فاجر یعنی مسیلمه و طلیحه همی فرا شنوند از
فرشتگان و همی دزدند از شان انکه از بر کاهنان القا کند ضحاک گوید دو تن یکدیگر را هجا کردند بر عهد
پیغمبر صلعم یکی از ایشان از انصار و دیگر از گروهی دیگر و با هر یکی از ایشان جماعتی از سفها قوم میلی ز
غاویان خدای تعالی اندر شان این آیت فرو فرستید و شعرا متابعت کند ایشان را غاویان گروهی گفتند یعنی
شعرا کفار همی خواهد چون عبد الله بن الزبعری المخزومی و عمرو بن عبد الله و امیة بن ابی الصلت که هجا همی کردند
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و مرتدان ایشان را متابعت همی کردند پیغمبر صلعم گفت من احدث هجا فی الاسلام

فاقطعوا لسانه هر که هجا نو ساورد اندر اسلام زبان وی ببرید و ابن عباس گوید رضی الله عنه که چون
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکه را بگشاد ابلیس لعنه الله بانگی بکرد تا ذریت وی جمع شدند گفت ایشان را نومید گشتیم
از انکه امت محمد صلعم بر شرک مجتمع گردند از پس این روز و لیکن افشا کنید اندر میان ایشان شعر و نوحه
أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا
يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ
كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا
أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ای همی نه بینی که ایشان اندر هر وادی از وادیها سخن ناحق
همی گویند متحیر و ایشان همی گویند انچه نکنند انگه استثنا کرد شعرا مومنان را چون حسان بن ثابت
و عبد الله بن رواحه و کعب بن مالک و کعب بن زهیر مگر آن کسی که ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده
اند و یاد کردند خدای را بسیاری و کینه کشند از پس انک ظلم کنند بر ایشان یعنی رد کنند مشرکانی
که ایشان هجا کرده باشند مصطفی صلعم و روذ بوذ که بدانند انان که شرک آوردند که بکدام باز گشت
کردند از پس مرگ شان و اندر خبر امده است که چون این آیت فرو امد والشعراء یتبعهم الغاوون عبد الله
بن رواحه و کعب بن مالک و حسان بن ثابت امدند بنزدیک پیغمبر صلعم و همی گریستند و گفتند یا رسول الله خدای عز و جل
این آیت فرو فرستاد و وی داند که ما شاعرانیم پیغمبر صلعم گفت بر خوانید انچه از پس این آیت است الا الذین امنوا
و کعب بن مالک روایت کند از پدر خویش که همی گفت مصطفی صلی الله علیه و سلم که خدای عز و جل اندر باب شعر فرو فرستاد
انچه تو دانی چه ما را پیغمبر صلعم گفت مومن جهاد کند اندر سبیل خدای تعالی بکار دشمنش و بکار بزبان و بدان
خدای که جان من بدو است که انچه شما اندر ایشان همی اندازید از شعر همچون تیر است که اندر ایشان همی اندازید

و بو هریره

و بو هریره رضی الله عنه گوید که عمر خطاب رضی الله عنه بحسان بگذشت همی شعر انشا کرد اندر مسجد عمر باز نگرست
حسان گفت که من شعر انشا همی کرده ام اندرین مسجد و اندرین مسجد بوذ انک از تو بهتر بوذ یعنی پیغمبر که همی گفت اجب
عنی جواب ده از من و انگه گفت اللهم ایده بروح القدس و هریره گفت آری شنیدم و نیز گفت پیغمبر صلعم حسان را
اهج المشرکین فان جبریل معک هجا کن مشرکان را که جبریل با تو است و اندرین اخبار و آثار که یاد کردیم دلیلست
که شعر بر جمله حرام نیست اندر شریعت و لکن هجا کردن مسلمانان و فحش و دروغ گفتن حرام است و گواهی زان
رد کند و حقیقت شعر چنانست که شافعی رضی الله عنه گوید الشعر کلام فحسنه حسن و قبیحه قبیح یعنی اندر
نظم حرامی نیست انچه از پیش نظم حرام بوذ نظمش حرام بوذ و انچه منثورش حلال بوذ منظومش حلال بوذ و انچه
نثرش هزل بوذ و هرچند شعر خواندن و گفتن که اندر وی هجا و فحش نبوذ حلالست اعراض کردن از آن و مشغول
شدن بیاد کرد خدای تعالی و خواندن قرآن فاضلتر و بزرگتر چنانک اندر خبر امده است که عمر بن الخطاب
رضی الله عنه حسان بن ثابت را گفت انشدنا من شعرک ما را بخوان از شعر خویش حسان وی را گفت شغلنی
عنه سورة البقرة وآل عمران از آن جدا این سخن از وی بسندید آمد و هدیت داد اندر عطاء وی عشید
تفسیر سورة النمل این سوره مکیست و ایتهاش نود و سه است اندر عدد
کوفی و بصری و نود و چهار اندر عدد مدنی و کلماتش هزار و چهارصد است و حروفش چهار هزار و سیصد و نود و نه است
ابی بن کعب روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که می گفت هر که بخواند طس بعدد هر که تصدیق سلیمان و صالح
و ابراهیم کرده و بعدد هر که تکذیب کرده و چون او را از گور حشر کنند ندا همی کند لا اله الا الله محمد رسول الله
سورة النمل ثلث و تسعين آية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

طسٓ ابن عباس گوید رضی الله عنه این نامیست از نامها خدای عزوجل سوگند می یاد کند تلک
آیات القرآن وکتاب مبین هدی وبشری للمومنین
الذین یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم بالآخرة
هم یوقنون ان الذین لا یومنون بالآخرة زینا لهم اعمالهم
فهم یعمهون که این سورة آیات قرآن است و آیات کتاب ظاهرست روشن
وگروهی گفته اند طلبت طاعات صبح است و این قرآن هدایت و بشارت است مومنانرا آن کسانی که بپای
دارند نماز و بدهند زکوة و ایشان بقیامت ایشان اند که یقین دانند و حوداَن کسانی که ایمان نیاورند
بآخرت مزین کرده ایم ایشانرا اعمال ایشان بس ایشان متحیر می باشند اولئک الذین
لهم سوء العذاب وهم فی الآخرة هم الاخسرون وانک
لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم اذ قال موسی لاهله
انی آنست نارا ساتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب
قبس لعلکم تصطلون ایشان راست ایشانرا عذابی بد یعنی عذابی سخت
اندر دنیا چون کشتن و اسیری و اندر آخرت ایشان اند زیان کارترین که از ثواب خدای عزوجل محروم شدند اند
و خود تورا تلقین می کنند قرآن از نزدیک خدای حکیم علیم انکه گفت موسی اهل خویش را که من آتشی بدیدم
بایستید تا مگر بیاورم شما را از آنجا خبری و یا بیاورم شما را روشنایی که از آنجا اقتباس کنید تا مگر شما
گرم باشید و این آن وقت بود که قصد کرده بود که از مدین بمصر آید فلما جاءها نودی
ان بورک من فی النار ومن حولها وسبحان الله رب العالمین

جون

جون بیامد بدان آتش ندا کرد و برا او برکه داده ان کسی را که اندر طلب آتش است یعنی موسی را و آن
کسانی که گرد اگرد آنند یعنی فرشتگان که گرد و اگرد اند نه موسی بنداشت که آن آتش است
و با که خدا یا که خدای خلقانست از آلت و بی امکانی باشد و با کلام بی حادث باشد و یا اندر محلی
او بوده باشد و ملایک خداوند سبحانه و تعالی اهل خود را خطاب خویش بشنوانند و مفهوم کرد اند انک
که خواهند هر انجا که خواهند جای و جهت و حد و نهایت بدکار و اوند نه برورد کار را ونه کلام وی را و
تشبیه محایکاه برابر کرده نه باخطاب می طلب انکه صنعت ندا یاد کرد و گفت یا موسی
انه انا الله العزیز الحکیم والق عصاک فلما رآها
تهتز کانها جان ولی مدبرا ولم یعقب یا موسی لا تخف
انی لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم ثم بدل حسنا
بعد سوء فانی غفور رحیم یا موسی بدانکه من خدای عزیز حکیم اند
و کارها و بیفکن عصاء خویش چون بیفکند دید که می جنبید چون ماری سبک و بتنزیتت برگرد اید
و باز نگردید و برگردید گفت خداوند یا موسی که نترسید نزد من رسولانی و لکن آن کی بترسد از من
که کاری کند بخلاف امر من و براو بوده باشم انکه اگر بدل کند نکویی از پس بدی که کرده باشد من آمرزنده ام
رحیم وادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء
فی تسع آیات الی فرعون وقومه انهم کانوا قوما
فاسقین فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین
و دست اندر جیب خویش کن تا بیرون آید سپید بی بدی یعنی نه چون سپیدی برص بانه دلالت

یو نیو نه می و فرستم بفرعون و قوم وی جه ایشان گروهی فاسق بودند از طاعت خدای بیرون شده
وجحدوا بها واستیقنتها
جون بایشان آمد حجتها ما روشن گفتند این جادویی است ظاهر و انکار کردند آنرا و بیقین می داشت
آن انفسهم ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین
ولقد آتینا داود وسلیمان علما وقالا الحمد لله الذی
فضلنا علی کثیر من عباده المومنین وورث سلیمان داود
دلهای ایشان از ظلم و تکبر انکار کردن آنرا بنگر تا چون بود عاقبت مفسدان و خود عطا دادیم
داود را و سلیمان را علمی و ایشان بدان شکر کردند و گفتند شکر آنکه مارا فضل نهاد بر بسیاری از بندگان
وی که مومن بودند و میراث یافت سلیمان از داود علم و نبوت داود را هرده بر بود هیچ کس مملکت
و علم وی نیافت مگر سلیمان دانستیم که آن عطای بود از ابتدا او را از خدای عزوجل که اگر میراث
بودی هر کسی را از وارثان برخی بودی و این تصدیق آنست که مصطفی صلعم می گوید انا معاشر الانبیا
لا نورث وما ترکنا فهو صدقة و اندر جیزی دیگر می آید که لا نورث دینارا ولا درهما انما نورث
العلم فمن اخذ بحظ وافر و از بهر آن گفت العلما ورثة الانبیاء سبب کرد اندر این خبر که مال از ایشان
میراث نبود بلکه میراث ایشان علم بود و از ابتدا عطای بود از خدای عزوجل انرا که خواهد دهد که اگر
میراث بودی هر کسی را از وارثان خود و خویشان اندران بهره بودی و مقاتل گوید ملک سلیمان بیشتر از ملک
داود بود و وی اندر حکم و قضا نافذتر بود از داود و لکن تعبد داود بیشتر بود و سلیمان علیه السلام
شاکر بود نعمت خدا را عزوجل که بر وی کرده بود وقال یا ایها الناس علمنا منطق
الطیر واوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین

زبان مرغ

و گفت ای شما که مردمانید بدانید که مرا آموخته اند سخن مرغان یعنی بدانم انچ می گویند ایشان و عطا داد اند
مرا از هر جیزی خود داینست فضل خدای ظاهرست بر ما ○ مقاتل گوید روزی سلیمان علیه السلام نشسته بود
و مرغی گرد می همی کرد دید فرا اندر مانی گفت شما دانید که این مرغ چه همی گوید گفتند تو بهتر دانی گفت مرا همی گوید السلام
علیک یا ملک بنی اسرائیل حق تعالی تو را این کرامت بداد و من همی شوم بنزدیک بچگان خویش و باز بنزدیک تو
آیم که سلیمان علیه السلام گفت ساعتی لحظه باز کرده زمانی نگه داشتند باز آمد و گفت السلام علیک یا ایها الملک اگر
خواهی مرا دستوری ده تا من کسبی کنم از بهر این بچگان مگر بوزرا که شوند سلیمان گفت تو دانی انکه ندیمان را خبر
داد بدان و دستوری داد و برفت و روزی سلیمان علیه السلام بر بلبلی بگذشت بر درختی نشسته بود سر همی جنباند
و دنبال همی جنباند سلیمان گفت دانید که چه می گوید می گوید من نیم خرما خورده ام خاک بر سر همه دنیا ○ و گفت
الاحبا گوید فاخته بانگ همی کرد سلیمان گفت می گوید کاشکی این خلق را نیا فریدندی ○ و گفت هدهد همی گوید
من لا یرحم لا یرحم ○ صرد گوید استغفروا ربکم ای گناهکاران و از بهر آن بود که پیغمبر صلعم نهی کرد از کشتن
وی ○ و طوطی گوید هر زنده مرده خواهد شد و هر نوی کهنه خواهد شد ○ و خطاف گوید چیزی تقدیم کنید
تا ثواب آن بیابید نزد خدای ○ و کبوتر سبحان ربی الاعلی ملء سمایه وارضه ○ قمری گوید سبحان ربی الاعلی
کلاغ گوید لعنت بر عشار ○ زغن گوید همه چیزی نیست خواهد شد مگر خدای ○ و اسفرود گوید من
سکت سلم یعنی هر که خاموش بود سلامت یافت ○ و هر لری دستان گوید وای بر آن کسی که همه دنیا
بود ○ و بوغ گوید سبحان ربی القدوس ○ و بیغ ماده گوید سبحان المذکور بکل مکان ○ و دراج گوید الرحمن علی
العرش استوی ○ حسن بصری گوید پیغمبر صلعم گفت چون خروس بانگ کند همی گوید یاد کنید خدا را ای غافلان
حسن بن علی بن ابی طالب گوید چون کرکس بانگ کند گوید یا بنی آدم عش ما شئت فان آخره الموت عقاب گوید

وسلیمان را بشنوانید سلیمان بخندید چنانکه خدای عز وجل گفت فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ پس وی تبسم کرد از گفتار آن مور و گفت یا رب خدایا مرا توفیق ده که شکر کنم نعمت ترا آن نعمتی که کرده تو بر من و بر پدر و مادر من و تا کنم کاری شایسته که تو آن کار بپسندی و اندر آور مرا برحمت خویش اندر جایگاه نیکان تو که شایستگان اند واندر برخی از کتب نوشته است که سلیمان علیه السلام مور را بخواند گفت چه بود که تو ایشان را بترسانیدی من بر ایشان ستم نکنم که بغمبرم را ذکر چرا گفتی لا یحطمنکم سلیمان وجنوده نمله او را گفت نشنیدی که گفتم وهم لا یشعرون دیگر گفت من ایشان را نه تنها ایشان را خواستم ولیکن شکستن دلها خواستم بترسیدم که ایشان تمنی کنند آنچه ترا داده اند و بنگریستن بتو مشغول شوند واز تسبیح باز مانند پس سلیمان علیه السلام وی را گفت عرا بندی ده نمله گفت دانی که پدر ترا داود چرا خواندند گفت نه گفت لانه داوی جرحه فود یعنی وی دارو کرد جراحت غفلت او را دوست داشته وباز گفت دانی که ترا سلیمان چرا خواندند گفت نه گفت از سلیم دلی تو که آرام گرفته بودی بچیزها که ترا داده اند از دنیا وجاه الم گیری که وقت آنک که تو نیز بچیز خویش اندر رسی اکنون گفت دانی که ترا است که از ملکها چه قدر آن داده اند که باد ترا مسخر کرده اند و داد که خدای تعالی مر ترا معنی چه است گفت نه گفت انست تا بدانی که دنیا بادی است که از آن هیچ حاصل نیست و هر که او دنیا دارد باد دارد بهشت ابن عباس رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی کرده است از کشتن چهار چیز هدهد و صرد و نحله و نمله و کعب گفت اندر وقتی حضرت سلیمان بر نشست و باد جمله اهل لشکر خود

را

را بر داشتی وسقفها ساخته بود از چوب واز فولاد بر آنرا برداشتی ومطابخ ومخابز وتنورها اندکی ودیگهای بزرگ داشتی ومیدانها بزرگ ساخته اندر میان خویش ستوران را بر طباخان طباخی می کردند وخبازان نان بخت‌ندی وستوران اندر میان هوا می رفتندی اندر میان آسمان وزمین وروزی بگذشت بمدینه رسول صلی الله علیه وسلم گفت این دار هجرت پیغمبری است که اندر آخر الزمان بیرون آید فطوبی لمن آمن به خنک دل آن کسی که بوی ایمان آورد و بر خانه خدای بگذشت خانه بگریست خدای عز وجل وحی فرستاد که چرا میگریی گفت از بهر آنک پیغمبری از پیغمبران تو وگروهی از اولیاء تو بمن بگذشتند وفرو نیامدند وسجودی بمن نماز نگذاردند وترا یاد نکردند وچندین بتان اندر من همی پرستند ازین سبب گریانم خدای عز وجل وحی فرستاد بوی که مگری که روزی بود که من ترا پر کنم از مردمانی که سجود می کنند مرا وقرآن فرستم بر ایشان و پیغمبر فرستم که دوستترین انبیا باشد بمن و واجب کنم بر ایشان که خویشتن را تا آبنوس شایند و آرزومند شان کنم بتو چنانکه حمامه بر بیضه خویش و ترا از بتان پاک کنم وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَالِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ وباز جست مرغان را وگفت چه است که نمی بینم هدهد را ای از جمله غایبان است او لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا هر آینه عذاب کنم وبرا عذابی سخت وپرهای وی بر کنم وویرا اندر خانه حیران کنم ووبرای گرنه وبایش ببندم واندر آفتاب افگنم کرمی کنند ویرا اندر تنگی کنم وگوهی کنیم وبرا صحبت ناجنس کنم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ یا بکشم ویرا ویا بیاید نزد من بحجتی ظاهر وسبب تفقد سلیمان هدهد را آن بود که هدهد باز جست یا ملک بود سلیمان را حاجت فرا آب افتاد بود و کس قعر و بعد آب ندانستی

مکروی وقصه وی چنان بود که حضرت سلیمان علیه السلام از بنا بیت المقدس بپرداخت عزم درست بکرد بر آنکه بحرم شود و آنرا فرا ساخت جن وانس وشیاطین وطیور ووحوش را با خویش می برد چون بحرم رسید چندانکه اندر حرم بایستاد هر روزی پنج هزار ناقه را بکشت وپنج هزار گاو وبیست هزار گوسفند را بکشت وگفت آن گروهی را که با وی بودند که این مقام جایگاهیست که پیغمبری بیرون آید عربی صفت وی چنین بود خدای عز وجل ویرا نصرت دهد بر هر که ویرا دشمن گیرد وهیبت وی یکماهه راه اندر پیش وی همی شود و دور ونزدیک پیش او یکی شوند لومة لائم ویرا از حق باز ندارد گفتند چه دین دارد گفت دین حنیفی طوبی لمن ادرکه خنک آنرا که ویرا دریابد وبرا و بوی ایمان آورد گفتند چند بود میان ما و وی گفت قریب هزار سال و وی سید الانبیا است وخاتم رسولان ونام وی اندر کتب پیغمبران ثبت است و بمکه ایستاد تا آنگاه که نسک خویش بگزارد وانگه خواست که بیمن شود از مکه بیرون شد بامداد بصنعا رسید وقت زوال بکیاهه راه وزمینی دید نیکو خواست که اینجا فرو آید و نماز کند وچاشت خورد فرو آمد آب جستند نیافتند و هدهد که دلیل بودی وآب در زیر زمین بدیدی و جنگل بر زمین زدی شیاطین آنرا بکندندی وآب بیرون آوردندی سعید بن جبیر گوید که ابن عباس این حدیث بگفت نافع بن الازرق ویرا گفت هدهد آب همی بیند اندر زمین چرا دام را نمی بیند که در زیر خاک افگنده ابن عباس گفت ویحک ان القدر اذا جاء حال دون البصر چون قدر رسد بصر بشود انس بن مالک روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که می گفت شما را همی نهی کنم بر کشتن هدهد که وی دلیل آب سلیمان بود وخواست که خدای را بپرستند اندر زمین آنگه که سلیمان را گفت وجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً وچون سلیمان فرو آمد ومشغول شد بفرو آمدن شوم اندر هوا و بطول وعرض دنیا اندر نگریست هدهد اندر

سوا

سوا شد از دست راست و دست چپ بنگریست هدهد بوستانی دید بلقیس را حضرت آن سبزی را دید آنجا فرو آمد هدهدی را دید انجا بنزدیک وی فرو آمد نام هدهد سلیمان علیه السلام یعفور بود و نام هدهد بلقیس عنبر عنبر یعفور را گفت از کجا همی آیی وکجا همی روی گفت از شام همی آیم نزد خداوند خویش سلیمان پیغمبر گفت سلیمان کی باشد گفت سلیمان صاحب ملک جن وانس وشیاطین وطیور ووحوش ورياح گفت تو از کجایی که او را ندانی گفت من ازین شهرها ام گفت ملک این شهرها کیست گفت زنی که ویرا بلقیس خوانند وملک بلقیس کمتر از ملک این شهر نیست که تو همی گویی بلاد یمن همه مملکت اوست با وزیران تا ملکت وی سی دوازده هزار سرهنگ دارد زیر هر دست سرهنگی صد هزار مرد جنگی با روی گفت نترسم که سلیمان مرا باز جوید اندر وقت نماز انگاه که ویرا آب باید هدهد یمانی گفت می شاد کرد که تو ویرا خبر این مملکت بری با بوی و بقصه بلقیس را و مملکت ویرا ببینی و باز نزد سلیمان نرسید تا وقت نماز دیگر چون وقت اندر آمد سلیمان علیه السلام ویرا طلب کرد از برای آب وازجن وانس آب طلب کرد نیافت ابن عباس گوید سبب باز جستن وی هدهد را آن بود که مقداری از آفتاب بر سلیمان افتاد بنگریست انجا جای هدهد بود خالی بود و آفتاب از انجا فرو افتیده بود عریف مرغان را خواند و آن نسر بود ویرا از حال هدهد خبر پرسید می گفت اصلحك الله امیر من ندانم که می کجاست و من ویرا هیچ جای نفرستاده ام سلیمان علیه السلام خشم گرفت و گفت لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا انگه عقاب را خواند مهتر مرغان را گفت اکنون خواهم که هدهد را باز آری عقاب اندر هوا شد چندانکه دنیا اندر پیش وی چنان شد چون قصعه که اندر پیش کسی نهی واز سوی راست و چپ بنگریست هدهد را دید که از سوی یمن همی آمد عقاب بوی فرو آمد از هوا بقصد آنکه او را بگیرد هدهد دانست که او را خواهد رنجانید گفت بان خدایی که ترا این

نوة داد است که بو من رحمت کنی و مرا سیم تعرض نکنی عقاب از من باز گردین و گفت و بکن مرغ خدای
... رسول که تورا عذاب کند یا ذبح کند هدهد و برینید و رفی سلیمان آوردند چون فرا نزدیک لشکر
رسیدند سر پیش باز آمد گفت و بکن کجا بودی که ... خدای تهدید همی کرد گفت هیچ استثنا نکرد رسول
خدای گفت آری یا ساری چیزی عجب آنگاه بترسید بنزدیک رسید چون هدهد نزدیک سلیمان علیه السلام رسید
سر بر آورد و بر زد دنبال و بال خویش بر زمین همی زد و تواضع می نمود سلیمان علیه السلام سر وی بگرفت و بر خود کشید و گفت
لاعذبنه عذابا شدیدا هدهد گفت یا نبی الله یاد کن آن ایستادن تو روز قیامت پیش ... اندر
حکم خدای عز و جل سلیمان بلرزید و دست باز کشید عکرمه گوید هدهد را خلاص از عذاب سلیمان بدان آمد
که وی با پدر بود ... خویش آنگه سلیمان علیه السلام از وی پرسید که چرا دیر آمدی هدهد خبر داد خدای گفت

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ

پس بایستاد اندکی نه بسیار گفت من چیزی بدانستم که تو ندانی و آوردم تورا از قوم سبا خبری یقین
بیقین ... یافتم که ملک ایشان ... است ... یافتم زنی که ملک ایشان بود و وی را داده اند از هر چیزی که
عادت و آلت ملوک باشد و وی را عرشی است عظیم نیکو ... آن تخت از زر بود مرصع بیاقوت سرخ و زمرد
سبز ... آن تخت از سیم مرصع بجواهر گوناگون و وی را چهار پایه یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت سبز
و یکی از زمرد و یکی از مروارید و بر آن تخت هفتاد خانه هر خانه دری بر نهاده ابن
عباس رضی الله عنه گوید آن عرش سی رش بود اندر سی رش و طول آن اندر هوا هشتاد رش

رش

رش اندر هشتاد رش و طول آن اندر هوا هشتاد رش و این زن که ملک ایشان بود بلقیس بنت شرح
بود و گفت بشرح هداد بود ملکی عظیم از اولاد قحطان و چهل ملک اندر اسلاف وی بود کفوی اندر ملک زمین
هیچ کفوی نیست ایشان را از ایشان زنی بخواهم پس وی را زنی بدادند از جنیان نام وی ریحان بنت
السکن بود وی را از آن زن دختری آمد نام وی بلقیس کرد و وی را هیچ فرزند نیامد جز از وی چون بمرد
بلقیس طمع در مملکت کرد و از قوم خویش بیعت جست گروهی وی را طاعت داشتند و بیعت کردند و
گروهی عاصی شدند و مردی جستند و وی را ملک کرده بودند سیرت بد فراپیش گرفت دست بر زنان رعیت
دراز کرد و با ایشان فجور کردی و رعیت می خواستند که وی را خلع کنند نتوانستند چون بلقیس آن دید
و برا غیرت آمد کس فرستاد سوی وی و خویشتن را بر وی عرض کرد آن ملک گفت ... ابتدا ... که انکح
خطبت کردمی لاکن نومید بدم که تو مرا اجابت نکنی بلقیس گفت چرا نکنم که تو کفوی ای کریم کردی
قومی را از قوم و مرا از ایشان ... کرد ایشان گفتند پنداریم که او این اجابت نکند وی
گفت او ابتدا کرده است مدتی و من همی خواهم که شما قول وی بشنوید و آن بر وی تقریر کنید چون آمدند
بنزدیک وی گفت آری من خواستم که ... اکنون ... و رضا بداد تا عقد بکردند چون
وقت زفاف اندر آمد شد ... خدم و حشم خویش ... چنانکه ... اندر
شراب ... گرداد چون مست شد سر وی ببرید و باز گردید اندر شب و با خانه خویش آمد دیگر
روز که مردمان برخاستند ملک را کشته دیدند سر وی بر در سرای وی بیاویخته دانستند که آن نکاح
مکری بود ... بنزدیک وی گفتند تو اولیتری بدین ملکت از دیگر کس و ملکت بوی سپردند وی گفت
از بهر آن کردم که عار آمد مرا و لیکن مرا حمیت فرا گرفت ... عام کشت از بهر آن کردم ...

روایت کنند که بلقیس را یاد کردند بنزدیک مصطفی صلعم وی گفت لا یفلح القوم ولوا امرهم امراة هرگز فلاح نکند گروهی
که کار خویش بازنی گذارند ابو هریره روایت کند از پیغمبر صلعم که وی گفت کان احد ابوی بلقیس جنیا
یکی از پدر و مادر بلقیس پری بود و این تصدیق آنست که یاد کردیم در قصه وی آنگه هدهد گفت

وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

سجده

یافتم وی را و قوم وی را که سجود همی کردند آفتاب را از دون خدای عز و جل و مزین کرده اند سو
ایشان را شیطان کردهای ایشان و برگردانیده بود ایشان را از راه و ایشان راه همی نیابند تا سجود نکنند
خدای را آنکه بیرون آورد نهانها اندر آسمانها و زمینها یعنی نبات و باران و داند آنچه نهان دارید و آنچه آشکارا
دارید ... که نیست خدای مگر او خدای عرش عظیم که عرش وی ... قال سننظر أصدقت

أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ گفت سلیمان بنگریم تا راست همی گویی اندر آن خبر یا تو از جمله دروغ
زنانی پس هدهد ایشان را دلالت کرد بر آن تا چاهها بکندند و ستوران را آب دادند که سخت تشنه بودند آنگه
سلیمان نامه بنوشت از بنده خدای سلیمان بن داود به بلقیس ملکه سبا و السلام علی من اتبع الهدی اما بعد فلا تعلوا
علی وأتونی مسلمین و سلیمان بلیغ بود اندر کتابت و بسیاری نامه اند که جمع کردی و مختصر بودند همه پیغمبران
علیهم السلام ... نامه ایشان آنگه سلیمان گفت تا آن نامه را مهر کردند و نشان کرد بر آن انگشتری
خویش و گفت هدهد را اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ

عنهم

عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ... با ایشان آنگه ...
از ایشان بگرد تا چه جواب دهند گروهی گفتند که این مقدم و مؤخرات و معنی آنست که نامه
و بنگر تا چه جواب دهند آنگه برگرد هدهد نامه را برداشت و آورد بنزدیک بلقیس و وی بزمین بود که آنرا
مأرب خوانند سه روزه راه از صنعا و وی را اندر کوشکی یافت درها بسته و عادت وی آن بودی که بخفتی
و درها ببستی و کلیدها اندر زیر بالین خویش کردی هدهد آمد وی خفته بود نامه بر بر وی افکند چنین
گویند که یاد کردیم اما مقاتل گوید که هدهد نامه برداشت و بپرید تا آنجا که بر سر لشکر زن بایستاد
و گروهی سرهنگان و لشکریان ایستاده و یک ساعت بر سر ایشان اندر جانب و آن جانب همی پرید تا ایشان
همی نگرستند نامه اندر کنار وی افکند وهب گوید این زن را روزنی بود برابر آفتاب چون آفتاب
بر آمدی بدان روزن تابیدی چون وی آفتاب را دیدی سجده کردی هدهد بیامد و آن روزن
را ببست چون آفتاب دیر بر آمد بنگریست هدهد نامه بینداخت بلقیس برگرفت چون مهر
دید بلرزید از بهر آنکه ملکت سلیمان اندر خاتم وی بود و بدانست که آنکس که این نامه فرستاده است ملکت
وی بزرگتر است که مرغ رسول و قاصد اوست نامه برخواند و هدهد باز بر شد او آمد و بر تخت نشست
و قوم را جمع کرد سرهنگان درآوردن فرمود و اهل بیت با ایشان مشورت کرد سیصد و سیزده وزیر داشت که هر
یکی ده هزار مرد داشت چون همه بیامدند و بنشستند بلقیس ایشان را گفت قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ گفت بلقیس ای شما که اشراف قوم من اید
مرا افکنده شد نامه گرامی و شریف ضحاک گوید از بهر آن وی را کریم خواند که مهر بر نهاده بود ابن عباس
رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلعم گفت کرامة الکتاب ختمه کرامت نامه آن بود که او را مهر بر نهی ابن المقفع گوید

حال برا فرو خوش ... و اندرا مهر برنهند استخفاف کرده باشد و گرومی کنند ازیهان و برا گرامی خواند
که اولش بسم الله الرحمن الرحیم بود چنانک گفت إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ آن از سلیمان و ابتداش بسم الله الرحمن الرحیم
بود که مکنید بر من و بنزدیک من آیید و مسلمان شوید و طاعت دارید ابن عباس رضی الله عنه گوید که بلقیس را
سیصد و دوازده قیل بود با هر قیلی ... هزار مرد و قیل ملکی بود از دون ملک یمین پس بلقیس گفت
قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً
أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ
شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ گفت ای شما
که اشراف قوم اید مرا جواب دهید اندر کار من که من هیچ کار نکرده ام تا آنگه که شما حاضر نباشید گفتند
ما خداوندان قوة ایم اندر جنگ و خداوندان حرب سخت و فرمان تراست بنگر تا چه فرمایی چون دیدند که ایشان
تعرض حرب کردند بلقیس گفت خود ملوک چون اندر شهری شوند اندر دیهی قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً
أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ
إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ
ویران کنند و مکین عزیزان قوم را خوار تا کار ایشان مستقیم گردد و هم چنان کند خدای عز و جل
و برا تصدیق کرد و من بخواهم فرستاد نزدیک ایشان هدیه تا بنگرم تا چه باز آرند رسولان و بلقیس
زنی بود عاقل تدبیرشناس گفت من هدیه فرستم سلیمان را و برا بیازمایم تا پادشاهی است یا پیغمبری
اگر ملکی بود هدیه بستاند و باز گردد و اگر پیغمبری است باز نگردد تا ما دین وی قبول نکنیم پس جماعتی غلامان

و کنیزکان

و کنیزکان جمع کرد و ایشان را یک جامه اندر پوشید چنانک غلام از کنیزک باز نتوان دانست مجاهد گوید غلامان
را جامه کنیزکان درپوشید و کنیزکان را جامه غلامان خواست که تلبیس کند مقاتل گوید صد وصیف و صد وصیفه
و طیبه مجاهد گوید دویست ازین و دویست ازان کنیزکان را قبا پوشید و کمر بست و غلامان را لباس
کنیزکان پوشید دست اورنجن زرین اندر دستها غلامان کرد و طوق زرین در گردن ایشان کرد
و گوشوار مرصع بجواهر اندر گوش ایشان کرد و هر یکی را بر اسبی نشاند غلامان را بر اسبهای ماده و کنیزکان
را بر اسبهای نر و بر سر هر اسبی جامی زرین مرصع بجواهر و آن ستوران بدیبا گوناگون بپوشید و ویرا
پانصد خشت زرین فرستاد و پانصد خشت سیمین و تاجی مکلل بدر و یاقوت و بسیاری مشک
و عنبر و عود الینجوج و حقه فرا گرفت و دری یتیم ناسفته اندر آن نهاد و مهره از جزع سفته با آن
بنهاد سوراخ آن گوناگون و مردی را از اشراف خویش که نام وی منذر بن عمرو بود بخواند و جماعتی
از بزرگان قوم خویش که ایشان اهل خرد و تدبیر بودند با وی همراه کرد و نامه و آن هدیه بفرستاد
و گفت بنگرید اگر وی پیغمبری است شما را خبر دهد از حال این بردگان و فرق کند میان غلامان
و کنیزکان و بداند که در حقه چیست و این در را سوراخ کند و این رشته بسوراخ این مهره در کشد
و رشته با آن بفرستاد و غلامان را گفت سخن با وی نرم گویید چنانک زنان گویند که سخن زنان نرم باشد
و کنیزکان را گفت سخن درشت گویید چنانک سخن مردان باشد و رسول خود را گفت فرا وی نگر چون نزدیک
وی شوی و بنگر اگر بخشم بدانک وی ملکی است و از وی مترس که من از وی عزیزترم و توانگرترم و اگر او را
نرم سخن و لطیف بدانک وی پیغمبر است و سخن وی بشناس و جواب ده رسول با هدیه‌ها روان شد از شهر صبا
آمد بر سلیمان و جبرئیل وی را بگفت سلیمان علیه السلام دیوان را بفرمود تا خشتها زرین و سیمین بزدند و فرش

تا از آنجا که وی بود تا نه فرسنگ میدانی بساختند بخشت زرین و سیمین آن را فرش کردند و گرد آن
میدان دیواری کشیدند کنگرها آن از زر و سیم کردند و ایشان را گفت هر جانوری که نیکوتر است از دریا
ایشان گفتند ما اندر دریاها جانوری دیده ایم منقط رنگهای گوناگون و برا پرها بسیار باشد و پشتها
برداشته و پیشانیها برکشیده گفت اکنون خواهم که آن را بیاورید و آن را ببندید بر دست راست و دست چپ
میدان بر خشتها زرین و سیمین علف فراپیش ایشان او کنند و دیوان را گفت فرزندان خویش را سازید و خلق
بسیار از ایشان گرد کرد و گفت ایشان را بر چپ و راست میدان بدارید آنگه سلیمان علیه السلام بر تخت نشست
چهار هزار کرسی نهاد بر دست راست و چهار هزار بر دست چپ و دیوان را بفرمود تا چند فرسنگ صف
کشیدند و مردمان را فرمود تا چند فرسنگ صف کشیدند و وحوش و هوام و سباع و مرغان را فرمود تا چند
فرسنگ صف برکشیدند از چپ و راست چون رسولان بآنجا رسیدند ملکت سلیمان را دیدند و جانوران را
دیدند که هرگز چنان ندیده بودند و آن خشتها زرین و سیمین را سرگین همی افکندند حقیر گردید اندر چشم
ایشان آن هدیها که آورده بودند بنداختند و اندر بعض روایات آمده است که سلیمان فرمود تا بر راه
ایشان جای چندان که ایشان خشتها داشتند از زر و سیم باز گذاشته بودند چون رسولان آنجا خشتها
دیدند خالی باقی خشتها زر و سیم افکندند بترسیدند که ایشان را تهمت کنند که از آنجا برگرفته اند بر آن
خشتها اندر آنجا افکندند آنگه اندر چون فرا آن دیوان رسیدند منظرها عجب دیدند بترسیدند شاطر
ایشان گفتند مترسید که شما را هیچ باکی نیست از ما بر گروه گروه از جن و انس و سباع و وحوش
و طیور همی گذشتند تا آنگه که پیش سلیمان علیه السلام رسیدند بایستیدند سلیمان با ایشان نگریست
نگرستنی نیکو روی گشاده گفت ایشان را ما وراءکم چه خبر است شما بمیان ایشان و برا خبر داد و رسالت بگزارد

و نامه

و نامه ملکه بسپرد چون وی اندر نامه نگریست گفت الحقه است این حقه بیاوردند از آن بجست ...
علیه السلام آمد و برا خبر داد از آنچه در حقه بود و بلقیس چنان که صفت او بود رسول گفت صدقت
گفت پس این در را سوراخ کن و این رشته بدین مهره در کش سلیمان گفت کیست که این سوراخ
کند جن و انس از آن عاجز آمدند و ... را بخواند ... موی اندر دهن گرفت و بدان
اندر شد تا از دیگر سوی بیرون آمد سلیمان گفت ترا حاجت گفت آنک روزی من از درخت
کند ... گفت تراست آن پس گفت کیست که این رشته را بدین مهره در کشد و بیرون تواند کرد کرمی
سفید بیامد و رشته اندر دهن گرفت و بدان سوراخها اندر همی شد تا از دیگر سوی بیرون آمد سلیمان علیه
گفت ترا حاجت گفت روزی من از میوها کن گفت تو راست آنگه فرق کرد میان غلامان
میان غلامان و کنیزکان فرمود تا دستها بشستند کنیزک آب فرا کردی از اول بر یک دست کردی
آنگه بر دیگر دست کردی آنگه بروی باز زدی و غلام چون آن ابتدا آب فرا گرفتی بروی باز آمدی
و کنیزک آب بر باطن خویش ریختی و غلام بر پشت ساعد و کنیزک آب از افنا به فرو ریختی بر اطراف
و غلام آب از افنا به برفق فرو کردی پس سلیمان علیه السلام تمیز کرد میان ایشان و حال
ایشان معلوم کرد ... رد کرد و هیچ چیز از ایشان نپذیرفت چنان که خدای عز و جل گفت
فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ
مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ چون آمد
بیامد رسول بر سلیمان گفت ای مرا مدد دهید بمال آنچه مرا داده است خدای بهتر از آن که شما را داده
است بل شما باشید که بهدیه خویش شادی کنید که شما اهل مفاخرت و مکاثرت اید بدنیا و جز آن چیزی

نمایند و مرا بدین حاجت نیست که خدای عز و جل مرا از آن چندانی داده است که هیچ کس را نداده است و
بازان مراد دین و نبوت و حکمت کرامت کرده است ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ
لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ
باز گرد و با ایشان شو بگوی که من خود بیایم نزد ایشان با لشکرهای که ایشان را طاقت آن نبود و بیرون
کنم ایشان را از آنجا خوار و ایشان را ذلیل کنم اگر نزد من نیایند مطیع و مسلمان وهب گوید چون
رسولان باز نزدیک بلقیس شدند و ویرا خبر کردند از حال سلیمان گفت دانستم که این ملکی نیست و ما را بدو
طاقت نبود که فرستی نزدیک سلیمان که من نزدیک تو خواهم آمدن با ملوک خویش تا بنگرم که کار تو چیست
و این دین که تو ما را بران میخوانی چیست چون عزم درست کرد نشستن را [illegible] عرش و ویرا پنهان کردند
اندر محلتی جایگاهی و آن بود که ویرا صفت که شکل بود اندر یکدیگر و اندر آخر آن شکل هفت خانه اندر یکدیگر بود تا
آن عرش اندران آخر خانه بنهاده و همه درها خانها و کوشکها ببستند و [illegible] برای کوشکها بگماشت تا او را
نگاه دارند آنگه گفت آن کسانرا که بازداشت از لشکر خویش که نگاه دارید این را که این سریر ملک منست
تا بینید که هیچ کس این را نه بیند تا آنگه که من باز آیم [illegible] اندر مملکت یمن و مردمان را [illegible]
[illegible] بر گرفت دوازده هزار قیل از اقیال یمن در زیر دست هر یکی چند هزار مرد ابن عباس گوید سلیمان مردی
بود مهیب هیچ کس با وی هیچ چیز نگفتی تا آنگه که اول او نپرسیدی روزی بیرون آمد و بر تخت نشست گردی دید بر خاسته
گفت آن چیست گفتند بلقیس گفت نزدیک آمد ابن عباس گوید مقدار مسافت کوفه و حیره فرسنگی بود سلیمان
روی بدرهم کرد و گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي
مُسْلِمِينَ ای شما که اشراف قوم اید کیست از شما که بیارد بمن عرش بلقیس پیش از آن که بمن

آنکه

آیند و مسلمان شوند به طاعت من و بیشتری از مفسران گفته اند از بهر آن فرمود که عرش وی بیارید که دانست که
چون مسلمان خواهد شد و چیز او مسلمان شود مال وی حرام شود بر من فرا نتوان گرفت آنرا خواست که
تخت وی بیارند پیش از آنکه وی مسلمان شود قتاده گوید از بهر آن خواست که آنرا ببیند که شگفت
[illegible] بود از آن صفتها که هدهد از آن عرش کرده بود خواست تا آنرا ببیند و گفته اند از بهر آن خواست
که عقل وی بیازماید و از صفت آن چیزی بگرداند آنرا متغیر کند تا بنگرد که وی باز داند آنرا یا نه و گروهی
گفتند از بهر آن فرمود تا قدرت و سلطنت خویش بوی نماید و آن از وی معجزه باشد بر درستی کار
وی [illegible] خویش را قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ
بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ
قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ
قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ گفت دیوی از جمله دیوان نام وی [illegible]
[illegible] گروهی گفتند ذکوان من بیاورم پیش از آن که برخیزی از مجلس خویش و ویرا مجلسی بود که بامداد
انجا نشستی حکم کردی تا نیم روز و من بر آوردن آن قوی ام و بر جواهران امین سلیمان گفت من زودتر
ازین خواهم گفت آن کس که نزدیک وی بود علم از کتاب که من بیاورم آنرا پیش از آنکه باز گردانی چشم تو
چون وی آنرا دید فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَٰذَا مِنْ فَضْلِ
رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا
يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ
چون وی آن را دید قرار گرفته نزدیک وی از آن مقدار زمان از مارب بشام آورده گفت سلیمان این از فضل

خدای منست تا مرا بیازماید تا شکر کنم نعمت ویرا یا ناسپاسی کنم [illegible] خدای را بشکر هیچ کس حاجت
نه هر کس شکر کند خود شکر نفس خویش کند که سود ویرا بود که نعمتش بماند و بیفزاید و هر که ناسپاسی کند
خدای تعالی را چه نیازست از شکر وی [illegible] آن کس که کفران کند گروهی گفتند الذی عنده علم من الکتاب
جبرئیل بود گروهی گفتند فرشته بود از فرشتگان خدای عز و جل سلیمان را تأیید کردی و گروهی گفتند مردی بود
از بنی اسرائیل نام وی آصف بن برخیا او صدیقی بود از مومنان و نام مهین خدای عز و جل دانستی آن نام که خدای
عز و جل بدان نام بخوانند اجابت کند و هر چه خواهی بدهد ابن عباس گوید آصف سلیمان را گفت پس
از آنکه نماز کرد و دعا کرد چشم بگشا خود از سوی یمن بنگر آصف دعا کرد خدای عز و جل فرشتگان را
بفرستاد تا آن تخت را بر گرفتند و در زیر زمین ببردند و آن تخت را از زیر زمین بر آوردند پیش سلیمان
علیه السلام بنهادند عائشه رضی الله عنها گوید که پیغمبر صلعم گفت آن نام که آصف بخواند خدا را بدان آن بود
که گفت یا حی یا قیوم زهری گوید دعا که وی یاد کرد آن بود که گفت یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا
لا اله الا انت ائتنی بعرشها چون این بگفت اندر وقت تخت پیش وی بنهاد [illegible] مجاهد گوید که گفت یا ذا الجلال والا
کرام گروهی گفتند الذی عنده علم من الکتاب مردی بود پارسا اندر جزیره از جزیرها دریا آن روز بیرون
آمد تا بنگرد که هیچ کس هست اندر زمین که خدای را عز و جل همی پرستد سلیمان را دید و خدای را بخواند بنامی
از نامهای وی اندر وقت آن تخت آنجا حاضر شد قبل ان یرتد الیه طرفه و گفته اند نام آن کس که همی گوید
الذی عنده علم من الکتاب اسطوم بود و گروهی گفتند مردی بود از حمیر نام وی ضبه و محمد بن المنکدر گوید
آن کس سلیمان بود و آن چنان بود که مردی از بنی اسرائیل خدای عز و جل ویرا فقه و علم داده بود گفت ویرا
انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک سلیمان گفت بیار گفت تو پیغمبر خدای کسی از تو وجیه تر نیست نزدیک خدای

عز و جل

عز و جل اگر دعا کنی من بیاورم گفت راست گویی سلیمان دعا کرد و بود اندر وقت پیش وی بنهادند سعید بن جبیر گوید معنی
آن سخن که گفت قبل ان یرتد الیک طرفک آنست که پیش از آنکه بتو رسد آن کس که از تو [illegible] دیدار بود بر سر
وهب گوید معنی آن آنست که تو چشم بیفکنی پیش از آنکه دیدار تو بانجا رسد که منتها طرف تو باشد من آنرا پیش تو
نهاده باشم مجاهد گوید آنست که اندر نگرد همی نگرد تا آنگه که چشمش بماند [illegible] سلیمان آن عرش بدید
گفت قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ
الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ گفت سلیمان بگردانید از بهر وی عرش وی یعنی اندران زیادت و نقصان
کنید و عرش [illegible] تا بنگریم که راه فرا داند آن و یا باشد از آن کسانی که راه نیابند یعنی آنرا داند
[illegible] کعب گوید سلیمان را [illegible] که شیاطین ترسیدند که بلقیس زن [illegible] بلقیس
[illegible] جن و ویرا ملوکی بر ایشان هرگز خلاص نیابند از تسخیر سلیمان و از فرزندان وی [illegible]
[illegible] اندر عقل وی خلل [illegible] سلیمان خواست که خرد ویرا اختیار کند [illegible]
عرش منکر و متغیر کنند و صرح بنا کرد تا فرا پای وی نگرد [illegible] فَلَمَّا جَاءَتْ
قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ
قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ چون بیامد بلقیس گفتند ویرا این چنین است عرش تو
گفت گوییا که همانست چون می تشبیه کرد از بهر آنکه عرش خویش آنجا نهاده بود و انکار نکرد که شبه آن
[illegible] سلیمان بدانست که کمال عقل وی [illegible] سلیمان و ما را عطا داد [illegible] علم [illegible] و قدرت [illegible]
ما را علم داده اند پیش از وی [illegible] طاعت و اسلام و گروهی گفتند و اوتینا
العلم از قول بلقیس است چون آن عرش دید نزدیک سلیمان [illegible] مرا علم بود نبوت سلیمان را

بیفزای تاشها که ان میش بالا کردم وان عرش آوردن زیادت حجتی و معجزتی است و کامیلین بر تاویل
معنی مطیعین و منقادین باشد وصدها ما کانت تعبد من دون
الله انها کانت من قوم کافرین وباز داشت ویرا از انچه می پرستید
از دون خدای عز و جل یعنی افتاب که می خدا گرفت از قوم کافران و خواست سلیمان علیه السلام که این سخن
که در حق پای وی کنند تحقیق باشد شیاطین را بفرمود تا وی را کوشکی بنا کردند از ابگینه سفید هم چون
آب و آب اندر زیر آن براندند و هر جنبنده ای از جنبندگان دریا چون ماهی و غیر آن اندر آن افکندند و فرمود
تا تخت سلیمان علیه السلام اندر صدر آن نهادند و بر تخت نشست و همگان از بالای سر وی ایستادند و جن و انس
صف بر کشیدند انگه ویرا دستوری دادند چنانکه گفت قیل لها ادخلی الصرح فلما
راته حسبته لجة فکشفت عن ساقیها قال انه صرح
ممرد من قواریر گفتند ویرا اندر شو اندر صرح چون بدید آن پنداشت که آبست
بسیار چنانکه دریا باشد و باز گرفت جامه را از ساق خویش تا آب تر نگردد و سلیمان بنگریست
ساق و قدم وی چنان بد صفتی که از آن نیکوتر نباشد و لیکن موی بسیار در ساق وی چون چشم وی
بر آن افتاد چشم از آن بگردانید و ندا کرد چنانکه خدای عز و جل گفت ... گفت آن صرحیست املس
و مستوی از قواریر یعنی ابگینه وهب گوید سلیمان خواست که عقل وی اختبار کند تا وی صرح و فرق
کند میان آب و ابگینه چنانکه وی خواست او نیش که فضل سلیمان اختبار کند تا وی صرح تمیز کند میان
غلامان و کنیزکان وی چون بلقیس اندر آمد و بنشست گفت سلیمان را که چیزی از تو بپرسم مرا خبر ده گفت
بپرس گفت آن چه آبیست که نه اندر زمین و نه اندر آسمان است گفت نام گفت و عادت سلیمان که هر چه ندانستی
از

از انبیاء پرسیدی اگر ندانستندی از جنیان پرسیدی اگر ندانستندی از شیاطین پرسیدی
گفتند آسان است بفرمای تا اسبان بتازند آنگه از عرق ایشان کوزه کنند پس سلیمان علیه السلام گفت آن آب
که تو می گویی عرق خیل است گفت صدقت بلقیس گفت خبر ده مرا از لون خدای عز و جل از گرد ... ت
و سجود اندر افتاد و از هوش شد بلقیس برخاست و جنود ایشان بپراکندند و رسول خدای آمد یعنی جبرئیل
و گفت یا سلیمان باز نخست رو و بنشین و او را باز خوان و هر که حاضر بودند بار طلب از لشکر تو و اران او آنگه
از وی بپرس که مرا چه پرسیدی و از ایشان بپرسی که مرا چه پرسید چون همه حاضر شدند سلیمان و مرا الی
مرا چه پرسیدی گفت تو را پرسیدم از آبی که نه در آسمان و نه در زمین جواب دادی سلیمان گفت دیگر چه
گفت هیچ نپرسیدم جز این از لشکر پرسید گفتند هیچ دیگر نپرسید مگر این خدای تعالی از سوال
ایشان فراموش کرده اند وشغل جواب ویرا کفایت کرد آنگه سلیمان چون این بپرداخت و برا بمسلمانی خواند
و وی آن حال عرش و صرح بدید بود اجابت کرد ویرا قالت رب انی ظلمت نفسی
واسلمت مع سلیمان لله رب العالمین گفت یا رب من ستم کردم
بر تن خویش بکفر و مسلمان شدم با سلیمان خدای را پروردگار جهانیان چون وی مسلمان شد مسلمانی وی نیکو بود
نیکو سلیمان خواست که ویرا بخواهد کراهیت آمد ویرا از سبب آن موی ساق گفت این سخت قبیح است
وار مردمان پرسید که این را چه باید کرد ویرا استره فرمودند گفت مصلحت نیست از بریدن پرسید گفتند
ندانیم از شیاطین پرسید تلکا گفت آخر حیله ساختند و گفتند ما از حیله حاذقیم از بهر وی نوره و گرماوه
بساختند و آن اول بار بود که نوره ساختند و سلیمان ویرا بخواست مفسر صلی الله علیه و سلم گفت اول کسی که گرماوه
کرد سلیمان بود چون بنشستی و او باز داد تبش آن بیافت گفت آوه من عذاب الله پس چون سلیمان علیه السلام

وان کاه که با تو اند وان آن بود که ایشان را قحط اماک کشد از شومی شماست قال طائرکم
عند الله بل انتم قوم تفتنون وکان فی المدینة
تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون
گفت الحال شما ما خیر و شر بران می رسد بود خدای است بل شما گروهی اید که شما را می آزمایند بخیر و شر
و بودند اندر مدینه ثمود که انرا حجر خوانند نه مرد و تقدیر سه است مرا بدان را می نه تن
شمار لازم است نه تن از اشراف ایشان که فسادی کردندی اندر زمین و هیچ صلاح نبود از ایشان
و نام ایشان قدار بن سالف و مصدع بن دهر و اسلم و رهمی و رهیم و رعما و زعیم و قبال و صداف
قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه واهله ثم لنقولن لولیه
ما شهدنا مهلک اهله وانا لصادقون ومکروا
مکرا ومکرنا مکرا وهم لا یشعرون فانظر
کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم وقومهم اجمعین
گفتند این نه تن سوگند خورید بخدای با یکدیگر که شبیخون کنیم بر صالح و بر اهل وی و بکشیم ایشان را آنگه گوییم
و لیکن ما حاضر نبودیم اندر هلاک قوم وی و ما از راست گویانیم اندر آنچه می گوییم و عذر کردن ما وی غدر
کردنی و ما جزای غدر ایشان بدادیم جزا دادنی بتعجیل عقوبت ایشان و ایشان می ندانستند که ما جزای ایشان
کردیم بنگر تا چون بود عاقبت غدر ایشان ما هلاک برآوردیم ایشان را و قوم ایشان همه فتلک
بیوتهم خاویة بما ظلموا ان فی ذلک لایة لقوم
یعلمون وانجینا الذین امنوا وکانوا یتقون

ویرا بخواست و ویرا دوست همی داشت و ویرا بر ملک وی تقریر کرد و بازا وی فرمود تا ویرا سه حصار کردند یمن
... که هرگاه کسی مثل آن بنا نکرده بود یکی سلحین و دیگر بینون و سوم غمدان سلیمان بزیارت وی
شدی هر ماهی یکبار و بس از آن که ویرا بازملک خویش فرستاد چون بنزدیک وی شدی سه روز بوقف
بودی و ویرا فرزند آمد از وی که رحبعم گفتند سلیمان او را بخواست و لکن ویرا گفت شوهر کن گفت
سفر خدای چون من زن شوهر کند سلیمان گفت ترا نشاید که آنچه خدای تعالی حلال کرده باشد حرام
کنی گفت اگر چاره نیست مرا بذی تبع ده ملک همدان سلیمان علیه السلام فرمان وی کرد و ملک همدان تبع
بود و امیر یمن آن که نام وی زوبعه بود اندر فرمان وی کرد تا ویرا بنا ها غریب کرد مر سلیمان علیه السلام
بود و بکمال بر آنکه جنیان بدانستند مرگ او را و بر آن کردند و ملک ذی تبع و بلقیس منتقض کرد بد
و ملکت ایمان و ملکت سلیمان برسید آنگه خدای عز و جل یاد کرد ولقد ارسلنا الی
ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا الله فاذا هم فریقان
یختصمون و هر آینه بفرستادیم بسوی ثمود برادر ایشان را صالح را که اهل خدای را بپرستید
بوحدانیت پس ایشان دو گروه شدند خصومت می کردند گروهی مومن و گروهی کافر خصومت همی کردند با یکدیگر
اندر دین چنانکه اندر سورة الاعراف بیان کردیم ایشان می گفتند قال الملأ الذین استکبروا من قومه للذین
استضعفوا الآیه قال یا قوم لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة
لولا تستغفرون الله لعلکم ترحمون قالوا اطیرنا بک
وبمن معک گفت صالح یا قوم من چرا شتاب می کنید بدی چیست یعنی عاقبت
و چرا استغفار نکنید و توبه تا مگر بر شما رحمت کند گفتند تطیر می کنیم بتو یعنی شوم می گیریم و می دانیم تو را
وان

پس آن خانهاء ایشان همه خراب و خالی گشت بدان ظلم که می کردند خود اندران عبرت است گروهی را که بدانند
و برهانیدیم آن کسانی را که ایمان آورده بودند و بودند پرهیزکاران و همی ترسیدند از ان بانک جبریل
که مر ایشان را زد و آن قوم را بود سی تن و ایشان پیغامبر را مقاتل کردند اول روز بودست‌شان اسان چهری
بدین امّا چند نخودی دیگر روز زرد کردند دیگر روز سیاه کردند انگه بچکید جبریل بانگی بر ایشان زد
همه بمردند و چهار هزار از ایشان مومن بودند با صالح حضرموت شدند و انکه شهرها صور را بنا کردند
صالح انجا در گذشت از آن حضرموت نام کردند حنانکه باز کردند انس **وَلُوطًا إِذْ قَالَ**
لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ أَئِنَّكُمْ
لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ
تَجْهَلُونَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا
أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ
و بفرستادیم لوط را انگه که گفت قوم خویش را ای می کنید خلق فاحش و شما می بینید که آن فاحش
است گروهی کنندان می خلعت کسی بلکه آن فعل کردید و هیچ کس نکرد از شما ای شما این که امد
مردان طلب شهوت را از دون زنان بل شما گروهی ایدجاهل پس بود جواب قوم وی مگر آنکه گفتند بیرون
کنید آل لوط را از دیه خویش که ایشان مردمانی اند که پاکی می کنند یعنی از این فعل ما می پرهیزند او را
پاکی می دادند و این بر سبیل استهزا می گفتند **فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ**
قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ
مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ

اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ پس برهانیدیم وی را و اهل وی
که ما قضا کرده بودیم مرجعی که هی از جمله باقیان باشد اندر عذاب و بیاورانیدیم بر ایشان باران
از سنگ بد که آن باران ترسیدگان بود بگو یا محمد الحمد لله و هلاک کافران و اسلام بر بندگان وی
آن کسانی که اختیار کرده است ایشان را از بهر رسالت و کلبی گوید این جمله امت محمد را صلعم می خواهم
انگه گفت الزام حجت را بر ایشان ای خدای بهترست اگر انک شما بدان مشکل همی آید ارنان پیغمبر صلعم
چون این ایت برخواند گفتی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم **أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**
وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ
بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَٰهٌ مَعَ
اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا
یا آن کی بیافرید زمین و آسمان و بفرو فرستید شما را از آسمان آبی پس برآوردیم بدان بوستانها با زینت و نیکو
بنود شما را یعنی نتوانستید که بر رویانید درخت ای خدای دیگرست با خدای که وی را یاری دهد بل ایشان
گروهی اند که می بگردند و شرک می آرند و یا آن کی بهترست که زمین را قرارگاه گشت تا مردمان بنکرد اندر
بر زمین **وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ**
بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ
خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
و آورده است اندر میان وی جویها را [illegible] و آفرید استانها کوهها ثابت و آفریده است میان دو دریا

حوش و شور مانعی ای خدای دیگرست با خدای که وی را یاری دهد بل بیشتر ایشان ندانند یا آن کسانی بهترکه
اجابت کند درمانده را اندر سختی انگه که وی را بخواند و کشف کند آن بدی و بکند شما را خلیفتان زمین ای
خدای دیگرست با خدای که وی را یاری دهد اندکی یاد می کنید نعمت خدای را ذوالنون مصری رحمه الله علیه
حکایت کند که مضطر آن بود که وی را هیچ حیلت نماند بر هیچ چیز دون خدای سهل تستری رحمه الله علیه
گفت آن باشد که دست ز خلق داشته باشد خدای بسبب توسل نکند بعبادت خویش و هیچ دلال نکند
مدان سلف گویند مضطر آنکس بود که وی را هیچ حول و قوت نبود و ابن عباس رضی الله عنه گوید مضطر آن
بود که وی را سختی رسیده باشد **أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ**
وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ
تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ و یا آن کسانی بهتر که شما را راه نماید اندر تاریکیها خشک و تر
و آن کی که بفرستد بادها را از پیش باران تا اثرها آن بیند که و ای خدای دیگرست با خدای که وی را یاری
می دهد مر داشته است خدای از آن شرک ایشان **أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ**
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا
اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ
بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ و یا آن کی بهتر که ابتدا کند اوردن
خلق را انگه اعادت کند انگه آن کی که روزی دهد شما را از آسمان باران و از زمین نبات ای خدای دیگرست
با خدای که وی را یاری دهد بگو بیارید حجت خویش اگر شما راست می گویید بگوی نداند آن کی که اندر آسمانها و زمین

الغیب الا خدای تعالی و این جواب مشرکانست که می گفتند از وقت قیامت و ندانند که کی برانگیزانند ایشان را
بل در رسید علم ایشان بدان اندر آخرت یعنی لعابا بنید که سود ندارد بل ایشان اندر شک اند از ان بل ایشان
از وی اند کور دل و جاهل انست که خدای تعالی خبر داد که روز قیامت علمها ایشان همه برابر گردد و اندر
دانستن قیامت و ثواب و عقاب هرچند اندرین جهان مختلف اند اندران و جاهل اند مر آن و شک
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا می کنند اندران
لَمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ و گفتند آن کسانی که کافر شده بودند یعنی مشرکان ای انکه ما خاک گردیم
و پدران ما انگه ما بیرون آورده گان باشیم خود وعده کرده اند ما را این بحث ما را و پدران ما را از پیش
نیست این بجز بیهوده از ان پیشینیان یعنی قرآن بگو افسانه پیشینیان بگوی یا محمد ایشان را بروید اندر زمین و بنگرید
چگونه بود عاقبت مجرمان یعنی مشرکان **وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ**
مِمَّا يَمْكُرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ
و اندوه مکن بسبب اعراض ایشان و مباش اندر تنگی از آن مکرها ایشان می کنند و می گویند بر سبیل استهزا می گویند
کی بود این وعده اگر شما راست می گویید بگو نزدیکست که آن که شما را و از پی اندر آمده است شما را بعضی از انکه شما
استعجال می کنید از عذاب یعنی روز بدر و خدای تو خداوند افزونی است بر مردمان و لکن بیشتری او ایشان شکر نکنند

وان ربك ليعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون وما من
غائبة في السماء والارض الا في كتاب مبين ان هذا القرآن
يقص على بني اسرائيل اكثر الذي هم فيه يختلفون وانه لهدى
ورحمة للمؤمنين وخداي تو مي داند انچه نهان مي دارند اندر دلها شان و انچه
پيدا مي كنند و هيچ نيست از نهانيها اندر آسمان و زمين الا كه اندر كتابي است ظاهر يعني اندر لوح محفوظ و خود
اين قرآن مي برخواند بر بني اسرائيل بيشتري انچه ايشان اندر آن مختلف اند از او دين يعني روح و علامت
پيدا مي كند و هر چيز را بيدا مي كند و اين قرآن بياني است و رحمتي مر مومنان را ان ربك يقضي
بينهم بحكمه وهو العزيز العليم فتوكل على الله انك على
الحق المبين انك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
اذا ولوا مدبرين وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم ان تسمع
خود خداي تو حكم كند ميان ايشان روز قيامت بحكم خويش و وي عزيز است او وي رد نتوان كرد كه
عليمست باحوال شما و توكل كن بر خداي كه تو بر حق ظاهر و خود تو نتواني شنوانيدن مردگان را يعني كافران
را و نتواني شنوانيدن كران را دعا انگه كه ايشان برگردند پشت باده و تو راه نمايي كوران را از گمراهي
ايشان نتواني مگر كسي را الا من يؤمن باياتنا فهم مسلمون واذا وقع
القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس
كانوا باياتنا لا يوقنون مگر ان كسا كه ايمان آرد بحجتهاي ما و ايشان مسلمان باشند
اندر معلوم خداي و خود واجب گردد عذاب خداي بر ايشان بيرون آوريم دابتي يعني جنبنده از زمين تا با ايشان

سخن گويد كه مردمان بحجتهاي ما يقين نبودند ابن عمر گويد رضي الله عنه كه اين انگه بود كه مردمان امر بمعروف
و نهي منكر بگذارند از ميان ايشان سخن گويد صلعم كه دابة الارض سه نوبت از زمين بيرون ايد يكي
با قصي اليمن چيزي اندر باديه فاش گردد دوم بار نزديك مكه بيرون ايد و خبر وي اندر باديه فاش
گردد اندر مكه روزي مردمان نشسته باشند اندر مسجد حرام بيرون آيد از زمين اندر ان مسجد يعني از
ميان ركن اسود تا انجا كه باب بني مخزوم است از دست راست انگه كه مي بيرون ايد مردمان از وي
بگريزند و مردمان بعضي بمانند كه از خداي عز وجل نتوان گريخت بايستند وي ايشان بگزرد و روي ايشان
روشن كند چون كواكب دري انگه اندر زمين مي دود و كس اندر وي نرسد و كس از وي نتواند گريخت
تا بوده كه كسي اندر نماز بود وي از بر كسي اندر آيد و گويد اكنون نماز كن و مومن و كافر را نشان كند
تا مردمان مومن از كافر باز دانند مومن را گويند يا مومن و كافر را گويند يا كافر و اندر خبري ديگر هست
كه با وي باشد عصاي موسي و خاتم سليمان و روي مومن بعصاء موسي روشن گردد و بيني كافر بخاتم
سليمان نشان كند و اندر خبري اندر است از بالاء وي شصت ارش باشد و اندر خبري آمده است كه
از احياء ديه بيرون آيد صدر وي سبع بود و صفت زنخ وي چون زنخ باشد دابتي بود چهارپاي
و وي سيار دارد و ابن عمر گويد چنان بلند باشد كه سرش اندر ميغ مي سايد و پايش بر زمين باشد
وهب گويد روي ش چون روي مردم باشد و ديگر خلقتها طير باشد كعب گويد صورة خر باشد و جمع
اين خبرها واجب كند تا جانوري متشابه اندر وي مجتمع باشد حذيفه بن اليمان گويد از پيغمبر صلعم روايت
آمده است كه وي گفت عيسي عليه السلام با مسلمانان طواف مي كند گرداگرد كعبه زمين بجنبد چنانكه قنديلها مسجد
همه بجنبد و صفا بشكافد از ان سوي كه صفا يكاه سي دارد و دابة الارض از انجا بيرون آيد والله اعلم

(ويوم) نحشر من كل امة فوجا ممن يكذب باياتنا فهم
يوزعون حتى اذا جاءوا قال اكذبتم باياتي ولم تحيطوا
بها علما اماذا كنتم تعملون ووقع القول عليهم
بما ظلموا فهم لا ينطقون و آن روز كه حشر كنيم از هر امتي گروهي از انكه
تكذيب كنند بحجتهاي ما و نداشتند بسر اول ايشان را سبح اوند تا آخر فراو رسند تا چون بيايند
بقيامت گويند ايشان را تكذيب كرديد بحجتهاي ما و نداشتيد آن را بحق معرفت و با چه مي كرديد
مقصد بود را تكذيب و واجب شد عذاب بر ايشان بدان ظلم كه مي كردند بر ايشان سخن نگويند
كه حجتها ايشان مهر نهاده باشند انجا كه گويند حجتي نياورند و عذري نخواهند الم يروا
انا جعلنا الليل ليسكنوا فيه والنهار مبصرة ان في
ذلك لايات لقوم يؤمنون ويوم ينفخ في الصور ففزع
من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله وكل اتوه
داخرين اي ندانند كه ما آفريديم شب را تا ايشان آرام گيرند اندر ان و روز را تا فرا بينند اندر ان
و خود اندر ان عبرتهاست آن گروهي را كه ايمان آرند و عبرت گيرند و آن روز كه در دمند اندر صور
بترسد هر كه اندر آسمانها و هر كه اندر زمين باشد مگر آن كسي كه خداي خواهد و همه آيند بي صاغر ابن
عباس رضي الله عنه گويد اعرابي آمد نزديك پيغمبر صلي الله عليه وسلم و بپرسيد از صور گفت قرني بنخ فيه
چون سرو بي باشد كه اندر و دمند مجاهد گويد صور چون جيبت بوقي بود و بوق را صور خوانند بلغت
يمن و پيغمبر صلعم گفت انعم و صاحب القرن قد التقمه و حنا جبهته و ينتظر متي يؤمر فينفخ گفت چون بنيم

والهنه و نوت خداوند قرن حيو اسرافيل آن را در دهن گرفته است بيشاني خم داده است چشم مي دارد فرمانی تا
فرمان آيد و بدمد و ابوهريره رضي الله عنه روايت كند از پيغمبر صلي الله عليه وسلم كه مي گفت چون خداي
تعالي آسمان و زمين را بيافريد صور بيافريد فرا اسرافيل داد و وي آن را بر دهن نهاده دارد و چشم بر
عرش افكنده چشم مي دارد تا كي فرمايند وي را گفت بوهريره گفتم يا رسول الله صور چه بود گفت قرني
گفتم چگونه است آن گفت عظيم گفت بدان خداي كه مرا بخلق فرستاد كه يك دور از ان چند فرض آسمان
و زمين است سه بار آن را بدمد اول نفخه فزع و دوم نفخه صعقه و سوم نفخه قيام كه برخيزند
فرمان خدا را جل جلاله خداي تعالي وا سه اسرافيل را تا بدمد نفخه نخستين نفخه فزع و بيم اندر
اهل آسمان و زمين افتد الا من شاء الله پس فرمايند وي را تا آن را بكشد و دراز كند اينست آن صيحه
را كه خداي عز وجل گويد ما ينظرون الا صيحة واحدة ما لها من فواق و بدين نفخه كوهها را بر انند
حتي تمر مر السحاب چنانكه ميغ رود و زمين را بجنباند همچون كشتي كه موج زند و با چون قنديلي
كه باد آن را بجنباند چنانكه خداي عز وجل گفت يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة قلوب يومئذ
واجفة ابصارها خاشعة و زمين مضطرب گردد و كودكان مي گردند تا مرضعان از كودكان
مشغول گردند و حامل بار بنهند و شياطين فرا بوسند آيند مي گريزند از بيم فرشتگان مشت
ايشان باز زنند و بر روي ايشان باز زنند و مردمان پشت بدهند بهلاك را مي خوانند است
كه خداي عز وجل مي گويد يوم التناد يوم تولون مدبرين الاية ايشان بدان باشند كه زمين
بشكافد كار تا كار و از ان هولي عظيم ببينند و اندوهي عظيم بكشند انگه فرا آسمان نگرند آن را
بينند شكافته ستارگان بر بر مي افتد و آفتاب گرفته و مردگان آن روز از ان هيچ خبر ندارند بو حرف

گفت يا رسول الله آن كيست كه خداى عز وجل وى را استثنا كرد اينجا كه مى گويد الا من شاء الله گفت آن شهدا
باشند كه آن بيم فرا ايشان نرسد و ايشان زنده باشند نميرند چنانكه خداى عز وجل مى گويد بل
احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله و لكن آن فزع بايشان نرسد بلكه آن عذابى است
كه خداى تعالى مى گويد يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم ايشان اندران بمانند
مدتى دراز آنگاه خداى عز وجل اسرافيل را فرمايد تا بدمد دميدنى صعقه چنانكه گفت فصعق من
في السماوات ومن في الارض الا من شاء الله همه بيهوش گردند و جان از ايشان بيرون آيد آنگاه ملك الموت
گويد يا رب بمرد جمله اهل آسمان و زمين مگر آنكه تو خواهى خداى عز وجل گويد كه ماند زنده و خود بهتر داند
كه كه ماند گويد خدايا تو ماندى زنده كه هرگز نميرى و حملة العرش ماندند و جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل
و من ماندم آنگه خداى عز وجل فرمايد جبرئيل را و ميكائيل و اسرافيل را عليهم السلام بميرانند و آنگه حملة العرش را فرمايد كه
بميرند و عرش را فرمايد تا صور را از اسرافيل بستاند و بميرانند آنگه ملك الموت را گويد كه ماند زنده گويد تو ماندى
الحى الذي لا يموت و من ماندم گويد تو خلقى از خلق من ترا آفريده ام آنرا كه آفريدم تو نيز بمير
وى بميرد نماند مگر خداى عز وجل الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد وى آخر بود
چنانكه اول بود وى را اول و آخر نه و آسمان اندر نوردند كطى السجل للكتب و گويد منم جبار لمن الملك
اليوم كس نيست كه اجابت كند جواب دهد آنگه خود گويد لله الواحد القهار آن روز باشد كه خداى عز وجل
مى گويد يوم تبدل الارض غير الارض الآية آنگه زمين را بكشد تا بر وى هيچ نماند چنانكه گفت لا ترى فيها عوجا
و لا امتا آنگه فرو فرستد از زير عرش آبى چون منى مردان آنگه آسمانرا فرمايد تا چهل شبانروز مى
بارد و مردم از زمين برويند چنانكه نباه رويد چون اجساد ايشان تمام گردد چنانكه بود خداى عز وجل
حمل

حملة العرش گويد زنده باشيد زنده باشند آنگه جبرئيل عليه السلام و ميكائيل و اسرافيل زنده باز گردند
و فرمايد تا دو چهار ميان مى در دميد اندر زمين بى دوم چون تا آنگه و اسرافيل صور فرا گيرد
و بدمد نهد آن روحها اندران صور افگنده بر او فرمايد تا آن در دمد دميدنى بالگفتن خلق را چون
مى بدمد آن روحها بيرون آيند اندران صور چون شبه نحل و ميان آسمان و زمين فرو گيرد خداى عز وجل
فرمايد هر روحى را تا بان خويش شويد آنگه آن روحها بخباشيم اندر شود و اندر تن برود چنانكه زهر
اندر مار زده برود آنگه زمين بشكافد تا ايشان از زمين بيرون آيند و من اول كسى باشم كه زمين بشكافد
و من بيرون آيم پس خلق بيرون آيند برهنه پاى و برهنه سر و تن مهطعين الى الداع يقول الكافرون
هذا يوم عسر وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ
السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ
و بينى كوهها پندارى كه آنرا كه ايستاده است و آن مى رود چون ابر آنگه كه آنرا بر انند بر روى زمين
تا برابر كرده و راست كرده بازمين از پس نفخه اول صنع خداى است كه همه چيزى را محكم بيافريد
كه مى داناست بدانچه مى كنيد آن كس كه آرد روز قيامت نيكى وى را بود بهتر از آن ثوابى و ايشان
از بيم و فزع و ترس آن روز ايمن باشند ابن جريج گويد هيچ چيز از ايمان بهتر نبود و لكن معنيش
آنست كه كه منها خير وى را بسبب آن خيرى رسد يعنى ثواب بهشت ابن عباس گويد فله خير منها
معنيش آنست كه وى را بود ثواب و ثواب از طاعت بهتر از بهر آنكه آن فعل خداى بود و اين فعل بنده گروهى
گفتند معنى خير منها قبول خدايست و رضا وى و آن بهتر از طاعت خداى و محمد بن كعب گويد فله خير منها

معنيش آن بود كه آن وى را طاعت كه بايد بكى را ده وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ
فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّمَا أُمِرْتُ
أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ
أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ و هر كه سيآت آرد يعنى شرك مقلوب بگردانند رويها
ايشان اندر آتش گويند ايشان را بى جزا مى دهند ايشان را مگر بانچه كرديد اندر دنيا خود مرا فرموده
اند كه مى پرستم خداى اين شهر را كه اين را حرام بكرده است خداى يعنى حرام تا ظلم نكنند و خون نريزند
و صيد نكنند و درخت نبرند اينجا و ايمن باشند همواره و براست هر چيزى كه آفريده است بملك و ملك
و مرا فرموده اند كه باشم از مسلمانان و آنكه بخوانم قرآن وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ وَقُلِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ بس هر كه راه يابد خود راه يابد خويشتن را يعنى كه سود وى را بود
و هر كه بيراه گردد بگوى وى را كه من خود از رسولانم يعنى بيم كننده اى بى مگر ساينده و اين آيت
منسوخست به آيت قتال و بگوى سپاس خداى را بنمايد شما را بى فرا شما نشانهاء خويش يعنى روز بدر
مجاهد گويد يعنى عبرتهاست كه اندر شماست و اندر آسمان و زمين تا بدانيد آنرا و خداى تو غافل
نيست از آنچه شما مى كنيد
تفسير سورة القصص
اين سورة
مكي است و اينها شش هشتاد و هشت است بى خلاف و كلماتش يكهزار و چهارصد و هفتاد كلمه است
و حروفش پنج هزار و هشتصد است ابى بن كعب روايت كند از پيغمبر صلى الله عليه و سلم كه هر كه برخواند سورة القصص
هيچ

هيچ فرشته نماند اندر آسمان و زمين كه نه وى را گواهى دهند روز قيامت كه وى صادق است و كل
شيء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون و الله اعلم و احكم و بالله التوفيق
سورة القصص مكية و هي ثمان و ثمانين آية
بسم الله الرحمن الرحيم
طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ
مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ
وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ
خداى سوگند مى ياد كند كه آن آيتها يعنى قرآن كتابى است ظاهر و مبين آنگه گفت مى خوانيم بر تو از خبر موسى و فرعون
بحق گروهى را كه ايمان آرند خود فرعون تكبر كرد اندر زمين مصر و اهل آنرا جنديروف بگرد اند ضعيف و تيغ
ضعيف مى داشت گروهى را از ايشان يعنى بنى اسرائيل مى كشت پسران ايشان را وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ
إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و زنده مى گذاشت
زنان ايشان يعنى دختران را كه وى خود از مفسدان بود مى خواهيم كه منت نهيم بر آن كسانى كه ايشانرا
ضعيف مى داشتند اندر زمين و گردانيم ايشانرا امامى تا اقتدا كنند بديشان اندر خوبى و ايشان را وارثان
ديار و اموال فرعون گردانيم وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ وَأَوْحَيْنَا
إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي

وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

و تمکین کردایم ایشانرا اندر زمین مصر و شام و فرا نمایم فرعون را و هامان را و لشکرهای ایشان را از ایشان
آنچه می ترسیدند از آنکه زوال ملک ایشان بر دست وی بوذ و وحی کردیم بمادر موسی یعنی اندر دل وی
افکندیم و نام مادر موسی یوخابذ بنت لاوی بن یعقوب بوذ چون ترسی بوی اندر افکن ویرا اندر دریا
و مترس بر وی و اندوه مدار که ما ویرا با تو خواهیم داذ و ویرا خواهیم کرد از جملهٔ رسولان ابن عباس
گوید که چون بنی اسرائیل بسیار بکشتند و خبار ایشان شفقت نبودند و معروف نکردند خدای عز و جل
قبط را بر ایشان مسلط کرد اندچنانکه یاد کردیم آنگه ایشانرا برهانید بر دست پیغمبر خویش موسی وهب
گوید نوذ هزار پسر بکشتند اندر طلب موسی ابن عباس گوید چون ولادت مادر موسی نزدیک آمد
از آن قابلان که فرعون موکل ایشان کرده بوذ بر سر زنان یکی دوست مادر موسی بوذ چون ویرا درد
زادن بدید آمد آن قابله را بخواند چون موسی بر زمین افتاذ نوری عجب میان دو ابروی وی چشمها بر موسی
وی از آن بلرزید و دوستی موسی در دل وی در آمد و گفت من خواستم که فرعون را خبر دهم از وی لکن اکنون
دوستی وی اندر دل من شد باید که ویرا نگه داری که من ندانم که است آن پسر که ویرا همی جویند
قابله بیرون آمد یکی از جاسوسان فرعون ویرا بدید بدر سرای آن خواهر موسی گفت با مادر آنک جاسوسان
بدر آمدند وی متحیر شد ندانست که چه کند موسی را اندر خرقه نهاد و تنوری بوذ گرم تافته که حالی نان پخته
بودند اندر آن تنور افکند و بر اثر فرو نیامد چون نوکران فرعون در آمدند گفتند قابله اینجا چرا
آمده بوذ گفت او دوست منست بزیارت آمده بوذ ایشان اثری نیافتند باز گشتند چون ایشان بیرون
شدند مادر موسی را هوش باز آمد آواز گریهٔ موسی از تنور شنیدند خدای عز و جل آتش تنور بر وی برد و سلام

کرده

کرده بوذ چون ابراهیم آنکه آن آتش گوسیند از فرعون الهام داد خدای عز و جل در دل وی افکند که ویرا تابوتی کند و دهان
سر و در آن استوار کند و در رود نیل افکند مادر موسی آمد بنزدیک درودگری از اهل مصر از جملهٔ قوم فرعون
و از وی تابوتی بخرید خرد نجار ویرا گفت این چه حیلت کرد گفت کودکی خرد نهان خواهم کرد در این تابوت
فرعون بخواست که دروغ گوید حرف نتوانست تابوت بخرید و گر گفت اینا فرعون را خبر کنم که مراحی دهند
برفت چون ایشان را دید خدای عز و جل زبان او گنگ کرد تا سخن نتوانست گفت بدست اشارت می کرد
و ایشان فهم نمی کردند بخشم شدند و او را فراوان بزدند و بیرون کردند بعد و چشم کور کردند و افتان خیزان
می شد نذر کرد که اگر خدای چشم و زبانی باز دهد دلالت نکند و حق وی نگه دارد چون صادق بوذ در آن عهد
چشم و زبان وی باز داد مؤمن خدای را عز و جل سجود کرد و گفت با ادب مراد لالت کن برین بندگان و مادر
موسی برفت و ویرا اندر دریا افکند در رود نیل و فرعون را دختری بوذ و ویرا جز او فرزند نبوذ و کامی
تو زخود بود هر روز زیاده با راحت و اگر هیچ و بیرون عظیم بوذ من می بوذ فرعون طبیبان و ساحران را
جمع کرده بوذ اندر باب وی و کاهنان ایشانرا گفته بودند با ملک این را هیچ علاج نیست مگر یکی و آن آنست
که شبه مردی از دریا بیرون آید فلان سال و فلان وقت و فلان روز وقت بر آمدن آفتاب آب دهن
وی برین برص مالی درست شود چون آن روز بود فرعون بدان مجلس گاه شد که ویرا بود بر کناره
دریا نیل و زن وی آسیه نشسته بر آن بام بوذ دختر فرعون با کنیزکان آمد و برکناره نیل نشست و بازی همی کرد
با کنیزکان و آب بر ایشان می ریخت تابوت فراز رسید و موج همی بوذ آنرا بابرد کنیزکان رسیدند او را فراه
فرعون گفت هیچ اندر دریا است بنزدیک آن دخت بگوید گفتا از دریا می کشیدند اندر افکندند و ویرا اول
و پیش وی نهادند خواستند که در آن بگشایند نتوانستند خواستند که آنرا بشکنند نتوانستند آسیه

بکرامت موسی دید و هیچ کس از حاضران آن ندیذ از آن که خدای عز و جل خواسته بوذ آسیه گرامی
کند آسیه سر آن باز کشید کودکی دید نکو میان دو چشم وی نوری دید تابان و ابهام خویش را اندر دهان
گرفته بوذ از او می خورد خدای عز و جل روزی وی اندر آن نهاده بوذ خدای دوستی وی اندر دل آسیه افکند و فرعون
نیز ویرا دوست داشت و دختر فرعون سابق و آن ریق که از دهن وی بیرون می آمد بر آن علت بمالید درست شد
و ویرا قصه بسینه بنهاد و ویرا بوسه می داد و دست بداشت گروهی گفتند از قوم فرعون ایها الملک ما می پنداریم
که این آن مولود است که تو از آن می ترسی ویرا بکش که این را ایشان بر دریا انداخته اند اگر او را بکشی ما را سود باشد
فرعون خواست تا او را بکشد آسیه گفت او را مکش که نور چشم ما باشد و ما این بفرزندی بگیریم و این از آنکه گفت
که او را فرزندی بوذ او را از فرعون درخواست فرعون او را با آسیه داد و گفت اما مرا حاجت نیست اندر وی مغمر
علم گفت اگر فرعون گفتی آن وعده کردی قرة العین منست چنانکه قرة العین تو است خدای عز و جل او را راه نمودی
چنانکه آسیه را راه نمود و لکن خدای عز و جل خواست که وی را محروم کند که در سابق علم وی ضلالت او بود آسیه را
آسیه او را نامی نهد و ویرا موشا نام کرد از بهر آنکه ما این را میان آب و درخت یافتیم زیرا که مو آب است و شا درخت
عز و جل می گوید فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ بر گرفتند او را آل فرعون ناگاه تا عاقبت آن آن بوذ که دشمن جان و اندوه
ایشان بوذ که خود فرعون و هامان و لشکر ایشان گناه کاران بودند و گفت زن فرعون او روشنایی چشم
من است و نور چشم تو که اب او را از بنی دیگر آورده است از بنی اسرائیل نیست مکشید ویرا تا مگر که سود دارد

مارا

فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ

و اندر شهر شد اندر وقت غفلت اهل آن یافت انجا دو مرد که جنگ همی کردند یکی از
این از شیعت وی یعنی از بنی اسرائیل از اهل دین وی و این از دشمن وی یعنی از قبط این مرد در خواست از وی
آنکه از شیعت وی بوذ بر آنکه از دشمن وی بوذ مشتی بزد موسی وی را بی قصد آنک بکشد او را کشته شد گفت
این از عمل کار شیطانست که وی دشمنی است بیراه کننده ظاهر عداوة محمد بن کعب گوید علی حین
غفلة من اهلها میان نماز شام و نماز خفتن بوذ و گفته اند نیم روز بوذ وقت قیلوله آنکه که مردمان
غافل باشند سدی گوید آن شهر که موسی علیه السلام اندر آن شد شهر منف بوذ از زمین مصر و گفته اند دیهی
بوذ که آنرا خابین خوانند تا انجا دو فرسنگ بوذ سدی گوید سبب آنک موسی اندر آن شهر شد آن بوذ که چون
موسی بزرگ شد همچنان که فرعون بر نشستی وی نیز بر نشستی و لباس همچنان بوذی تو شده که فرعون پوشیدی
و ویرا موسی بن فرعون خواندندی روزی فرعون بر نشست او نبود چون باز آمد وی برفت وقت قیلوله در آمد
به منف اندر شهر شد و بازارها خالی شده محمد بن اسحق گوید موسی را از بنی اسرائیل گروهی بوذ که وی را اعتقاد
و برای وی اجتماع کردندی هر چه می گفت شنوده و دانسته که حق با وی است خواست که قوم فرعون را مخالفت
کند اندر دین وی آن می گفت انکار می کرد بر ایشان تا آنکه ویرا آن یاد کردند و بترسانیدند اندر صحیح
دیه اندر بهانه شد پنهان و ترسان از بهر آن گفت علی حین غفلة من اهلها و گروهی گفتند آنکه موسی علم
بکوذ که قصد فرعون کرد فرعون عزم کرد که ویرا بکشد آسیه گفت او کودکی است تمیز ندارد موسی دست فرا
بهر کرد و فرا جمر کرد فرعون کشتن وی بگذاشت و لکن موسی را از شهر بیرون کرد تا باز نیامد تا آنکه
که بزرگ شد آنگه اندر شهر در آمد علی حین غفلة من اهلها مردمان غافل بودند کار و خبر وی فراموش کرده بودند از دوری عهد

علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید علی حین غفلة من اهلها آن بود که روز عیدی بود ایشانرا و ایشان
بلهو مشغول بودند مزان کنند آن دو مرد لجل می کردند اول از شیعت موسی بود ساوی بود و اول از قبط بود
طباخ بود نام وی فلیثوم ابن عباس رضی الله عنه گوید که جنس موسی بحلقه مردان رسید هیچکس از آل
فرعون هیچ ستم نتوانستی کرد بر بنی اسرائیل یا بنی اسرائیل امتناع کردند از سخره و ستم کشیدن بر سبب
ایشانرا دید که جنگ می کردند خشم گرفت و ایشان می دانستند نصرة موسی بنی اسرائیل را و لکن می گفتند
از بهر آنست که وی را شیر داده است پس موسی علیه السلام گفت ای کرا از خواص فرعون بود دست از اسرائیلی بدار
گفت مرا از بهر آن می گیرم تا هیزم مطبخ مادر تو ببرد و ایشان منازعت می کردند اسرائیلی گفت دروغ
می گوید موسی علیه السلام مشت بر زد قبطی را او کشته شد و موسی علیه السلام پشیمان شد که وی را بدان نفرموده بودند
پس وی را اندر ریگ پنهان کرد آنگاه توبت کرد و استغفار کرد و گفت قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ
نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ رَبِّ
بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ فَأَصْبَحَ
فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ
گفت یا بار خدایا من ستم کردم بر تن خود بدان زخم بی فرمان تو پس بیامرز مرا پس بیامرزید وی را که او
خدایی آمرزگار است و مهربان گفت یا رب بدان نعمتی که بر من کردی مرا بیامرزیدی و عقوبت نکردی مرا از یاری هیچ
مجرم نباشم ابن عباس رضی الله عنه گوید استثنا نکرد لاجرم خدای تعالی دیگر بار وی را بدان مبتلا کرد و گفت اندر شهر هم
ناگاه که ترسید بود که وی را بگویند و بکشند بسبب آن قبطی که کشته بود و چشم می داشت خبرها پس آن کس یاری خواسته بود از وی
دیگر يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ترا ضلالت آشکار

که آن

که آن فرعونی می خواست که اسرائیلی را بسخره گیرد گفت موسی اسرائیلی را تو مردی گمراهی هر روز آن از بهر آن گفت
که تشنه خورده بود بر آن گشتن که سبب وی بود و هر روز با سر خصومت می شد فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ
أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي
كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي
الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ چون خواست موسی
که حمله برد آن فرعونی را که عدو ایشان هر دو بود و اسرائیلی پنداشت که وی را خواهد زد از بهر آنکه وی را گفته بود
انک لغوی مبین بترسید و گفت یا موسی ای می خواهی که بکشی مرا چنانک بکشتی مردی را دیگر می نخواهی مگر آنک باشی جباری
اندر زمین کشتن کنی و ظلم کنی و نمی خواهی که باشی از مصلحان شنوده مردی جبار نکرد تا آنکه که دو تن
را بکشد بناحق و ایشان از یکدیگر جدا شدند و آن قبطی نزدیک فرعون شد بو چند از بهر آنکه کشتن
روز گذشته شده بود و می گفتند که ایشان یکی از ما بکشتند انصاف ما بده و کشنده را قصاص کن
و ایشانرا رخصت مده که ما اندر ایشان مانیم و گفت بی حجتی کی را توان کشتن گواهی بیارید که وی کشته
است ایشان گواه می جستند نیافتند آن قبطی که با اسرائیلی خصومت می کرد از وی شنیده
که می گفت دیگر یکی را بکشتی و او ور می خواهی که مرا بکشی اسرائیلی را بکشد آنست و آمد نزدیک فرعون
و وی را خبر داد فرعون فرمود تا موسی را بکشند و دیگران را او بر سید ما او را بکشند و بکشند ایشان
شاید را و قصد یکی از شیعت موسی را هم نزدیک محمد بجست و از پیش ایشان موسی رسید و او
پیش موسی وی را خبر داد تا موسی راه مکر ایشان بداند و جان برد گوید وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى
الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ

بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ
مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
و آمد مردی از دورترین کناره شهر می شتافت تا وی را آگاه کند گفت یا موسی ان الملأ خود مشورت
می کنند تا ترا بکشند و یکدیگر را فرمان می دهند بیرون شو که من ترا از نصیحت کنندگانم و گفته اند آن مرد حزبیل
بوده است مؤمن صبور و گروهی گفتند شمعون بود و گروهی گفتند شمعان بود پس بیرون آمد از آن مدینه فرعون ترسان
چشم می داشت که طالبان اندر وی رسند دعا کرد و گفت یا رب برهان مرا از قوم ستمکاران وَلَمَّا
تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ
وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ
وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا
قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ
و چون موسی روی سوی مدین نهاد گریزان از فرعون و مدین پسر ابراهیم صلی الله علیه و سلم بود شهر با وی منسوب
گفت مگر خدای مرا راه نماید سوی راه مدین و راه نمی دانست چون این دعا بکرد خدای تعالی فرشته را بفرستاد
بر اسبی تا او را بسوی مدین برد زاد داشت و نه نعلین و نه مرکب هشت روزه راه بود و هیچ طعام نبود
و برگ درختان می خورد و چون آمد بآب مدین و آن جایی بود که آنجا یافت جماعتی از مردمان که
حیوانات خود را آب می دادند و بیافت نزدیک ایشان جز از ایشان دو زن گوسفندان خویش را منع
می کردند از آب تا که مردمان آب دادند خواستند آنکه که آب دهند که جای خالی شود موسی
گفت ایشانرا چیست کار شما که آب نمی دهید گوسفندان را گفتند آب ندهیم ما تا آنکه که ایشان باز گردند

که

که ما مردمان ضعیفیم مزاحمت نتوانیم کرد چون ایشان باز گردند ما از فضل آب گوسفندان را آب دهیم و پدر ما
پیر است و نتواند آب دادن کشیدن لاجرم که گوسفندان بشری از مزاحمت کنند پدر ایشان شعیب بود شعیب بن
نویب بن مدین بن ابراهیم بود ابن عباس گوید پدر زن موسی بود صاحب مدین برادرزاده شعیب بود موسی علیه السلام
ایشان بشنید رحمت آمدش بر ایشان از آن قوم زحمت کرد و از آب فرا تو آورد و گوید فراز آمد و گوسفندان
ایشانرا آب داد و گروهی گفتند چاهی بود نزدیک این هر دو زن سنگی بر سر آن چاه بود که ده تن بایستی
که آنرا بر گیرند موسی علیه السلام آن را از جای برگرفت و ایشانرا آب داد خدای عز و جل گفت فَسَقَى لَهُمَا
ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ
فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ
لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا پس آب داد ایشان را آنگه بر گردید با سایه شد سایه درختی که آنجا بود
گفت ای خداوند من آنرا که تو فرو فرستی از خیری یعنی طعامی محتاجم ابن عباس رضی الله عنه گوید چنان بود که
سبزی و گیاه که خورده بود شکم وی بدید آمده بود از لاغری که گشته بود و از خدای عز و جل هیچ چیز نمی خواست
بجز با محتاج بود و چون ایشان باز خانه شدند و گوسفندان سیراب و بزرگ شکم بودند پدر ایشان گفت
امروز آمدید که نزد چون مرد صفی یافتیم بار ساربانی رحمت کرد و گوسفندان ما را آب داد گفت یکی
برو و او را بیاور یکی آمد نزدیک وی با شرمی تمام دست بر روی نهاد و روی آستین پنهان کرده گفت
پدر من ترا می خواند تا جزا دهد ترا مزد آن آب که برکشیدی ما را وی بر اثر آن دختر روانه شد باد
می آمد و جامه بر تن دختر می چسپانید چنانکه جثه تن وی پدید می آمد موسی علیه السلام آنرا کراهیت کرد
و ویرا گفت تو باز پس می رو و مرا بر راه دلالت می کن اگر خطا کنم تا بروم نزد پدرت انشاء الله

فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ
اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ وچون آمد موسی نزدیک ایشان و ویرا خبر داد ز
احوال خویش گفت مترس که ایشان را بر زمین ما هیچ سلطانی نباشد برستی از قوم ظالم گفت یعنی فرعون
و قوم گفت یکی از ایشان یا پدر مزدور گیر ویرا که بهترین کسی است که مزدور گیری آن کس که قوی
و امین باشد پدر گفت تو چه دانی که قوی و امینست گفت طاقت قوة او از آن دانستم که چون دیدم
آمد نزدیک شما چاه بود گفتم آری و لکن سنگی بر سر است که چهل مرد باید که آنرا بردارد
گفت شعیبا نزدیک آن برفت و ویرا انجا بودیم وی تنها آن سنگ برداشت از آنجا فراتر افکند و
امانت وی آن بود که مرا گفت از پس من همی آی و اگر من راه گم کنم سنگی بینداز از جانب راه
راست گیرم چون نزد ایشان این خبر بشد قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ
إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ
أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ
عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ گفت من خواهم که
بزنی بتو دهم یکی از این دو دختر برآنکه مزدور من باشی هشت سال و اگر تمام کنی ده سال تطوع
فضلی باشد از نزدیک تو نه بشرطی اندر نکاح نخواهم که دشوار بود بر تو بیابی مرا اگر خدای خواهد
از شایستگان گفت موسی آن میان من و آن تو است قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ
أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ

وَكِيلٌ

وَكِيلٌ گفت موسی آن میان من و آن تو است هر کدام مدت که تمام کنم بمن ستمی نه و نه تجاوز
ازان نبود بر من و خدای بر آنچه گوییم گواه است و گویند اقسط عود و شرقا و چون عقد بکرد دختر بوی داد
مر ترا عصا که آدم از بهشت آورده بود جبرئیل از پس مرگ آدم برگرفت و همی داشت تا آنگه که موسی را بدست خواهد داد
گویند که آن میراث همی آمد پیغمبر به پیغمبر تا آنگه که بشعیب رسید و عصا [illegible] نزدیک وی بود آنرا وارث
و سبب آن بود که موسی آن عصا ودیعت نهاده بود فرشته بیامد اندر صورت مردی چون موسی دختر را گفت
که عصا بیار عصا بیاورد گفت این نباید یکی دیگر بیار وی آنرا باز جای برد خواست که یکی دیگر آرد همان دست وی
هیچ دیگر نیامد الا همان را اوفتاد دیگر بار همان و آنرا بیاورد آنگه آن شیخ پشیمان شد و گفت این ودیعتی است
نیز دیگری چون موسی را دید گفت این عصا را بیار موسی گفت که این عصا منست پس میان ایشان خصومت افتاد
اتفاق کردند میان که حکم آن بود اول کس که آید که ایشان سنند فرشته آمد تا حکم کند میان ایشان گفت این را
بر زمین نهید هر که این را بر گیرد ویرا باشد شیخ خواست که بر گیرد نتوانست موسی بر گرفت ابن عباس
گفت اندر سرای شعیب خانه بود که عصاهای پیغمبران نهاده بود و آن دختر که زن موسی بود وی انجا رفتی
و پاک کردی سیزده عصا در آن خانه بود و سیزده بار [illegible]
خانه رو یکی از آن عصاها بیرون آرد تا او که دست فراز کردی بعصای آن پیغمبران بیرون هلاک شدی موسی بود زنی
با خانه این زن خویش را بیافت و عصا وش همی بایست در خانه شد که عصا بیاورد چون زنش آن
بدانست [illegible] گفت این شوهر تو بیغمبری است و برا با این عصا
کاری خواهد بود و اندر بعضی از اخبار آمده است که چون موسی آن عقد بکرد خواست که گوسفند را بچرا
برد شعیب وی را گفت بدان که گوسفندان را چون ببری در راه دو راه از دست چپ رو و زینهار از دست راست مرو

از آن سو اژدهایی بزرگ است ترسم بزی و گوسفندان موسی گوسفندان را راه چپ بر در راه رسید گوسفندان
دست راست رفتند موسی هر چند جهد کرد تا براه چپ نتوانست آوردن موسی بر اثر گوسفندان همی شد که
[illegible] و هیچ اژدها بیامد موسی بخفت گوسفندان چرا می کردند اژدها در آمد
که گوسفندان همه را فرو برد عصا موسی برخاست با وی در جنگ شد تا آنگه که او را بکشت و باز نزدیک موسی آمد
چون موسی بیدار شد عصا دید خون آلود اژدها را دید کشته دانست که حال چه بود و اندر آن عصا قدرتی است
آمد نزدیک شعیب و وی نابینا بود دست بر گوسفندان نهاد [illegible]
شعیب شاد شد بدانست که موسی را اندر آن عصا کاری بزرگ خواهد بود خواست تا ویرا [illegible]
که امسال بچه ما بود ابلق بود آن ترا [illegible] تا عصا بر آن آب زد
گوسفندان از آن می خوردند [illegible] بچه ها آوردند همه ابلق بود و بدانست شعیب که
که آن روزیست موسی را که خدای تعالی او را داده است و بدان شرط که کرده بود وفا کرد فَلَمَّا قَضَى
مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ
امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ
النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ و چون تمام بکرد موسی آن مدت و ببرد اهل خویش را بدید
از جانب کوه آتش گفت اهل خویش را باشید که من بدیدم آتش بود که بیارم شما را از آن خبری و یا پاره
از آتش تا مگر شما گرم باشید ابن عباس گوید که پیغمبر صلعم پرسیدم که موسی کدام اجل تمام بکرد گفت دو تمامترین
وهب گوید که شعیب مهترین دختر بموسی داد و خبر آنست از پیغمبر صلعم که [illegible] مدت صحبت
تمام کرد اگر این خبر درست بود این اولیتر باشد از دیگر قولها مجاهد گوید چون موسی آن اجل تمام بکرد دستوری

خواست

خواست تا بمصر شود بزیارت مادر و برادر و زمستان سرد بود و بر راه راست از بیم ملوک شام نرفت
پس از راه بگشت سوی جانب طور رفت از دست راست در شبی تاریک و سرمای سخت و اثر ولادت
بر اهل [illegible] از بهر آن بایست تا آتش جوید فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ
الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ چون آنجا رسید آواز دادند از کناره وادی دست
راست موسی را اندر آن بقعه مبارک از آن سوی که درخت بود که یا موسی منم خدای تو رب العالمین خدای جهانیان
ابن مسعود گوید آن درخت سمره بود قتاده گوید عوسجه بود دمغیلان گفت که ویرا ندا همی کرد ندا که
بیا و نزدیک درخت بود که ویرا ندا کردند از درخت چنان که گویند فلان ندا کردم از سرای یعنی که من
اندر سرای بود ندا کردم و بخواندم بخلاف آنکه قدریان اندر شدند که درخت محل ندا بود و آن کلامی بود اندر آن درخت
آفرید که اگر چنین بودی بایستی که آن درخت گفتی انی انا الله و او را شریعت آن درخت را بودی و چون این محال بود
معلوم شد که موسی نزدیک درخت بود و ویرا ندا کردند [illegible] یعنی که ندا از درخت شنید
وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا
وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ اسْلُكْ
يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ
جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ
و ندا کردند که بیفکن عصا خویش چون آنرا دید که همی جنبید چنانکه ماری خرد گریخت پشت بر گردانید
و باز نیامد و ویرا ندا کردند یا موسی بیا و مترس که تو از ایمنانی دست اندر گریبان خویش کن تا بیرون آید سپید

بنج کنی و با او نتی را جناح خویش یعنی دست خویش از بیم یعنی چون شجاع دست یعنی تر سو از آن دیگر باید
سوی این جیب کن تا باز بمان حال خویش توقع کونی کشند که و بار بود تا دست بر سینه نهد تا آن بیم کار از ما
بیوی رسیده بود از دل وی بیرون شود آن هردو حجت و برهان اند از خدای تو بفرعون و قوم
وملايه انهم كانوا قوما فاسقين قال رب اني قتلت
نفسا فاخاف ان يقتلون واخي هرون هو افصح مني
لسانا فارسله معي ردا يصدقني اني اخاف ان يكذبون
بزرکان وی که ایشان بودند قومی فاسق گفت یارب من بکشته ام یکی از ایشان ترسم که مرا بکشند
و برادر من هارون فصیح زبان ترست از من بفرست ورا با من یاری تا هوار است گوی
دارد که من ترسم که مرا تکذیب کنند گفت خدای تعالی قوی بکنیم دست تو قال سنشد
عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون
اليكما باياتنا انتما ومن اتبعكما الغالبون
فلما جاءهم موسى باياتنا بينات قالوا ما هذا الا سحر
مفترى وما سمعنا بهذا في ابائنا الاولين گفت خدای
تعالی قوی بکنیم دست تو برادر تو و بدهیم شما را سلطانی و قوتی یعنی حجتی و برهانی تا فرا شما نرسند بحجتها
ما شما و هر که شما را متابعت کند غالب باشند چون آورد بایشان موسی حجتهاء ما ظاهر گفتند نیست
این مردمگر جادویی فرا ساخته و نشنیدیم ما اندر پدران پیشینها قال موسى ربي اعلم
بمن جاء بالهدى من عنده ومن تكون له عاقبة الدار

انه لا يفلح الظالمون وقال فرعون يا ايها الملا ما علمت لكم
من اله غيري فاوقد لي يا هامان على الطين [illegible]
بان کی که هدایت آورد از نزد وی و آن کی که وی را باشد عاقبت محمود اندر سرای دیگر که خود فلاح نکند
کافران را و گفت فرعون یا شما که اشراف اید ندانستم شما را هیچ خدای دیگر جز از من ای برافروز مرا یا هامان
بر گل یعنی خشت پخته بیاور و اول کی بود که خشت پخته کرد چنین گفته اند که هامان فرعون وزیر بوش را هامان
وهو که صرح بنای هامان عمال کرد کرد با پنجاه هزار استاد از بنا کران فراهم آورد بجز از مزدوران
و اتباع ایشان و آن کی که خشت بجمی پختند و درها می ساختند و مسامیر می زدند و او را بر داشتند
بر داشتی عظیم تا بدانجا رسید که هرگز بنا خلق بدان جا نرسیده بود چون باز پرداختند فرعون
بر بالا و آن شد و تیری بینداخت از سوی آسمان با بن آمد خون آلود گفت خدای موسی را بکشتم و فرعون
بر استور بودی که برانجا شد خدای عزوجل جبریل را بفرستاد تا وقت آفتاب فرو شدن تا بزی
بزد آنرا [illegible] بر لشکر فرعون [illegible] هزار هزار مرد [illegible] ان بکشت و پاره اندر دریا افتاد و پاره از سوی
مغرب افتاد هیچ کس نماند که از آن بنا کاری کرده بودند فاجعل لي صرحا لعلي
اطلع الى اله موسى واني لاظنه من الكاذبين واستكبر هو
وجنوده في الارض بغير الحق وظنوا انهم الينا لا يرجعون
بنا کن مرا کوشکی تا مگر من مطلع کردم بخدای موسی و من همی پندارم که وی دروغ همی گوید اندر دعوی که همی
کند یعنی که خدای دیگرست و استکبار کرد او و لشکران او اندر زمین ناحق و پنداشتند که ایشان را با ما نخواهند
آورد فاخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم فانظر كيف

كان عاقبة الظالمين وجعلناهم ائمة يدعون الى
النار ويوم القيامة لا ينصرون . فرا گرفتیم و را و لشکرها و را و بیفکندیم
افکندیم و را اندر دریا بنگر تا چون بود عاقبت ظالمان [illegible] که آن دریا بود که
ورای مصر بود نام وی اساف و خدای تعالی ایشان را غرقه کرد اندران و ما ایشان را امامانی کردیم که همی
یعنی مهترانی که خلق همی خوانند با آتش و روز قیامت نصرت نکنند ایشان را واتبعناهم
في هذه الدنيا لعنة ويوم القيامة هم من المقبوحين
ولقد اتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون
الاولى بصائر للناس وهدى ورحمة لعلهم يتذكرون
و براثر ایشان کاشتیم اندرین دنیا خرابی و عذاب و روز قیامت ایشان را از هلاک کردگان باشند
ابن عباس گوید یعنی خلقت ایشان مقبح و مشوه کرده باشد و رویها سیاه و خود عطا
دادیم موسی را کتاب از پس آنکه هلاک کردیم گروهانی را پیشین تا بصیرتها مردمان را و هدایت
و رحمت تا مگر ایشان پند پذیرند بوسعید خدری رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که می گفت خدای عزوجل هلاک نکرد هیچ گروهی را و اهل هیچ دیه را بعذابی از آسمان از آنگه که تورات
فرو فرستاده است مگر دیهی که ایشان ممسوخ کرد تا همه بوزینه گشتند نبینی که خدای تعالی
همی گوید ولقد اتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى وما كنت
بجانب الغربي اذ قضينا الى موسى الامر وما كنت
من الشاهدين ولكنا انشانا قرونا فتطاول عليهم

العمر وما كنت ثاويا في اهل مدين تتلوا عليهم اياتنا
ولكنا كنا مرسلين وما كنت بجانب الطور اذ نادينا
ولكن رحمة من ربك لتنذر قوما ما اتاهم من نذير
من قبلك لعلهم يتذكرون ونبودی یا محمد بجانب غربی آن
کوه آنگه که خبر دادیم موسی را از کتاب و لازم کردیم و برا عهدها و نبودی آنجا تا از آنجا بازگویی و لیکن
ما بیافریدیم گروهی را و دراز شد برایشان عمر و فراموش کردند عهدها چنانکه گفت فتطاول عليهم الامد
فقست قلوبهم و نبودی مقیم اندر اهل مدین همی خواندی بر ایشان حجتهاء ما و لیکن ما رسول فرستادیم یعنی ترا رسالت
و نبودی یا محمد بجانب آن کوه آنگه که ندا کردیم و لیکن رحمتی بود از خدای تو تا بترسانی گروهی را که نیامده بود
بدیشان هیچ رسول از پیش تو یعنی اهل مکه تا مگر ایشان پند پذیرند وهب گوید موسی علیه السلام گفت اندر
مناجات یا رب مرا بنمای محمد را گفت تو وی را نبینی و لیکن اگر خواهی بدان امت وی را تا آواز ایشان
ترا بشنوانم الله خدای عزوجل گفت یا امت محمد ایشان جواب دادند از اصلاب پدران خویش و اندر خبر آمده
است که خدای عزوجل کتابی نوشت بخط خویش بدو هزار سال پیش از آنکه عرش بیافرید و نهاد اندر ورقی
اس و آنرا در زیر عرش بنهاد آنگه منادی بکرد یا امت محمد رحمت من پیش از غضب
منست دادم شما را پیش از آنکه از من خواهید بیامرزیدم شما را پیش از آنکه استغفار کنید هر که
از شما با من آید گواهی همی دهد که خدای یکی است و محمد رسول او من او را در بهشت فرو آرم و لیکن
رحمة من ربك ولولا ان تصيبهم مصيبة بما قدمت ايديهم
فيقولوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع اياتك

وَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا
لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ
مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سَاحِرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا
بِكُلٍّ كَافِرُونَ داكونه آن بودی که فرا ایشان رسد مصیبتی بانچه ایشان
از پیش فرستاده اند پس کویند ای خدای ما چه بودی اکر فرستیدی با رسولی تا متابعت کردیمی اینها
نورا و از مومنان بودیمی از بس رسولان چون امد بایشان حق از نزد ما یعنی محمد کفتند کفتا
که چه بودی اکر داده شد او را معجزه چنانکه داده بود موسی را ای کافر نکشتند بانچه داده اند موسی را او پیش
کفتند دو جادو اند بیث بایکدیکر داده و کفتند ما بهمه که کر کشتیم و این انکه بود که او جی
از اهل مکه فرستیدند بجهودان مدینه ازو عیلی که ایشانرا بود تا پرسیدند ایشانرا کفتند
ساحران تظاهرا یعنی محمد و موسی علیهما السلام و ما بهر دو کافر شویم یعنی کافرانیم قُلْ فَأْتُوا
بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ
أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بکو یا محمد بیارید کتابی از نزد خدای
راه نماینده تر از این هر دو تا من آنرا متابعت کنم اکر شما راست میکویید پس اکر اجابت نکنند ترا و
نیارند بدانکه ایشان متابعت هوای خویش میکنند نه متابعت حجت و که بود بیراه تر از ان
متابعت کند هوای خویش را بی حدایتی از خدای و خدای راه ننماید قوم ظالمان و ستمکاران

ولقد

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ
بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
و هر دو بیان کردیم ایشان را خبر دادن از حال امم و دنیا تا چنان است که کوئی اخرت می بینند
و آن کسانی که داده ایم ایشانرا کتاب از پیش آن ایشان یعنی ایمان دارند اهل کتاب و چون
خوانده بر ایشان کویند ایمان آوردیم بدانکه آن حق است از خدای ما که ما از پیش آن مسلمان بودیم
ایشان باشند که بدهند مزد ایشان دو باره بدان صبر که ایشان میکنند بر دین خویش کتاب
اول کتاب لاحق بر هر دو ایمان آوردند و دفع کنند بنیکویی بدی را و از انچه ما ایشان روزی کرده ایم نفقه
کنند وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا
وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ إِنَّكَ
لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ و چون بشنوند لغو یعنی سخن زشت روی بکردانند از آن و کویند مار است
عملها ما و شما راست عملهای شما سلام باد بر شما ما نمی جوییم نادانرا محمد صلی الله علیه و سلم
کفت بو طالب را که بکوی لا اله الا الله اشهد بها لک یوم القیمة و انرا لفظی دیکر اجابت نکرد
الغیامة بدان روش کو داند یعنی خدای عز و جل فرو فرستاد انک لا تهدی تو راه ننمای انکس را که دوست داری
ولکن خدای راه نماید انرا که خواهد و وی داناتر است براه یافتکان جبیر بن مطعم روایت کند از

خویش که میکفت امروز وقت که وحی الهی کردند محمد صلی الله علیه و سلم مجلس نشسته بکر
ابو بکر صدیق رضی الله عنه و قتی اکنون محمد صلی الله علیه و سلم و برا امروز حالت یافت که
وحی میامد آن بود که بشنید که و برا می کفتند انک لا تهدی من احببت و حارث بن عثمان کفت
محمد صلی الله علیه و سلم ما دانیم که تو بر حقی و لکن تو را متابعت نتوانیم کرد که محمد عرب مخالف اند
تو را ما طاقت ایشان نداریم ما را از مکه بیرون کنید خدای عز و جل از ایشان خبر داد و کفت
وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا
أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ
شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
و کفتند اکر ما متابعت کنیم هدایت را با تو بهم ما را بربایند از زمین ما یعنی مکه ای نه ما ایشانرا
تمکین کرده ایم از حرم ایمن اندر جاهلیت غارت میکردند بمکه که را مکر مکه جمع میکند بجزی که
ایشان میوها از هر جنسی روزی از نزد ما و لکن بیشتری از ایشان ندانند
وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ
لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ
وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ
و چند هلاک کردیم از دیهها که اهل آن بطر و طغیان کردند اندر معیشت ایشان پس آن مساکن
ایشان نکرفت ازان از بر ایشان مکر اندکی و ما بودیم وارث ایشان و نبود خدای تو هلاک کنند دیهها را

تا بفرستد

تا بفرستد اندر اصل آن رسولی یعنی اندر مکه که بر ایشان خواند حجتهای ما و ما نبودیم هلاک کننده
دیهها مکر که اهل آن ظالم بودندی وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَفَمَنْ
وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ
و هر چه شما را داده اند از هر چه دادن منفعت زندکانی دنیا است و زینت آن و انچه نزد خدایست
بهتر و باقی تر ای نمی توانند که چنین است ای انکس که وعده کنیم و برا وعده نیکو یعنی بهشت می
فرا آن رسد چنان باشد که و برا منفعت دهیم متاع زندکانی دنیا اندامی بود در قیامت ازان کسانی
باشد که حاضر آورده باشند و برا اندر دوزخ و آن روز که ندا کند ایشانرا فَيَقُولُ أَيْنَ
شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ
الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا
تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ وَقِيلَ
ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا
الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ کویند کجا اند شرکاء من
آن کسانی که شما میکفتید اندر دنیا که ایشان شرکاء من اند کویند آن کسانی که واجب شد بر ایشان
عذاب و آن مهتران کفار اند ای خدای ما ایشان آن کسانی اند که ایشانرا بیراه بکرده ایم بیراه کردیم
ایشانرا چنانک بیراه کشته ایم بیزار کشتیم از عبادت ایشان ما تو ما را نپرستیدند ایشان و کویند

کافران را جواب اینست ... شرکت ایشان ... بخوانند ایشان را اجابت
نکنند ایشان را و ببینند عذاب ... ایشان را یا قیدی ... عذاب

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ فَعَمِيَتْ
عَلَيْهِمُ الْأَنبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ فَأَمَّا مَن تَابَ
وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

و آن روز که ندا کند ایشان را گوید چه جواب داده اید رسولان را پوشیده کرد بر ایشان خبرها آن
روز یعنی هیچ عذر و حجت نباشد ایشان را که خدای عز و جل عذر و حجت از دنیا ظاهر کرده است و ایشان
از یکدیگر نپرسند و حجت نیاوند و از انساب شان نپرسند که از انساب پرسند یعنی از کسب و عمل ایشان
پرسند و اما آن کسانی که توبه کنند و ایمان آرند و کار نیکو کنند روز بود که از رستگاران بود و خدای
تو بیافریند آنچه خواهد و اختیار کند آنچه خواهد آنچه خیرت ایشان اندر آن بود و گفته اند نبود ایشان را
مگر اینکه خدای تعالی ایشان را اختیار کرد و سعید بن المسیب روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که گفت خدای تعالی صحابت مرا اختیار کرد بر جمله مسلمانان مگر انبیا و رسولان و از اصحاب من
چهار کس اختیار کرده است ابو بکر و عمر و عثمان
و علی و ایشان را بهترین اصحاب من کرده است و هیچ کس نیست از اصحاب که
اندر وی خیری هست و از امت من اختیار کرده است چهار قرن را از بر اصحاب من و صحب بن منبه
گوید اندر معنی این آیت خدای عز و جل از مرغان کبوتر را اختیار کرده است والله اعلم

و

١٢٦

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ
إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ
يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

و خدای تو داند آنچه پوشیده در سینه های ایشان یعنی سینه و دلهای ایشان و آنچه پیدا کنند و اوست خدای نیست خدای
جز او و ویراست شکر اندر دنیا و آخرت و اوراست حکم و باز گردانند شما را بگوی یا محمد اگر بسازد خدای تعالی
بر شما دایم گرداند شب را تا روز قیامت که بود خدایی جز او خدای که آورد شما را روشنایی نمی شنوید
بگوی ای محمد اگر کند خدای بر شما روز دایم تا روز قیامت بی شب کیست خدای جز او خدای که
آرد شما را شب که آرام گیرید اندر آن آیا نمی بینید
وَمِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ
و از رحمت خدای است که آفریده است شما را شب و روز تا آرام گیرید اندر آن یعنی شب و بجوید
از فضل خدای و تا مگر شما شکر کنید بدان و از بزرگی حکمت خدای عز و جل آنست که شب و روز آفریده است
اگر همه وقت روز بودی هر کس خویشتن را بکشتی و اگر همه شب بودی کارها بر خلق ببستی و آن
روز که ندا کند ایشان را گوید کجا اند این انبازان من که شما می گفتید اندر دنیا که ایشان انبازان من اند

١٢٧

وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ
الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ و بیرون آوردیم از هر امتی رسولی یعنی
رسول ایشان تا گواهی دهد بر ایشان و گفتیم بیارید برهانها خویش بر آن دعوی که می کردید
پس بدانستند که حق و توحید خدای راست و گم شد از ایشان آنچه می گفتند از دروغ
محمد بن اسحق گوید که قارون عم موسی بود هم پدر و هم مادر و گروهی گفتند پسر عم وی بود و پیشتر
از مفسران برین اند و موسی نیکو روی بود و بر اندر خوانندی از روشنی که روی وی بود و اندر بنی اسرائیل
ولکن منافق بود و هیچ کس نبود بعد از موسی
کس نبودی که توریة بهتر از وی خواندی و هرون و چنانکه بعلم توریة ارفق و نیکوتر از وی و ترا که تو
از وی و لکن طاغی گشت تا آنکه که هلاک شد و سبب هلاک وی که سعید که خدای عز و جل وحی کرد که
قوم خویش را فرمای که هر یکی چهار رشته سبز از چهار گوشه ردای خویش بیاویزند چنانکه لون آن رشته
لون آن آسمان رنگ باشد موسی گفت یا رب چرا فرمودی بنی اسرائیل را بدین خدای عز و جل گفت بنی اسرائیل مردمانی
غافل اند خواستم که اندر جامه های ایشان علامتی باشد که آن را ببینند یاد کنند که من کلام خویش از
آسمان بدیشان فرستاده ام موسی گفت ای خدای همه رداهای کنند که بنادانند که بنی اسرائیل کار
این خیر خط را حقیر دارند خدای عز و جل گفت یا موسی ان الصغیر من امری لیس بصغیر چه از فرمان
من خرد باشد و لکن اگر ایشان مرا طاعت ندارند اندر کار خرد مرا طاعت ندارند اندر کار بزرگ
موسی بنی اسرائیل را بخواند و گفت خدای عز و جل شما را می فرماید که چهار رشته سبز از چهار گوشه ردا
بیاویزید چنانکه لون آن لون آسمان باشد تا مرا که فرمان تکرید مرا یاد کنید بنی اسرائیل چنان
بکردند که موسی فرموده بود قارون استکبار کرد و بر طاعت نداشت و گفت خداوندان ما کنان این چنین

از ین

١٢٨

از بهر آن کنند تا ایشان از دیگران جدا کردند میز شویند و آنکه که موسی دریا بگذشت و رتبت حبوره
بهارون کرد و حبور را ریاست مذبح بودی که هر که خواستی که قربانی کند آن را بهارون سپردی تا وی
آن را بمذبح نهادی آتش از آسمان بیامدی و آن را بخوردی قارون را از آن خشم آمد گفت یا موسی رسالت
ترا و رسالت حبور را هارون را و من خود بهیچ چیز ندارم و من توریة بهتر خوانم از شما موسی گفت من
این بهارون نکردم بلک خدای باو کرده است گفت که کرد من این باور ندارم از تو تا بیان آن نکنی
روسا بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت عصاهای خویش را بیارید همه عصاها بیاوردند آن را حرمه بکرد
و اندر قبه خویش ستکلی که خداوند را سبحانه و تعالی می پرستیدند جز باد کرده عصا هارون برگ سبز
بر آورده بود و از درخت بادام بود موسی گفت یا قارون می بینی قارون گفت این عجبتر نیست از دیگر
جادوییها دیگر که می کنی و اعتزل قارون با اتباعه من موسی قارون جدا باز شد با اتباع خویش
از موسی و قوم وی و موسی با وی مدارا می کرد از بهر آن قرابت که میان ایشان بود و بر او رنج می داشتی
هر وقتی و عصیان و تکبر و تجبر کردن می فزودی تا آنکه که بنشد سرایی بیافت و در آن از زر بیافت
و بر دیوارها و آن صحنها زر بر نشاند و گروهی از اشراف بنی اسرائیل بامداد و شبانگاه نزدیک وی بودی
شدندی و طعام وی می خوردندی و حدیث می کردندی با وی و با همدیگر می خندیدندی ابن عباس گوید که
چون خدای عز و جل حکم زکوة بر موسی فرو فرستاد قارون بیامد و با موسی صلح کرد از هزار هزار دینار یک دیناری
و از هزار هزار درم یک درمی و از هزار هزار گوسفند یک گوسفندی و از انواع مرهزار یکی را آنکه قارون
باز خانه شد حساب برگرفت بسیار شد دلش نداد که بدهد بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت موسی شما را
چیزها فرمود و طاعت داشتید کنون خواهد که مالها شما از شما فرا گیرد گفتند سید مایی آنچه فرمایی آن کنیم

گفت فلان زن را که زنا کرده بیارید و وی را چیزی فرا دهید تا خویشتن بر موسی نهد و وی را قذف کند با خویشتن
چون موسی آن بکرده باشد بنی اسرائیل بر موسی بیرون آیند و وی را بکشند پس ایشان آن زن را بخواندند تا قارون
وی را هزار درم بداد بپذیرفت و گروهی گفتند طاعت و خواهیم و ترا با زنان خویش بیامیزیم بدان که موسی قذف
کنی بخویشتن فردا الا که بنی اسرائیل حاضر آیند بجمعه دیگر روز بنی اسرائیل گرد آمدند و قارون آمد بر موسی
و برا گفت بنی اسرائیل گرد آمده اند وجمع آمده اند که تو بیرون آیی و ایشان را پند دهی و حکم کنی میان
بیرون آمد و برخاست اندر میان ایشان و گفت یا بنی اسرائیل هر کس که دزدی کند دست وی ببرند و هر که
زنا کند و محصن بود رجم کنند قارون برا گفت اگر چه تو باشی گفت آری و اگر من باشم گفت بنی اسرائیل
می گویند که تو زنا کرده با فلانه موسی گفت وی را بخوانند اگر او گوید من چنین کرده ام رجم کنند او را طلب
کردند و عشوه دادند که دلیر باش که چندین نعمت ترا خواهند داد چون سامان موسی علیه السلام وی را گفت من با تو
چنین کرده ام که ایشان می گویند بدان خدایی که توریة فرو فرستاد بموسی و دریا بشکافت بنی اسرائیل را که
راست بگوی خدای عز و جل آن زن را در یافت بتوفیق با خویشتن گفت امروز توبه کنم تا خدای عز و جل توبت
من قبول کند بهتر از آن که رسول خدای را بدروغ و علت مال رسوا کنم و او را بی جرم پس گفت یا رسول الله
ایشان دروغ می گویند و قارون مرا جعل بداده است برا که من ترا قذف کنم بخویشتن موسی علیه السلام بسجده
در افتاد و زار بگریست و گفت یا خدای کریم اگر من رسول تو ام ازیشان خشم خویش ایشان را بنمای خدای تعالی
وحی کرد بموسی که زمین را اندر فرمان تو کردم بفرمای زمین را تا هر چه خواهی کند که طاعت دارد موسی گفت
یا قوم که خدای تعالی مرا فرستاد است بقارون چنانکه فرستاد بفرعون هر که با وی متفق شده است جای خویش نگه دارید
و هر که با من است از وی جدا شوید قارون جدا شد و جمع کس با وی بر قرار ماند دوتن موسی گفت یا ارض خذیهم بگیر ایشان را

بگرفت ایشان را تا بزانو هم پس گفت بگیر یا زمین ایشان بگرفت تا میانهاشان پس گفت یا زمین بگیر ایشان را
بگرفت تا گردنها قارون و اصحاب وی همه زاری می کردند و تضرع می نمودند بموسی و قارون بخدای و بحق رحم
بر وی سوگند می داد تا چنین گفته اند که هفتاد بار سوگند می داد و استغاثت همی کرد موسی بسبب اللتات نمی کرد ان
خشم که داشت پس گفت یا زمین بگیر ایشان را زمین از بالای سر ایشان در آمد و غرق کرد خدای عز و جل موسی
را بو عتاب کرد که چه مضطر دیدی داوری یا موسی هفتاد بار استغاثت بتو کرد و رحمت نکردی اگر یکبار بمن استغاثه کردی
او را اجابت کردمی قریبا مجیبا ام ازین و مجیب با فندی قتاده گوید چنین گفته است ان پیشینکان که هر روزی به
مقدار قامت مردی بزمین فروتر همی شود تا روز قیامت و بنی اسرائیل با یکدیگر همی گفتند که موسی دعا
بر قارون از بهر آن کرد تا سرای و مال و گنجها او بر گیرد موسی دعا کرد تا خدای عز و جل سرایها و مال و گنجها وی
همه بزمین فرو شد و وحی آمد بموسی که بعد ازین زمین را در فرمان هیچ کس نکنم تا چنین نکند و بدان خدای
عز و جل قارون را صفت کرد بدان که می گفت که بر قوم خویش کردی می کنند معنیش آن بود که فرعون
وی را ملکت بنی اسرائیل داده بود تا آنکه عمر بود ستم بسیار کردی بر ایشان و زیادت بسیار جستی این قول
ابن عباس است و گروهی گفتند بغی معنی آن بود که تکبر کردی بر ایشان و مال و فرزندان بسیار داشت
شهر بن حوشب گوید بغی معنی آن بود که یک وجب اندر بالای جامه خود بیفزود و خدای عز و جل وی را مالها و اولاد
داده بود تا بدان حد که نوشته است اندر انجیل که کلید خزینها قارون شصت شتر بار بوده هر
شتری قوی محمل هر کلیدی مقدار انگشتی و بر هر کلیدی گنجی و گفته اند هر کجا می شدی آن کلیدها با خود
می بردی و از اصل بود و سنگی بود پس چوبین بفرمود سیم و چون گران بود بفرمود تا از پوست گاو بکردند
هر کلیدی بمقدار انگشتی مسیب بن شریک گوید که آن کلیدها چهار صد هزار بود اندر جهان و بدان زار

مکتبه همی کرد هیچ کسی گفتی انما اوتیته علی علم عندی خدای تعالی مرا اهل این دانست و مرا تفضیل کرد بر شما
بدین چیز چنانکه بعلم تفضیل کرد بر شما و گروهی گفتند کیمیا دانست از بهر آن گفت علی علم عندی سعید
بن المسیب گوید موسی کیمیا دانستی سبکی از علم آن یوشع بن نون را بیاموخت پس قارون ایشان را
بفریفت تا علم ایشان با علم خویش جمع کرد و کیمیا تمامی بیاموخت و اندر خبری چنین آمده است که خدای
عز و جل کیمیا بیاموخت مر موسی را پس موسی خواهر خود را بیاموخت خواهر وی قارون را بیاموخت سبب آن
بود که مال جمع کرد و شنیده ایم که بر اثر اسب جبرئیل علیه السلام نباتی برست و آن کیمیا بود قارون آن را
بدید آن روز که سامری آن خاک زیر اسب جبرئیل برداشت و گروهی گفتند که قارون بدان علم که دعوی کرد
علم تصرف می خواست اندر تجارت و زراعت و انواع مکاسب و مطالب و ان سلیمان دارانی خبر
آورده است که می گفت ابلیس بدین آمد قارون را و قارون و قارون چهل سال اندر کوهی نشسته بود
خدای را می پرستید و همه بنی اسرائیل بر عبادت داشته بود و ابلیس شیاطین خود را مهمان بفرستادی
و هیچ کس بوی راه نیافته بودند پس خود بدین آمد حجرا و مقابل او بنشست بعبادت و عبادت همی کرد خدای را
چنانکه وی می کرد تا آنکه قارون را قهر کرد بعبادت و برا گوش نهاد و سخن می فرا شنید ابلیس ورا گفت
یا قارون ما بسنده کردیم بدانچه ما اندر آنیم که بیمار یار از بنی اسرائیل فرا نپرسیم و بجماعت اندر جماعتها ایشان نرویم
و بجنازها اندر جنازه بنی اسرائیل نماز نکنیم و او را از کوه فرود آورد بیاوردش از کنشت جهودان و ورد ایشان را طعام همی
آوردند ابلیس ورا گفت با قارون رضا دادیم با یک روز آدینه کار کنیم بر کنیت و روزی کسب کنیم
و روزی تعبد و از آن کسب خویش صدقه دهیم و نفقه کنیم چون ایشان بدان مشغول شدند ابلیس خویشتن
را از میان ایشان بیرون برد و قارون را بگذاشت و در دنیا بر قارون بگشاد تا بدین مقام رسید و روزی قارون

هر قفلی اندر زر نقره و جاویا ابریشمی تا ماهی سند که چهار هزار اسب سقیل و جاریها معصفر و افکنده داشت
مثالی گوید قارون خود بر اشتری سپید نشسته بود و زین زرین بر وی و با وی چهار هزار سوار و سپید
که سیاه داشت همه کوهر و جواهر بر اسبها سقیل نشسته با وی سیصد مرکب که جامه معصفر پوشیده
و ... دانشمندان خواستند چون زینت وی دیدند مثل آن تمنا کردند و اهل علم ایشان را وعظ همی کردند
... عاقبت می بینید بران تمنا همی کردند تا ایشان شدند ... بکردم از حدیث قارون تا ... بود
خدای عز و جل اندر کار بخود و لغت اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ
فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ
بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ
نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ الْمُفْسِدِينَ خود قارون بود از قوم موسی و بیرون آمد بر ایشان و ما داده بودیم و برا
از گنجها آنچه کلیدهاش گران بکردی بار گروهی از مردان قوت ناتوانی بر خیزند گروهی گفتند عصبه
از سه باشد تا ده قتاده گوید عصبه از ده باشد تا چهل گروهی گفتند شصت باشد و گروهی گفتند
هفتاد آنگه که گفت و برا قوم وی شادی مکن بدانکه مال و دست دارد شادی کنندگان که تکبر کنند و شکر نکنند
و بجوی اندر آن که خدای داده است ترا سرای آخرت و فراموش مکن نصیب خویش از دنیا یعنی عمل آخرت ...
تا بدان نجات یابد علی رضی الله عنه گوید فراموش مکن صحت و قوت و برنایی خویش و نشاط و توانگری
خویش که بدان آخرت جوی حسن بصری گوید اندر دنیا مقدار کفاف بیش مجوی و گفته اند فراموش مکن که حظ از دنیا بیش

وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي
أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ
مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

و نیکویی کن چنانکه خدای با تو نیکویی کرده است مجوی فساد اندر زمین که خدای دوست ندارد مفسدان را گفت
قارون خود مرا این مال بر علمی که نزد من است چنانکه یاد کردیم ای ندانست که خدای هلاک کرده است از پیش
وی از قرون کافران آن کسانی که ایشان سخت تر بودند از قارون اندر قوت و بیشتر بودند اندر عدد و نپرسند
از گناهان ایشان مجرمان یعنی شما را ایشان را بدوزخ برند بجاهی که بنگرید گناه ایشان را نپرسند

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا
يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ وَقَالَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ
صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ بیرون امد بر قوم خویش اندر زینت خویش

گفت آن کسانی که همی خواستند زندگانی دنیا که کاشکی ما را بودی چنانکه قارون را که وی صاحب حظی
بزرگ است اندر دنیا و گفتند آن کسانی که دانا بودند ایشان را علم وای بر شما باد ثواب خدای بهتر بود آن کسانی
که ایمان آورد و کار شایسته کرد و نرسد بدین سخن مگر صابران را بر طاعت خدای و بر دین وی

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ

بالامس

بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الْكَافِرُونَ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا پس فرو بردیم ویرا و سرای

ویرا و زمین و نبود ویرا هیچ جماعتی که ویرا نصرت کردندی از دون خدای و نبود از جمله آن کسانی که باز ایستند
از عذاب و گفت آن کسانی که تمنی می کردند جایگاه وی دیگر بار چنان که همی گفتند و بنگر خدای عز و جل گسترانید روزی
آنرا که خواهد از بندگان خویش و تنگ بکند آنرا که خواهد اگر نه آنرا بودی که منت نهاده است بر ما و فرو بردی
و بیکدیگر انی و همی بینی که فلاح نکنند کافران آن سرای آخرة است آن کسانی را دهیم لِلَّذِينَ

لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ مَنْ
جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى
الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

که نخواهند تکبری اندر زمین بمعصیت کردن و بعبادت کردن جز از خدای و مال بناحق فرا گرفتن
و عاقبت محمود یعنی بهشت مسلمانان و متقیان را باشد هر که نیکویی آرد ویرا بود بهتر از آن و هر که آرد
بدی جزا ندهند آن کسانی را که کرده باشند بدیها الا آنچ همی کرده باشند یعنی یکی بیکی مقابل
چون پیغمبر صلعم از غار بیرون آمد بشب و بهجرت شد از سوی مدینه نتوانست که براه برود
و براه بگرفت همی رفت چون ایمن شد باراه آمد چون بجحفه رسید میان مکه و مدینه فرو آمد راه
مکه بشناخت و برا اور فتی مولد خویش آمد جبریل گفت و گفت آرزومند گشته بشهر خویش و مولد
خویش گفت آری گفت خدای ترا بازآورد بمکه قاهر و غالب بر ایشان خدای عز و جل فرو فرستاد اندر جحفه بمکه

و بدین آیه إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي
أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ خدای ان

کسانی که خود مشتاق است بوطن و آن خدای که فریضه کرده است بر تو عمل قرآن باز برد ترا با معاد تو بگوی
خدای من بهتر داند آن کسی را که او را هدایت و آن کس را که اندر ضلالت بود ظاهر آنکه بیک گرد که نبینی
مباش این وعده که ما ترا کرده ایم که ما قرآن بر تو فرو فرستادیم ترا و عمل نا کرده و ترا امید نداشتی

چنانکه گفت وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً
مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ
اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ و امید همی نداشتی که فرو فرستند بر تو کتاب و لکن رحمتی بود از خدای تو

نگر تا نباشی یاور کافران را و منع مکناد ترا از حجتهای خدای پس از آنکه فرو فرستادند بر تو و آن از دعوت
بود که ویرا همی خوانند با دین پدران می و بخوان خلق را با خدای خویش و مباش از جمله مشرکان وَلَا تَدْعُ

مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

و مخوان با خدای خدای دیگر نیست هیچ خدای مگر او هر چیزی هلاک شود مگر جهت وی علما گفتند
هلاک نشود که گفتند ذات و صفات باری سبحانه و تعالی و دین وی و ملکت وی وجه اوست
چنانکه عبادة بن الصامت گوید روز قیامت دنیا را بیارند گویند جدا کنید آنچ روزی خدا را است جدا
کنید و باقی را فرمایند تا اندر دوزخ افکنند هلاک شود مگر خدای عز و جل و بهشت و دوزخ
و عرش لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ حکم و برا است و با وی گردید همه والله اعلم

تفسیر سورة العنکبوت

این سورة مکیست و آیاتش شصت و نه است و کلماتش هفصد و هشتاد اند و حروفش چهار
هزار و صد و نود و نه است ابی بن کعب گوید که پیغمبر صلعم گفت هر که برخواند سورة العنکبوت ویرا بود
ده مرد بعدد جمله مومنان و منافقان سورة العنکبوت تسع و ستون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

ای همی پندارند مردمان که بنا کرده اند مرنج مشرکان ایشان را آزمایش نیست تا پدید آید صادق از کاذب
و مخلص از منافق و بگذارندشان بدان مقدار که گویند ایمان آوردیم و ایشان را فتنه نکنند و هیچ بلا و مصیبت
نماند و این اندر گروهی آمد از مسلمانان که مشرکان ایشان را می رنجانیدند چون عمار بن یاسر
که ویرا عذاب می کردند و چون مهجع بن عبدالله مولی عمر بن الخطاب رضی الله عنه اول کسی را که بکشتند روز بدر پیغمبر صلعم ویرا
گفت سید الشهداء یوم القیمة و بدین ... خدای عز و جل این آیت فرستاد و اکنون مسلمانان را تسلیت کرد

و دل بازداد و گفت وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ و حقا که فتنه کرده ایم آن کسانی که از پیش ایشان بودند پس ببیند خود خدای و بداند معلوم خویش

و مر دروغ آن کسانی را که راست گوی شده و بدانند منافقان دروغ زبان را یا همی پندارند آن کسانی که بدیها همی کنند
که از ما بگریزند و نتوانیم ایشان را دریافتن بد حکم که ایشان همی کنند هر که طمع دارد که دیدار خدای ویرا همی ترسید از عذاب وی

سزد جهانست و علم خدای تعالی شرابر عتاب بود دنسه و او شنوا با قوال شما علم می دانست به احوال و افعال
شما وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ
هر که جهاد کند خود جهاد خویشتن را کند یعنی ثواب و منفعت او را بود و خود خدای تعالی بی نیازست
از خلقان و آن کسانی که ایمان آوردند و کارها نیکو کردند کنیم ایشان را گناهان و بدیها
ایشان و جزا دهیم ایشان را نیکوتر از آنچه می کردند وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ
حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ
فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ و وصیت کردیم مردمان را به پدر و مادر خود نیکویی کنند با ایشان و اگر جهد
کنند با تو تا شرک آوری بمن آن چیزی که ترا نیست بدان علم یعنی دانی که مرا شریک نیست طاعت
مکن ایشان را که مرجع شما با ماست خبر دهیم شما را بدانچه می کردید واین اندر شان سعد بن ابی وقاص
فرو آمده است چون وی مسلمان شد مادر وی گفت از دین برگشتی بخدای که هیچ سقف از
کرما و سرما نکاه ندارد و هیچ نخوردم و نیاشامم تا آنکه که کافر شوی پس وی با ستاد سه روز هیچ
نخورد و اندر هیچ سایه ننشست سعد الله وکیله کرد ان پیغمبر صلعم خاموش شد خدای عز و جل
فرو فرستاد این آیت و اندر سوره لقمان است و احقاف سعد صلعم و برادر بود تا با وی نیکویی کنه
و لکن اندر شرک وی را طاعت ندارد و کی از سعد صلعم سوال کرد که نیکویی با که کنم و طاعت کرا دارم
کنت

ت مادر را و انس رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت بهشت اندر زیر قدم مادرانست وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ
كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا
كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ
و آن کسانی که ایمان آوردند و کارها شایسته کردند ایشان را در آریم اندر زمره شایستگان و از مردمان
کس است که می گوید ایمان آوردیم بخدای چون رنجه دارند وی را اندر حق خدای نهد فتنه مردمان چون
عذاب خدای سبب آن از ایمان برگردند و اگر آید مومنان را نصرتی از خدای تو گویند این منافقان
ما با شما بودیم ای نیست خدای عز و جل دانا تر بدانچه اندر دلها خلقانست وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ
آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ
مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و خود داند خدای آن کسانی
که ایمان آورده اند و داند منافقان تا تمیز کند به فتنها و بلاها و گفتند آن کسانی که کافر بودند از اهل
مکه آن کسانی را که ایمان آورده بودند متابعت کنید دین ما را تا ما برگیریم از شما گناهان شما را خدای
تعالی ایشان را تکذیب کرد و گفت برنگیرند از خطاها ایشان هیچ چیز و خود ایشان دروغ زنانند
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ

أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ
و برگیرند هر یکی گرانیها گناه خویش و گرانیها دیگر یعنی گناهان آن کسانی که ایشان را گمراه کرده باشند ایشان را با گرانیها ایشان
و بپرسند ایشان را روز قیامت از آنچه می ساختند از دروغ و خود بفرستادیم نوح را بقوم وی و بایستاد
اندر میان ایشان هزار سال مگر پنجاه سال فرا گرفت ایشان را طوفان و ایشان ظالم بودند ابن عباس گوید
نوح را بخلق فرستادند چون چهل ساله بود مخلق را دعوت کرد هزار سال مگر پنجاه سال و از پس طوفان شصت
سال بزیست تا خلق بسیار شدند فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا
آيَةً لِلْعَالَمِينَ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ
و برهانیدیم وی را و اصحاب وی را آن کشتی را و آن کشتی را آیتی کردیم خلقان را و یاد کن ابراهیم را آنگه که گفت
قوم خویش را بپرستید خدا را و بترسید از وی آن بهترست شما را اگر می دانید و خود می پرستید
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ
الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ
إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ از دون خدای بتان را و می گویند دروغی که بتان را خدای خود می خوانید خود
آن کسانی که می پرستید از دون خدای قادر نباشند بر آنکه شما را روزی دهند بجویید نزد یک خدای
روزی و بپرستید وی را و شکر کنید و بر او باز می خواهند بود شما را و اگر تکذیب کنید خود تکذیب کردند
است

است امتانی از پیش شما و نیست بر رسول مگر رسانیدن ظاهر أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ
اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ
اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ
تُقْلَبُونَ ای نمی بینید که چون ابتدا می کند خدای تعالی خلق را آنگه اعادت کند از آن خود آن بر خدای
آسانست بگوی بروید اندر زمین و بنگرید تا چون ابتدا می کند خدای عز و جل خلق را و آن که می خوانند آنکه
خدای تعالی ابتدا کند و باز آفریند از بعد دیگر ان پس مرگ که خدای عز و جل بر هر چیزی که خلق تواناست
عذاب کند آن را که خواهد و رحمت کند آن را که خواهد و باز پس گردانند شما را وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي
وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا
أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و شما اندر نگذرید اندر زمین و نه اهل آسمان اندر آسمان و نیست
شما را از دون خدای هیچ دوست و هیچ نام و آن کسانی که کافر شدند بحجتها خدای تعالی و بدیدار وی ایشانند که
نومید شده اند از رحمت من و ایشان اند که ایشان راست عذابی دردنمای و این فصلی است که یاد کرده است در
میان قصه ابراهیم از تحذیر و تنکیر اهل مکه آنگه که قصه ابراهیم آمد و نبود جواب قوم وی مگر آنکه گفتند بکشید وی را
و یا بسوزید وی را پس برهانید خدای وی را از آتش خود اندران عبرتهاست گروهانی را که ایمان آرند

وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بينكم في الحيوة الدنيا ثم
يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا وما
ويكم النار وما لكم من ناصرين فامن له لوط وقال اني مهاجر
الى ربي انه هو العزيز الحكيم ووهبنا له اسحق ويعقوب وجعلنا
في ذريته النبوة والكتاب وآتيناه اجره في الدنيا وانه في الآخرة
لمن الصالحين خوذ فرا گرفتید از دون خدای بتانرا و آن دوستی است میان شما اندر زندگانی
دنیا اندر روز قیامت کافر شود برخی از شما برخی و بتان بیزار شوند ازان کسی که ایشان را پرستیدند و لعنت کنند برخی
از شما برخی را و ما وای شما دوزخ است یعنی عذاب و نیست شما را هیچ یاری و ایمان آورد یعنی لوط و گفت من هجرة
می کنم با خدای خویش پس هجرت کرد از سواد کوفه بحران شد انگه بشام شد با برادرزاده و زن خویش ساره
و ابراهیم اول کسی بود که هجرت کرد خود خدای او ستت که عزیز است و دانا است و عطا دادیم و برا
اسحق و یعقوب و بنهادیم اندر ذریت وی پیغمبری و کتاب یعنی توریة و بدادیم و برا مزد وی اندر دنیا و وی
در آخرة از جمله شایستگان باشد یعنی اندر زمره نیکوکاران ولوطا اذ قال لقومه
ائنكم لتأتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين
ائنكم لتأتون الرجال وتقطعون السبيل وتأتون في
ناديكم المنكر و یاد کن لوط را انگه که گفت قوم خویش را ای شما می کنید خصلتی پلید که نکرده است
سبقت بر شما بدان هیچ کس از خلقان ای شما قصد مردان می کنید و راه می زنید و می کنید اندر مجلس خویش
منکرات یعنی که بشما یکدیگر در خوت می کنید و بسنگ می اندازید سعد صلعم گفت ایشان اندر مجلسها خویش

بشنیدی

بشنیدی و هر که از ایشان کاسه گبچه بر دل خویش نهاده بودی هر کی که با ایشان بگذشتی اندوه گذری
با وه آن بیسی اندر افتادی هر که اندر وی افتادی انگس او لیتی بودی مجاهد گوید منکرات آن بود که
با یکدیگر مواقعت کردندی اندر مجلسهای ایشان فما كان جواب قومه الا ان
قالوا ائتنا بعذاب الله ان كنت من الصادقين قال رب
انصرني على القوم المفسدين ولما جاءت رسلنا ابرهيم بالبشرى
قالوا انا مهلكوا اهل هذه القرية ان اهلها كانوا ظالمين
پس نبود جواب قوم وی مگر آنکه گفتند بیار بعذاب مارا یعنی بیاور با عذاب خدای اگر تو راست گوی اندر
وعده عذاب گفت لوط یارب مرا نصرت ده برین قوم تباه کاران را و چون آمدند رسولان ما با ابراهیم
بشارت کنند ما هلاک خواهیم کرد اهل این دیه که اهل آن دیه ظالمان بودند قال ان فيها
لوطا قالوا نحن اعلم بمن فيها لننجينه واهله الا امرأته كانت
من الغابرين ولما ان جاءت رسلنا لوطا سيء بهم وضاق بهم
ذرعا وقالوا لا تخف ولا تحزن انا منجوك واهلك الا امرأتك
كانت من الغابرين گفت ابراهیم فریشتگان را خود اندران دیه لوط است گفتند ما بهتر دانیم
که کیست اندرین جای خود برهانیم وی را و قوم وی را مگر زن وی که از کن اشکان است و چون آن
وقت بود که آمد رسولان ما بنزدیک لوط اندوهمند شد بسبب ایشان و تنگ دل شد بسبب ایشان
و گفتند وی را مترس و اندوهمند مباش که ما برهانیم و اهل بیت ترا مگر زن ترا که بکشیم او را که وی از
کن شگان بوده است یعنی اندر حکم خدای انا منزلون على اهل هذه القرية رجزا

من السماء بما كانوا يفسقون ولقد تركنا منها آية بينة لقوم
يعقلون والى مدين اخاهم شعيبا فقال يا قوم اعبدوا الله
وارجوا اليوم الآخر ولا تعثوا في الارض مفسدين
ما فرستیم ایم بر اهل این دیه عذابی از آسمان بدان فسق که ایشان می کردند خود بگذاشتیم از ایشان
عبرتی ظاهر گروهانی که خردمند باشند یعنی این منزلها و یران ایشان قتاده گوید آن سنگها که
باقی مانده بود از آن که بر ایشان باریده بود مجاهد گوید آب سیاه بر زمین یعنی ایران دیار ایشان
و بفرستیدیم بمدین برادر ایشان شعیب گفت ای قوم من خدای را بپرستید و بترسید از روز آخر
و تباهی مکنید اندر زمین بر فساد یعنی بر تباه کاری فكذبوه فاخذتهم الرجفة
فاصبحوا في دارهم جاثمين وعادا وثمودا وقد تبين لكم
من مساكنهم وزين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم
عن السبيل وكانوا مستبصرين پس تکذیب کردند وی را فرا گرفت
ایشان را زلزله پس گشتند اندر منزل خویش هلاک شده و یاد کن عاد را و ثمود را و خود پدید آمد
شما را از مسکنهای خویش حال ایشان و مزین بکرده است ایشان را شیطان عملهای ایشان و منع کرده بود
ایشان را از راه حق و ایشان بودند اهل خرد وقارون وفرعون وهامان
ولقد جاءهم موسى بالبينات فاستكبروا في الارض وما كانوا
سابقين فكلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا عليه حاصبا ومنهم
من اخذته الصيحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا

و یاد

و یاد کن قارون را و فرعون را و هامان را و خود آورد بدیشان موسی حجتها پس استکبار کردند اندر زمین و نبودند
اندر گذشته از عذاب ما هر یکی را فرا گرفتیم بعقاب بدهی و کس بود از ایشان که بر فرستیدیم بر وی بادی که سنگ
ریزه بر ایشان بارید و از ایشان کس بود که فرا گرفت و برا صیحه یعنی آواز جبرئیل بخود و از ایشان کس بود
که فرو بردیم وی را بزمین یعنی قارون را و از ایشان کس بود که غرقه کردیم و برا یعنی فرعون و قوم وی و نبود
خدای که بر ایشان ستم کند وما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا
انفسهم يظلمون مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء
كمثل العنكبوت اتخذت بيتا وان اوهن البيوت
لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون و نبود خدای که بر ایشان ستم کند
و لکن ایشان بودند که بر خویشتن ستم کردند مثل آن کسی که فرا گرفتند از دون خدای یاران و دوستان یعنی اصنام
که منفعت و مضرت از وی چشم می داشتند چون مثل عنکبوت بود که خانه کند چنانکه آن خانه ویران گشتی باشد
و هیچ چیز از سرما و گرما نگاه ندارد همچنان بتان ایشان را سود ندارد و خود سست ترین خانها خانه عنکبوت است
اگر می دانستند علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گوید خانه خویش پاک کنید از نسج عنکبوت که بگذاشتن آن درویشی
ان الله يعلم ما يدعون من دونه من شيء وهو
العزيز الحكيم وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها
الا العالمون خلق الله السموات والارض بالحق ان في ذلك
لاية للمؤمنين اتل ما اوحي اليك من الكتاب واقم الصلوة
ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر خدای تعالی داند آنچه می

خوانید از دوزخ بی از هرچه که بود و خدای عزوجل و بی همتا حلیم است و دانا و ایشانرا که بان
کنهم مردمانرا و بدانست آنرا مکر خرمندان جابر گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم این آیت بخواند الله گفت
عالم آن بود که فرمان خداوند بداند و بدان کار کند و از خشم و آزار وی پرهیزد ماوزی حدای انهانها و
ولقی کی حود امروان عبرتست و مثالها بوخوان یا محمد آنچه وحی کرده اند بتو از قران و بپای دار نماز
که خود نماز وجب کند از فحشا و منکر یعنی زشتی و ناخوشی معنی صلوة اینجا قران است چنانکه گفت و لا تجهر
بصلوتک ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهما گویند که مراد بدین نماز فرضست و هرکه نماز وی را از منکر باز ندارد
بمعروف فرمان نماز وی را نپذیرند از خدای عزوجل مگر دوری پیغمبر صلی الله علیه گفت نماز نیست آن کسی را که طاعت
نماز ندارد و طاعت نماز آن بود که از فحشا و منکر باز استد جابر گوید که پیغمبر صلعم گفتند که فلان کس
مر روز نماز می کند و بشب دزدی همی کند پیغمبر صلعم گفت نماز وی را از آن منع کند انس بن مالک رضی الله عنه گوید
که جوانی بود از جمله انصار نمازها می کردی با مصطفی صلعم انگاه هیچ از فواحش بنگذاشتی که بیعی آن بکردی
حال وی پیغمبر را صلعم گفتند گفت نماز وی را منع کند روزی چند برآمد و وی توبه کرد و حال وی نیکو شد
پیغمبر صلعم گفت نگفتم شما را که نماز وی را نهی کند روزی ابن عون گوید نماز نهی کند از فحشا مادام تا اندر نماز
باشی **وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ** و یاد کرد خدای عزوجل بزرگتر شما را او را
فضلتر ابن عمر رضی الله عنه گفت که پیغمبر صلعم گفت اندر معنی این است ذکر خدای تعالی شما را بهتر و فاصلتر و بزرگتر
و حکما گفتند از بهر آنکه ذکر خدای عزوجل بر حد استغنا بود و ذکر بندگان بر حد افتقار و حاجت بود و ذکر
خدای عزوجل دائم بود و ذکر بندگان موقت و منقطع و ذکر خدای بنده را از فضل و کرامت همی بود و ذکر بنده جز منت
بود و دفع مضرت را نبود و ذکر خدای از شرح کردن بود و ذکر بنده بدل ذکر خدای است و ذکر خدای تعالی بهیچ چیز
بود

خواهند که باجتهاد و جهد بدان رسند آن بود که از عقل ایمان غافل باشد اندر اخبار آمده که بر ایشان
همی رود از طاعتها گونا گون چنانکه اهل معاملات کنند که عادت مر اولیاء الله را و علماء الله
الذین یاکلون و یشاربون و یعاملون و قلوبهم معلقة بالحق و هرچه اندر باب معاملات اندر معنی و سیل
و وصال همی گویند بلفظ مبهم و همه معیشت راجع است بر آنکه جابر روایت کند از پیغمبر صلعم که وی گفت
اندر خطبه تقربوا الی الله قبل ان تموتوا و بادروا بالاعمال الزکیة قبل فوتها و صلوا ما بینکم و بین
ربکم بکثرة ذکر له هر که دل اندر خدای و صال را معنی مو و ستر آنکه بنده دایم ذاکر بود خدای را بر خویشتن
تا خدای تعالی وی را نیز یاد کند کما قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم **وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ**
وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ
وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ
وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و خدای داند آنچه شما همی کنید و خصومت مکنید با اهل کتاب
مگر بدانکه نیکوتر یعنی بوفق و لطف و بر تنبیه مگر آن کسانی که ستم کردند از ایشان که نیه بدهند و گویید که
ایمان آوردیم بدانکه فرو فرستیده اند بما و بدانکه فرو فرستیده اند بر شما و خدای ما و خدای شما یکی است و ما وی را
مطیع ایم ابو هریره رضی الله عنه گوید که اهل کتاب توریة همی خواندند بعبرانی و آنرا تفسیر همی کردند بعربی
مسلمانان را پیغامبر صلعم گفت نصدیق مکنید اهل کتاب را و تکذیب مکنید ایشانرا و گوئید آمنا **وَكَذَٰلِكَ**
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ
مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ
مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ

بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ
و همچنین فرو فرستیم بتو کتاب همچنانکه فرو فرستیدیم بر ایشان و آن کسانی که ایشانرا داده ایم کتاب ایمان آورند یعنی عبدالله
بن سلام و اصحاب وی و از ایشان یعنی مکه کس است که ایمان آرد بدان یعنی اهل مکه و انکار نکند بحجتهاء ما مگر کافران
و همی نخواندی پیش این کتاب که بر تو فرو فرستیده ایم هیچ کتاب و همی نبشتی بدست خویش و اگر نوشتی اندر شک افتادی
مشرکان و منکر گشتندی نعت اکرام و برا همی یا می اندر توریة نعت اوی است نخواند که او است همی اند نوشتی و منکر گشتندی که
همی نبشته است و ساخته است و ترا تهمت کردندی بل آن نشانیهاء قران و احوال تو حجتهاست ظاهر تابنده اندر
دل آن کسانی که داده اند ایشانرا علم و انکار نکنند اینهاء ما مگر ظالمان و گفتند چه بودی اگر فرو فرستادی بر محمد
وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا
نَذِيرٌ مُبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و گفتند چه بودی اگر فرو فرستادی بر وی آیتی
از خدای وی چنانکه فرستادند اندر پیغمبران دیگر بگوی همه آیتها نزد خدای است و من خود رسول ام ترسانند ظاهر ای
نه بس بود ایشانرا که ما فرستیم بر تو کتابی که همی خوانند بر ایشان خود اندران رحمت است و یاد کردنی گروهی را که
ایمان آرند و این جواب آنست که ایشان گفتند لولا انزل علیه آیة من ربه و گروهی از مسلمانان چیزی همی از کتابها
پیشینگان همی خواندند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا از آن باز داشت او لم یکفهم الآیة **قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ**
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ
آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً
ويم

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ بگوی بس است گواهی خدای میان من و شما گواهی که من رسول خدایم و این قران
کتاب اوست داند آنچه در آسمانها و زمین اندر و همی است و آن کسی که ایمان آورده اند بباطل و کافر شدند الله
تعالی عزوجل ایشان زیان کاران اند و بشتاب همی خواهند از تو عذاب یعنی نضر بن الحارث آنکه گفت امطر
علینا حجارة من السماء و اگر نه اجلی داشتی معین اندر نزول عذاب که من نزدا وعده کرده ام که امت ترا عذاب
نکنم بر عموم ضحاک گفت اجل مسمی مدت اعمار ایشان خواهد بود اندر دنیا و گروهی گفتند روز بدر همی خواهد آمدی
بر ایشان عذاب و خدای بر ایشان ناگاه و ایشان ندانند و اندر عذاب افتند **يَسْتَعْجِلُونَكَ**
بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ يَوْمَ يَغْشَاهُمُ
الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ
فَاعْبُدُونِ و استعجال کنند بعذاب و خود دوزخ محیطست یعنی گرد فرا گرفته است بکافران
و هیچ کس از ایشان نرهد از آن عذاب و نیز گفته اند معنی احاطت آنکه اندر زمین پیوسته است یوم یغشاهم
آن روز که فرا رسد فرا ایشان عذاب از بالاء ایشان و از زیر پایها ایشان و گوید ایشانرا بچشید
آنچه همی کردید یا بندگان من آن کسانی که ایمان آورده اید خود زمین من فراخست مرا پرستید در زمین
و هیچ مخلوق را طاعت مدارید اندر معصیت من و چون اندر زمینی معصیتی فاش گردد از آنجا بگریزید ان
ارضی واسعة حسن بصری گفت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که بگریزد بسبب دین خویش از زمینی بزمینی دیگر خود
و اگر چه مقدار یک بدست باشد مستوجب بهشت شد و رفیق محمد و ابراهیم بود علیهما السلام و صلوات الله علیهما
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

جشید مرکی را آنکه با ما آرید شما را یعنی قتال مشرکان و مومنان آنان که ایمان آورده باشند
و کرده باشند کارها نیکو فرود آریم ایشانرا در بهشت کوشکها که می رود زیر آن جویها جاویدان اندران
نیکا مزد کارکنان است و آن کسان که صبر کنند و بخدای خویش توکل واعتماد کنند و چند است از جنبندگان
که بر ندارد روزی خویش خدای تعالی روزی دهد و برا و شما را که می شنود گفتار و داناست بر قول شما
آنچه در دلها شماست و بعافیت کارها شما و سبب نزول این گفت آن بود که چون مشرکان مکه مومنان را
می رنجانیدند ایشانرا گفت بمدینه روید و با این کافران و ظالمان در یکجا منشینید گفتند مومنان را
چون رویم و ما را در مدینه نه مالست و نه سرایی و نه عقار ما را طعام و شراب که دهد انگاه خدای عز و جل روزی
رسانیدن ایشان بر ستاد که چندین مرغان و ستوران اند که ایشانرا نیز حاجت است روزی ایشان را
می رسانم ابن عمر رضی الله عنه گوید که با پیغمبر صلعم اندر حایطی شدم از حایطهای انصار پیغمبر صلعم خرما می چید
بدست خویش و می خورد و مرا نیز گفت بخور یا ابن عمر گفتم مرا نمی باید گفت مرا می باید که چهار روزست که هیچ
طعام نیافته ام گفتم انا لله و الله المستعان گفت یا ابن عمر اگر من خواستی خداوند عز و جل مرا چون قیصر و کسری
بدادی اضعافا مضاعفة و لکن یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر باشم و یک روز گرسنه بهتر یا ابن عمر چگونه باشی آنگه که میان گروهی
باشی که یک ساله قوت بنهند و یقینشان ضعیف شده خدای عز و جل این آیت بفرستاد

ولئن

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و اگر بپرسی ایشانرا کیست آنکه بیافرید
است آسمانها و زمین و مسخر کرده است آفتاب و ماه گویند خدای تعالی بگو دانند ایشان را از حق خدای تعالی
بگسترانند روزی آنرا که خواهد از بندگان خویش و مقدر کند آنرا که خواهد بدرستی و راستی که خدای
وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ
بهر چیزی داناست و اگر بپرسی ایشانرا که کی فرو فرستید از آسمان آب و زنده کرد بدان آب زمین را
مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
از پس مرگ آن گویند خدای

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

بگو حمد خدایرا بل بیشتری از ایشان نمی دانند و نیست این زندگانی دنیا مگر لهوی و بازیی و خود سرای آخرت
آنست باقی که نمیرد اگر ایشان می دانند و لیکن نمی دانند و چون بنشینند اندر کشتی بخوانند خدای
را باخلاص اندر دین پس چون برهانند ایشانرا بزمین او رند اندر حال شرک می آورند لِيَكْفُرُوا
بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ
تا کافر گردند بدانچه دادیم ایشانرا و تا منفعت از دنیا یابند زود بود که
بدانند یعنی عاقبت خویش ای می نبینند که ما کردیم حرمی ایمن و می ربایند مردمانرا از گرداگرد ایشان

اي بتان ایمان آرند و نعمت خدای کافر می شوند یعنی ایمان ندارند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

و کیست بیدادگرتر از آن که فرا سازد
بر خدای دروغی و برا شریک نهد و فاحشه کند و گوید وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها و یا تکذیب کند محمد
را صلعم و قرآن آنکه این بود ای نه اندر دوزخ است منزل کافران و آن کسانی که اجتهاد می کنند
اندر طاعت ما ما ایشانرا راه نماییم براهها ما و خدای تعالی با نیکوکاران است بنصرة و معونت اندر
دنیا و بثواب و مغفرة اندر عقبی معنی والذین جاهدوا فینا ای آن کسانی که قتال کنند
دشمنان ما از بهر ما لنهدینهم سبلنا ما ثواب دهیم ایشانرا برانچه رنج کشیده باشند و گفته اند آن کسانی
که جهاد کنند اندر غزو راه نماییم ایشانرا بشهادت ما بمغفرت فضیل بن عیاض گوید آن کسانی
که جهد کنند اندر طلب علم راه نماییم ایشانرا بکار بستن آن و عمر بن عبد العزیز گوید ما از آن باز
مانده ایم از علم آن که می ندانیم که تقصیر می کنیم اندر عمل بدانچه می دانیم و اگر کار کردیمی بدانچه دانستیمی
چندان علم بدین آمدی ما را که تنها ما بدان قیام نکردی و عبد الله بن دینار گوید که حکمت هر که مرا
حرمت ساده کو مرا در و جایگاه جوی عمل کن نیکوتر چیزی که دانی و بلند او از زشتر چیزی
که می کنی ابن عباس رضی الله عنه گوید آن کسانی که اجتهاد کنند اندر طاعت ما راه نماییم ایشانرا بثواب
ضحاک گوید آن کسانی که جهاد کنند بصبر بر مصایب نوابیب راه نماییم ایشان را بر طاعات و
سهل بن عبد الله گوید آن کسانی که جهد کنند اندر اقامت سنت راه نماییم ایشانرا بطریق محبت آنکه

کفت

گفت مثل سنت اندر دنیا مثل بهشت است اندر آخرت هر که اندر بهشت شود اندر عقبی سلامت یابد
هم چنانکه هر که سنت را ملازم گردد اندر دنیا سلامت یابد تفسیر سورة الروم
این سوره مکیست و آیتهاش شصت است و کلماتش هشتصد و نوزده است و حروفش
سه هزار و پانصد و سی و چهار است ابی بن کعب روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که هر که سورة الروم بخواند
ورا ده حسنه باشد بعدد هر فرشته که تسبیح کند خدایرا میان آسمان و زمین و باز یابد آنچه ضایع کرده باشد
اندر شبانروز خویش

سورة الروم ستون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ

سوگند می یاد کند که غلبه کرد روم را اندر نزدیکترین زمین فرا زمین ایشان یعنی
اندر نزدیکترین زمینی از زمین شام فرا زمین فارس و آن اذرعات و کشکر ابن عباس گوید طرف الشام
مجاهد گوید زمین جزیره مقابل گوید اردن و فلسطین و ایشان از پس غلبه ایشان زود غلبه کنند اندر چند سال
میان سه و نه بود سبب نزول این آیت آن بود که ملوک و ابطال کسری بیامدند و کفت می خواهیم که لشکری
بروم فرستیم یکی را از ایشان برگزیدند و ...
... گفت
... و اما فرخان حواله ... و این فرخان
... و هذا اشهر ... توهم کدام را خواهی
... پس شهر ... و لشکر فارس ببرد بروم و بر ایشان غلبه کرد و کشتن
کرد و شهرها ایشان ویران کرد و درختها زیتون ایشان را ببرید و ... بود نام وی

بخش شهربراز با وی بهم رسیدند با ذرعات و بصری و آن نزدیک ترین شام است بو زمین عرب و عجم غلبه فارس
را بود و آن خبر به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید و با صحابه وی و ایشان بگله بودند دشوار آمد آن بو سعی
پیغمبر از بهر آنکه نمی خواست کردی که مجوس را غلبه بودی بر اهل کتاب و کافران مکه شادی کردند و شماتت
نمودند و اصحاب پیغمبر صلعم را دیوند گفتند شما اهل کتاب اید و ترسایان اهل کتاب و ما امیانیم و برادران
ما اهل فارس امیانند و ایشان بر اهل کتاب غلبه کردند اگر شما با ما جنگ کنید ما نیز بر شما غلبه کنیم حق تعالی
فرو فرستاد الم غلبت الروم فی ادنی الارض ... ابو بکر رضی الله عنه کافران را گفت اگر شما شادی باشید
بر آنکه رومیان را غلبه کردند اهل فارس شاد مباشید که پیغمبر صلعم خبر داد ما را که روزی بود که رومیان ایشان را
غلبه کنند پس ابی بن خلف الجمحی وی را گفت دروغ گفتی یا ابا فضیل بو بکر وی را گفت دروغ تو می گوئی یا دشمن خدای گفت
اندر میان اجلی کن تا با تو گرو بندم بر ده اشتر اگر رومیان بو پارسیان غلبه کنند و تاوان بدهم و اگر
پارسیان غلبه کنند تو تاوان بدهی این گرو در بستند و سه سال اجل کردند و این از پیش آن بود که قمار حرام کردند
پیغمبر صلعم گفت من چنین نگفتم با ابا بکر من بضع سنین گفتم و بضع از سه سال است تا نه سال این چنین گفتم
یا ابا بکر فراید فی الخطر و ماده فی الاجل اندر شتر اندر افزای و اندر اجل زیادت کن بو بکر بیرون آمد
ابی را دید گفت شما ندامت کنی گفت نیستم و بیا اندر خطر اندر افزائیم و اندر مدت اندر افزائیم پس
خطر صد شتر بکردند تا نه سال چون ابی بن خلف بترسید که ابو بکر از مکه بیرون آید بیامد و وی را گرفت
گفت ضامنی خواهم پس عبد الله پسرش بکفیلی بایستاد گرد چون ابی بن خلف خواست که با جمع رود عبد الله
بن ابی بکر سائل گفت بگذارم که تا کفیلی ندهی فرا نگذارم وی ضامنی فرا داد و با جمع شد آنگاه باز آمد
و بمرد بمکه از آن جراحت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وی را کرده بود آن وقت که وی مبارزت کرده بود و رومیان

غلبه

غلبه کردند فارسیان را بیوم الحدیبیه بو سر هفتم سال از آن گرو بستن ایشان مقابل کردند روز بدر مسلمانان
کافران مکه را غلبه کردند و ایشان را خبر آمد که رومیان بر اهل فارس غلبه کردند و مومنان شادی کردند بدان و رومیان
مداین بودند و ستوران خویش بر مداین بسته و شهر رومیه ایشان بنا کردند و سبب غلبه رومیان آن بود که
شهربراز پس آنکه رومیان را غلبه کرده بود وقتی نشستی و شهرها ایشان ویران می کردی با آنکه که بحلیح
و برادر وی فرخان نشسته بود و با یاران خویش شراب می خوردند گفت بخواب دیدم که من تخت کسری نشسته
این خبر بکسری رسید وی شهربراز را نامه نوشت که چون نامه من بتو رسد سر وی بمن فرستی جواب نوشت که
ای ملک تو چون فرخان نیابی که وی را اندر دشمن نکایتی است و بانگی دور از وی غافل شو وی جواب نوشت که
اندر مردان فارس خلف بسیار است از وی زود سر وی بمن فرست دیگر بار مراجعت کرد با کسری خشم گرفت
کسری وی را جواب ننوشت و بریدی فرستاد باهل فارس که شهربراز را عزل کردم و فرخان را ولایت دادم
آنگاه نامه فرا بریدی داد و در آن نبشته که شهربراز بکشید و بریدی را گفت که چون فرخان ولایت گیرد و برادر وی را امتثال
کرد این نامه وی فرا فرخان ده چون بریدی آنجا رسید شهربراز گفت سمعا و طاعه و سریر بفرخان سپرد و بریدی
آن نامه وی فرا فرخان داد شهربراز را خواند و وی را پیش آورد تا کردن بزند شهربراز گفت شتاب مکن تا من ترا
وصیتی کنم گفت آری صندوقی بخواست و از آنجا سه نامه بیرون کرد که مراجعت کرده بود با کسری اندر
کشتن فرخان شهربراز گفت من ترا سه نامه نکشتم تو مرا بیک نامه بکشی فرخان ولایت بشهربراز باز داد و شهربراز نامه
نوشت بقیصر روم که مرا بتو حاجتی است که بنامه راست نیاید مرا ببین با پنجاه مرد تا من ترا بینم با پنجاه مرد قیصر
روی سامان با پانصد هزار مرد و جاسوسان اندر پیش افکند تو سیدی که مرا بو حاجتی است و گفت کس اینجا
مرد با من نیست ایشان را باطل مکنید و قبه دیبا بودند آنجا با ملک دیدار کردند و با هر یکی از ایشان کاردی و ترجمانی

بخواندند که میان ایشان ترجمه کند پس شهربراز گفت آنکه شهرها تو ویران کردم بعقل و رای من بکید
و شجاعت خویش کردم و کسری با من حسد کرد خواست که بکشتم برادر خویش را امتناع کردم آنگه وی را
بفرمود تا مرا بکشد اکنون هر دو سوگند خورده ایم که جنگ کنیم با تو بهم گفت صواب کردید آنگه اشارت
کردند فرا یکدیگر سری که از دو تن بگذرد فاش گردد و هر دو کارد فرا هم نهادند و ترجمان را بکشتند
و بدین مکری نهادند و دولت رومیان را بود بسیاری از لشکر کسریان بکشتند و کسری بمرد و آن خبر
بپیغمبر صلعم رسید روز حدیبیه شادی کردند پیغمبر صلعم و مومنان آنگه است
لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
خدایراست فرمان از پیش دولت
روم بر فارس و از پس آن و آن روز شادی کنند مومنان بنصرت خدای عز و جل روم را بر اهل فارس
و بنصرت مومنان بر کافران و خدای نصرت دهد آن را که خواهد و اوست بی همتا و مهربان و امروز پیغمبر
صلعم گفت فارس یکی بطح بود یا دو بطح بلکه آنجا بادو زند آن وعده خدایست خلاف نکند وعده
خویش و لکن بیشتر مردمان ندانند يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
آن دانند که پیدا بود از زندگانی دنیا یعنی اسباب و معیشت خویش و ایشان از کار آخرت ایشان اندر غافلان

اند

اند ای محمد اندیشه اندر تنها خویش که بیافرید ایشان را خدای آسمان و زمین و آنچه میان هر دو است مگر بحق و اجلی
مقدر یعنی بحق که بدان سبب قیامت بخیزد و بسیاری از خلق بدیدار خدای خویش که و اند ایشان
اندر دنیا فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
تا ببینند که چون بود عاقبت آن کسانی که از پیش ایشان
بودند سخت تر بودند از ایشان اندر قوت و زمین را شکافتند بزراعت را و عمارت کردند آن را بیشتر از آن که
ایشان کردند و آمد بدیشان رسولان ایشان بحجتها و نبود خدای آنکه بر ایشان ظلم کند و لکن ایشان
بر خویشتن ستم می کردند ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ
آنگه بود عاقبت آن کسانی
که بکردند بدی یعنی دوزخ و سوء نام دوزخ است از بهر آنکه تکذیب کردند حجتهاء خدای را و بدان استهزا
می کردند خدای تعالی ابتدا بیافرید خلق را آنگاه عادت کند ایشان را آنگه بازگرداند ایشان را آن روز که قیامت
بخیزد نومید گردند گناهکاران وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ نبود ایشان را از آن انبازان ایشان که می
پرستیدند شفیعان که شفاعت کنند ایشان را وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ
و بودند ایشان را انباز

ایشان کافران را حاجت نیست الله که ایشان بیزار شوند اندر قیامت آن روز که قیامت برخیزد آن روز متفرق شوند اما آن کسانی که ایمان آورند و کارهای نیکو کنند ایشان اندر بوستانی می باشند اندر نعمت یحبرون ای کثیر گوید فهم فی روضة یحبرون معنیش آنست که ایشان لذت و کرامت سماع می یابند اندر بهشت و سماع چنین گفت اوزاعی و غیر که نیست هیچکس از خلق خدای تعالی نیکوآوازتر از اسرافیل چون وی خلق را سماع دهد پیدا شود مر خلق هفت آسمان نماز و تسبیح ایشان بو هریره روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که وی گفت اندر بهشت صد درجه است میان هر درجه چندان که میان آسمان و زمین و فردوس بهترین آنست و از آنجا کشاید جویهای بهشت و بر بالای آن نهند روز قیامت عرش مردی بر پای خاست گفت یا رسول الله مرا آواز خوش دوست دارم اندر بهشت آواز خوش باشد گفت بدان خدای که جان من بدو است که خداوند سبحانه و تعالی وحی کند بدرختی اندر بهشت که بشنوان بندگان مرا آن کسانی که در دنیا بعبادت و ذکر من مشغول بودند و بشنیدن بربط و مزامیر مشغول نبودند درخت آواز بر دارد و صوتی بشنواند خلق را از تسبیح و تقدیس که هرگز خلق خدای چنان آوازی نشنیده باشد بو هریره گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنشسته بود یاد کرد مر ایشان را بهشت و نعیم آن و ازواج و حور عین آن اندر جمله قوم اعرابی بود فرا زانو نشست و گفت یا رسول الله اندر بهشت سماع بود گفت آری یا اعرابی اندر بهشت جویی بود آنجا که ایشان غنا همی کنند خلق را با آوازها که هرگز خلق چنان نشنیده باشند و آن فاضلترین نعمتها بهشت است و اندر خبر آمده است که اندر بهشت درختها بود بر وی جرسها از سیم چون اهل بهشت را سماع آرزو کند خدای تعالی بادی بفرستد تا از آن درختها اندر و آن جرسها را بجنباند آوازها خوش که اگر اهل دنیا آن بشنوند از طرب آن بیخود شوند وَأَمَّا الَّذِينَ

كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ

و اما آن کسانی که کافر شده اند و تکذیب کرده باشند حجتهای ما را و انکار کرده باشند روز رستخیز ایشان اندر عذاب باشند حاضر کرده اینجا نماز کند خدای را آنگاه که اندر وقت شبانگاه شوند و آنگاه که بامداد کنند یعنی نماز بامداد و خدای راست سپاس اندر آسمانها و زمین بر همه خلقان و شبانگاه یعنی نماز دیگر و تسبیح کنید وقتی نماز خفتن همی خواهد و آنگاه که وقت نیم روز بود ابن عباس رضی الله عنه گوید پنج نماز اندر قرآن کجاست این آیت بر خواند و ابن عباس گفت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که بامداد سبحان الله حین تمسون تا تخرجون اندر یابد آنچه از وی در گذشته است اندر روز و انس روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که وی گفت هر که خواهد که وی را بپیماید ثواب بکیال مهیا یعنی و برا ثواب بزرگترین دهند بگوید فسبحان الله الآخر و سبحان ربک رب العزة تا آخر ضحاک گوید هر که بگوید سبحان الله الی قوله تخرجون چنان بود که دویست بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا بیرون آرد زنده را از مرده یعنی مؤمن از کافر و مسلم را از مفسد و بیرون آرد مرده را از زنده بدان معنی که گفتیم گروهی گفتند معنیش آنست که از نطفه مرده حیوان آفریند زنده و از حیوان

یا علی

ونیز نطفه بیرون آورد مرده و زنده گند یعنی از پس آنکه مرده است و هنچنان بیرون آرید شما را از زمین و از حجتهای وی آنست که آفریده است از خاک یعنی آدم آنگه شما خلق پراکنده بر اگنده یعنی ذریت می اندر جهان پراگنده است و آن حجتهای وی آنست که آفریده است شما را از تنهای شما یعنی از جنس شما جفتانی که حوا را از آن ضلع وی آفرید و دیگران را از نطفه مردان و زنان جفت شما آفرید تا بدان و دیدار بگیرد لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ تا بیارامید با ایشان و میان شما الفتی نهاد و دوستی و رحمت خود اندر آن حجتهای است گروهی که تفکر کنند مردی نزد یک پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت عجب دارم از مردی بیگانه که بخواهد زنی بیگانه را هرگز یکدیگر را نادیده چون وی را بخواهد دوست دارند یکدیگر را پیغمبر صلی الله علیه وسلم این آیت برخواند جعل بینکم مودة وَمِنْ آيَاتِهِ و از حجتهای خدای آفریدن آسمانها و زمین است و اختلاف زبانهای شما و اختلاف زبانهای شما خود اندر آن حجتهاست و عبرتها خلقان را یکی عربی و یکی عجمی یکی سپید و یکی سیاه یکی سرخ و از حجتهای خدای خفتن شما بشب وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و از حجتهای خدای خفتن شما بشب و روز یعنی بهنگام خوابها

لقوم

شما را با صحو از حواس شما بمانید آنگه بیدار کند سبحان بمیراند آنگه زنده کند و جستن شما روزی خویش از فضل خدای خود اندر آن عبرتها است گروهانی که بشنوند و من و از حجتها خدای بدون شما برق را ترسناک و طامع و همواره که از آسمان آبی بس زنده گرداند بدان زمین از پس خشکی آن خود اندر آن حجتهاییست گروهانی که خردمند باشند وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ و آن حجتها وی آنست که همی بایستد آسمان و زمین بفرمان وی آنگه چون بخواند شما را خواندنی از زمین اندر حال شما بیرون آیید از زمین و وی راست آنچه اندر آسمانها و زمین است هر گروهی را و برا عابد و مطیع و اوست آنکه خلق را بیافریند ابتدا آنگه اعادت کند و آن آسان بود بر وی از آنکه چیز بر وی دشوار نبود و روایتی آمده است از ابن عباس رضی الله عنه که معنیش آنست که آن آسان بر وی نه بدان معنی که چیزی بر وی دشوار و لکن بدان معنی که چیزی که دوم بار اندر میان شما آسانتر باشد از آنکه اول باز کنید چون خداوند تعالی ایشان را آفرید باشد بر ابتدا از پس دیگر چرا نتاند بو مرور گروهی گفتند هو اهون علیه با خلق همی شود یعنی بر خلق آسان تر آن او نیز را ابتدا از نهر انکه بیک بار که از صور بشنوند همه زنده شوند بیک بار و آن آسانتر بر ایشان از اول بار که نطفه بودند آنکه باحوال مختلف می گردیدند اندر رحم مادر تا آنگه که بحد کمال رسیدند و این روایت ابو صالح است از ابن عباس و اختیار قطرب

وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ
تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ و خدا راست صفت بهین اندر
آسمانها و اندر زمین یعنی آن که می گویند لیس کمثله شیء قتاده گفته که مثل و صفت می است
که گویی لا اله الا الله جز او هیچ خدای نیست و وی عزیز است و بی همتا حکیم است بهر چیز دانا
یاد کرد شما را مثلی از تنها شما ای شما را انباز نیست از جمله آن کسانی که زیر دست شما باشند
به ملک چون بود کان اندران مالی که شما را روزی کرده باشیم شما اندران برابر باشید و ترسید
از ایشان که با شما قسمت کنند چنانک نترسید از یکدیگر قسمت کند برخی دیگران بر کینه اگر شما
ترسید از مالک خویش و نپسندید آن خویشتن را چون که نپسندید این بتان را می پرستید
که انباز من باشند و شما و ایشان همه بندگان من اند كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ
فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ فَأَقِمْ
وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا
همچنان مفصل و مبین بکنیم حجتها گروهی را که خرد دارند نه چنانست که ایشان می پندارند
بل که متابعت کرده است آن کسانی که کافر شده اند هواهای خویش دینی علمی و کیست که راه نماید
آن کس را که خدای وی را بیراه کرده باشد و نبود ایشان را هیچ یار راست دار روی خویش از سوی

جسبیده

جسبیده از شرک ابینستی طریقه خدای انک آفریده است مردمان را بدان لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ
نیست که تبدیل کنی خلق خدای را اندر معنی دین نه اندر معنی خلقت چون اخصاء بهایم و انبیا بدان مانند
بوهریره روایت کند از پیغمبر صلعم که گفت هر مولودی را بر فطرت زایند و لیکن پدر و مادر وی را
جهود کنند و ترسا و گبر کنند چنانک بهیمه بزاید هیچ بینی بر وی نقصان انکه ابوهریره گفت بر خوانید
اگر خواهید اگر خواهید فطرة الله التی فطر الناس علیها و اندر روایتی دیگر آمده است که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفت از بهیمه هیچ بینی بر تن وی اگر شما نشناسید گفتند یا رسول الله اگر
کودکی بمیرد چه فرمای قال الله اعلم بما کانوا عاملین گفت خدای بهتر داند که چه کردندی ایشان اینک
و آنک گوید فطرة الله فطرت فا فطر میخواهند ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ
وَكَانُوا شِيَعًا است دین راست و لکن بیشتری مردمان نمی دانند توبه کنندگان
می گوید توبه کنید تو و امت تو و بازگردید بطاعت الله و خدا را بترسید و بترسید از وی و بپای دارید
نماز و مباشید از مشرکان از آن کسانی که از دین خویش برگشته اند و حزبها گشته چون
جهودان و ترسایان عمر خطاب رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلعم عایشه را گفت رضی الله عنها یا عایشه ان الذین
فرقوا دینهم وکانوا شیعا ایشان اهل بدعت و ضلالات اند ازین امت یا عایشه هر خداوندی را توبه
است مگر خداوند بدعت و هواها که ایشان را توبه نیست من از ایشان بری ام و ایشان از من بری اند

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ
مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ هر گروهی را بدانچه بنزد ایشانست شادمان اند و چون مردمان را رسد سختی
بخوانند خدای را بازگشته با وی یعنی توبه کرده پس آنگه چون بچشاند ایشان را از آن رحمتی یعنی فراخی فریقی
شرک می شوند تا کافر شوند بدانچه دادیم ایشان را بگو برخورید نعمت ها زود که بدانید عاقبت آن أَمْ
أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ
وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ
سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ای فرو
فرستیده ایم بر ایشان حجتی و کتابی پس آن سخن می گوید با ایشان بدان می گرایند و عذر شرک
ایشان می گوید و چون بچشانیم مردمان را رحمتی شاد گردند بدان و اگر فرا رسد بدیشان بدی
بدانچه از پیش فرستاده است دستهاء ایشان یعنی نفسهاء ایشان اندر حال ایشان را بینی نومید شده باشند
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ
وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ
اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ای می نه بینند که خدای می گستراند روزی آن را
که خواهد و تنگ کند آن را که خواهد خود اندران عبرتهاست آن کسانی را که ایمان آرند بخدای بده خویشان

را

را حق ایشان و مسکین و راه گذری را حق آن داده بهتر است آن کسانی را که خواهند طاعت خدا را و ایشان
اند که ایشان رستگاران اند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا
يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ
و هر چه دهید از ربا تا بیفزاید اندر اموال مردمان جماعتی از مفسران گفتند چون مجاهد و قتاده
و ضحاک که چیزی را می خواهند که دیگری عطا دهد از بهر آنکه تا و برا ثوابی دهد بیش از آن این ربا است حلال
اندر می برد زو بزه نه و معکسان را این روا است مگر پیغمبر صلعم که و برا از این نهی کرد و ملت انجا که گفت
ولا تمنن تستکثر بیشتر گوید این اندر نفی تفسیر فرو آمده است که ربا می خواهد چنانکه یاد کردیم و شعبی گوید
این اندر کسی فرو آمده است که دیگری را خدمت می کند اندر حضر و سفر و می کوشد مال خویش تا ورا کم و بدان
طاعت خدای نمی خواهد بس آن خواهد که الکس بر خدمت وی بایستد ابنست که می گوید فلا یربوا عند الله
برای آنکه وجه خدای نخواسته باشد بدان فلا یربوا عند الله فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ
مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ
اللَّهُ الَّذِي شاوران بر دیگر جدای بلکه بکاهد مالش بسبب آن و هر چه دهید از زکوة که بدان طاعت
می خواهید خدا را ایشان اند که ایشان هر ثواب مضاعف کنند و ایشان اصحاب تضعیف باشند خدای اوست
که آفریده است شما را انگه روزی دهد شما را ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ
شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ انگه بمیراند شما را انگه زنده کند شما را ای هست
از شریکان شما آن که کند از آنان مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ پیدا آمد
و بیرون آمد کرد خدای است از آن شرک که ایشان نمی آیند تحط و قحط و نقصان غله و شدن برکت از دشت و دریا
یعنی تباه و خراب شد و ماده دریا بریده شد. بشوم آنچ کسب کرده است بجهالت نیز بیان گناه کردن از بدی
بحر دریا می خواهد و جزیره را می خواهد که اندر آن آب ها نیز بود و بر جمله روی زمین خطیه گرفت همگان باران کم
بود غواصان مروارید اندر دریا کمتر یابند ابن عباس گوید چون باران از آسمان بیاید صدف دهان بگشاید
اندر دریا همه اندر صدف افتد از آب آسمان آن مروارید شود حسن بصری گوید معنی بحر اینجا دیهها است
که در کنار دریا بود مجاهد گوید ظهر الفساد في البر العر یعنی پسر آدم برادر خود را بکشت و في البحر اکه آن ملک
جابر بود آنکه یا خذ کل سفینة غصبا نام وی جلندی الارض لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ
تا بچشاند ایشان را برخی از آنچ کرده اند یعنی عقوبت کند تا مگر ایشان باز گردند از کفر و اعمال بد بگو ایشان
را که بروید اندر زمین و بنگرید تا چون بود عاقبت آن کسانی که از پیش بودند بیشترین ایشان مشرکان بودند راست
بدار روی خویش یعنی طاعت خویش دین راست را از پیش آنک بیاید روزی که رد نیست آنرا از خدای آن
روز جدا گردند فریق في الجنة و فریق في السعیر اندر صنعت گروهی گروهی مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ
وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ هر که کافر شود بر وی بود کفر وی یعنی جزا

وی و هر که نیکویی کند خویشتن را می نهد یعنی کیستانی آن را عاقبت تا جزا دهد آن کسی را که ایمان آورده اند و کرده های
شایسته را از فضل خویش که وی دوست ندارد کافران را وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ
مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَ
لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ و از عجبها خدای آن که
بفرستد بادها را تا بشارت دهد شما را باران تا بچشاند شما را از رحمت خویش به باران
و تا برود کشتی بفرمان وی و تا بجویند از فضل وی تا مگر شما شکر کنید و خود بفرستادیم از پیش
تو رسولان بقوم ایشان و آوردند بدیشان حجتها و انتقام کردیم از آن کسی که جرم کردند و کافر شدند
و حق بود بر ما نصرت کردن مومنان اندر عاقبت نور آنکه نصرت کنیم بر دشمنان تو اللَّهُ الَّذِي
يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ
وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ
بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ خدای است
که او فرستد بادها را تا برانگیزاند ابر وهب گوید که زمین که آن گرد فراهم آید و طل آن زبر باران
اندر و قطرها که آب بگزاف فرو آید او آسمان و روی زمین تر گرداند خدای تعالی گفت من او را
غبار بی سازم تا آنرا باز دهد تا بر آکند و او ابر میغ دارد بسبب غبار باران ساخته انگه او را
بگستراند اندر آسمان چنانکه خواهد و آنرا پاره پاره کند متفرق و باران را بینی که بیرون آید از میان

آن جمع فرا رسد بیش کی گوید ایشان را اندر بنور ایشان شادی کنند وَإِنْ كَانُوا
مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ فَانْظُرْ إِلَى
آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي
الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و اگر بودند از پیش آن که
فرو فرستد بر ایشان از پیش آن نومید فرا نگر فرا اثر رحمت خدای یعنی باران تا چون خدای تعالی
زنده کند زمین را از پس مرگ آن چون که آن کند که زنده کننده مردگانست و بر هر چیز قادر است از بعث و جز آن
وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ
فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا
مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ
بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ و اگر بفرستیم بادی زیان کار و سرد ببینند آن زرع و نبات را زرد
و خشک شده ای ره نسرهم از پس آن کافر شوند و این ایشان و افسوس کنند آنک ایشان اهل برد تر خود
نشنوانی مردگان را و نشنوانی کران را خواندن ایشان آنگه که برگردند از تو پشت بگردانید و تو نه
که راه نمایی نابینایان را از بی راهی ایشان که نشنوانی الا آن کسانی که ایمان آرند بحجتهای ما و ایشان
مطیع باشند اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ
قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ خدایست که بیافرید شما را از ضعف یعنی از نطفه آنگه ساخت از پس
آن ضعف قوتی و برنایی آنگه بیافرید از پس آن قوة ناتوانی و پیری آفریند آنچه خواهد و وی داناو تواناست

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ
كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي
كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
و آن روز که بخیزد قیامت سوگند همی خورند مجرمان یعنی کافران که نایستیدیم اندر دنیا مگر اندکی دنیا بود ایشان
اندک نماید از بس هول آن حشر اندر آخرت همچنان بودند که ایشان از راه برگردیده اندر دنیا و گفت آن کسانی
که بودند ایشان را علم و ایمان خود بایستید اندر کتاب خدای تعالی اندر آنک خدای بر شما نوشته است اندر علم سابق
تا روز قیامت و ایدر است روز قیامت و لکن شما بودید نمی دانستید اندر دنیا که این خواهد بود و شما را جزا
خواهند داد فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
وَلَقَدْ ضَرَبْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ آن روز سود ندارد آن کسانی را که کافر
شده باشند عذر ایشان و نه ایشان را باز آرند بدنیا و رضا ایشان بجویند اندر عذاب که کیم خود یاد
کردیم مردمان را اندر قرآن از هر مثلی و اگر آوری ایشان را آیتی خود گویند آن کسانی که کافر شده اند نیستید
شما را مگر باطل كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ
همچنان خدای تعالی مهر نهاد بر دلهای کسانی که کافر شده اند و ندانند و نخواهند که بدانند صبر کن که وعده
خدای حق است اندر نصرت تو و سبک نکو دانند از حلم تو آن کسانی که ایشان یقین ندارند بخدای عز و جل

تم سورة الروم و يتلوه سورة لقمان عليه السلام

و این سورة مکی است بگر دو آیات وگویان مانع الاتفاق از دو آیت و آنها شش سی و چهار است اندر عدد همه و کوفی وسه اندر عدد مدنی و کلمات او انصد و هشتاد و هشت است و حروفش دو هزار و صد و ده است

ابی بن کعب روایت کند که محمد صلعم گفت هر که سورة لقمان بخواند لقمان رفیق وی بود روز قیامت وی را ده حسنت بعدد هر که امر معروف و نهی منکر کرده است و الله اعلم و احکم

سورة لقمان اربع وثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم تلک آیات الکتاب الحکیم هدی و رحمة للمحسنین الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون

منم خدای که همی دانم این آیتها کتابی است محکم بیا بینت و رحمتی محسنان را یعنی نیکوکاران را آن کسانی که بپای دارند نماز و بدهند زکوة و ایشان بآخرت ایشان باشند که بیقین دارند و ایشان بر هدایتی اند از خدای خویش و ایشانند که ایشان رستگاران اند ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین و از مردمان کس است که بخرد لهو و بازی تا بی راه کند از راه خدای تعالی طاعت وی بی علمی و از آیتهای قرآن گیرد باستهزا ایشانراست ایشانرا عذاب خوار کننده منافق گویند که این آیة اندر نضر بن الحارث فرو آمده است که وی بازرگانی کردی و بپارس شدی و کتابها پارسیان خریدی و آنرا بقریش می خواندی و می گفتی محمد شمارا حدیث عاد و ثمود می گوید و شما را حدیث گستم

واسفندیار

و اسفندیار و اخبار اکاسره همی گویم ایشان آن خوش آمدی همی شنیدندی و قرآن را بگذاشتندی حماد گوید و من الناس من یشتری لهو الحدیث آنست که منم معنی قرآن دو یا اشارت کرد آن همچنان ابوامامه روایت کند از محمد صلعم که وی گفت حلال نبود تعلیم کردن مغنیات زنان خنیاگر و بیع ایشان و بهاء ایشان حرام بود و گفت اندرین فرو آمده است و من الناس من یشتری لهو الحدیث آنگه گفت هیچ کس نبود که آواز بر دارد بغنا که نه خدای عز و جل دو شیطان را بر فرستد تا یکی بر دوش راست او نشیند و یکی بر آن دیگر دوش پای همی زنند تا آنگه که خاموش شود و گروهی گفتند معنیش آنست که غنا و مزامیر و معازف اختیار کند بر قرآن مسعود ابن جریح گوید طبل است ضحاک گوید شرک است ابن عباس گوید این آیة اندر شان مردی فرود آمد که کنیزکی داشت و برا غنا همی کرد شب و روز و مردمان را از طاعت خدای عز و جل مشغول کرد این آن لهو حدیث باشد و غنا از جمله آنست و حماد بن سلمه گوید غنا نفاق رویاند اندر دل و ابوامامه پیغمبر صلعم گفت خدای عز و جل مرا فرستاده است تا رحمتی باشم و هدایتی خلقان را و فرموده است تا بشکنم معازف و مزامیر و اوثان و صلیب را و خدای من سوگند یاد کرده است که هیچ بنده از بندگان من جرعه خمر نخورد بعد از آنکه من بجزا آن صدیقی وی را بدهم روز قیامت از آب جوشیده باشد یا معذب و هیچ کس آنرا بگذارد از بیم من که نه من وی را شراب دهم از حیاض القدس روز قیامت و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا کان لم یسمعها کان فی اذنیه وقرا فبشره بعذاب الیم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات النعیم خالدین فیها وعد الله حقا و هو العزیز الحکیم و چون برخوانند بر او حجتهاء ما بر گردد متکبر و متجبر چنانک گویی نشنیده است آنرا چنانک گویی اندر هر دو گوش وی گرانی است

خبر ده وی را بعذابی درد نمای و خدای کسانی که ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته ایشانرا جنات نعیم جاودان باشند اندران و عده خدایست ایشانرا حق و اوست عزیز و حکیم یعنی دانا به هر کار خلق السموات بغیر عمد ترونها و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم و بث فیها من کل دابة و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه بل الظالمون فی ضلال مبین بیافریدست آسمانها بی ستونی که همی بینید آنرا و فرو افکنده است اندر زمین کوهها بلند ثابت تا بنگرداند زمین شمارا و براکنده بکرده اندر زمین از هر جنبنده و فرو فرستادیم از آسمان آبی و برویانیدیم اندر زمین از هر صنفی گرامی یعنی از هر خواسته این که بگفتیم خلق خدایست مرا نمایید آنچه آفریده است آن کسانی که دون وی اند از معبودان شما بل ظالمان اندر بیراهی اند ظاهر و این حجت است از خدای تعالی بر مشرکان که ایشان دون وی چیزها می پرستیدند خدای تعالی خلق خود را آنجا کرد و گفت فرا من نمایید تا چه آفریده است آن کسان که از دون وی اند و معتزله این حجت بر خویشتن ظاهر باطل کردند آنگه گفتند ما بیشتر از چیزها آفریدیم و آفریدیم دانستیم که مذهب ایشان خلاف قرآنست و تفسیر این حجت تمام بیان آن است مذهب اهل سنت و گویند هیچ کس هیچ چیز نیافریند و نیافریند جز خدای عز و جل و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی حمید و بدرستی که دادیم لقمان را حکمت یعنی علم و صواب گفتن اندر کارها و فرمودیم وی را که شکر کند خدای را و هر که شکر کند

حود

خود شکر خویش را کند یعنی نیکویی آن زی وی بود و هر که کافر شود خدای بی نیاز است و ستوده بجمله حق بسیار گوید لقمان بن باعور بن ناحور بن تارخ بن آزر است کوی عمر او ایوب بود و ابن عکرمه گوید که وی قاضی بود اندر بنی اسرائیل علامه گفت آن که وی حکیمی بود نه پیغمبری مگر عکرمه که وی گوید پیغمبری بود و گروهی گفتند وی را مخیر کردند میان نبوت و حکمت اختیار کرد ابن عمر گوید که محمد صلعم گفت لقمان نه پیغمبر بود و لکن بنده بود بسیار فکرت نیکو یقین خدای را دوست داشت و خدای مر او را دوست داشت برو منت نهاد بحکمت و خفته بود نیم روز ندا آمد که یا لقمان چه باید تو را که خدای عز و جل تو را خلیفت کند اندر زمین تا حکم کنی میان خلق بحق وی آن صوت بشنید جواب داد گفت اگر خدای عز و جل مرا مخیر کند عافیت فرا پذیرم و گرد بلا نگردم و اگر امر کند همی فرمان سمعا و طاعة که من دانم که هرگاه که من آن کنم همی فرمان مرا یاری دهد و نگاه دارد فرشتگان گفتند چنانک همی آواز ایشان بشنید و نه بینی که ایشان را چرا یا لقمان لقمان گفت وای اگر حاکم اندر صعبترین منزلها باشد و تاریکی ترین جایها و تاریکی همی آیند از جایی ظلم با تردیک وی همی آید اگر نکاهش دارند رستگاری یابد اگر صواب کند سزاوار آنست که صواب یابد و اگر خطا کند از راه بهشت بیفتد و هر که اندر دنیا ذلیل بود بهتر از آنکه بشریف بود و هر که اختیار کند دنیا بر آخرة دنیا از وی فوت بود و اندر آخرة نرسد و فرشتگان عجب بماندند از نیکویی سخن وی باز خفت خفتنی از خواب اندر آمد وی را حکمت داده بودند از آسمانی گفت آنگه ندا کردند داود را و خلیفتی بر وی عرضه کردند فرا پذیرفت و حکم همی کرد چند بار مبتلا کردند خدای عز و جل وی را بایستی وی این شرط نکرد که لقمان کرد و لقمان وی را یاری همی داد بحکمت با داود و وی را گفت خنک تو یا لقمان تو را حکمت دادند و بلا از تو بگردانیدند و داود خلیفت دادند و وی را بلا و فتنه مبتلا کردند سعید المسیب گوید لقمان خیاطی بود

مجاهد گوید لقمان بنده‌ای سیاه بود بزرگ لب مرد پای شکافته گفت کرامه بنی از نیکان تو سیاهی که سه تن
از اخیار مردمان سیاه بودند بلال و مهجع مولی عمر و لقمان الحکیم نوبی از سیاهان نجر بود

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ
لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا
عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ
الْمَصِيرُ

و یاد کن آنگه که گفت لقمان پسر خویش را و نام وی انعم بود و وی پند همی داد وی را یا پسرک
من شرک میار بخدای که شرک ظلمی بزرگست و وصیت کردیم مردمان را بحق پدر و مادر برداشت مادر وی را
سستی بر سستی ابن عباس گوید سختی از پس سختی ضعف که ضعیف از پس ضعیفی و از شیر باز کردن اندر دو سال
بود همی گفتیم شکر کن مرا و پدر و مادر خویش را و باز گشت با من است باز گشت سفیان بن عیینه گوید هر که پنج
نماز گزارد خدای را شکر کرده باشد و هر که بنده‌ها از پس نمازها دعا کرد ایشان را شکر کرده

وَإِنْ جَاهَدَاكَ
عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي
الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ
فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و اگر جهاد کنند و قصد کنند تا شرک آری
بمن آن چیزی که نیست ترا بدان علم طاعت مدار ایشان را و صحبت کن با ایشان اندر دنیا بمعروف یعنی
صحبت نیکو و متابعت کن سبیل آن کس که باز گشته باشند یعنی انبیا و اولیا و ایمان آن یاران
بود مرجع شما خبر دهم شما را بدانچه شما همی کردید و این آیت اندر شأن سعد بن ابی وقاص فرود آمد اسلام و مادر وی را
و قصه گذشته است

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي

صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ
خَبِيرٌ

یا پسرک من حال چنان است اگر مثقال یک دانه خردل سپند باشد اگر اندرون سنگی باشد یا اگر اندر آن
سنگ اندر زمین گویند بود ابن عباس گوید سنگ آن سنگ است که در زیر هفتم زمین است و سبزی آسمان از آن است
که گفت با پسر که گویی اگر خطا کنم اینجا که کس نبود خدای چه داند آن لقمان گفت

أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ
فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

یا اندر آسمانها بود و یا اندر زمین بیارد آن را
خدای یعنی روز قیامت و خدای تعالی لطیف است باریکیها داند خبیر است سرحیزها داند و چنین گفته اند که
چون وی این حکمتها بگفت زهره وی بکافت و اندر وقت بمرد و آخر حکمت وی این بود

يَا بُنَيَّ
أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا
أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

یا پسرک من نماز کن و بپای دار و امر کن بمعروف و نهی کن از منکر و صبر کن بدانچه فرا تو رسد که این از واجب
کارهاست که خدای فرموده است و تکبر مکن که روی یک سوی کنی از مردمان و ایشان را حقیر داری و مرو اندر زمین
شتاب و تکبر که خدای تعالی دوست ندارد آن کس که متکبر باشد اندر زمین و فخر کند بر مردمان عبدالله بن عمر روایت
کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که مردی بر منبر الله تعالی بخرامید همی کرد در زمین فرو کرد تا جاهلیت ملحق شد و خدای تعالی
زمین همی تا ویرا فرو برد

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ
إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

یعنی مرو میان خیلاء و شتاب مرو
بوسم هی کن ابن عباس گوید که پیغمبر صلعم گفت بشتاب رفتن بها مرد ببرد و آواز خویش کمتر کن یعنی فرود آر

که درشتی بانگها بانگ خرست از بهر آنکه اول آن زفیر بود و آخر آن شهیق و گفته اند اگر در بانگ داشتن
چیزی بودی خدای عز و جل آن را بخر مخصوص نکردی سفیان گوید از بهر آن گفت ان انکر الاصوات که اندر بانگ
خر سبح فایده نبود پیغامبر صلعم فرمود خدای عز و جل دو بار گفت اول بانگ خر و دیگر آواز سگ و دیگر
آواز زنی که او را و او خر فی خواند بوصره گوید روزی لقمان بنشست مرد آن کرد دل دانه میوه گفت
وی را نیکو آن بنده سیاه کار اشباع می کردی گفت ای لعنت بر سیاه سیاه بدی حرمت گفت راستی
و امانت گزاردن و آن نگاشتن که مرا اندر آن فایده بود و گفته اند لقمان بنده بود حبشی درودگر سیدش
وی را گفت مرا گوسفندی بکش بکشت گفت مرا از خوشترین اندامهای دو پاره گوشت بده زبان و دل آن
بیاورد یک چند روز گفت از نو خوشتر بود لقمان خاموش گشت یک بار دیگر گفت گوسفندی
بکش بکشت گفت ناخوشترین دو پاره گوشت از وی زبان و دل بیاورد گفت ترا فرمودم خوشترین
بیار این آوردی گفتم بیار ناخوشترین این آوردی چگونه باشد گفت هیچ چیز نیست خوشتر از این اگر که
خوش باشد و هیچ چیز نیست پلیدتر از این اگر که پلید باشد انس گوید که لقمان بنزدیک داود بود و زره همی
بیوست خواست که وی را از آن بپرسد تا آن چیست حکمت وی را از آن سؤال بازداشت چون بپرداخت
از آن آن را بپوشید و گفت نعم الدرع للحرب حذر نکاو زره که است خوب را لقمان گفت که آن
چیست بی سؤال و گفت الصمت حکم و قلیل فاعله خاموشی حکمت است و اندک بود که بدان کار کند علمه
گوید که لقمان از خوارترین مردمان بود مر خداوند خویش را روزی وی را فرستید با گروهی از بندگان
خویش که وی را بود تا میوه آرند همه باز آمدند و همه چیز بیاوردند و گفتند لقمان بخورد و آنان هر چه
بخوردند لقمان گفت مولای خویش را هر که می دور بود از خدای تعالی ایمن نباشد مرا و ایشان را آب گرم بده

و باز آیم چنان کو همه قی کردند و میوه بود و لقمان آب صافی قی کرد صادق انکه وی راست می گوید و ایشان
دروغ و اول چیزی که از حکمت وی روایت کنند آن بود که روزی با مولای خویش بود مولا اندر متوضا بیار
دیر نشست او لقمان وی را آواز کرد که بسیار نشستن بحاجت جگر را درد آرد و باسور آرد و حرارت بسر برد
اندر نشستن وی چیز مولای وی بیرون آمد و آن حکمت بنوشت از کنار دیوار گرمابه و سید وی روزی
گرو گرفته بود با کو همی بود که آب غدیره کوه اندر همی چون باز حق آگه دانست که اندر چه افتاده است
لقمان را گفت هر تو را از بهر چنین روزی داشتم گفت آسانست گروی بیار و آبها بیار تا آن که آب خوردن
و ایشان را جمع کن هر ایشان و ایشان را امر کن لقمان ایشان را گفت برچه گرو بسته اند گفتند بر آنکه آب چه
چیز را دانست ایشان را این بدان را است اندر چه جای که اندر شرط نیست شما آن ببندید تا همی
آن باز خورد گفتند نتوانیم گفت همی توانید عبدالله بن دینار گوید که روزی لقمان از سفر باز آمد
غلام خویش را دید اندر راه گفت مادر چون است گفت بمرد گفت الحمد لله ملکت امری قادر شدم بر کار
خویش گفت زن گفت بمرد گفت فراش من نو است گفت خواهر گفت بمرد گفت عورتی پوشیده
شد گفت برادر گفت بمرد گفت پشت من بشکست سفیان گوید که لقمان را گفتند زشت
مردمان که اند گفت آن کس که باک ندارد که مردمان وی را بر بدی ببینند لقمان را گفتند چون زشت روی
گفت عیب بر نقاش همی کنید یا بر نقاش

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً

ای همی
نه بینید که خدای تعالی مسخر کرده است شما را آنچه اندر آسمانها و آنچه اندر زمین است و تمام بکرده است بر شما
نعمتها خویش ظاهر و باطن ابن عباس گوید نعمت ظاهر دین و نعمت باطن سلوی او و باطن آنچه از مردمان غایب بود

خدای داند آنرا مقاتل گوید ظاهر خلقت راست و روزی و اسلام و باطن بپوشیده است از گناهان بنی آدم که هیچ کس نداند و بر آن عقوبت نکند ضحاک گوید ظاهر پیوسته نیکی گردانیدن است و باطن معرفت و گفته‌اند گوید ظاهر
پیغمبر و باطن معرفت ربیع گوید ظاهر اندامها بود و باطن آنچه در دل بود عطا گوید محبت پیغمبر صلعم ظاهر
و باطن اخلاص او مجاهد گوید ظاهر نصرت مسلمانان و باطن مدد دادن فرشتگان ابن عباس گوید که خدای
عز و جل گوید من نعمت را سه چیز کردم اول بنی مومنان برخی از پس مرگ هیچ کس را حال بر وی برپا باشد و سه دیگر
پدید کردم تا که داند که نا آشکار و پنهان و گناه ما بپوشید ام آنگه پنهان کردی قوم خود را
اوبیان حرب چنین گوید گفت مومن بی گوید ظاهر است که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و باطن آنست که می گوید و رضیت لکم الاسلام دینا و گفته‌اند ظاهر آنست که ظاهر تو راست کرد و آن
باطن آنست که سر تو صافی کرد و آنچه است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ
عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ
اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ
إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ و از مردمان کس است که خصومت می کند در خدای چون نضر بن الحارث
که گفت فرشتگان دختران خدای اند و ترس از خدای ندارد و روشنی و چون گویند ایشان را متابعت کنید
آنچه فرو فرستاده است خدای گویند بل متابعت کنیم آنرا که یافته ایم بر آن پدران خویش را و اگر شیطان
ایشان را می خواند بدان چیزی که عذاب و آتش سوزان و لعب کند چه وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ
إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ
الْأُمُورِ هر که خالص کرد دین خویش خدای را و وی نیکوکار بود خود دست زده باشد اندر دستگاهی محکم

و با خدای تعالی گردد عاقبت کارها وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ
إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ
و هر که کافر شود اندوهگن مکناد ترا کفر وی با ما بود بازگشت ایشان خبر دهیم ایشان را بدانچه کرده
باشند که خدای تعالی داناست بدانچه در دلها دارند برخوردن ایشان اندک آنگه مضطر کنیم ایشان را
عذابی سخت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ
اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و اگر بپرسی ایشان را که که
آفرید آسمانها و زمین گویند خدای تعالی بگو الحمد لله یعنی ... بلکه بیشتری از ایشان نمی دانند لِلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ
مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ
كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ خدای راست آنچه اندر آسمانها
و آنچه در زمین است که خدای تعالی او بی نیاز و ستوده و اگر آنچه اندر زمین از درخت همه قلم بودی
و دریا همه مداد می گشت با هفت دریا دیگر بودی کلمات خدای تعالی یعنی معنی کلمات وی نیست به پایان
نرسیدی بلکه آن وی خدای عزیز است و دانا و نتیجه است آنرا نهایت نیست و اگر آنرا نهایت بودی
برسیدی و کلام وی قدیم است یکی است لقوله و لولا کلمة سبقت کلمتنا و تمت کلمة ربک و اگر دو بودی
هر یکی از آن متناهی بود و آن صفت بر قدیم نشاید و از بهر آن اینجا بلفظ جمع آمده است که بدین
عدد معانی می خواهد و معانی بسیار است و نیز گفته‌اند این جمع بمعنای تعظیم است همچنانکه کلام می گویست

تبارک خدای عز و جل یکی است و او خود خبر داده است بجمع چنانکه گفت انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
انحو چنانکه گفت فقدرنا فنعم القادرون فنعم الماهدون و گفت رب ارجعون
... گویند که این آن بس حجت و آن که جهودان و ترسایان ... گفتند خدای عز و جل فرستند
... تبیین و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و ایشان گفتند خدای عز و جل ما را توریت داد است و اندر آن علم هر چیز
هست پیغمبر صلعم گفت ایشان را علم شما اندر جنب علم خدای عز و جل اندک است خدای تعالی فرو فرستید و گفت
کلمات این آیت اندر دل فرو آمد مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ
وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ
أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ نیست آفریدن شما و نه باز بر
انگیختن شما الا چون آفریدن یک تن و این آیت تنبیه است بر کمال قدرت خدای عز و جل را نهایت نیست و علم
و مقدورات بسیار شد قدرت وی چون حال یکی است چنانکه نیست او یکی را از وی دیگری باز ندارد که خدای
شنوا و بیناست که نمی بینی که خدای در آرد شب را اندر روز و اندر آرد روز را اندر شب و مسخر کرد ذلک بان
آفتاب و ماه را هر یکی از ایشان می روند تا اجل مقدر و خدای عز و جل بدانچه شما می کنید داناست الله هو الحق
تا بدانید خدای حق است وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ
هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ
مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ و آنچه شما می
از دون وی باطل است و خدای اوست که برداشته است از صفات مخلوقات و بزرگ است بی نهایت

ای نمی بینید که کشتی می رود اندر دریا بنعمت خدای تا شما را بنماید از آیات خویش چون اندر آن عبرتهاست
مر آن کس را که صبر کند بر فرمان خدای و شکر نعمت کند خدای را وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَا
الظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ
فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ
و چون زور ایشان بایستد موج چون سایه بانها که زور بکوبد بر سر ایشان می خوانند خدای را با اخلاص دین
وی راست پس چون برهاند ایشان را از دریا و بخشک آید از ایشان کس بود که بر راه راست بود و وفا کند
بدان عهدها که کرده باشد مجاهد گوید از ایشان کس بود که مقتصد بود یعنی بکنار و کافر بدل و منکر
نشود بحجتهای ما الا هر کسی که غدار بود و فرمند و ناسپاس يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا
رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ
جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ای شما که مردمانید بترسید از خدای
خویش و بترسید آن روزی که کفایت نکند هیچ پدر از فرزند خویش هیچ و هیچ فرزند کفایت نکند
از پدر خویش هیچ که وعده خدای حق است و غره مکناد اشغال شما را دنیا و غره مکناد شما را بخدای
شیطان فرهند سعید بن جبیر گوید که غرور آن بود که معصیت کنی و طمع آمرزش از خدای عز و جل داری
إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

خرد خدای تعالی نزد وی است معرفت قیامت که کی باشد و که دانسته باران آنکه که خواهد و داند آنچه در رحمها مادران بود و نداند هیچ تن که چه کسب خواهد کرد فردا و نداند هیچ کس که بکدام زمین میرد خرد خدای تعالی داناست شناسنده سرها ست وسبب نزول این آیه آن بود که وارث بن عمرو از اهل بادیه آمد نزدیک پیغمبر صلعم و برابر سبیل از قیامت وقت آن گفت و زمین ما خشک است باران کی خواهد بود و زن من بار دار است چه خواهد زاد و دانم که مرا کجا زادند و ندانم که کجا خواهم مرد خدای عزوجل این آیه فرستاد و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گوید که پیغمبر صلعم گفت مفاتیح غیب پنج است و این آیت فرو خواند و مردی آمد نزدیک پیغمبر صلعم و گفت مرا اسبی هست که فروا آن نداند گفت بسیاری علم هست که مرا اندر داده است و بسیار هست که داده است اسد تعالی الله سوخوانه ان الله عنده علم الساعة الایه و گفت این پنج است که نداند مگر الله و جهودی آمد نزدیک ابن عباس و حساب نجوم دانستی گفت اگر خواهی ترا خبر دهم از تن تو واز فرزند تو چون بار سرای خود شوی پسری از آن خویش در تب یافته و تا ده روز بمیرد و تو از دنیا نشوی تا نابینا نشوی می گفت بعد با جهود گفت سال بر نیاید تا من نمیرم گفت و کجا میری جهود گفت ندانم ابن عباس گفت صدق الله و ما تدری نفس بای ارض تموت ابن عباس با خانه شد کودک را دید تب گرفته ده روز برآمد بمرد ابن عباس از دنیا بیرون نشد تا نابینا شد و جهود پیش از یک سال بمرد و این حدیث عجیبست خدای عزوجل دانا حقیقت این و علم و جهد این بران کس که این حکایت کرده است و چنین اتفاق بسیار افتد منجم را و غیر منجم و لکن بران اعتماد نشاید کرد و الله اعلم و احکم

تفسیر سورة السجدة

و این سورة مکی است مگر سه آیه که بمدینه فرو آمد است اندر حق که رفت میان علی بن ابی طالب رضی الله عنه و میان عقبة بن ولید

جنانکه

جنانکه یاد کنیم اندر سه آیت افمن کان مومنا کمن کان فاسقا الا یستوون و ابیاتش بو است امو نعدد لوفی و مدنی و شست و نه اندر عدد بصری و کلماتش سیصد و هشتاد است و حروفش هزار و پانصد و نود و نه است ابی بن کعب روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هر که سورة السجده خداوند عزوجل ویرا چندان مزد بدهد که کسی لیلة القدر همه شب عبادة کند و جابر روایت کند که پیغمبر صلعم نخفتی تا آنکه که سورة سجده و تبارک بخواندی و گفتی این دو سورة را فضلت بر همه قرآن بهفتاد نیکوییست و هر که این سورتها بخواند ویرا هفتاد نیکویی بنویسند و هفتاد بدی ازوی محو کنند و هفتاد درجه ویرا بردارند

سورة السجدة ثلثون ایه

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمٓ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ

منم خدای که همی دانم که این تنزیل قرآن شک نیست اندر آن ای محمد که این محمد فرا ساخته است بل آن حقست از خدای تو تا بترسانی گروهی که نیامد بدیشان هیچ بیم کننده پیش از تو تا مگر ایشان راه یابند ماه که ایشان امتی بودند امی بدیشان هیچ رسول نیامد بود از پیش محمد خداوند آن آفریدگار است آسمانها و زمین و آنچه میان هر دو است اندر شش روز آنکه مستوی شد بر عرش نیست شما را ما لکم از دون بی مرد ونه

مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ

إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

هیچ ناصر و هیچ شفیع ای چرا پند نمی پذیرید تدبیر کار خویش کند از آسمان که وحی فرستد تا خبر آسمان بزمین آید انگه بر بالا شود بجایگاه خویش اندر روزی که مقدار آن هزار سال شد از آنکه شما بشمارید و این آیت را دو تاویل گفته اند یکی آنکه از آسمان تا زمین پانصد سال راه است برفتن و شدن همچنین پانصد سال که حمله جمله از اهل یک روز شود و باید بس مقدار آن روز هزار سال باشد از آنکه بواهم شمار اندر کار خویش و دوم تفسیر آن است که همی تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مقدار و مسافت همی تا سدرة المنتهی آنجا که مقام جبریل است و فرشتگان که بالا همی شوند از اهل مقام که ایشان بزمین آید بیل و اهل دنیا آنرا بسالها خویش بنجاه هزار سال توانند برید و تصدیق این پیغمبر صلعم گفت فرشته بمن آمد بو رسالت از خدای عزوجل و آنکه پای بر گرفت و بالای آسمان نهاد پای دیگر هنوز بر زمین داشت از جایی بو یا کرده و بو بن تاویلها اندر آنکه همی گوید مراد بدان جایگاه بود که خدای عزوجل ویرا فرموده است چنانکه ابراهیم گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین من همی شوم بخدای خویش یعنی بدانجا که مرا فرموده است از زمین شام و نیز گفت من یخرج من بیته الی الله و رسوله یعنی بمدینه که خدای عزوجل فرموده است که با بجا شود و هجرت و تاویل دیگر آنست که همی گوید یدبر الامر من السماء الی الارض تدبیر کار کند از آسمان تا بزمین اندر مدت دنیا آنگه که همه کارها باز گردد از بس فنا دنیا اندر روزی که مقدار آن هزار سال باشد یعنی قیامت و جای دیگر همی گوید خمسین الف سنة معنیش آن بود که بر کافران دراز و دشوار باشد اما بر مومنان چنان سبک باشد

که

که یاد کردیم مقدار نماز فریضه که بگزارند و روز قیامت روز کاری بود که از آخر آن بود و برخی از ایشان احوال ایشان هزار سال برکشد و برخی از احوال ایشان پنجاه هزار سال بر کشد و روا بود که این بمعنی شدت و صعوبت بود دو احوال و هرانکس که احوال او سخت تر باشد و احوال او بیشتر باشد آن روز وی دراز تر بود و سخت تر بود و هران کس که احوال او و سختی او کمتر بود آن روز بروی سبکتر و خوشتر بود و کوتاه تر بود از بهر آنست که خدای عزوجل همی گوید یکجای که الف سنة و دیگر جای گفت خمسین الف سنة

ذَٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ

آن خدای که داند نهان و آشکارا و او جهت بندگان خویش الکل نیکو کرده است هر چیزی که او نهاده است یعنی محکم و متقن آفریده است و ابتدا کرده است خلق مردم را از گل یعنی آدم که از گل آفریده است از قطره آب که از پشت بیرون آورده است یعنی از آبی ضعیف آنگه ویرا خلق راست بیافریده است و روح اندر وی دمیده است و آفریده است شما را سمع و بصر و دلها الله بی بود که شکر کنید و گفتند منکران قیامت

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

و گفتند منکران قیامت ای آنکه ما باشیم اندر زمین ای یعنی ما هلاک شویم ای ما خواهیم بود خلقی نو بل ایشان بدیدار خدای خویش کافرانند بگوی محمد روح شما

ل

فرا کیرد یعنی ملک الموت آنکه موکل کرده اند بر شما آنکه با خدای شما برند شما را مجاهد کوید زمین اندر پیش
ملک الموت همچون طشتی است هر جا خواهد از آن فرا کیرد کلبی کوید ملک الموت عزرائیل است و یرا چهار پر
هست یک پر وی بمشرق و دیکر بمغرب و دیکر بر کار عالم اینجا که باد صبا بوزیدن آید و پر سیم بر دیکر افق که اندر
مقابله آن باشد و خلق اندر میان دو پای و سر وی همی باشند و دنیا اندر پیش وی چنان بود چون کف
دست کسی را آنان فرا کیرد از هر چه خواهد بی رنج و مشقت و یا چون خشتی که اندر پیش کسی باشد و اورا
اعوان بود از فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب معاذ بن جبل کوید رضی الله عنه ملک الموت حربه
است میان مشرق و مغرب که همی بر یعنی مردمان همی نکرد و هیچ اهل وقتی نبود که ملک الموت دو بار بر
وی ایشان اندر نکرد اندر شبانروزی اکر کسی بیند که اجل وی تمام شده باشد حربه بر سر وی زند
شهر بن حوشب کوید که ملک الموت اندر نزدیک سلیمان شد و فرا مردی اندر نکریست نکریستنی تیز
آن مرد سلیمان را گفت این کیست گفت ملک الموت گفت ویرا دیدم من همی نکریست چنان پنداشتم
که مرا همی خواست سلیمان گفت پس چه خواهی گفت خواهم که باد را فرمائی تا مرا بزمین هند افکند سلیمان
باد را فرمود تا ویرا برداشت و بهند افکند آنکه ملک الموت اندر نزدیک سلیمان بود سلیمان گفت
یا ملک الموت تو فرا مردی اندر نکریستی چرا گفت از وی تعجب همی کردم که ویرا فرمان بود که جان وی بکیرم
بزمین هند عجب داشتم از آنک ویرا بنزدیک تو همی دیدم وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ
نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا
نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا
وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

و عجب

و عجب داری اکر بینی ما محمد آنکه که مشرکان افکنده باشند سرها خویش اندر پیش نزدیک موقف حکم خدا را
از شرم معصیتها و همی کویند ای خدای ما بدیدیم آنچ تکذیب همی کردیم و شنیدیم از تو تصدیق رسولان
باز بر ما را بدنیا تا کنیم کار نیک که ما بیقین بدانستیم و اکر خواهیم بدهیم هر تنی را توفیق ایمان
و لکن ثابت شده است خبر من که پر کنم دوزخ را از پری و مردم همه فَذُوقُوا بِمَا
نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ
الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا
ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا
يَسْتَكْبِرُونَ آنکه کویند دوزخیان را بچشید بدانک فراموش کردید این روز
یعنی ایمان بکذاشتید و ما شما را بکذاشتیم اندر دوزخ بچشید عذاب جاودان بدانچ شما همی کردید
کعب الاحبار رضی الله عنه کوید که چون روز قیامت باشد فرشتگان برخیزند و شفاعت کنند آنکه پیغمبران
برخیزند و شفاعت کنند آنکه شهیدان برخیزند و شفاعت کنند آنکه مؤمنان برخیزند و شفاعت کنند
و چون همه برسند و بمانند رحمت خدای خویش بیرون آید کوید منم رحمت مرا شفاعت ده کوید تو را شفاعت
دادم اندر هر که ما را یاد کرده است اندر یک مقام یا از وی ترسیده است یا بمن امید داشته است
یا مرا یک نوبت حرام حالت بدرون آرا آنکس را از آتش بی نمانند اندر آتش هیچ کس از مؤمنان که خدای
عز و جل مر هیچ باک دارد که اندر آتش همی باشند آنکه اهل دوزخ را تنها بزرک کند و دوزخ
بر ایشان فرو کیرند تا هیچ غم و اندوه از دوزخ بیرون نیاید و هیچ راحت بدیشان نرسد و قیل
الْيَوْمَ نَنْسَاكُمُ الآیة جزو ایمان آرد بآیتهاء ما آن کسانی که چون آیتهای ما بدیشان دهند بزان سفتند

خانه را بیچ کرار انکه کفت ای تو را دلالت کنم بر ابواب خیر الصوم جُنَّة روزه سپری است و صدقه خشم
خدای عز و جل بنشاند و نماز کردن اندر میان شب آنکه برخواند تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ الآیة

ساجد و تسبیح بحمد و شکر خدای خویش و ایشان هیچ استکبار نکنند از ایمان و از سجود تَتَجَافَىٰ
جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و باز ایستند پهلوهاء ایشان از خفتن که ایشان
همی خوانند خدای خویش را از بیم عذاب وی و امید ثواب وی و از آنچ ما ایشان را روزی کرده باشیم
نفقه کنند انس بن مالک رضی الله عنه کوید از اصحاب پیغمبر صلعم نماز همی کردند از نماز شام تا نماز
خفتن خدای عز و جل این اندر شان ایشان فرستاد و نیز انس بن مالک رضی الله عنه کوید که این اندر شان ما
فرو آمد انصاریان ما نماز شام بکردیمی با خانه نشدیمی تا نماز خفتن نکردیمی و پیغمبر صلعم کفت
هر که تعقیب کند میان مشرق و مغرب ویرا اندر بهشت دو قصر بنا کنند از یک ساله راه و اینجا اندر درخت
چندان میوه بود که اکر اهل مشرق و مغرب دنیا آن جمع آیند آن میوه تمام بود و جمله را اینست
صلوة الاوابین و این دعا اد رد نکند آن دعاست که میان مغرب و عشا بود عطا کوید یعنی آن
همی خواهند که نخسبند تا نماز خفتن بکذارند ذنی نزدیک انس بن مالک رضی الله عنه کفت عن نخسبم پیش
از آنک نماز خفتن بکنم کفت نخسب که این آیت اندر آن کسانی فرو آمده است بخسبید از پیش نماز خفتن
تتجافی جنوبهم عن المضاجع حسن بصری کوید اندر تهجد فرو آمده است و قیام شب چنین روایت
کرده است معاذ بن جبل از پیغمبر صلعم کفت یا رسول الله بوده م اندر سفری و نزدیک بودم از وی
کفتم یا رسول الله مرا خبر ده بعملی که آن بکنم خدای عز و جل مرا در بهشت کند و از دوزخ دور کند کفت
یا معاذ لقد سألت عن عظیم از عظیم چیزی پرسیدی و آن سهل است بر آنکس که خدای تعالی بر وی
سهل کند خدای را همی پرست و هیچ شریک میار و نماز بپای دار و زکوة بده و ماه رمضان روزه دار

و خانه

و خانه را بحج کزار آنکه کفت ای تو را دلالت کنم بر ابواب خیر الصوم جُنَّة روزه سپری است و صدقه خشم
خدای عز و جل بنشاند و نماز کردن اندر میان شب آنکه برخواند تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ الآیة
فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ
پس نداند هیچکس آن نهانی که نهاده باشند ایشان را از آن چیزهائی که چشم ایشان بدان روشن
شود جزای بود بدانچ همی کنند پیغمبر صلعم کفت خدای عز و جل همی کوید ساختم مر بندکان شایسته خویش را آنچ
دیده باشد هیچ چشم آن را و نشنیده باشد هیچ کوش آن را و بر دل هیچ بشر نکذشته باشد آن را
مکر آن کی که من ویرا مطلع کردانیدم بر خوانید اکر خواهید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
ای آن کسانی که مؤمن باشند چون آن کسانی که فاسق باشند برابر نباشند و این آیت اندر امیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه فرو آمده است و ولید بن عقبه برادر عثمان عفان بود از مادر و آن چنان بود
که میان ایشان منازعتی بود و لید علی را کفت که خاموش که تو کودکی و من بکالی تو بسیط زبان
ترم و تیز سنان ترم و لشکر شکن ترم علی رضی الله عنه کفت خاموش که تو فاسقی خدای عز و جل فرو فرستاد
افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا
فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ
لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ اما آن کسانی که ایمان
آورده باشند و کارها شایسته کرده ایشان را بود بهشتهائی که آرام کاه ایشان باشد نزلی باشد ایشان را بدانچ

کرده باشند از کفر و طغیان [illegible] که فاسق بود اندر دنیا و فردا اندر منزل ایشان دوزخ
باشد هر گاه که خواهند بیرون آیند از آنجا باز برند ایشان را باز آنجا و گویند ایشان را بچشید عذاب
دوزخ که شما بدان تکذیب می کردید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ
الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ
رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ و خود بچشانیم ایشان را
از عذاب نزدیکترین از پیش عذاب مهین ما مگر ایشان رجوع کنند و کیست ستمکارتر از آن کسی که چون
وی را پند دهند به آیتهای خدای خویش بروی اعراض کند از آن معاذ جبل روایت کند که از مشرکان داد بستانیم
از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که وی گفت سه چیزست هر آن کس که مجرم باشد هر که لوایی بندد نه بر حق و هر که
عقوق کند بر مادر و پدر خویش و هر که با ظالمی فرا بود تا وی را یاری دهد وی مجرم باشد و خدای می گوید إِنَّا
مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ
مِنْ لِقَائِهِ و خود عطا دادیم موسی را توریت پس مباش اندر شکی از دیدار وی یعنی از دیدار موسی که وی را دید
اندر شب معراج و گروهی گفتند اندر شک مباش که موسی آن کتاب را قبول کرد و لیکن [illegible] و گروهی گفتند از
دیدار خدای عز و جل و این خطاب مصطفی راست صلی الله علیه و سلم و مراد بیان دیگرانند وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي
إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا
بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ [illegible] و کردیم آن کتاب وی را بیانی بنی اسرائیل را و کردیم از ایشان امامان
که راه نمایند بفرمان ما آنگه صبر کردند و بودند به آیتهای ما موقن إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ
قَبْلِهِمْ

قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
أَفَلَا يَسْمَعُونَ و خود خدای تو اوست که حکم کند میان ایشان روز قیامت اندر آنچه اندر آن
خلاف می کردند ای راه ننمود ایشان را که چند هلاک کرده ایم از پیش ایشان از قرنها که می روند
اندر مسکنها خویش خود اندر آن عبرتهاست ای نشنوند پندها خدای عز و جل أَوَلَمْ
يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ
مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ای نمی بینند که ما می رانیم
آب را اندر زمینی خشک [illegible] سخت بی نبات پس بیرون آریم بدان کشت که می خورند از آن چهارپایان
ایشان و تنهای ایشان ای نمی بینند وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُ
هُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ
و می گویند کی بود این روز یعنی روز قیامت که ثواب و عقاب دهند و حکم کنند میان بندگان
اگر شما راست می گویید بگو روز فتح سود ندارد آن کسانی را که کافر باشند ایمان ایشان و نه ایشان را مهلت
دهند پس اعراض کن از ایشان و انتظار کن نصرت خویش را که ایشان انتظار کنند [illegible] تو را که می
کنند فتح [illegible] می خواهند و گروهی گفتند روز بدر می خواهند یعنی [illegible] سود ندارد که [illegible] ایمان
ایشان آنگاه این بر ایشان عذاب [illegible] کشته شدند والله اعلم و احکم

سورة الأحزاب ثلثة وسبعون آية

و این سوره مدنیست آیاتش هفتاد و سه است و کلماتش هزار و دویست و هشتاد و حروفش ده هزار
و [illegible] و نود و شش است ابی بن کعب روایت کند که پیغمبر صلعم گفت هر که سوره احزاب بر خواند
و اهل خویش را بیاموزد وی را امان دهند از عذاب دوزخ

تفسير هذه السورة

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا
ای تو که پیغمبری بترس از خدای عز و جل و طاعت مدار کافران را و منافقان را که خدای عز و جل بود
علیم با حوال ایشان حکیم اندر آنچه [illegible] و متابعت کن آن را که وحی می کند بر تو از خدای تو که خدای عز و جل
ایشان می کند دانا بود و توکل کن بر خدای عز و جل و بسنده بود تو را خدای وکیل و حافظی و سبب
نزول این آیات آن بود که سفیان بن حرب و عکرمة بن ابی جهل و ابو الاعور و عمرو بن سفیان السلمی
آمدند [illegible] عبدالله بن ابی [illegible] فرود آمدند پس از روز احد و پیغمبر صلعم ایشان را زنهار داد
تا با وی سخن گویند برخاست با ایشان عبدالله بن سعد بن ابی سرح و طعمة بن ابیرق [illegible] پیغمبر
عمر خطاب رضی الله عنه [illegible] بگذار تا [illegible] کرد [illegible] ایشان را اشتغال
است [illegible] که ایشان را [illegible] تا ما دست از تو بداریم [illegible] خدای صص
خویش عمر الخطاب رضی الله عنه گفت یا رسول الله [illegible] ایشان را بکشم پیغمبر صلعم گفت [illegible] ایشان را
زنهار داده ام عمر خطاب گفت ایشان را که بیرون شوید اندر لعنت خدای و خشم [illegible] پیغمبر صلعم عمر را فرمود
تا ایشان را از مدینه بیرون کند خدای عز و جل فرو فرستاد یا ایها النبی اتق الله و گروهی از مفسران گفته اند
ان

از ثقیف جماعتی آمدند بنزدیک پیغمبر صلعم گفتند بگذار تا یک سال بتان می پرستیم تا قریشان
بدانند بزرگی و منزلت ما بنزدیک تو پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواست که ایشان را [illegible] خدای عز و جل فرو
فرستاد یا ایها النبی اتق الله و [illegible] مردی بود جمیل بن معمر [illegible] الفهری [illegible]
بشنیدی یاد گرفتی قریشان گفتند وی را بو معمر [illegible] یاد می گرفت [illegible] و را دو دل است
[illegible] وی را دو دل است [illegible] و وی را یک دل است چون
روز بدر بود مشرکان هزیمت شدند و بو معمر با ایشان بوسفیان [illegible] یک نعلین [illegible] دست
و دیگر اندر پای [illegible] بو معمر چیست حال مردمان گفت هزیمت شدند [illegible] حال تو یک
نعلین [illegible] پای [illegible] گفت ندانستم [illegible] آنگه روز بدانستند که
وی را دو دل نیست و اندر شان ایشان فرو فرستاد مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ
ننهاده است خدای هیچ مرد را دو دل اندر جوف وی [illegible] که اظهار کند از دل خویش [illegible] خویش
و آن کی را که [illegible] می گویند [illegible] مردی را دو دل نباشد [illegible] از دو تن نباشد
و زن هم زن و هم مادر [illegible] گفت وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي
تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ
و نکرده است زنان شما را آن زنانی که شما ظهار می کنید از ایشان مادران شما [illegible] تا هم زن باشد [illegible]
و نکرده است خدای آن کسانی را که بپسری گیرید پسران شما و این اندر شان اوس بن الصامت و زن وی خوله
بنت ثعلبه فرو آمده است چنانکه [illegible] و این اندر زید بن الحارثه الکلبی فرو آمده است
که [illegible] پیغمبر صلعم بود وی را آزاد کرد و بپسری فرا پذیرفت از پیش وحی و مواخات میان وی و حمزة بن عبدالمطلب

اندر اسلام درویشی را برادر توانگر یاد همی کرد و میراث همی داد و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم زینب بنت جحش الاسدی که زن زید بن حارثه بود و چون منافقان گفتند زن پسر خویش را بخواست و مردمانرا اران نهی می کرد خدای تعالی فرمود

ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

آن قول شما است که می گوئید بدهنهای خویش و آنرا حقیقتی نیست یعنی می گوئید زن پسر خدای می گوید حق و او راه نماید و باز خوانید ایشان را بپدران حقیقی آن راست ترست نزد خدای پس اگر ندانید پدران ایشانرا برادران شما باشند اندر دین و آزاد کردگان شما باشند یعنی نه پدران شما باشند و نیست بر شما هیچ اندر آن خطایی که کرده اید که ایشانرا نسبت نه با پدران ایشان کرده اید از پیش نهی و لکن شما را حرج باشد اندر آنچه قصد کنید بدان دلهای شما را و خدای تعالی آمرزگارست و رحیم ساموزد آنچه از پیش رفته است و این عبادت عرب بود و عادت مسلمانان از پیش آنک نهی آمد تا آنکی از ایشان کی را نه پسری کردی و برا نسبت همی کردندی و از وی میراث یافتی تا آنگاه که این آیت فرو آمد و پیغمبر صلعم گفت هر که خویشی نسبت کند نه با پدر خویش و یا آزاد کرده که خویش را نسبت کند با آن کی که نعمت مبی کرده باشد بر آن کس را لعنت خدای و فرشتگان و جمله مردمانرا آنکه بیان کرد که حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر همه مومنان واجبست و جاریست با آن کی که ورا ببعدی خوانده باشد خاصیتی ندارد بلکه حکم می کنم که همه نان باشد و گفت

النبی

النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

پیغمبر صلی الله علیه و سلم اولیتر بمومنان از تنها ایشان و زنان وی مادران ایشان باشند و خویشاوندان بیکدیگر اولیتر اندر کتاب خدای تعالی از مومنان و مهاجران مگر آنک کند باخویشان خویش نیکویی وصیت و نصرت و آنچه بدان ماند و آن اندر لوح محفوظ نبشته است ابن عباس رضی الله عنه گوید که معنی این که می خواند النبی اولی بالمومنین آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا بچیزی خواند و تنها ایشان بچیزی دیگر خواند طاعت ایشان پیغمبر را صلعم اولیتر ایشانرا از آنک جیزی را طاعت دارند و گروهی گفتند پیغمبر صلعم گفت که اولیتر با ایشان که حکمها و صلحها بر ایشان براند و ایشانرا بجهاد حمل کند و ازینجا گفتند که پیغمبر صلعم اولیتر بود بر ایشان و پیغمبر صلعم گفت هیچ مومن نیست که نه من اولیتر بوی از دنیا و آخرت اگر خواهید که بخوانید النبی اولی بالمومنین الآیه و هر مومن که هلاک شود و برا مالی بود آن مال عصبه ورا بود هر جا باشد و اگر دینی باز گذارد آن بر منست و من مولی وام و اما آن که همی گوید و ازواجه امهاتهم بدان معنی است که ایشان مادر مومنانند اندر بر خی از حکمها یکی از آن آنست که حرمت ایشان عظیم است چون حرمت مادر و بزرگ و نشاید که ایشان را بخواهید چنانک نشاید که مادران خود را خواهید و اما اندر میراث و دیدن یکدیگر چون نامحرم باشند که مومنان از ایشان میراث نیابند و نشاید که ایشان را همی نشسته ببینید و مسروق گوید زنی گفت عایشه را یا امة عایشه من مادر تو ام گفت من مادر مردان مومنانم و اما آنکه همی گوید و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض

ایت که اندر اول اسلام میراث بهجرت یافتندی و آنکه بقرابه نیافتندی پس این منسوخ گشت بآیت المواریث که یاد کردیم اندر سورة النسا وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ و یاد کن یا محمد آنگاه که فرا گرفتیم از پیغمبران عهد میثاق که بیکدیگر را و آنچه ایشانرا فرموده اند بلفظ کنند

وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

و از تو و از نوح و از ابرهیم و از موسی و از عیسی بن مریم و فرا گرفتیم از ایشان عهدی محکم و این پنج را یاد کرد که ایشان اصحاب شرایع بودند صلی الله علیهم و هر کسی کتابی و شریعتی نو آوردند و ایشانرا اولو العزم من الرسل خوانند و پیغمبر صلعم گفت من اول پیغمبرانم اندر آفرینش و آخر ایشانم اندر فرستادن که همی گوید و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم تا بپرسد راست گویان را از راستی گفتن از بهر خدای کنند یا از بهر خلقان و باز نهاده است کافران را عذابی دردنمای

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

ای آن کسانی که ایمان آورده اید یاد کنید نعمة خدای بر شما آنگه که آمد بر شما لشکرها یعنی اصحاب احزاب قریش و غطفان و یهود و قریظه و نضیر و این آن وقت بود که پیغمبر و مسلمانان را محاصره کرده بودند روزگار خندق پس بفرستادیم بر ایشان بادی یعنی باد صبا و لشکرهایی که شما آنرا ندیدید و خدای تعالی بدان که شما می کنید بینا بود و دانا عکرمه گوید جنوب شمال را گفت شب احزاب برو و پیغمبر صلعم را یاری کن گفت حرة بشب نروم پس صبا شد و برا یاری کرد چنانک پیغمبر صلعم گفت نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ

بالدبور

بالدبور مرا بباد صبا نصرت کردند و عاد را بباد دبور هلاک کردند و مفسران گفتند خدای عز و جل بر ایشان بفرستاد بادی سرد و نیز بفرستاد فرشتگان تا میخهای خیمهای ایشان بکندند و اطنابها بگسستند و ایشانرا بکشتند و دیگها را برگردانیدند و لشکر ایشان همه بهم بر آمیختند و خدای عز و جل بیم اندر دل ایشان افکند و فرشتگان اندر جانب ایشان تکبیر کردند و ایشان متحیر شدند تا مهتر هر قبیله از ایشان بانگ می کرد قوم خود را که ای بنی فلان بمن آیید و سوی من گرد آیید تا همه بهزیمت شدند قال محمد بن کعب کوفی گفت از اهل کوفه با مکه حذیفه بن الیمان را گفت یا عبد الله پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدی و با وی صحبت داشتی گفت آری گفت چون می زیستید اندر صحبت او گفت بحق جهد و حرمت گفت لعمری که اگر ما ورا اندر یافتمی نگذاشتمی که او بر زمین رفتی بلکه ورا بر گردن نهادیمی و حرمت نگاه داشتمی گفت حذیفه گفت ای پسر برادر من شب احزاب با پیغمبر صلعم بودم اندر شبی سرد که مثل آن هرگز نیافته ام پیغمبر صلعم نماز کرد اول شب و آنگه با ما نگریست و گفت کیست که امشب برود تا بر قوم خویش خبر ایشان بمن آرد تا خدای عز و جل ورا در بهشت همراه من کند هیچ کس از ما پاسخ نداد از سختی و بیم آنکه پیغمبر صلعم باده بار اندر شب نماز کرد و دیگر با ما نگریست و همان همی گفت هرگز کسی پاسخ نداد از ما اندر همه شب و هیچ کس پاسخ نداد تا جز من هیچ کس نماند پیغمبر صلعم مرا بخواند و گفت یا حذیفه مرا جای نماند بر پایست خاستن گفتم لبیک یا رسول الله برخاستم و نزدیک شدم و هر دو پهلوی من همی لرزید دست بر روی من مالید و گفت برو و نگر آن قوم چه کنند و خبر بمن آر و زود باز آی آنگه پیغمبر مرا دعا کرد و گفت اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته من زره جامه پوشیدم و سوی ایشان شدم چنانکه اندر حمام بودم از راحت و میان آن قوم در شدم ایشانرا دیدم که بادی بر ایشان فرستاده بودند و اطنابها ایشان بریده بودند و ایشانرا پراگنده کرده و بوسفیان را دیدم و پیش آتش نشسته و گرم همی بود بوی اندر

اندر کمان یا نم بیرون آرم انگه رسول صلعم فرمود نعیم بن مسعود را که ای کناه کهم بر بوسفیان کشت یا معشر قریش جای السکلان نیست تا اکنون روزیم که بنی قریظه خلاف کردند برخاست و برانش خوش نشست چون غطفان چنان دیدند او نیز برخاست و برنشستند و روی براه خویش نهادند و برفتند چنانکه حق تعالی فرمود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها چون آمدم نزدیک پیغمبر صلعم چنان بنداشتم که اندر حمام ام از تبش آن بو نشستم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را آگاه کردم بخندید چنانک اندر تاریکی شب دندانها مبارک وی پیدا آمد همان تبش او مرا بنشاند و پیغمبر صلعم مرا نزدیک خود خوانده و کنار جامه برمن افگند و پای خویش بر سینه من باز نهاد و گرم شدم

إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا

آنگه که آمدند از زبر شما و از زیر شما و آنگه بگردید چشمها و بیرون خاست از جای دلها و دلها بگلوها رسید و شما ظن می بردید بخدای ظنها مختلف و منافقان می گفتند اکنون ایشان را ازین برگیرد اما مومنان می دانستند که خدای تعالی ایشان را نصرت کند انجا ازموده کردیم مومنان را تا پدید آید مومن را از منافق و بجنبانیدند ایشان را جنبانیدنی سخت اما انکه می گوید اذ جاءوکم من فوقکم معنیش آنست که کوهی از بالاء وادی اندر آمدند از سوی مشرق مالک بن عوف النصری و عیینه بن حصن الفزاری با هزار سوار غطفان و طلیحه بن خویلد الاسدی با جماعت بنی اسد و حیی بن اخطب با جماعت جهودان قریظه و اما انک می گوید و من اسفل منکم معنیش آنست که ازان وادی بوادی اندر آمدند از سوی مغرب بوسفیان بن حرب با قریش و ابو الاعور و عمرو بن سفیان السلمی و بدان که حرب خندق آن بود که پیغمبر صلعم بنی نضیر را از دیار ایشان بیرون کرد بنی کریم چون سلام بن ابی الحقیق

و حیی بن اخطب و کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق و هوده بن قیس و ابو عمار وایلی با جماعتی از بنی نضیر و گروهی از بنی وایل با ایشان بودند که احزاب را جمع کردند بر مسلمانان و ایشان برفتند تا نزدیک قریش بمکه و ایشان را بحرب مصطفی صلعم خواندند و گفتند ما با شما یکی ایم تا انگه که ویرا از بن برکنیم پس قریشیان ایشان را گفتند شما اهل کتاب اید و علم پیشینگان دانید دین ما بهتر یا دین محمد گفتند دین شما بهتر ایست که خدای عز و جل سخن کرد الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یومنون بالجبت والطاغوت چون قریش این بشنیدند شاد شدند و نشاط کردند و ایشان را اجابت کردند و عهد ساختند و جهودان از نزدیک ایشان بیامدند و رفتند بغطفان و گفتند غرض ما با یکی است ایشان نیز قریشیان تا بیعت کردند پس قریشیان بیرون آمدند و قاید ایشان بوسفیان بود و غطفان بیرون آمدند و قاید ایشان عیینه بن حصن بود و حارث بن عوف مصطفی صلعم آن بشنید خندق و صف کردن مدینه را و سلمان فارسی بود که این اشارت کرد از باب خندق کردن و او گفتی بود که سلمان حاضر آمد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان در ایستادند و خندق کردند چون ایشان برداختند قریش آمدند با ده هزار مرد و انجا که مجمع الاسیال خواهد فرود آمدند و غطفان آمدند و فرود آمدند بجانب احد و سه هزار مرد با پیغمبر صلعم بیرون شدند و لشکرگاه بزدند و خندق میان مرد و قوم بود و حیی بن اخطب النضری آمد نزدیک کعب بن اسد القرظی و میان وی و پیغمبر صلعم عهد بود کعب چون بشنید که حیی بن اخطب آمد تا در حصار ببستند و او دستوری خواست تا مگر در گشایند کعب گفت تو مردی شومی یا حیی و من عهد کرده ام با محمد اکنون نقض نخواهم کرد که من از وی جز وفا ندیده ام حیی گفت در بگشای تا سخنی گویم گفت من آن نکنم که تو گویی حیی گفت تو در از برای آن نمی گشایی که مرحیمی ازان تو بخوردم او را بخشم برد و در بگشاد و گفت یا کعب لشکری عظیم آورده ام چون دریا موج می زند

قریش و مهتران و سرهنگان ایشان و غطفان و سرهنگان و مهتران ایشان همه با من عهد کرده اند که اینجا بر نخیزند تا آن وقت که محمد را مستاصل نکنیم کعب گفت اکنون آورده خواری بس و ابری که تو آورده میغی است آب ریخته رعد و برق کند و لکن اندر وی هیچ نیست و من از وی جز صدق و وفا ندیده ام مرا بحال خود بگذار حیی بر ایستاد و استقصاء بسیار کرد تا عهد از وی فرا ستد که اگر قریش و غطفان باز گردند و مراد ایشان بر نیاید وی را راه دهند اندران حصن تا هرچه از ان و سختی ازان بر رسد کعب آن عهد با وی محکم کرد و از عهد پیغمبر صلعم بیزار شد و از ان نقض کرد خبر آن به پیغمبر رسید پیغمبر سعد بن معاذ را با جماعتی فرستاد گفت بشوید و بنگرید تا این که می گویند راست است یا نه گفت ایشان را اگر راست بود مرا اشارتی کنید که من بدانم و ظاهر مکنید که دل و اگر این را اصلی نیست ظاهر بکنید ایشان رفتند و این حال از ایشان بپرسیدند و گفتند میان ما و محمد هیچ عهدی نیست ایشان باز آمدند و مصطفی را صلعم خبر دادند و بیم بر مسلمانان سخت شد و منافقان قوت گرفتند تا معتب بن قشیر گفت پیغمبر ما را خبر داد که ما گنجها کسری و قیصر بخواهیم آورد تا اینجا که اوس بن قیظی از بنی حارثه گفت یا رسول الله ان بیوتنا عورة وما هی بعورة ان یریدون الا فرارا من العدو خانها ما بیرون مدینه است عورت نهاست که ما را دستوری ده تا با خانها خویش رویم و میان ما بیست و اند شب و نیم شب تشکیل بکیا و بیست و هیچ حرب نرفت میان ایشان مگر سنگ و تیر انداختن چون آن بلا سخت شد پیغمبر کس فرستاد نزدیک عیینه بن حصن و حارث بن عوف که ایشان سرهنگان غطفان بودند و گفتند سیکی از ثمار مدینه فرادهیم و باز گردید ایشان صلح بستند بدان و بنوشتند و هنوز گواه نگرفته بودند پیغمبر صلعم این سخن سعد بن معاذ را

بیان مشرک آورده این معهد ایشان را آن مراد و باز نه ایستادند انجا از قتله مرا بانهزیمت حسن ... و نه ایستادند انجا بمدینه از بیم کرانه آنکی بلکه هلاک شدنی بود

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

و خود عهد کرده بودند که با خدای عز و جل از پیش غزو خندق که پشت بر دشمنان ندهند و بیفزایند عهد خدای عز و جل پرسند و آن آن بود که ازان کسها که ایشان با بنی حارثه اندر روز احد و با بنی سلمه بهم بنشستند اندر باب ایشان آمد و این عهد کردند که دیگر چنان نکنند بگوی سود ندارد شما را گریختن اگر از مرگ و یا از کشتن که بر شما نبشته باشد و اگر بگریزید برخورداری ندهند شما را مگر اندکی یعنی تمامی اجل شما و دنیا همه ... بگوی کیست آن از نگاه دارد شما را از خدای اگر خواسته باشد بر شما بدی و یا خواسته باشد بر شما رحمتی و نیابند ایشان را از دون خدای نه یاری دهنده و نه دوستی

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا

و خود داند خدای آن کسان را از شما که مردمان را تعویق کنند و از پیغمبر صلعم باز دارند و آن کسانی را که گویند برادران خویش را بیایید و دست از محمد صلعم بدارید و بازی بحرب حاضر نشوند مگر اندکی یعنی از بهر دفع منازعت کردند که این در شان منافقان فرود آمد است که جهودان ایشان را کی فرستاده و گفتند که شما را بدان جمی دارد که خویشتن را بکشید پس بوسفیان و آن کیانه که با بنی اند

که اگر ایشان این بار دست و بیشان بیابند یکی از شما بنگذارند و ما بی

که شیطان برادران وهم سایگان منافقند و عبد الله بن ابی فرا مسلمانان همی

می‌گفتند و همی گفت تو دیگر محمد هیچ چیز خون خویشتن و مال خویش مکنید و این گشاده

زبان بی شرم همی چون همی نیز نیزو داشتانرا مگر صلاة الله و شدت اندر صفت ایشان آورد و گفت

أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

بخیل باشند بر شما و نفقه نکنند اندر سبیل خدای تا به وقت قسمت غنیمت و چون ساند هم سی

ایشانرا همی بیند تو همی گردد چشمهای ایشان اندر سرها نید که همچون کسی که مرگ همی در این بر جود

رسیده بود خوف مرا کوند شمار بزبانها تیز و بخیل باشند بر نیکی یعنی به وقت قسمت ایشان ایمان نیاورده

اند و خدای تعالی عملها ایشان باطل کرد اندر است و آن بر خدای تعالی آسان است یعنی اعمال منافقان

و اعمال آن احزاب أَيَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا

پندارند آن گروه را که بشده اند و اگر باز آیند گروه‌ها بایکدیگر خواهند ایشانرا ایمن و بدلی که ایشان حاضر

اندی بادیه اندر میان اعراب می‌پرسیدی از خبرهای شما و اگر در میان شما بودندی جنگ نکردندی

مگر

مگر اندکی و اگر اندک خدا برا بودی بسیار بودی لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ خود بود شمارا

اندر رسول الله اقتدا نیکو و سنت شایسته که وی را اقتدا کنید و نصرة کنید و هجرة کنید

چنانک او کرد و صبر کنید چنانک او کرد آن وقت که دندانش بشکستند و پیشانیش جراحت

کردند و عمش را حمزه بکشتند و کوتاه کون رنجها همی رسید و معنی این چنین که وصفت تا بر جان کند و سنت همی

نگاه دارید آن کسانی که امید بخدای دارند و از روز قیامت بترسید و یاد کنید خدای را ابنای و چون

ببینند مومنان گروه را گفتند برسبیل تصدیق وعده این است که وعده کرده است خدای تعالی و رسول

وی که ما را فرج خواهد بود الا ان نصر الله قریب و گفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و راست

گفت خدای و رسول وی و نیفزود ایشان را مگر ایمان و تسلیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا و از مومنان مردانند که راست

اندران عهدی که با خدای کردند و از ایشان کس است که بنذر خود وفا کرد و از ایشان کسی

که شهادة را و نکردند هیچ تبدیل عایشه رضی الله عنها گوید در معنی این گفت فمنهم من قضی

نحبه الله فرو ایستاد روز احد با پیغمبر علم و سعد را در بر رفته تیر بر وی

گفت ... بسم الله ... صلی الله علیه و سلم ... بسم الله کردی ... بود ... بی

تا بهشت و عائشه رضی الله عنها گوید من اندر خانه خویش بودم ... پیغمبر صلعم و اصحاب وی اندر رنج

و میان من و ایشان ستری طلحه بدید آمد پیغمبر صلعم گفت هر که خواهد که فرا شهیدی نگرد که

می رود بر زمین همی رود گو فرا طلحه نگر لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا تا جزا دهد

خدای راست گویان را براستی گفتن ایشان و عذاب کند منافقان را اگر خواهد و یا توبه دهد

ایشانرا که خدای عز و جل آمرزنده و مهربانست و باز گردانید خدای آنانرا که کافر شده اند از قریش و غطفان

و خشم ایشان در دل ایشان گشته نیافتند هیچ ظفر و کفایت کرد خدای مومنان را بجنگ و یاری فرشتگان

و خدای قاهر بود دشمنان خویش را عزیز کننده بود اولیاء خویش را وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا و فرو آورد آن کسانی را که یاری کرده بودند گروهان را از اهل

کتاب یعنی بنی قریظه از حصارها ایشان و اندر دلهای ایشان افکند بیم گروهی را همی کشند و آن

را اسیر کردند گروهی را یعنی زنان ... و میراث داد شمارا زمین ایشان و ...

مرتین وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا یا شما که زنان پیغمبرید که ... ...

از شما معصیتی ظاهر مضاعف کرده شود وی را عذاب اندر آخرة دوباره و آن بر خدای عز و جل آسانست

و هر طاعت از شما خدای را و رسول وی را و کاری کند شایسته بدهیم وی را مزد وی دوبار و بساختیم وی را روزی

بکرامت یعنی بهشت و عمر بن الخطاب گوید رضی الله عنه کی من زنان را بیاموزید سورة یوسف و احزاب

برخوانید چون فرا آیت یا ایها النبی رسیدی بگریستی و گفتندی چرا همی گریی گفت عهد خدای یاد آسمان

همی دهم و بدان که هر که مردی زنی را تخییر کند و زن خویش را اختیار کند طلاق بر افتد و گوینت

که بر رجعت نبود مذهب شافعی ... زنان مصطفی صلعم بخصوص خدای عز و جل بنده

... اند از دیگر زنان گفت يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى یا زنان پیغمبر نیستید شما چون یکی از زنان اگر بپرهیزید و طاعت

دارید و مگویید سخن نرم با مردان که طمع کند آن کسی که اندر دل بیماری نفاق و ضعف ایمان باشد و بگویید گفتاری

درست و آرام گیرید اندر خانهای شما و با زینت بیرون میایید ... اهل جاهلیت

اول ... ابراهیم علیه السلام ... زمان ... و آن چنان بود که

زنان ایشان پیراهنی از لولو ساختی و آنرا بر شیدی و اندر بازار همی رفتی و جز آن هیچ جامه نداشتی

خویشتن را بر مردان عرضه کردی و اندر آن وقت نمرود جبار بود وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

جس

الرجس اهل ...

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و بپای دارید نماز را و بدهید زکوه و فرمان برداری کنید خدای را و
و رسول وی را که خدای می خواهد که ببرد از شما معصیت شیطان را یا اهل بیت محمد و پاک کند شما را پاک
کردنی از نجاست جاهلیت و از شرک و شک ابن عباس گوید الم می گوید لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
زنان مصطفی را می خواهد زیرا که می گوید و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن زنان کشند از بهر آنست و یطهرکم تطهیرا
نگفت و مطهرکن که مصطفی صلعم اندر میان ایشان بود و آن تطهیر مکنان را بود و مجاز مذکر و مونث اندر
خطاب بهم باشند علامت تذکیر غالب باشد عکرمه گوید اندرین نه آنست که شما می پندارید بلکه این ازواج
النبی است خاصه و من خرندامی ندی اندر بازار و گروهی گفتند مراد بدین آیه عشرت پیغمبر است طریقت
مقتران که یاد کردیم اما مقتضی لفظ اکر مجرد بودی از انچه از پیش است و از پس است ازینها
که و لعب کرد آنست که عام بود اندر هر که از اهل بیت می گوید از عشیرت و زوجات اینست
طریق انصاف اما تعسف و تکلف را اینجا حق نباشد و او خدای عز و جل می خواهد تا ما را از همه
معصیتها نگه دارد بمنه و بحق لطفه و فضله وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ
مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا إِنَّ الْمُسْلِمِينَ
وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ
و یاد کنید انچه می خوانند اندر خانهای شما از قرآن و حکمت یعنی سنت مصطفی مصطفی و احکام قرآن
و بدان که زنان پیغمبر صلعم گفتند خدای یاد کرده است مردان را اندر قرآن و زنان را یاد نکرده هیچ خبر
اندر ما هیچ چیز نیست که ما را بدان یاد کند و ما ترسیم که از ما هیچ طاعت بنپذیرد آیت آمد
خود مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مومن و زنان مومنه و مردان مطیع و زنان مطیعه

که دل وی خواست آنرا چون سلیمان بسوی آمد از عیب این بود قدر خدای عز و جل اندران باب جمع کرد
میان میان محمد و زینب جمع کرد که دل وی زینب را خواست و گفته اند که پیش از آن می خواهد
که زنان بسیار تو را حلال بکرده ایم چنانک داوود و سلیمان را علیهما السلام الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ
رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
حَسِيبًا مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا
آن کسانی که تبلیغ کنند رسالتهای خدای عز و جل و ترسند از وی و نترسند از هیچ کس مگر از خدای
تعالی و کفایت بود خدای تعالی نگاه بان اعمال خلق را محاسبی که شمار اشما دکند مانندگان حرص آنکه و او
اندران ایشان همی گفتند که محمد زن پسر خویش را بخواست نبود محمد پدر هیچکس از مردان شما تا نکاح زن
او بر وی حرام شود یعنی زید و لکن پیغمبر قاسم و مطهر و ابراهیم بود توان گفت که از بهر آن گفت ما کان محمد
کابر از بهر هیچ کس بمردی نرسیدند و بمردند و خدای تعالی بهر چیزی عالم بود اسرار و احوال
هر کس داند پیغمبر صلعم گفت منم محمد و منم احمد و منم حاشر که خلق را بر اثر من حشر کنند و منم عاقب
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ
بُكْرَةً وَأَصِيلًا هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ
لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَحِيمًا ای آن کسانی که ایمان آورده اید یاد کنید خدای را بسیار یاد کردنی ابن عباس
گوید که هیچ خدای فریضه نکرد بر بندگان خویش که نه آنرا حدی و مقداری بدید کرد و انکه آن خلق را

معذور داشت اندر فرو گذاشتن آن بعذری مگر ذکر خدای عز و جل که اندر هیچ حدی ننهاد و هیچکس را
معذور نداشت اندر فرو گذاشتن آن مگر آن کسی را که مغلوب باشد بر عقل و نیز خلق را فرمود تا خدای را
یاد کنند اندر همه حالها و گفت فاذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبکم و اندرین آیت گفت ذکرا کثیرا
اندر بر و بحر و عنا و فقر و حضر و سفر و صحت و سقم و سر و علانیت اندر همه حالها مجاهد گوید ذکرا
کثیرا آن بود که امر و فراموش نکنی هرگز ابو سعید خدری گوید که پیغمبر صلعم گفت ذکر خدای تعالی بسیار کنید
تا گویند که دیوانه است و نماز کنید وی را بامداد یعنی نماز صبح و شبانگاه یعنی نماز دیگر ابن عباس
گوید که نماز دیگر و نماز شام و خفتن اندرین اندر آمد که می گوید بکرة و اصیلا مجاهد گوید بدین آیت تسبیح
می خواهد که گویی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و این کلماتیست که جنب و محدث را روا بود گفتن و معنی صلواة بر پیغمبر ایشانرا روا بود
که وی را صلوات بود بر شما و فرشتگان وی تا بیرون آرد شما را از تاریکیها بروشنایی و بود خدای
بر مومنان رحیم خواست که بر ایشان رحمت کند دران جهاد و بدان که صلوات خدای عز و جل بر بنده
رحمت بود سلمی گوید بنی اسرائیل موسی را علم گفتند یصلی ربنا موسی را صعب آمد خدای عز و جل
بر وی وحی فرستاد که بگوی آری انا اصلی و صلواتی و رحمتی مرا صلواة بود و صلواة وی رحمت
بود بر بندگان خویش و گروهی گفتند معنی صلواة خدای عز و جل بر بندگان آنست که ایشانرا یاد کردی
دهد نیکو اندر میان خلق اخفش گوید معنی صلوات وی بر بندگان آنست که برکت کند مر ایشان و
صلوات فرشتگان بر مومنان آن بود که ایشان را دعا کنند و استغفار کنند انس گوید که چون خدای عز و جل
فرو فرستاد ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت خدای تعالی ترا هیچ شرف و کرامت

که نه

که نه تو ما را اندران شرکتی داد خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ
وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا
مُنِيرًا تحیت ایشان آن روز بود که وی را بینند که سلام دهد بر ایشان معنیش آنست که سلام
کند بر ایشان فرشتگان روز قیامت و بشارت دهند ایشانرا انکه که از گورها بیرون آیند و
گروهی گفتند بدین وقت مرگ می خواهد یعنی ملک الموت روح ایشان فرا نگیرد تا انکه که سلام کند
بر ایشان و ابن مسعود گوید چون ملک الموت بیاید که روح مومنی فرا گیرد نخست گوید ترا خدای
سلام می کند و بدین تاویلها اندر یلقونه کنایت بود از چیزی که وی را ذکر نرفته است ازین بیش
و بساز نهاده است ایشانرا مزدی با کرامت یا تو که پیغمبری ما بفرستادیم ترا تا گواهی باشی بر خلق و بشارت
دهنده و ترساننده ایشانرا و خواننده با خلق بفرمان وی و چراغی روشن تا اهل دین را بوی روشنایی
دهد و اهل معرفت گفتند که مصطفی صلعم به چراغی تشبیه کرد و بشمع تشبیه نکرد هر چند شمع روشن تر
بود از بهر انک شمع بیشتر توانگران را بود و درویشان از آن محروم باشند خدای تعالی بدید کرد که نور
مصطفی صلعم هدایت و دیانت بود و درویش و توانگر اندران برابر بود و برا تشبیه بچیزی کرد که درویشان
و توانگران را بود و آن چراغ است تا بدانند که درویش و توانگر ازان برابر بوند و از خیر می نومید نباشد
و گفته اند از بهر آن با آفتاب تشبیه نکرد که آفتاب را ظاهر آفتاب راه بود و اندر خانها و جایگاهها
تیره نرسد و هر روز تابد و بشب نتابد و چراغ بهر جایی و بهر وقتی تابد و روشنایی می فرا هر چیز
رسد پس خدای عز و جل پیغمبر را تشبیه بچراغ کرد تا بدانند که نور وی فرا سر و علانیت رسد و به همه وقتها مان بود

جابر بن عبد الله کوید چون خدای عز و جل فرستاد إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا صحابه وی را گفتند هنیئا یا رسول
الله این تراست ما را چه خدای عز و جل فرستاد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا
كَبِيرًا وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا بشارت ده مومنان را بدانکه ایشان راست از خدای تعالی
فضلی بزرگ و طاعت مدار کافران را و منافقان را و بگذار رنجه داشتن بر ایشان و این آیت منسوخ است
بقتال و توکل کن بر خدای و کفایت بود نگاه دارنی ترا خدای يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا
نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ
عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا
ای آن کسانی که ایمان اورده اید چون بخواهید زنانی که مومنه باشند آنگه طلاق دهید ایشان را از
پیش از آنک با ایشان باشید نبود شما را بر ایشان هیچ عده که شمار ایشان شمارید از اقرا و طهر و متعه دهید
ایشان را ای نیکو داشتی نیکو [illegible] ابن عباس کوید این متعه آن وقت بود که وی را مهری مسمی نکرده باشد اما چون مهر مسمی کرده باشد
آن را نیمه مسمی بود هرگاه که وی را طلاق دهد از پیش دخول و متعه نباشد مقاتل کوید این آیت منسوخ است
بدان آیت که فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ و کروهی جمع کردند میان هر دو آیت و گفتند متعه کسی را واجب است
بدین آیت و نیمه صداق واجبست بدان آیت و بدانک بدین آیت دلیلست بر آنک طلاق از پیش نکاح باز کند
نیفتد مگر بعد از نکاح نه بینی که گفت اذا نکحتم المومنات ثم طلقتموهن بدید کرد که طلاق از پس
نکاح بود بدان از پیش پیغمبر صلعم گفت لا طلاق قبل نکاح طلاق نیست پیش از نکاح يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ

يمينك

يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ
وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً
مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً
لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ یا نبی که پیغمبری حلال بکرده ایم ترا زنان تو را آن کسانی
که تو ایشان را داده کابینها ایشان و آنک ملک یمین تو بودند از آنچ ایشان را بغنیمت در کرفتی چون
صفیه و جویریه و ماریه و دختران عم تو و دختران عمات تو از زنان عبد المطلب و دختران خال تو و دختران
خالات تو از بنی زهره آن کسانی که هجرت کرده اند با تو یعنی آنک هجرت نکرده اند نشاید که خاص و حلال بکردیم
از زنان مومنه اگر ببخشد خویشتن را به پیغمبری کاوین اگر خواهد پیغمبر که وی را بخواهد آن خاصه ترا بود
از جز مومنان و بدان که هیچکس را از امت پیغمبر صلعم نشاید که بخواهد و نکاح بند بلفظ هبت باید که
بلفظ نکاح باشد بدانم فلانه را بتو بنکاح بزنی و خاطب کوید بخواستم و برا بدین نکاح و بدین کاوین
و پیغمبر صلعم روا بودی که زنی خواستی و نکاح بلفظ هبة بودی از بهر آنکه می گوید خالصة لك من دون المؤمنين
یعنی این هبه خاصه بود ترا و یا این شریعت تراست و یا این خصلت تراست و یا این عقد تراست
خاصه و صاحب تأویل مبالغت را بود چنانک کویند رجل نسابة و علامة و روایت است
مذهب کروهی از اصحاب حدیث و کروهی کفتند پیغمبر صلعم هم روا نبود نکاح بلفظ هبه نه می خدای تعالی
گفت ان اراد النبي ان يستنكحها خالصة لك بدید کرد که بر آن که زنی خویشتن را عرضه کند بر وی و رضا
دهد بی کاوین وی خواهد که مراد وی بجز آن را بنکاح بخواهد چنانک کفت ان يستنكحها و اما آنکه می کوید
خالصة لك معنیش آنکه آن وی را خالص باشد بی کاوین هر چند که اندر آن نکاح اصابت افتد و همه کس را نبود که آن

بخواهد و دخول افتد و لیکن بشود مروی و این صلت مصطفی بود صلعم خاصه ابن عباس رضی الله عنه کوید که پیغمبر
صلعم را هیچ زن نبود موهوبه و لکن خدای عز و جل اندرین آیه بدید کرد که اگر بودی حکمش این بودی مقاتل کوید
ام شریک بنت جابر از بنی اسد موهوبه بود قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ
وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ
اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ
وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ خود دانستیم آنچ مقدر بکرده ایم بر مومنان اندر باب زنان
ایشان یعنی از چهار زن و آنچ ملک ایشان بشرا آید کنیزکان تا نبود بر ایشان و تو هیچ حرج یعنی از بهر حلال
بکرده ایم ترا آنچ بر ایشان حرام کرده ایم تا بر تو تنگی نباشد و خود خدای آمرزگار و رحیم است و ابن بحر که می
کوید لکیلا یکون علیک حرج راجع است بر اول این که می کوید انا احللنا لك ای احل لك اللاتی
یعنی ما تو را حلال بکرده ایم زنان تو و کنیزکان تو تا یک خویش را بتو دهد از بهر آن حلال بکردیم تو را
تا بر تو حرجی نباشد تاخیر کنی هر کسی را که خواهی از ایشان یعنی از خویشتن دور کنی و برا از قسمت بر خ
کنی و با خویش آری آنرا که خواهی و هر که را که خواهی از آنک جدا کرده باشی وی را فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ
بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا هیچ حرج نبود بر تو آن نزدیکتر بود
بدانک چشم ایشان روشن کردد و اندوه ندارند که این امر خدایست که هیچ قسم از بهر که نیست
است نه از خویشتن می کند و رضا دهند بدانچ تو ایشان را می دهی همه از تسویت و تفضیل و کم و بیش از آنچ

و خدای

و خدای بهتر داند که اندر دلهای شماچیست از قبل میل کردن یکی از ایشان و خدای داناست بر رحم شما حلیم
اند کناره از شما و سرشما خلقانرا بیذ آنکه بعدان که حضرت آیه تخییر فرود آمد زنان مصطفی صلعم ترسیدند که
ایشان را طلاق دهد گفتند یا رسول الله رضا دادیم بدانچ تو ما را می دهی از مال خویش و تن خویش
و قسم از ما برداشتند و گفتند چنانکه می خواهی می باش خدای عز و جل اندر نقد بر آن که فضل او حق و تشاء
منهن و برا دستوری داد که جدا کند آنرا که خواهد ازیشان زنان خویش و با خویشتن می دارد آنرا که خواهد
آنکه اگر خواهد که یکی را از آنچ جدا کرده باشد با نزدیک خود آرد بر وی هیچ حرج نیست آنکه خدای عز و جل گفت
من ابتغیت داند که تو این تدبیر می کنی بدان رضا دهند و دل ایشان بدان خوش شود چون این
آیة فرود آمد پیغمبر صلعم پنج تن را جدا کرد سوده و جویریه و صفیه و میمونه و ام حبیبه بدانک ایشان را
قسم چندان دهد که خواهد آنکه که خواهد چنانک خواهد و چهار زن را قسم داد میان ایشان بسویت
عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب و چون خدای تعالی زنان مصطفی صلعم تخییر کرد و ایشان مصطفی صلعم اختیار
کردند خدای تعالی ایشان را بدان جزا داد و برا و حرف تا بر سر ایشان زن دیگر نکند و نیز از ایشان بود
از زنان بر وی حرام کردانید لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ
بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ
وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا حلال نیست ترا زنان از پس این نه زن که ترا
اختیار کردند و حلال نیست که بدل کنی زنی را از ایشان بازنی دیگر و اگرچه شگفت آرد ترا نیکو ایشان
مگر کنیزکی که ملک یمین تو باشد و خدای عز و جل بر همه چیزی حافظ و مطلع است عایشه رضی الله عنها
کوید که پیغمبر صلعم از این جهان بیرون نشد تا آنگه که زنان وی را حلال بنکردند بو هریره رضی الله عنه روایت کند

که اندر جاهلیت رسم و عادت چنان بود که مردی دیگری را گفتی بیا تا زن را بیکدیگر بدل کنیم زن
خویش فرا من ده و زن من فرا ستان خدای عز و جل این نوع را حرام کرد و گفت و لا ان تبدل بهن
من ازواج ابن عباس همی گوید بدین که همی گوید و لو اعجبک حسنهن اسماء بنت عمیس را همی خواهد
زن جعفر بن ابی طالب اندران وقت که او بکشتند که خواهد که زنی بخواهد روا بود که روی وی ببیند
دست وی ببیند اگر وی را بخواهد و اندرین باب اخبار بسیار آمده است و من بر وی روایت کنم
که مردی همی خواست که زنی را بخواهد از انصار پیغمبر صلعم گفت وی را ببین که اندر چشم انصار چیزی بود
و بدان که چون پیغمبر صلعم زینب بنت جحش را بخواست ولیمه کرد و نان و گوشت و گوسپندی بکشت
انس گوید که رسول صلعم مرا فرمود تا اصحاب وی را خواندم گروه گروه همی آمدند و می خوردند و می رفتند
گفتم یا رسول الله مهمانان را خواندم تا هیچکس نماند کی خوانم گفت طعام بردار برداشتم و مهمانان برفتند
سه تن بماندند و حدیث همی کردند و اندر خانه بسیار بنشستند پیغمبر صلعم برخاست و من با وی برخاستم
و بیرون شدیم تا مگر ایشان برخیزند و پیغمبر صلعم بر حجرها و زنان بگردید آنگاه آمد با خانه ام سلمه ایشان
را دید نشسته و حدیث همی کردند پیغمبر صلعم سخت شرم گین بودی باز گردید چون ایشان دیدند وی را که باز
گردید برخاستند خدای عز و جل فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت
النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه
و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا
مستانسین لحدیث ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم
و الله لا یستحیی من الحق ای آن کسانی که ایمان آورده اید اندر مشوید اندر خانهای پیغمبر

مگر

مگر دستوری دهد شما را و بخواند بطعامی که پختن نداند و وقت رسیدن آن و لکن چون بخواند شما را اندر
شوید و چون طعام بخورید بیرا کنید و منشینید مطلب انس از بهر حدیث کردن که خود نشستن نزار نجه داشت
پیغمبر که وی شرم دارد از شما و خدای تعالی فرو نگذارد از حق ابن عباس گوید این آیه در شان گروهی آمد
از مهمانان که ایشان وقت طعام خوردن پیغمبر را صلعم نگاه همی داشتندی چون ایشان بشدندی و نزدیک وی
بنشستندی تا طعام فرارسیدی با وی بخوردندی و بیرون شدندی و عمر الخطاب رضی الله عنه تمنی همی
کرد که خدای تعالی زنان را حجاب فرماید و پیغمبر صلعم را همی گفتی که زنان خویش را حجاب کن تا خدای تعالی فرو فرستید
و اذا سالتموهن متاعا فاسلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر
لقلوبکم و قلوبهن و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله
و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله
عظیما و چون خواهید از ایشان چیزی که اندران منفعتی بود بخواهید از ایشان از پس حجاب
اینکه شما را پاکتر بود دلهای شما را و دلهای ایشان را انس گفت رضی الله عنه کوئی روزی اندر می شدم دستوری بر پیغمبر
صلعم و پیش از آن می رفتمی و خواستم که اندر شوم گفت مکان تک یا انس جای خود نگه دار که ما را فرمود دادند که بود
اندر نیاید بی دستوری و نبود شما را که رنج دارید رسول خدای را و نباید که بخواهید زنان وی را از پس وی
هرگز که آن نزدیک خدای عظیمست و این آیه اندر شان کسی فرو آمد از اصحاب پیغمبر صلعم که همی گفت اگر
پیغمبر صلعم از دنیا برون شود من عایشه را بخواهم خدای تعالی بیان کرد که آن نشاید ان تبدوا شیئا
او تخفوه فان الله کان بکل شیء علیما که اگر پیدا کنید چیزی یا پنهان
کنید خود خدای بهر چیزی عالم بود و چون خدای تعالی زنان را حجاب فرمود و بیان کرد آن کسانی را که ایشان حجاب

کردن شاید از بهر آنکه پدران و فرزندان و خویشان گفتند پیغمبر را صلعم که ما نیز که با ایشان سخن گوییم از پس حجاب گوییم
خدای عز و جل فرستاد لا جناح علیهن فی آبائهن و لا ابنائهن و لا اخوانهن
و لا ابناء اخوانهن و لا ابناء اخواتهن و لا نسائهن و لا ما ملکت
ایمانهن و اتقین الله ان الله کان علی کل شیء شهیدا
و هیچ حرج نیست زنان را اندر باب پدران ایشان و نه پسران ایشان و نه برادران ایشان و نه پسران برادران
ایشان و نه پسران خواهران ایشان و نه زنان ایشان و نه آنکه ملک یمین ایشان باشند و بترسید از خدای
عز و جل که خدای تعالی بر هر چیزی که شما کنید گواه است ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا
تسلیما خود خدای و فرشتگان وی صلوة همی دهند بر پیغمبر ای آن کسانی که ایمان آورده اید صلوات
دهید بر وی و سلام کنید سلام کردنی تحیت و صلوات از خدای رحمت بود و از فرشتگان استغفار
و از مومنان دعا بود و کعب گوید چون این آیه فرو آمد گفتیم یا رسول الله دانستیم که سلام چگونه باید
کرد صلوات چگونه باید داد گفت بگویید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و بارک
علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و روایت آمده است از ابن
مسعود که وی گفت چون صلوة بر مصطفی صلعم دهید نیکو دهید بود که آن بر وی عرضه کنند گفتند بیاموز
ما را تا چگونه گوییم گفت گویید اللهم اجعل صلواتک و رحمتک و برکاتک علی سید المرسلین و امام المتقین
و خاتم النبیین محمد عبدک و رسولک امام الخیر و قاید الخیر و رسول الرحمة اللهم ابعثه مقاما محمودا
یغبطه الاولون و الآخرون اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید

ان

ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم
عذابا مهینا خود آن کسانی که رنجه دارند اولیاء خدای را چنانک گفت ما سبیل القریة ای اهل القریة
و رنجه دارند رسول خدای را لعنت کرده است ایشان را اندر دنیا و آخرت و ساخته است ایشان را عذابی خوار کننده
گروهی گفتند ان الذین یؤذون الله یعنی مخالفت کنند وی را و معاصی شوند اندر وی و بدان معنی که رنج داشتن اندر وی
تمام شود که عکرمه گوید اصحاب تصاویر را باشند که خواهند که خلقی بیافرینند و اندر خبر آمده است که خدای تعالی
گوید کیست ستمکارتر از آن کس که خواهد که بیافریند چیزی از آفرینش من بگوی بیافرینید حبه یا ذره و پیغمبر صلی الله علیه
گفت لعن الله المصورین ابن عباس گوید ایشان جهودان بودند و ترسایان و مشرکان که
گفتند ید الله مغلوله و گفتند ان الله فقیر و ترسایان گفتند المسیح ابن الله و گفتند ثالث ثلاثة و مشرکان
گفتند الملائکه بنات الله و الاصنام شرکاؤه گروهی گفتند یؤذون الله گروهی اند که ملحدانند اندر
اسماء و صفات خدای تعالی چیزی گویند که نشاید ابن عباس گوید یؤذون الله و رسوله آن کسانی اند که دندان وی
بشکستند و روی وی جراحت کردند و وی را شاعر و ساحر و معلم و مجنون خواندند و روایت کند از ابن
عباس که وی گفت و الذین یؤذون الله و رسوله اندر شان گروهی آمده است که ایشان طعنه زدند اندر پیغمبر صلعم
اندر صفیه بنت حیی بن اخطب را بخواست و گروهی گفتند رنجه داشتن رسول آن باشد که سنت و شریعت وی مخالفت
کنند و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد
احتملوا بهتانا و اثما مبینا و آن کسانی که رنجه دارند مومنان و مومنات را
بی آنکه با ایشان چیزی کرده باشند که آن واجب کند خود بر داشته باشند بهتانی و بزه ظاهر مقاتل
گوید این آیه اندر گروهی از منافقان فرو آمد که ایشان علی بن ابی طالب را رنج همی داشتند و وی را ناخوبیها همی گفتندی

فتحها کی وسلوی کلوی کویند که این آیت اندر شأن آنان فرو آمد که اندر مدینه بنشستندی
انک زنان بیرون آمدندی شب بقضای حاجت از بهر ایشان فراشدندی و تعرض بکردندی اگر زن خاموش
بودی از پی وی می شدندی و اگر خاموش نبودی ایشان را زجر کردی و باز گردیدندی و فرق نبودی اندر وقت
میان زنان حرایر و کنیزان که هر که بیرون آمدی اندر درع و خماری بیرون آمدندی و منافقان رنج می داشتی
و میان ایشان فرق نکردی زنان شکایت کردند از آن فراشوهران خویش و شوهران ایشان شکوه را حکایت
خدای عز و جل فرو فرستاد و الذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات و نهی کرد زنان آزاد را از تشبیه کردن بکنیزکان
و اندر پی ایشان شد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ
عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ای تو که پیغمبری بگوی زنان خویش را و دختران خویش را
و زنان مومنان را تا فرو گذارند بر خویشتن چادرها خویش و سر و روی خود بپوشند و یک چشم بیرون
کنند آن نزدیکتر بود که باز دانند ایشان را و رنج ندارند ایشان را و خدای آمرزگار است از آنچه گذشته
از حال ایشان و رحیم است بر ایشان هر که که خویشتن را بپوشیده دارند انس رضی الله عنه گوید کنیزکی بعمر
خطاب بگذشت قناع داشت عمر ویرا بدره بزد گفت یا لکاع خویشتن را همی تشبیه کنی بآزادان
بیفکن قناع را لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ
لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا
وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا اگر باز نایستند منافقان و آن کسانی که اندر دل ایشان بیماری است از فجور

و از

و از زنا و آن کسانی که خبر همی افکنند اندر مدینه دروغ و باطل و هر که که پیغمبر صلعم سریتی بغزا فرستادی ایشان
خبر اندر افکندندی که ایشان را بکشتند و هزیمت کردند اگر باز نایستند ما مسلط کنیم ترا بر ایشان و ترا
بر ایشان گماریم پس نباشند با تو اندر مدینه الا اندکی که بیرون کنی ایشان را از مدینه رانده گان اند
هر جا که بیابند ایشان را بگیرند و بکشند ایشان را کشتنی قتاده گوید منافقان همی خواستند که پیدا کنند
آنچه اندر دل همی داشتند از نفاق و چون خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد ایشان را از آن منع کرد تا
پنهان همی داشتند سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ
لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا
عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا
إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سنت خدای چنان بوده است اندر گروهانی که گذشته اند
از پیش و نیابی سنت خدای عز و جل تبدیلی همی پرسند ترا مردمان از قیامت بگوی علم آن نزدیک
خدای است و چه بیاگاهانید ترا مگر قیامت بود نزدیک و تو همی دانی خود خدای لعنت کرده است
کافران را و باز نهاده است ایشان را آتش سوزان جاودان باشند اندران آتش همیشه نیابند هیچ
یار و هیچ معین يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا
أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا
وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ
وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا آن روز که می گردانند رویهای ایشان اندر دوزخ می گویند کاشکی

ما را طاعت داشتمی خدای را و طاعت داشتمی رسول را و گویند یا خدای ما ما طاعت داشتیم مهتران و بزرگان
خویش را ایشان بی راه بکردند ما را از راه بیفکندند یعنی از دین ای خدای ما بده ایشان را دو باره عذاب و لعنت کن
بر ایشان لعنت بسیار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا
مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا
ای آن کسانی که ایمان آورده اید مباشید چنان کسانی که رنجه داشتند موسی را خدای بیزاری وی بنمود
ایشان را از آنچه گفته بودند ویرا و نزدیک خدای عز و جل گرامی بود و هر روی گویند رنج داشتن ایشان موسی را
آن بود که بنی اسرائیل غسل کردندی برهنه و عورت یکدیگر همی نگرستندی و موسی از ایشان جدا شدی
چنانکه ایشان ویرا ندیدی غسل کردی ایشان گفتند از بهر آن از ما جدا شود که او برص دارد یا برص است
یا علتی دیگر که خویشتن را از ما نگاه همی دارد و روزی موسی غسل همی کرد جامه بر سنگ نهاده بود
سنگ برفت و جامه وی همی برد و موسی در پی همی دوید بر اثر سنگ و سنگ نمی ایستاد تا میان جماعتی رسید
از بنی اسرائیل سنگ بایستاد تا موسی جامه اندر پوشید و آن سنگ را بعصا همی زد چنانک یاد کردیم اندر پیش
و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید آن رنج داشتن ایشان آن بود که ایشان گفتند هارون را تو کشتی و بنی
اسرائیل ویرا دوست تر داشتندی از آنک موسی را خدای عز و جل بیزاری وی پدید کرد چنانک یاد کردیم اندر پیش
و گروهی گفتند رنج داشتن ایشان موسی را آن بود که قارون زنی زانیه را بفرمود که وی با موسی اقرار
کند خویشتن چنانک یاد کردیم در قصه قارون يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا
قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ
يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ای آن کسانی که ایمان آورده اید

بترسید

بترسید از خدای عز و جل و بگویید گفتاری راست و درست صواب و آن لا اله الا الله محمد رسول الله است
تا باصلاح آرد شما را کارهای شما و بیامرزد گناهان شما را و هر که طاعت دارد خدای را و رسول ویرا خود
بیافت رستگاری عظیم إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا
الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ما عرضه کردیم امانت بر آسمانها و زمین
و کوهها امتناع کردند که آنرا بردارند و بترسیدند از آن و برداشت مردم یعنی بپذیرفت که خود
بیدادگر بود بر خویشتن و نادان بود بعاقبت آن و بدانک گروهی گفتند این عرض بر آسمان و زمین
بر آن معنی که خدای تعالی ایشان را حیوة و فهم و علم آفرید و نطق داد تا ایشان خطاب همی شناختند
و از عاقبت امانت بپذیرفتن بترسیدند و ثواب آن از بیم عقاب آن بگذاشتند و تسخیر
و جمادی اختیار کردند تا از عقوبت اندر سلامت عاقبت یافتند و گروهی گفتند امانت بر آسمان
عرضه کردند اندر باب تکلیف و بپذیرفتن امر و نهی ایشان نپذیرفتند و بر آدم علیه السلام عرض
کردند اندر بهشت بپذیرفت خدای تعالی ویرا گفت اکنون توان پذیرفتی پس ترا حجابی کردم چون
ترسی که و را چیزی نگری که نشاید آن حجاب فرو گذار و زبان ترا اندر دو بند بنهادم چون از بلا
می ترسی در دهن می بند یعنی لب و دندان و فرج ترا لباسی ساختم چیزی از حرام ترسی از آن بپوش بران
چیزی که بر تو حرام بکرده ام پس آدم علیه السلام آنرا قبول کرد چندان بر نیامد که میان نماز پیشین و نماز
دیگر که ویرا از بهشت بیرون کردند بدان خلاف که کرد ابو الدرداء روایت کند از پیغمبر صلعم که می گفت
پنج چیز است که هر که آنرا بجای آورد با ایمان اندر شود پنج نماز بجای آرد بدست و روی شستن تمام و رکوع

وجود تمام و نگهداشتن مواقیت و زکوة مال یعنی بجوشش و روزه ماه رمضان بدارد و حج کند آنکه تواند و امانت بعضی گفتند یا ابو الدردا امانت چه باشد گفت غسل جنابت که خدای تعالی بنی آدم را بدان امین کرده است و عبد الله عمرو بن العاص گوید اول که خدای تعالی فرج بنی آدم را بیافرید گفت این امانتیست که نزد تو ودیعت نهادم تا از حرام نگه داری فرج امانتست و گوش امانتست و چشم امانتست و دست امانتست و ایمان امانتست و ایمان نیست آنکه را که امانت نیست و گروهی گفتند بدین امانت و فاسی خواهد یعنی آنکه لئی و امانت که از فرمان فرا پذیرد و اجب است بر هر کسی که هر کسی که خیانت نکند و عهد نگه دارد سدی گوید این کس که امانت فرا بپذیرفت نه آدم بود و این امانت نه تکلیف بود بلکه قابیل بود که امانت از پدر فرا گرفت الکه دین تصدیق خاصه خدای کرد چنانکه یاد کردم قصه قابیل و هابیل معنی این امانت قبول کرد بجهالت و از ان طلاق کرد لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و تو به عرضه تا عذاب کند خدای منافقان را و منافقات را و مشرکین و مشرکات را و توبه دهد خدای بر مومنان و مومنات آنچه خطای افتد ایشان را و خدای تعالی آمرزگارست و رحیم مر آن کسانی که ایمان دارند الا کامی که ایشان و توبه کند بصدق تو به ایشان بپذیرد و اگر بی توبه از این جهان بیرون شوند ایشان را بر گناه عقوبت کند اندر آن جهان و یا بشفاعت مصطفی صلعم و شفاعت مومنان و یا برحمت خویش بیامرزد و نبود عاقبت اهل ایمان مگر بهشت

تفسیر سورة السبا و از سورة مکیست و ایاتش

پنجاه و چهار است و حلال و کلامش هشت صد هشتاد و سه است و حروفش یک هزار و پانصد و دوازده لیک ابی کعب

روایت

روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که هر که بخواند سورة سبا هیچ پیغمبری نماند که روز قیامت رفیق و با وی مصافحت کند

سورة السبا مکیة وهي اربع و خمسون اية

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ سپاس خدای راست آن خداوندی که او راست آنچه اندر آسمانها و آنچه در زمین است و او راست حمد اندر آخرت چنانکه اندر دنیا نعمت خود و جهان او فرو ایست و وی داناست بهر چه کند خبیر یعنی آگاهست عواقب و اسرار داند آنچه اندر زمین همی شود از آبها و زیرکان و مردگان و آنچه بیرون آید از آن از نبات و حیوانات و آنچه فرو آید از آسمان از بارانها و آنچه همی شود بر آسمان از فریشتگان و اعمال بندگان و وی مهربانست رحمت کند بر بندگان و غفورست بیامرزد ایشان را و بپوشد گناهان ایشان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و گفت آن کسانی که کافر شدند نه آید بما قیامت بگوی ای محمد بلی بخدای من که آید بشما قیامت داناست غیب غایب نشود از وی مثقال ذره هیچ چیز خرد اندر آسمانها و نه اندر زمین و نه کمتر از آن و نه مهتر از آن الا که آن معلوم وی است اندر کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

ظاهر با جزای دهد آن کسانی که ایمان آورند و کارهای نیکو کنند ایشان اند که ایشان را بود آمرزش و روزی با کرامت چنانکه گفت وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ و آن کسانی که سعی کردند اندر باطل کردن دلیلها ما و جهد کردن بدانچه کرد ما غایب کردند تا ایشانند که ایشان راست عذاب از عذاب دردناک و بینند آن کسانی که علم داده باشند ایشان را آنکه فرو فرستاده اند بتو از خدای تو یعنی قرآن آنست حق و راه نماید بر راه خدای عز و جل یعنی راه اسلام که ستوده است ستوده در همه حالها وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و گفتند آن کسانی که کافر شدند از منکران بعث بر سبیل تعجب آنکه شما را بر آنکه گرداند که باشد یعنی خاکی و استخوانهای ریزیده بیرون آید شما را و مردی که خبر دهد شما را یعنی محمد هر گاه که خرد شده شما در خلق و صورتی نو خواهید گشت فرا ساخته است بر خدای تعالی دروغ یا بوی دیوانگی و جنونیست بل آن کسانی که ایمان ندارند با خرت اندر عذاب باشند و اندر بیراهی دور از حق آنکه حجت بر ایشان یاد کرد و گفت أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ ای همی ننگرند آن چیزی که پیش ایشانست و آنچه باز پس ایشانست از کارهای آسمان و زمین محیطست

با ایشان

با ایشان اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و اگر خواهیم بیفکنیم بر ایشان پاره از آسمان اندر آن عبرتیست هر بنده که بدل با خدای گردد و خود داده ایم داود را از ما فضلی یا کوهها تسبیح کنید با وی و با مرغان مساعدت کنید و نرم کردانیدیم و برا آهن چون موم اندر دست وی تا هر چه خواستی کردی و فرمودیم ویرا که بکن درعها تمام بالا و تقدیر کن اندر صنعت یعنی میخها آن خرد کن که اندر حلقه جای باشد و سنبر مکن که حلقه را بشکند محتملست که معنیش آن بود که آنرا مقدر بکن چنانکه خواهی بر یک تقدیر تا معلوم تو باشد و شایسته کنید با آل داود و آنچه کنید از اعمال که من آنچه شما کنید بصیرم وهب گوید چون داود بانگ برداشتی بتسبیح و مناجات کوهها و نیز کوهها و برا جواب دادندی بصدا و آواز بانگ تو همی اکنون شنوی از آن کوهها اندر جواب چیزی که کویی از آن روزست و نیز مرغان بیامدندی و از زور سر وی بایستادندی و گروهی گفتند هرگاه که داود علیه السلام تسبیح کردی کوهها و یرا جواب دادندی بتسبیح از ستیها با خویشتن گفت خدایرا بپرستم بپرستید نیک هر کسی و یرا جماعت بپرستیدی باشد بخاست و تنها بکوه شد چون شب بدینه رسید وحشتی با وی کرد تا خدای عز و جل وحی کرد بکوهها که و یرا انس فرا دهید تا وحشت وی بشود کوهها همه بسخن آمدند و بانگ برداشتند بتسبیح و تهلیل خدای عز و جل داود با خویشتن گفت بانگ من چون شنوند

اندر میان سه او انها مختلف فرشته با او آواز داد و با وی همی رفت و برابر بود تا بکنار دریا برد
بر دریا زد تا دریا از هم باز شد و ماهی اندر زیر وی پدید آمد انگه پای بر وی زد تا ماهی فرا شد صخره
پدید آمد پای بر صخره زد تا بشکافت کرمی از آن پدید آمد و آن کرمک او از کی صفت او وی همی آمد
آن فرشته داود را گفت خدای تو نفس این کرمک اندرین جایگاه می شنود و سبب آنک خدای تعالی وی را
آهن نرم کردانید بود آن بود که چون بمملکت بنشست بعادت رفت که هر وقت متنکر بیرون آمدی
و کرد اکردی گفتی چه گوئی اند داود اندرین حال شما ایشان نیکوی گفتندی روزی از روزها خدای
عز و جل فرشته بفرستاد بر صورت آدمی چون داود وی را دید از وی بپرسید چنانک عادت وی بود آن
فرشته گفت مرد نیک است اگر یک خصلت در وی نبودی داود گفت آن چیست یا عبدالله گفت
آنست که وی از بیت المال خورد و عیال را از بیت المال دهد نماز شد داود و از خدای تعالی حاجت خواست
تا او را سببی کند که بدان مشغول کردد از بیت المال و قوت وی و عیال وی شد خدای تعالی وی را اجابت
کرد و آهن او را نرم کردانید تا اندر دست وی چون موم شد و وی را با معرفت صنعت زره کردن
و زره که بکردی بچهار هزار درم بفروختی و بهای آن بر خود و بر عیال نفقه کردی و دو ثلث را صدقه دادی
و گفته اند آن روی آهن اندر دست وی تمامی قوت وی بود وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا
شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ
بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ
عَذَابِ السَّعِيرِ و مسخر کردیم سلیمان را باد بامداد یک ماهه و شبانگاه یک ماهه و برانگیزیم وی را چشمه
مس وان بر آن آنکه کار همی کند پیش وی بفرمان خدای وی و هر که بگردد از ایشان از فرمان ما بچشانیم وی را از عذاب

آتش

آتش سوزان اندر لغت و کروهی گفتند اندر دنیا که خدای عز و جل بر هر یکی از ایشان فرشته موکل کرده
با مرسوطی از آتش هر که از فرمان سلیمان بر کشتی و برایشان بزدی تا بسوختی و چنین گفته اند
که سلیمان همه جهان بکردیدی بر باد بامداد یک ماهه راه بودی و از نیم روز تا غروب یک ماهه راه بردی
چنانک هر روز دو ماهه راه بشدی و چنین گویند که آن وقتی که همی کردید اندر جهان بامداد از عراق
بر وقت قیلوله بمرو کرد نماز دیگر ببلخ کرد و از آنجا قصد بلاد ترک کرد و شد تا جیب آنکه نمی
مطلع الشمس بر ساحل بحر بوقت از سوی هند آنجا آمد بکرمان آنگه آمد به پارس و روزی چند در فارس
مقام کرد آنگه شد تا مستقر خویش شهری که آنرا تدمر خوانند بین از شام و گفته اند که خدای عز و جل
چشمه مس بگذارد از این سلیمان را بزمین یمن تا بوقت هم چون آب سه روز هم چو مان دادند
از نحاس از انجاست و مشهور از آنست آنکه یاد کرد حال سلیمان يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ
مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ
اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
همی کنند از بهر وی آنچ خواهد از محرابها و مسجدها مقدم هر مجلسی را محراب خوانند اگر مسجد بود یا خانه
و کاسها چون حوضها و دیگها ایستاده بر جای خویش از بزرگی آن فراز نتوان برد عمل کنید
یا آل داود بطاعت خدای تعالی تا آن شکر بود و بر او اند که اندک از بندگان من که شکر کند و از جملهٔ آن
چیزها که بنا کردند سلیمان را شیاطین بیت المقدس بود و سببش آن بود که از عهد داود گذشته
بودند روزگار داود بود و سه سال اندر میان ایشان بود تا ایشان بزمین فلسطین هر روز
می افزودند داود علیه السلام از آن زیادت ایشان عجب داشت فرمود تا ایشان را شمار کنند جز آنکه اندر شمار

ای آل داود بر نیکی ... شکر کنید [illegible]

ایشان چنان شد که عدد بنی اسرائیل ندانست کس مگر خدای تعالی پس خدای تعالی وحی فرستاد بداود که من وعده کرده ام
پدرت ابراهیم آن وعده که او را فرمودم که فرزندان وی را چون ستارگان آسمان کنم و فرزندان او را برکت دهم
با بشارت باشند انعده نجوم و مجملی بخوانند تو ایشان را بر شمار گرفتی پس خدای وحی کرد بر داود که من سوگند یاد کرده ام که ایشان را
مبتلا کنم به بلایی که عدد ایشان کم شود و داود را تخییر کرد بدانچ خدای تعالی وحی کرده بود و گفت خدای تعالی
مرا مخیر کرده است شما چه گویید گفتند تو بهتر دانی که پیغامبری اما ما را صبر نبود بدانچ خدای فرمود گفت
و سخت ضعیف که ایشان را عذاب کند بگرسنگی و قحط سه سال یا دشمن ایشان بر ایشان مسلط کند سه ماه
یا آنک طاعون بر ایشان گمارد سه روز داود بنی اسرائیل را جمع کرد و ایشان را تخییر کرد بدانچ خدای تعالی وحی کرده
بود گفت خدای تعالی مرا مخیر کرده درین سه بلا ایشان گفتند ما را صبر بر گرسنگی سه سال نبود و دشمن نیز مسلط
بودن کاری فضیحت است متغیر باشد اگر چاره نیست باری مرگ بهتر داود گفت شاد اند مرگ را
کار و سازی کنید سر و تن ها بشستند و حنوط کردند و کفن در پوشیدند و زنان و کودکان را بدشت بردند
داود و ایشان را فرمود تا زاری کنند و بانگ بر دارند تا مگر خدای تعالی بر ایشان رحمت کند و اندر دشت بیت المقدس
بود پیش از آنک مسجد بنا کردند و داود علیه السلام شد بر بالای صخره و روی بر زمین نهاد سجده کرد خدای را
عز و جل و زاری همی کرد خدای تعالی بفرستاد روز اول و با طاعون در یک شبانروز چندان هلاک شدند که
تا یک ماه دفن نمی توانستندی کرد روز دیگر برخاستند و دعا کردند داود سجود کرد و ایشان همه در سجود افتاده
پیش از برآمدن آفتاب و سر از سجود برنداشتند تا زمانی که حق تعالی آن بلا برداشت از ایشان و چون
خدای تعالی داود را شفاعت بداد دعاء ایشان را جمع کرد گفت خدای تعالی بر شما منت نهاد و رحمت و شفقت
فرمود درین دشت که ما را رحمت فرمود و لعناست که شکرانه را مسجدی کنید تا بعد از شما خدای را یاد کنید

اندر آن مسجد اتفاق کردند و خواستند که مسجد بنا کنند مردی درویش بود با بستان خواست که ایشان را بیازماید
و اخلاص ایشان اندر توبه بداند گفت ایشان را اندرین دشت جای نیست از ملک من که جای شمار است
که آن از من باز داری گفتند یا هذا هیچ کس نیست از بنی اسرائیل که نه وی را اندرین دشت بعضی هست
با ما مضایقه مکن اندر حق خویش و بخل مکن گفت من خویشتن همی دانم و شما حق خویش گفتند
اگر بفروشی حقی مرادی نیک و الا بکره فرا گیریم گفت حسن همی با شما حکم خدای تعالی بیابید اندرین و حکم رسول
او داود که منصب بستانند حکم باشید این خبر به داود علیه السلام برسید گفت او را البته خشنود
می باید کرد گفتند بچند فرا گیریم یا نبی الله گفت بصد گوسفند آن مرد گفت زیادت کن یا نبی الله
گفت بصد گاو گفت نخواهم یا نبی الله گفت بصد اشتر گفت اندر افزای که تو این خدا را همی خری
گفت آنچ تو گویی بدهیم گفت آن از من بخر به باغی که درو زیتون و نخیل و اعناب بود گفت
اوی آن مرد گفت یا نبی الله این خدا را همی خری بخل مکن گفت بخواه تا بدهیم و اگر خواهی خوشی
را با جارت بفرستم گفت یا نبی الله تو کرامی تر که ای نزد خدای و لکن آن خواهم که گرد اگرد این
دیواری باشد بلند از زر و سیم داود گفت آسان است آن مرد گفت از آن است آن که ثابت و مخلص
است خدا را انگه داود را گفت یا نبی الله اگر خدای یک گام من ساعتی زود دو ستور دادم از من
سه که گفتی و لکن من خواستم که گوم شما بیازمایم ایشان بیت المقدس بنا کردند داود از آن ا
سنگ می کشید بر کردن نهاده و همچنان احبار بنی اسرائیل تا آنکه که آنرا برداشتند بالای مردی
خدای تعالی وحی کرد داود را که این جا بیت مقدس و تو خونها بسیار ریختهٔ نتوانی بنا کنی که من
این قضا کرده ام که بر دست تو بود و لکن فرزندی بود از پس تو ملکت وی را بود نام وی سلیمان وی را

چنان کنم که سلامت باشد از خون ریختن و قضا کنم که تمامی این بر دست وی شود وصیت آن و ذکر
آن ترا تمام باشد پس اندر آن نماز می‌کردند تا مدتی داود و سلیمان را عمر صد و بیست و هشت سال بود چون صد
و چهل سال برآمد فرمان یافت خدای تعالی سلیمان را خلیفه کرد سلیمان خواست که بنا بیت المقدس
تمام کند پریان و دیوان را جمع کرد و کارها آن بر ایشان قسمت کرد هر کسی را بکاری مخصوص کرد که شایسته
آن بود شیاطین را بفرستید تا رخام و سنگ سفید صافی می‌آوردند از معادن آن تا آن شهر
بنا کردند بر رخام سنگ و آن را دوازده محلت ساخت اندر هر محلتی سبطی از اسباط بنی اسرائیل فرو آورد
چون از بنا آن شهر پرداخت بنا مسجد ابتدا کرد گروهی را از شیاطین بفرمود تا زر و سیم و یاقوت می‌آوردند
از معادن و مرواریدها می‌آوردند از بحار گروهی را بفرمود تا جواهر و سنگ می‌کندند از جایها و گروهی
مشک و عنبر و انواع طیب می‌آوردند از جایها چندان فراوان که از آن جمع شد صناعان را گرد کرد
و بفرمود تا آن سنگها را می‌تراشیدند و لوح لوح می‌کردند و بفرمود تا آن جواهر که ایشان می‌بریدند کار
می‌کردند در بریدن جواهر سلیمان کراهت می‌داشت از آن صوت جن را بخواند گفت هیچ چاره دانید که
این جواهر را بتوان بریدن چنانکه آن را بانگ نباید گفتند اندر جمله جنیان هیچ کس نیست مگر صخر العفریت
تعالی بفرستید تا وی را بیاوردند سلیمان علیه السلام به انگشتری خویش مهری بر نهاد بر وی و شیاطین
را مهر بر پشت نهادی و دیگر جنیان را با آهن و زنجیر می‌بستند نهادی می‌درفشیدی چون برق که در شاهی
جستن را نبودی و هر که او را بدیدی از جن و انس انقیاد کردی بقدرة الله تعالی و آن مهر
بر بسته باده تن از جنیان و او را بر جستن ... اندر جزیره از جزایر دریا می‌بود خواست که
از موش بنگرد او ... آن بشتافت برود آن جزیره که سلیمان خاتم خویش را بر سید که این
عفریت

عفریت اندر راه چه می‌کرد گفت گاه گاه می‌خندید از مردمان سلیمان گفت وی را که پس هم ترا که تو در مردمی کرده‌ی
و بطوع بر وی کی ... می‌خندیدی گفت یا نبی الله من بخنده نکردم و لکن از بهر آن
می‌خندیدم که اندر راه چیزها می‌شنیدم و می‌دیدم که از آن عجب می‌داشتم گفت و آن چه بود گفت مردی
را دیدم که کار وی استری بود و وی را آب می‌خواست دادن و سبو بود که آب را خواست کشید
استر را آب داد و سبوی آب برکشید انگاه خواست که بنقصان حاجتی مشغول گردد استر را اندر آن گوشه
سبوی بست آن استر آن بکشید و بشکست بخندیدم که حال آن مرد که می‌پنداشت که آن سبوی
استر را نگه دارد و بگذشتم بر مردی که نزدیک کفشگری نشسته بود تا موزه او را نیکو کند شرط می‌کرد با کفشگر
که چنان خواهم که نیکو کنی که چهار سال بر دارد و فراموش کرده بود که او را از آن غافل ... و چهل و
که پس مدة عمر او مانده بود و بگذشتم بر یکی زنی که کهانت می‌کرد و خبر می‌داد مردم را از آسمانها
و من دانستم که اندر زیر آن ... گنجی است ... گذشته و آن ... از گنج یکی ... و چندان
زر اندر زیر وی بیفکنده است و مردمان را دروغ می‌گفت عجب داشتم و بخندیدم و بگذشتم اندر شهری
از شهرها و شخصی ... باز خورد و ... دست فرا طبیبی کرد ... که وی را علاج
کند و وی را به پیاز فرمود ... که مضرت آن بر دماغ او بخندیدم
... و بگذشتم به بازاری سیر دیدم و آن فاضلترین داروهاست بکیل می‌فروختند و فلفل را دیدم و آن
... قاتل است او را مثقال می‌فروختند از آن بخندیدم و بگذشتم بر گروهی که نشسته بودند و داوری می‌کردند
فرا خدای ذکر خدای عز و جل می‌کردند و می‌خواستند گروهی از ایشان را ملال گرفت برخاستند و دیگر گروه
بیامدند و بنشستند رحمت دیدم که فرو آمد از آن گروه بیشتر از آن گروه بگذشت و فرا این گروه دیگر رسید

که پس از ایشان در آن بودند بخندیدم از آن عجب داشتم از آنکه دیدم از قضا و قدر پس چون
وی این سخنها بگفت سلیمان علیه السلام گفت اندر جمله این سخنها ترا گفتار افسون است هیچ
چیز دانی اندر بر و بحر که بدان جواهر سوراخ توان کرد و سنگ توان تراشید چنانکه بانگ نیاید
گفت سنگی دانم سفید چون شیر و لکن جای آن ندانم و هیچ چیز نیست از مرغان جز ... از عقاب
بفرمای تا وی را و بچگان او را اندر صندوقی کنند سنگین یک شب آنکه بفرمای تا وی را بیرون کشند
و بچگان وی را اندر آن جایگاه بگذارند تا بی‌نشود و آن سنگ بیارد از بهر فرزندان و آن سنگ
را سوراخ کند از بهر بچگان خویش را سلیمان آن چنان کرد می‌بشد شبانروزی و آن سنگ بیاورد
و آن صندوق را سوراخ کرد سلیمان گروهی مردم را بعقاب بفرستاد تا حذاق آن سنگ بیاوردند که او را
تمام بود و آن را در دست او زاردها صناعان بپیوستند تا کردن و تراشیدن آن سنگها بر ایشان سهل شد
... باکی که از آن بیاموختند و از آن سنگ است که اکنون اندر نقش انگشتریها بکار بوند سلیمان بفرمود تا مسجد
بکردند برخام اسپید و زرد و سبز و ستونها آن سنگ صافی و سقف آن از جواهر قیمتی و کلیتها
بر سقف آن نشاندند از جواهر و یاقوتها و مرواریدها گوناگون و فرش زمین اندر افکندند از لوحها
و فیروزج تا خانه شد که اندر زمین هیچ خانه نبود بهتر از آن و روشن‌تر از آن هیچ اندر شب تاریک
چنان می‌درفشیدی که چو ماه بدر و چون از آن پرداخت احبار بنی اسرائیل را جمع کرد و ایشان را بگفت
که من این خدای را بکردم خالص لوجه الله اندر من بنا بکار برده ام خدای را است و آن روز که از آن پرداخت
آن را عیدی ساختند که مر هل آن عید ایشان بودی ... سلیمان اندر بیت المقدس آن ساخته
بود که خانه بنا کرد و دیوار آن سبزی بینه و آن را متصل بکرد چنانکه هر که که دری و رخ یا بر سا اندر آن
خانه

خانه شدی خیال می‌آمدی که از آن خانه و دیوار بیرون آمدی و هرگاه که رومی فاجر اندر آن خانه شدی خیال می‌بدید کی او سیاه
و مردمان بسیار بدیدند سبب آن فجور و خیانت باز ایستادندی و اندر گوشه آن مسجد عصایی بود از آبنوس
هر که دست فرا آن کردی از اولاد انبیا اندر هیچ زیان نداشتی و هر که از اولاد نبودی و دست فرا آن کردی
دستش بسوختی و عبدالله عمرو بن العاص روایت کند از پیغمبر صلعم که وی گفت چون سلیمان بپرداخت از بنا
آن مسجد سه حاجت بخواست از خدای عز و جل و خدای عز و جل دو از آن حاجت روا کرد و امیدوارم که سوم
نیز داده بود گفت یا رب مرا حکمی ده که با حکم تو برابر باشد وی را آن بداد و گفت یا رب مرا ملکی ده که از
پس من کس را چنان نبود وی را آن بداد و گفت یا رب هر که درین مسجد دو رکعت نماز کند گناهان وی همه
را بیامرزی چنانکه آن روز از مادر زاده باشد امید می‌دارم که آن نیز او را داده باشند انگه که بخت
نصر آنجا شد شهر ویران کرد و مسجد باز کرد و هر چه اندر دیوارها و سقوف آن بود از زر و سیم و جواهر همه برداشت
و بدار ملکت خویش آورده از زمین عراق و سعید بن المسیب گفت که چون سلیمان از آن بنا بپرداخت در
آن بست چندانکه سعی کرد باز نگشود تا آنکه که گفت اندر دعاء خویش بصلوات ابی داود که از درها
بگشای درها گشاده شد پس سلیمان علیه السلام ده هزار مرد از قراء بنی اسرائیل فارغ کرداند تا در آنجا
عبادت می‌کردند پنج هزار شب و پنج هزار بروز تا هیچ ساعت نبود از ساعتهای شب و روز که خدای تعالی
را پرستیدندی اندر آن بجاها آن جایگاه دیوان و پریان می‌ساختندی آن بود که وی را صورتها می‌کردندی از مس و روی و برنج
و زجاج اندر مسجدها می‌نهادندی صورتها ... و هر چیزی که مر ایشان را شایسته تا که چون صورت انسان را دیدی
قصد کردی که همچنان عبادت کند خدای را و از آن چیزها که وی را ساختند کاسها بزرگ هر یکی چند حوض که اشتر
از آن آب خوردی ... و از آن یک کاسه طعام خوردندی ... می‌ساختند چنانکه از جای

برشوان داشت و مرکز معطل نشد جعفر بن سلیمان گوید که از ثابت شنیدم که داود شب
و روز قسمت کرده بودی بر اهل خویش تا هیچ ساعت از ساعتها شب و روز نبودی که نه کی
از آل داود بر پای بودی و نماز می کردی چنانچه گفت اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی
الشکور محمد کعب قرظی گوید عمل شکر آن بود که بهر کاری که کنی و طاعت خدای عز و جل بجای آری
ابن حنفیه گفت شکر بود از بهر آن که گفت اعملوا آل داود شکرا و از ابن عباس آمده است که
چون سلیمان علیه السلام انچه خواست دادند از حکمت و سلطنت و بسطت مملکت که هیچ کس را این
نداده که ویرا دادند پس اندر آن حال اندیشه کرد و گفت مر خدای عز و جل را کی که مرا کار خلق او را
میزبانی توانم کرد گفت روزی یا رب مرا دستوری ده تا خلق تو را طعام دهم گفت نتوانی و محلس
این نتوانی مگر ما و جمل نوعی رحمه مگر که تو را طاقت نباشد گفت یا رب امید دارم که توانم کرد
گفت کردکن انچه توانی از طعام سلیمان جن و انس و باد را کار کرد و گفت اجتهاد کنید هر چه
توانید از انواع طعامها و ادامها پس چون تمام شد ماهی برسید که هر کرانان جای ترسید بود
مردمان از آن متعجب شدند خلق گفتند سلیمان خلق خدای را طعام خواهد داد جشنها نزان نهادند
تا چه کند خدای عز و جل وحی کرد که بجنبد از جنبندگان دریا گفت بر سلیمان شو روزی خلایق من مرعصر
تا تو را سیر کند آن جانور گوید سر از دریا بیرون کرد گفت یا سلیمان مرا طعام ده گفت بخور همه خلق
وی دهن باز کرد و همه سلیمان گرد کرده بود بخورد و سیر نشد گفت خدای را سپرده ام یا نبی الله
همه خلق را چگونه سیر کنی و لیکن تو جمع کرده بودی سبیل حکم من بیش بود و مرا ده چندان دیگر باید و دیگر
شبانگاه مجددان و اندر روایتی دیگر آمده که گفت ویرا ضیعک الله کما ضیعتنی خدای تورا ضایع کند الجنابة...

کردی گفت دانه ای چون تو چند است اندر دریا گفت هر ایشان هزار امت مرا چون من جانشین و شایان است
بجنبش هر روزی روزی ایشان می رسد پس آنگاه سلیمان گفت منم آن مغرور عجب آورده غرق شده
بملکت خویش سلطان نیست پادشاه مگر سلطان تو تو انگر نیست مگر تو انگری تو هر تو انگری که دون تو است
درویش است و هر قوتی که دون تو است ضعیف است و هر عزیزی که دون تو است ذلیل است

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ
الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ

چون بروی مرگ حکم کردیم ره ننمود ایشان را بر مرگ وی مگر جنبنده زمین که می خورد عصای وی
چون بیفتاد بدانستند پریان که اگر می دانستندی نه ایستیدندی اندر عذاب که سلیمان از طاعت خدای تعالی
جدا شدی اندر بیت المقدس ماهی و دو ماه سالی و دو سال کم و بیش طعام و شراب با خود بردی و مسجد را کلی
بیزدی که می خواستی که تنها باشد اندر محراب وی بر آن بودی و بر اکنفی نام تو حست و چند روز را نشان
و آن بنی ست از داود بود و درخانه نهادی پس روزی در خشکی بر آمد از پیش محراب برآمد نام توحست
گفت خوبه گفت چرا خوبه خوانند تو را وجه را نشانی گفت خواب این مسجد را آمده ام و از بهر این نام
کرد سلیمان گفت خدای این مسجد را خراب نکند و علانکی که من زنده ام و تو آنی که هلاک من و خرابی مسجد تو
خواهی بود و آنرا برکند و در جوف تالار بکشتند اندر حایطی که ویرا بود و گفت یا رب چون مرا نهیبید کن
بر جن تا مردمان بدانند که جنیان غیب ندانستند و آنکه در محراب شد و نماز می کرد تکیه کرده بر عصای خویش
بر آن حال بمرده گروهی گفتند که سلیمان ملک الموت را گفت چون تو را فرمایند اندر کار من مرا آگاه کن ملک الموت آمد

و گفت مرا فرموده اند و لکن تو را ساعتی مانده است وی شیاطین را بخواند و فرمود تا ویرا صرحی کردند از آبگینه
چنانکه اندر دیوار نبود و در آن صرح شد و بایستاد نماز می کرد اعتماد بر عصای خویش کرد ملک الموت در آمد جان
او برداشت و اندر روایتی آمده است که سلیمان روزی اصحاب خود را گفت خدای عز و جل مرا ملکی داده است
که می بینید یک روز بر من نگذشته است که من اندر آن صافی بوده ام و اندر آن ساعت زمین پیش تو ستون گفت مگر
فردا خواهد و شد اندر کوشکی و در بر خویشتن بست و فرمود تا وی را نزدیک وی هیچ کس را ره ندهند و هیچ خبری
بنزد وی آن روز چیزی نشنود که اندوهگن شود آنگه عصا بر داشت و بالای آن قصر شد و اعتماد بر عصا کرده به
ملکتهای خویش همی نگریست و دنیای خویش را بر وی می خواهاند که اندر آن کوشک مردی آمد و گفت السلام علیک
یا سلیمان سلیمان گفت و علیک السلام یا جوان چون اندر آمدی درین کوشک مرکبان باز داشتم تا بیرون از
درین جاره دستوری اندر آمدی گفت من آنم که مرا بواب و حجاب باز ندارند و مرا ترس نبود و دستوری
نی نجویم و اندر این کوشک دستوری آمدم گفت که داد گفت خداوند این کوشک سلیمان بلرزید و بدانست
که ملک الموت است گفت تو ملک الموتی گفت آری گفت چرا آمدی گفت آمدم که جان تو را بر دارم گفت
ای ملک الموت این آن روز است که خواستم که مرا اندوهی نباشد گفت یا سلیمان تو خواستی که در سرای دنیا روزی
بود که هیچ اندوه بتو نرسد و آن روز خدای تعالی نیافریده است بحکم خدای رضا ده که روا نبود گفت
امر فرموده الله بجای آر ملک الموت جان وی برداشت وی تکیه کرده بود بر عصای خویش و هر روز شیاطین
کار کرد محراب می بایستادند و اندران محراب روزنها بود یکی از شیاطین گفتی من بدین سوراخ در روم و بیرون آمدم
حست هر یکی را بفرمی و حشمتی سلیمان امکان نبودی که جز روزگار راه از شدی سلیمان بیرون نیامد یکی از شیاطین
گفت من درین روزن شوم و بنگرم در رفت وی را مرده دید در حال آواز داد که سلیمان مرده است در خانه باز کشادند

وویرا بیرون آوردند و عصا وی بر آوردند که دیوچه خورده بود ندانستند که چند است تا برده است دیوچه
بکرفتند و بر عصا نهادند تا شبانروزی می خورد آنگه بران قیاس شمار بر گرفتند سالی بود تا بیوفتاده بود و پریان
و شیاطین کار می کردند و بدانستند که جنیان دروغ می گفتند که ما غیب دانیم اگر دانستندی اندر عذاب ایستادندی
سالی آنگه شیاطین دیوچه را گفتند اگر تو طعام خواهی ما تو را خوشترین طعام بدادیمی و اگر شراب
خوردی تو را خوشترین شرابی دادیمی و لیکن تو را آب و گل همی آوریم اکنون هر کجا که می شود ایشان آب
و گل همی برند نه بینی که هر کجا که ایشان چوبی باشد چون بنگری آنجا گل بسیار حاصل شده باشد و این سخن
که تو یاد کردیم آیت که شیاطین برو شکر آنرا که بر وی دلالت کرد ایشان را بمرگ سلیمان علیه السلام
و اهل تواریخ گفتند عمر سلیمان پنجاه و سه سال بود و ملکش چهل سال بود سیزده سال عمر داشت که
بملکت بنشست چون چهل سال از ملکت وی گذشت بناست المقدس ابتدا کرد لَقَدْ كَانَ

لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ
كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ
طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ

خود بود سبا را اندر مسکنهای ایشان عبرتی
دو بستان بود از دست راست و چپ ایشان گفتند بخورید از روزی خدای خویش و شکر کنید
ویرا شهری خوش و خدای آمرزگار پیغمبر را صلعم پرسیدند که مرا خبر ده از سبا تا مردی
بود یا زنی یا شهری یا زمینی یا وادی پیغمبر صلعم گفت نه زمینست و نه وادی و لکن مردی بود از عرب
و بیاده فرزند بود شش از دست راست می شدند و چهار از دست چپ اما آنکه از دست راست شدند
نام ایشان کنده و اشعریان و مذحج و انمار و حمیر و آنکه از سوی چپ شدند عامله و جذام

و لحم و غسان و کروهی از منزان کنند از خوشی شهر ایشان آن بوذ که هرکز انجا شارکلی نبود و ذباب
نبود و کیک نبوذ و کژدم نبوذ و مار نبوذ و اکر کاروانی فرا رسیدی که اندر جامه ایشان جیزی بودی
از حیوانات جمله بمردندی و از خوشی شهر ایشان آن بوذ که شوره بوم نبود و جندانی درخت و میوه بوذ
بیکدیکر پیوسته تا اکر زنبیلی بر سر نهادندی اندر زیر آن درختان می رفتندی زنبیل پر از میوه شدی که ناکفت
از درخت فرا هیچ درخت کرفتی فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ
الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ
خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا
وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ بر اعراض کردند پس بفرستادیم بر ایشان
سیل العرم و بدل کردیم ایشان را دو بوستان ایشان دو بوستان دیکر که میوه آن اراک بوذ و کروهی
کفتند که درختی بوذ که او را شوک بوذ قتاده کوید که درختهاء ایشان بهترین درختها بوذ بترین درختها کشت
و کز و جیزی از درخت کنار اندک این جزای بوذ که دادیم ایشان را بدان کز که ایشان کردند ای
دهند جان جزا بی مکر کسی را که ناسپاس باشد وهب کوید خدای عز و جل سیزده پیغمبر
فرستاده ایشان فرستاد ایشان را بخدای عز و جل همی خواندند و از عقاب می بیم می دادند و نعمت خدای عز و جل به
ایشان یاد می کردند کفتند ما خدای را هیچ نعمت ندانیم بکوی خدای خویش را که این نعمت از ما
باز ستاند اکر تواند خدای عز و جل سیل العرم را بدیشان فرستاد کروهی کفتند العرم بادانی باشد
سخت بیاوردی سیل آن ایشان را غلبه کرد و عرم اندر لغت سنکی باشد تا آب اندر آن بایستد
این عرم بوستانهای ایشان را آب طلق و آن خار فی که بلعش نا کرده بوذ آن بهار اهل حمر بلقیس

ملکت

... بود مراد شفاعت بود کی بو الا آن کسی را که وی دستوری داده
... و این رد است بر مشرکان که کفتند ما ایشان را همی پرستیم تا ایشان ما را شفاعت کنند تا انکه کند کشف
دلهاء ایشان با هوش آید که کوید چه کفت خدای شما کفتند حق او راست بزرکی بی همتا و این کسانی باشند از فرشتکان
که چون خدای عز و جل سخن بکوید بوحی اهل آسمانها صلصله شنوند چون صلصله سجود نهند از بیم و هوش از ایشان
بشود تا انکاه که آن از دل ایشان بر کیرند کویند چه کفت خدای شما کویند حق و بعضی از مفسران کفته اند
باشند که بکویند کروهی کفتند حال ایشان را از بهر آن باشد که بترسند از آن بانک و پندارند که قیامت است
و کلبی کوید میان عیسی و محمد صلوات الله علیهما پانصد سال بوذ که وحی نیامده بوذ از آسمان و هیچ رسول با ایشان
نکذشته بوذ جون مصطفی را صلعم بخلق فرستاد خدای عز و جل آن رسالت با جبریل همی کفت آن بانک و آن
صلصله بشنیدند آن زلزله اندر آسمانها افتاد بپنداشتند که قیامت است همه از هوش بشدند اکر جبریل
علیه السلام بر یک یک آسمان همی کذشت و ایشان را بیم از ایشان همی خاست بکدیکر را همی کفتند ماذا قال ربکم
و همی ندانستند که چه کفته است و لیکن می کفتند الحق و هو العلي الکبیر چون بشنیدند بدانستند که
قیامت بر نخاسته است انکه کفت قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ بکوی کیست که روزی دهد شما را از آسمانها و زمین بکوی خدای و ما و شما بر هدایتیم
یا اندر ضلالتی ظاهر و این سخن بر سبیل انصاف کفت چنان که کسی کوید می راست کفتی یا من هر دو خویش
یکی از ما دروغ زن است پس معنی این آیه آنست که نزد من و نزد شما چنانست که یکی از ما مهتدی است و یکی
اندر ضلالت محمد صلعم و اصحاب وی اندر هدایتند و مشرکان بر ضلالت کروهی کفتند او فی ضلال یعنی او و حرف واو

جنانست که می کوید من و شما بر هدایتیم و بر ضلالتیم یعنی ما بر هدایتیم و ...
قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ
قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ
قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ بکوی که نپرسند شما را از جرم ما و ما را نپرسند از آنچه شما همی کنید
بکوی جمع کند میان ما خدای اندر قیامت انکه حکم کند میان ما بحق و اوست حکم کننده حق و دانا بکار خلق
بکوی که فرا من نمایید آن کسانی را که بوی در رسانیده اید انبازان را یعنی ما هیچ آفریده اند اندر آسمان و زمین
حقا که نه بل اوست خدای بی همتا عزیز و قاهر انتقام کشنده و حکیم است اندر تدبیر خلق کی نباشد وی را
انباز وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ و نفرستادیم ترا الا مر همه خلق را یعنی کفت بعثت الی
الاحمر و الاسود تا بشارت دهند بانعم ایشان را و بیم کنی از عذاب و عقاب و لکن بیشتری از مردمان
ندانند کروهی کفتند معنی کافه آنست که ترا فرستادیم تا بیم کنی و باز داری ایشان را از کفر و ... اندر این کلمه
از بهر مبالغت است و همی کویند که کی بود این وعده شما یعنی قیامت اکر شما هستید از راست کویان
قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ
يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ بکوی شما را

میعاد

میعاد روزی که باز پس نتوانید شد از آن ساعتی و از پیش نتوانید شد و کفتند آن کسانی که
کافر شدند که ما ایمان نیاریم بدین قران و بدان که پیش از این بوذ از کتابها و اکر مرجع ایشان باز کرد و اکر
مرجع بعضهم الی بعض القول يقول الذین استضعفوا
ببینی آنکه که ستمکاران را باز داشته باشند نزد خدای ایشان باز می کردانند سخن را بیکدیکر کویند آن کسانی که ضعیفان
للذین استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین قال الذین استکبروا
باشند آن کسانی را که متکبران باشند اکر نه شما بودی ما مؤمنان بودیمی کویند آن کسانی که متکبران
للذین استضعفوا انحن صددناکم
باشند بدان کسانی که ضعیفان باشند ای ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ
بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ وَقَالَ الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ
لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ از حق باز داشتیم ما را از آن اند بل شما مجرمان بودید و کفتند آن کسانی
که ضعیف می داشتند ایشان را آن کسانی را که متکبران بودند مکر شما اندر شب و روز انکه که می فرمودید ما را که
کافر شویم بخدای و وی را انبازان نهیم و پنهان کردند ندامت یعنی پشیمانی چون ببینند عذاب وَجَعَلْنَا
الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ
أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و ما غلها اندر کردن ایشان کردیم
تابع و متبوع ای جزا دهند ایشان را مکر آنک همی کردند اندر دنیا و نفرستادیم اندر هیچ دیه هیچ پیغمبری
که نه مهتران ایشان کفتند ما بدانچه شما را فرستادند بدان کافرانیم و کفتند ما بیشتریم بر اموال و فرزندان و اکر

واگر خدای مان را نیز خواهی کنی که ما سی کنیم مارا این چنین نعمت بداهی ومارا هرگز عذاب بکواهند کرد چنانک شامی گویند قُلْ اِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا اَمْوَالُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى اِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَاُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ

بگوای خدای من بگستراند روزی آنرا که خواهد و تنگ کند آنرا که خواهد و آن بر عاقبت دلالت کند ولکن بیشتر مردم ندانند و نیست اموال شما و فرزندان شما آن چیزی که شمارا قربت افزاید بنزد ما مگر آن کی که ایمان آرد و کار نیکو کند ایشان را بود یکی را ده به آنچه ایشان همی کنند و ایشان اندر درجات بهشت باشند ایمن

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ اُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و آن کسانی که

همی سعی کنند اندر باطل کردن آیتهای ما ایشان همی پندارند که از ما بگریزند ایشان باشند اندر عذاب حاضر کرده با نجه ایشان همی کنند بگوی خدای من بگستراند روزی آنرا که خواهد از بندگان خویش و تنگ و تنگ کند و آنچه نفقه کنید از چیزی او خلف آن باز دهد یعنی آنچه اندر خیر صرف کنید خلف آن بیابید اما عاجل اندرین جهان و اما آجل اندر آن جهان و وی بهترین روزی دهندگانست حق تعالی آنرا آن بهتر گفت که اندر عادت گویند رزق الامیر جنده و رزق الرجل عیاله بو هریره روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که وی گفت مرا انفق انفق علیک گفت نفقه کن تا نفقه کنم بر تو و انس گوید که پیغمبر صلعم گفت منادی ندا کند

مرتشی

مرتشی اللهم اعط کل منفق خلفا و کل ممسک تلفا یارب بده مرآن کس که نفقه کند خلف و هرکس که نفقه باز دارد ملفی جابر گوید که پیغمبر صلعم گفت هرنکویی که کنی صدقه بود و هرچه نفقه کرده ای که نه اندر معصیتی و پیغمبر صلعم گفت اسراف مکنید اندر مال و نفقه اقتصاد کنید و اقتصاد آن بود که عدل که میان اسراف و تقتیر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اَهَؤُلَاءِ اِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ اَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ آن روز که جمع کنیم ایشانرا همه یعنی کافرانرا گوییم فریشتگانرا ای اینان شمارا همی پرستیدند اندر دنیا گویند پاکی ترا آن که ترا انبازی بود تو یاری و ناصر مایی از دون ایشان بل ایشان همی پرستیدند دیوانرا بیشتر ایشان بگرویده بودند فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ پس امروز نتوانند برخی از شما مر خی را هیچ سود و هیچ زیان نکنند و گوییم آن کسانی را که ستم کرده باشند بچشید عذاب دوزخ که بدان تکذیب همی کردید وَاِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ چون بر ایشان خوانند آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا اِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ اَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا اِلَّا اِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ حجتهای ما ظاهر گویند نیست این مرد مگر که همی خواهد که باز دارد از آنچه همی پرستیدند پدران شما و گویند نیست این مگر دروغی برساخته و گفتند آن کسانی که کافر بودند حق را چون بر ایشان آمد نیست این مگر جادویی ظاهر

کو

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ و نفرستادیم با ایشان از پیش تو هیچ ترساننده یعنی کتابی که همی خوانند و نفرستادیم از پیش تو با ایشان هیچ ترساننده و تکذیب کردند آن کسانی که از پیش ایشان بودند از امتان رسولان ما و نرسیدند این مشرکان بده یک آنکه داده بودیم یعنی ملکان پیشین را از مال و نعمت و قوت و عمر پس تکذیب کردند رسولان ما را بنگر تا چون بود انکار من بر ایشان قُلْ اِنَّمَا اَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ قُلْ مَا سَاَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ بگوی که من شمارا وصیت میکنم بو یکی خصلت که برخیزید مر خدایرا دو دو مناظره همی کنید و یک یک فکرت همی کنید انگه بنایستید که نیست مرین یار شما یعنی محمد صلعم هیچ دیوانگی ای چنانک شما همی گویید که نیست این شما مگر ترساننده ای از عذابی سخت بگوی هرچه خواستم بر نصیحت و تبلیغ رسالت آن مزد من شمارا اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ نیست مزد من مگر بر خدای و او بر همه چیزی گواه است بگوی که خدای من بیندازد حق را یعنی برخاتم پیغمبران فرو فرستید از آسمان دانای غیبها است یعنی همه دانای غیبها باشد بگوی حق آمد یعنی قرآن و اسلام و شمشیر و نه ابتدا کند باطل و نه اعادت کند حسن بصری

کوید

کوید هرمعبودی که دون خدای بوده است باطل است نه بهای عابد خویش اندرین جهان چیزی تواند کرد و نه اندر آن جهان ابن مسعود گوید که پیغمبر صلعم اندر مکه شد گرد اگرد کعبه سیصد و شصت بت نهاده بود و پیغمبر صلعم عودی اندر دست ایشانرا همی زد و همی گفت جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ فَاِنَّمَا اَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَاِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي اِلَيَّ رَبِّي اِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ وَلَوْ تَرَى اِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَاُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَاَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ بگوی اگر من بی راه شوم بر تن خویش بی راه شوم یعنی مرا بجنایت خویش گیرند و اگر راه یابم بدان یابم که خدای وحی همی کند که وی شنوا است و قریب بعلم و قدرت و اگر ببینی آن وقتی که بترسند از عذاب خدای روز قیامت و اندر نگذرند و فرا گیرند ایشانرا از جایی نزدیک دور نباشد یعنی هرجا که باشند از خدای تعالی دور نباشند و قدرت خدای تعالی ایشانرا دریابد و گفتند ایمان آوردیم بمحمد و کی باشد ایشانرا ساول توبه یعنی فراگرفتن از جایی دور یعنی توبه اندر دنیا باید کرد اندر آخرت کرده نباشد وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِاَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ و هرگز کافر گشته بودند از عذاب از پیش و اندر همی اندازند حدسها که از آن جایی دور همی گویند شاعر و ساحر و کاهن و نیز همی گویند که بهشت و دوزخ نیست و همی اندازند چیزی که از ایشان غایب است از جایی دور یعنی ایشان از دانستن آن دورند و حایل افکنند میان ایشان و میان آنچه ایشان آرزو کنند از ایمان و توبه

وباز گفتن با دنیا چنانک کردند بگروه ایشان از پیش یعنی کافران امتان پیشین ایشان اندر شکی بودند تهمت افکنده و بدان که این که می‌گوید اذ فزعوا فلا فوت یعنی بر رامی خواهد اندر قول ضحاک کلبی گویند که و اخذوا من مکان قریب یعنی از زمین افکندند ایشان حذیفه بن الیمان گوید از پیغمبر صلعم شنیدم که می‌یاد می‌کرد فتنه که بود میان مشرق و مغرب و گفت ایشان را اندران باشند سفیانی بیرون آید و بیرون آید وادی خشک و رود بدمشق فرود آید لشکر خویش بدو گروه بکند گروهی را بمشرق فرستد و گروهی را به مدینه اما آنکه بمشرق شوند پیش بابل فرود آیند آن شهر پلید و آن بقعه ملعون بکشند بیش از سه هزار خلق و بسیاری زنان ببرند و بیصد هزار بنی العباس بکشد آنکه بکوفه شوند و هر چه گرد کرد آنست خراب کند آنکه بعد بشام نهند وا بر او گوید بعرض الله بشام اندر ایشان رسند و ایشان را بکشند چنانک هیچ کس از ایشان نماند که حدیثی بهمه آنچه غارت برده باشند از مال و از زنان بازستانند و اما لشکر دیگر که به مدینه رفته باشند بمدینه فرود آیند سه شبانروز و آنرا غارت کنند و آنجا که بهند خدای عز و جل جبرئیل را بفرستد تا ایشان همه بزمین فرو روند و هیچ کس از ایشان نرهند مگر دو تن یکی بشیر و یکی نذیر و ایشان هر دو از جهینه باشند و از بهر آن گفته اند جهینة الخبر الیقین آنکه و خواهد ولو تری اذ فزعوا فلا فوت حدیث سفیانی و این روایتها مختلف است و اندر حدیث فتن بسیار گفته است و خداوند سبحانه و تعالی بهتر داند درستی این در جمله و در تفصیل که اندر تفصیل این بسیار خلاف است میان راویان و بالله التوفیق

فضل سورة الملائکه و این سورة مکی است و ایمان جهل و پنج آیت است اندر عدد کوفی و بصری و مدنی و چهل و شش اندر عدد اسمعیلی و هفتصد و سی کلمه است و سه هزار و سی و یک حرف است و ابی بن کعب گوید که رسول صلعم گفت هر که سورة الملائکه بخواند بهشت در های هشت [illegible] بگشایند گوید در آی

سورة الملائکة مکیة وهی خمس واربعون آیة

در که خواهی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها و زمین است آن خداوندی که کرد از فریشتگان رسولان خداوندان پرها و بالها دو دو و سه سه و چهار چهار اندر افزاید اندر خلق آنچه خواهد پرها ایشان و خدای بر هر چیزی که زیادت و نقصان بفرماید قادر است که زیادت و نقصان کند پیغمبر صلعم روزی از جبرئیل علیه السلام درخواست که خویشتن را بر او بنماید بصورت همچنان صورت اصلی جبرئیل گفت طاقت نیاوری دیدن پیغمبر صلعم گفت حاجت روا کن می‌خواهم پیغمبر صلعم را بر صورت اصلی اندر شبی روشن که ماهتاب می‌تافت پیغمبر صلعم چون او را دید بیهوش شد آنگاه با هوش آمد جبرئیل را دید یک دست بر سینه وی نهاده و یکی بر کتف و گفت سبحان الله نپنداشتم که چیزی بود از آفریده خدای چنین جبرئیل گفت پس اگر اسرافیل را ببینی که وی را دوازده پر است یکی بمشرق و یکی بمغرب و عرش بر کاهل وی و وی گاه گاه از هیبت و عظمت حق تعالی و تقدس چنان خرد گردد چون گنجشکی و گروهی گفته اند یزید فی الخلق ما یشاء او آن خوش وحظ نیکو و ملاحتی در چشم است ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک فلا مرسل له من بعده وهو العزیز الحکیم هر چه بگشاید خدای مر مردمان را از نعمت و راحت هیچ کس نتواند که باز دارد آنرا و هر چه باز دارد کس نتواند که آنرا اطلاق کند از پس وی و وی عزیز است یعنی ارجمند اندران که باز دارد و حکیم است اندران که بگشاید

یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء والارض لا اله الا هو فانی تؤفکون وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک والی الله ترجع الامور ای شما که مردمان اند یاد کنید نعمت خدای بر شما ای هست هیچ خالقی جز از خدای که روزی دهد شما را از آسمان و زمین نیست خدای مگر او تا کی برگردانید شما را از راه صواب و اگر تکذیب کنند ترا و دروغ زن کرده اند رسولان را از پیش تو و آن بنده است مصطفی را و با خدای تعالی گردد کارها یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر یا شما که مردمان اید بدانید که وعده خدای حق است غره مکناد شما را بخدای شیطان و زندگانی دنیا بدرستی که شیطان شما را دشمن است و بوا بدشمنی گیرید که او می‌خواند گروه خویش را تا ایشان باشند از اصحاب دوزخ ایشان عداوه همی آنکه بدین کرد حال موافقان و مخالفان و گفت الذین کفروا لهم عذاب شدید والذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر کبیر افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا آن کسانی که ناگرویدند کافران الله و ناسپاس اند ایشان راست عذابی سخت و آن کسانی که ایمان آوردند و کارها نیکو کردند ایشان را بود مغفرتی و روزی با کرامت بزرگ کسی که برآراسته باشد وی را کار بد تا وی را نیکو آید یعنی شیطان وی را اسیر افکند

بشبهت

بشبهت و منظر نا کردن اندر حجت و گفته اند کو و سی امی زنی لیس ای آن کسانی که خدای عز و جل ایشان را راه نموده حسن آن که باشد که وی را راه تحقیق نمود فان الله یضل من یشاء ویهدی من یشاء فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد میت فاحیینا به الارض بعد موتها کذلک النشور و خدای بی راه آفریند آنرا که خواهد و راه راست نماید آنرا که خواهد برتو از دست تو بیرون شد از حسرت بران کی که بی راه کرده چنانک گفت لعلک باخع نفسک که خدای داناست برانچ ایشان همی کنند تا جزا دهد و خدای آنست که فرستنده است بادها تا برانگیزد میغ برآن را بران ایم بزمینی مرده و زنده بکرده ایم بدان زمین از پس مرگ آن همچنان باشد که برانگیختن آن گور یعنی علامت احیا موتی انست مرح نباتی که ازان خشک گردانید دیگر سبز شود ایست احیا موتی یعنی اسانست بعزه من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه هر که خواهد که بداند که عزت کرا است عزت خدای راست همه چنان که گفت ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جمیعا و هر که خواهد که عزیز باشد اندر هر دو جهان طاعت دارد خدای را عز و جل الکلم الطیب و برا است بر محل حکم می شود سخنها پاک و خوش و کردار نیکو بر داشته بکند آنرا یعنی آنجا که کس را دید هیچ حکم بود چنانک گویند دفعت الامر الی القاضی قتاده گوید الکلم الطیب ذکر خدای عز و جل والعمل الصالح ادا فریضها و پیغمبر صلعم گفت لیس الایمان [illegible]

این ذات خداوند را سبحانه وتعالی و چون عمل نیکو بود بذیرد وکردن کشد بر فعه است که اورا رفیع منزلت

کرداند وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ
أُولَٰئِكَ هُوَ يَبُورُ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ
ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا
بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا
فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ وان کسانی که مکر سازند وبدیها کنند

ایشانراست عذابی سخت یعنی ان کسانی که مکرها کنند و ساختند مصطفی را صلعم شهر بیرون شده کو مکر

آن کسانی که فعل کند بربا و کار بربا کنند و مکر ایشان ناچیزست یعنی ناچیز شود اندر آخرت

و خدای او خداوند است شمارا از خاکی پس از نطفه انکه از شما آفریدست جفت جفت و بار برندارد

هیچ ماده و بنهد مگر بعلم وی و عمر ندهد هیچ کس را که دراز عمر باشد و نقصان نکند از عمر وی

مگر انکه در کتابی بود آن بر خدای آسانست و هیچ چیز بروی دشوار نبود و معنی این آیت آنست که هرکه

عمرش کوتاه بود یا دراز بود در لوح عمر وی اورا داند و هر روز که از عمر وی کم کردد آن اندر کتابی

مثبت بود وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ
سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ
لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ
فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و برابر نبود

دو دریا این آبی خوش سخت خوش و آن شراب ان و این شور سخت شور و تلخ و این مثلی است کفر و اسلام مر را

و هر کس از ین دو می خورند کوشتی تازه یعنی ماهی و بیرون می آرند پیرایه یعنی لولو آنرا بپوشند و کروهی کنند

اندر دریا چیزها شور بود که مر وایدرا بجا بیرون آرند و بینی کشتیها که همی آیند و همی شود بباد کرد و همی

بجستن بی بشکافند تا بجویید از فضل خدای یعنی تجارت کردن و تا مگر شما شکر کنید بر نعمتهای وی بو هریره کوید

از مصطفی صلعم شنیدم که گفت خدای عز و جل سخن گفت با هر دو دریا که شام است گفت یا دریا من ترا

بیافریدم و آب بسیار اندر تو آوریدم و من بندگان خویش را بر خواهم داشت اندر تو برانم و ایشان مرا تسبیح

و تهلیل و تکبیر کنند تو چه کنی با ایشان گفت من ایشان را غرقه کنم گفت ایشانرا حمل کنم بر ظهر تو و شدت بر کارها

افکنم و ایشانرا نکه دارم و انکه آن دریا را که یمن است گفت من ترا بیافریدم و آب بسیار اندر تو

آوردم و من بندگان خویش را بر تو بخواهم داشت بر پشت تو ایشان تسبیح و تهلیل و تکبیر کنند تو چه کنی

با ایشان گفت ایشانرا بر شکم خویش نکاه دارم گفت من ترا تفضیل کنم بر آن دریا دیگر بحلیه یعنی مروارید

و لحم طری يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ
لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ
قِطْمِيرٍ اندر آرد شب را اندر روز و اندر آرد روز را اندر شب و مسخر کرد است آفتاب و ماه

هر یکی از ایشان می رود تا اجلی مقدر اینست خدای پروردگار شما و یراست ملک و ایشانرا همی

خوانید از دون خدای ملکت ندارند مقداری قطمیری و آن پوست سپید بود که میان خرما واسته

باشد إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا

لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ
اگر خوانید ایشانرا نشنوند خواندن شما و اگر بشنوند اجابت نکنند شمارا و روز قیامت کافر شوند بعبادة

شما ایشانرا و خبر ندهند ترا از این چیز کسی که خبردار حقیقت یعنی من که آفریدکار آنرا يَا أَيُّهَا النَّاسُ
أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ
وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ
مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ای شما که کدایید شما درویشان بنگ

بخدای و خدای است بی نیاز و ستوده بهمه حالها اگر خواهد ببرد شمارا و بیارد خلقی نو

و این نیست بر خدای دشوار و برنگیرد هیچ بزه مند بزه دیگری و اگر بخواند تنی که ان گران

شده باشد بگناه دیگری برنگیرد از ان هیچ چیز و اگرچه خویش بود فضیل بن عیاض کوید

اندرین آیت که مادر و فرزند خویش را ببینند روز قیامت کوید یا بنی نه شکم من ترا وعا بوده

است و سینه من ترا سقا بود کوید بلی پس کناهان مرا کران بار بکرد چیزی از کناهان من بر کیر

کوید یا مادر ازمن دور شو که من از تو مشغول ترم إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ
رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ
لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و تو بترسانی انکس را که بترسند از خدای او را نادیده

و بپای دارند نماز و هرکه شایستگی کند و کار نیکو کند از بهر خویش کند و با خدایست بازگشت هر کسی را

جزا دهد بر انچه کرده باشد در دنیا وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ وَمَا
يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ
وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ

و برابر نباشد نابینا و بینا یعنی عالم و جاهل و نه تاریکیها و روشنایی یعنی کفر و ایمان و نه

سایه و نه باد گرم یعنی بهشت و دوزخ و برابر نباشد زندگانی و نه مردگان یعنی مومنان و کافران

بدرستی که خدای بشنواند انرا که خواهد تا قبول کند تو نتوانی که بشنوانی انکسی را که در گور باشد

یعنی کافران که ایشانرا بمردگان تشبیه کرده است نیستی تو الا ترساننده بیم کننده خلق را

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا
فِيهَا نَذِيرٌ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ
ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

ما فرستادیم ترا بحق بشارت دهنده بثواب بیم کننده بعقاب و هیچ امت نیست که نه گذشته است اندر امان

بیم کننده یعنی رسولی و اگر تکذیب کنند ترا خود تکذیب کردند ایشان کسانی را که از پیش ایشان بودند اورد

با دیار رسولان ایشان حجتها ظاهر و کتابها و آن کتابها روشن بکشایند که نهرسیا همی خوانیم

که خدای آنرا نور خوانده است انکه فرا گرفتیم آن کسانی که کافران بودند چون بود انکار من بر ایشان

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا
أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ

سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَآبِّ وَالْاَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ كَذٰلِكَ
اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَآءُ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ

ای محمد نه بینی که خدای عزو جل فرستیده است از آسمان آبی و بیرون آوردیم بدان میوها مختلف الوان آن و از همه کوهها خطهاست سپید و سرخ مختلف الوان آن و سخت سیاه سیاهیها و از مردمان و جنبندگان و چهارپایان مختلف رنگهاء ایشان نیز مختلف باشد چنانکه میوها مختلف باشد مخبر از جمله بندگان علما ترسند از خدای که خدای عزیزست امرزگارست هر کس وی را نشناسد از وی نترسد و سبب نزول این آیت آن بود که اندر دل ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیمی دید امد پیغمبر صلعم اندرین باب با وی سخن گفت خدای عزوجل فرستید انما یخشی الله من عباده العلماء و پیغمبر صلعم گفت داناترین ترسان ترین باشند انکه صفت ایشان گفت اِنَّ

اَلَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللّٰهِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْفَقُوا مِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ لِيُوَفِّيَهُمْ
اُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ

و آن کسانی که می خوانند کتاب خدای و بپای دارند نماز و نفقه کنند از آنچه روزی کردیم ایشانرا پنهان و پیدا مردی برخاست پیغمبر را صلعم گفت یا رسول الله چه بود مرا که من مرگ را دوست ندارم گفت ترا مال هست گفت آری گفت از پیش بفرست گفت نتوانم گفت بی دل مرد با مال بود اگر آنرا از پیش بفرستد دوست دارد که اندران رسد و اگر باز پس دارد دوست دارد که با وی ماند با وی صفت آن بگفت امید همی دارند بازرگانی که کاسد و فاسد نبود تا تمام بدهند مزد ایشان و اندر افزاید

ایشانرا

بوسیدم ازین آیت گفتم یا رسول الله این هر سه اندر بهشت باشند گفت آری اما سابق بالخیرات انکسانی باشند که بر عهد پیغمبر صلعم بودند و پیغمبر ایشانرا بهشت وعده داد و مقتصد آن کسی باشد از اصحاب من که بر اثر می بودند تا انگاه که ازین جهان برفتند و اما ظالم چون من و چون شما حسن بصری گوید ظالم آن بود که از اصحاب مشامه بود و مقتصد آن بود که از اصحاب میمنه و سابق آن بود که از سابقان بود هر سه گروه را خدای عزوجل اندر کتاب یاد کرده است ابن عباس گوید سابق مومن مخلص باشد و مقتصد برخی اعمال ریا کند و ظالم آن بود که نعمت خدای را ناسپاس کند و هر سه گروه را از اهل بهشت باشند هرگاه که ایمان با ایشان بود عایشه رضی الله عنها گوید سابق آن بود که اسلام وی پیش از هجرت بود و مقتصد آن بود که اسلام وی پس از هجرت بود و ظالم ما باشیم سهل بن عبدالله گوید سابق عالم و مقتصد متعلم و ظالم جاهل و گفته اند سابق آن بود که شغلش آن جهانی بود و مقتصد آن بود که برخی شغل این جهانی بود و برخی آن جهانی و ظالم آن بود که شغلش همه این جهانی بود و گفته اند ظالم آن بود که طالب دنیا بود و مقتصد طالب عقبی و سابق طالب مولی و گفته اند ظالم آن بود که دنیا را گرد آرد از حرام و حلال و مقتصد آن بود که اجتهاد کند اندر طلب حلال و سابق آن بود که دنیا بجملگی بگذارد عمر خطاب رضی الله عنه گوید روزی از آنکه بر منبر برخواند اگاه گفت پیغمبر صلعم گفت سابقنا سابق و مقتصدنا ناجی و ظالمنا مغفور له و گفته اند ظالم آن بود که ظاهرش بهتر بود از باطن و مقتصد آن بود که ظاهر و باطن برابر بود و سابق آن بود که باطن وی بهتر از ظاهر بود و گفته اند که ظالم آن بود که جزع کند چون بلا بدو آید و مقتصد آن بود که صبر کند بر بلا و سابق آن بود که لذت یابد از بلا از برا که بلی از الله بیند بلا نگرد و گفته اند

ظالم آن بود که وی را نعمت دهند منع کند و مقتصد آن بود که وی را نعمت دهند بذل کند و سابق آن بود که نعمت دهند شکر کند و گفته اند سابق آن بود که از پیش بانگ نماز در مسجد شود و مقتصد آن بود که از پس بانگ نماز در مسجد شود و ظالم آن بود که از پس قامت در مسجد شود و گفته اند که ظالم آن بود که انصاف بستاند و ندهد و مقتصد آن بود که انصاف دهد و بستاند و سابق آنست که انصاف دهد و نستاند و گفته اند ظالم آن بود که خدای را یاد کند بزبان و مقتصد آن بود که خدای را یاد کند بدل و سابق آن بود که خدای را هرگز فراموش نکند و انکه خدای تعالی این هر سه گروه را جمع کرد و وعده بهشت کرد و گفت جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ اَسَاوِرَ

مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي اَحَلَّنَا دَارَ
الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ

بهشتها مقام که ایشان در شوند اندران و آراسته بکنند ایشانرا اندران بهشتها از دست اورنجنها از زر و مرواریدها و لباس ایشان انجا حریر بود بوهریره رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلعم گفت کمترین حلیتی از حلیت بهشت بهتر بود از دنیا و اهل دنیا و گویند سپاس خدای را از انکه ببرد از ما اندوه و بیم دوزخ ضحاک گوید اندوه وسوسه ابلیس لعین پیغمبر صلعم گفت کی می نگرم فرا اهل لا اله الا الله آن وقت که ایشان از گورها بیرون آیند و خاک از سر و ریش ایشان جدا می شود و ایشان همی گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن که خدای ما بسیار امرزش است ستاینده اندک طاعت انکه فرود آورد ما را اندر سرای اقامت از فضل خویش فرا نرسد انجا هیچ رنج و فرا نرسد انجا هیچ ماندگی ضحاک گوید اندر بهشت ایشانرا

جون

جون اهل بهشت اندر بهشت فرا هم شوند و اوان وضو پس ایشان بازآمدند کانهم لؤلؤ مکنون و خدای عزوجل فرشته را بفرستد از فرشتگان با وی هدیه بود از خدای عزوجل از کسوت بهشت تا بپوشد بس همی خواهد که اندر بهشت شود گوید بایست با یستد تا دستوری خواهد بافرشته بود ده انگشتری از انگشتریها بهشت گوید این هدیه خدایست ترا بر یکی نبشته بود فادخلوها خالدین بر دیگری نبشته بود ادخلوها بسلام آمنین بر سوم نبشته بود رفعت عنکم الاحزان والهموم بر چهارم نبشته بود زوجناکم حور العین بر پنجم نبشته ذلک یوم الخلود بر ششم نبشته انی جزیتهم الیوم بما صبروا بر هفتم نبشته رافقتم النبیین والشهداء والصالحین بر هشتم نبشته سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و بر نهم و دهم نبشته سکنتم فی جوار من لا یوذی الجیران انگه فرشته ایشانرا گوید فادخلوها بسلام آمنین چون اندر شوند بگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضٰى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا
وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ
وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا اَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي
كُنَّا نَعْمَلُ اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ
النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ

و آن کسانی که کافر شدند ایشانراست دوزخ از ایشان باز نگیرند تا قیامت تا بمیرند و برهند و حکم نکند بر ایشان بترک و تخفیف نکند ایشانرا هیچ از عذاب هم چنین جزا دهیم آن کسانی که ناسپاس باشند و ایشان بانگ همی کنند اندر دوزخ ای خدای ما بیرون آر ما را از دوزخ تا کاری نیکو کنیم جز آن که می کردیم خدای گوید ای عمر

نهادیم شما را چندانی که پند پذیرد اندر آن که پند بپذیرد کلبی گوید هژده سال حسن بصری گوید چهل سال
ابن عباس گوید شصت سال ابن عباس گفت پیغمبر صلعم گفت که روز قیامت ندا کند که کجا اند این
شصت سالگان آنک که خدای تعالی همی گوید اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر بوهریره
گوید که پیغمبر صلعم گفت هر که خدای عز وجل ورا شصت سال عمر داد عذر وی فرا ظاهر کرد بنزدیک وی
اندر باب عمر و نیز پیغمبر صلعم گفت اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین سن عمرات من
بیان شصت بود تا هفتاد کم بود که ازین بگذرد و آمد بشما بیم کننده یعنی محمد و گفته اند قرآن و گفته اند
بیماری بچشید عذاب که نیست ظالمان را هیچ یار و هیچ دوست إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ
غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ
كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا
خود خدای عالم است بغیب آسمانها و زمین که وی عالم است بهر چیزی اینچ در دلها باشد او آنست که
شما را خلیفتان کرده است اندر زمین از پس امتان پیشین هر که کافر شود بر وی بود کفر وی و نه افزاید
کافران را کفر ایشان الا دشمنی و نه افزاید کافران را کفر ایشان مگر زیان کاری قُلْ أَرَأَيْتُمْ
شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا
مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا
فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ بگوی می ببینید این انبازان شما که می خوانید از دون خدای

فرا نمایی تا چه آفریدند از زمین و یا ایشان را شرکتی است اندر آسمانها یا داده ایم ایشان را کتابی که ایشان
بران می روند تا شرک می آورند ایشان را بر حجتها اند ظاهر از خدای تعالی
بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا إِنَّ
اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا
إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا
بل وعده می کنند ظالمان را یک یکدیگر را مگر غروری و بدرستی که خدای فرو دارد آسمانها و زمین تا زایل نگردانند
از جای خویش یعنی نه برود و اگر برود نه که کی بود که فرو دارد ازان بود از پس وی هیچ کسی که آسمان را فرو
دارد خود خدای حلیم بود عقوبت دشمنان تاخیر کند عفور بود معصیت مومنان را بیامرزد
مردی از اصحاب عبدالله بن مسعود برخاست نزدیک کعب شد که ازان علم می آموخت چون باز آمد
عبدالله ورا گفت هیچ یافتی که کعب می گفت یافتم از کعب شنیدم که همی گفت این آسمانها همی گردد اندر
قطبی چون قطب آسیاب در عمودی بر دوش فرشته عبدالله گفت کذب کعب گفت دروغ گفت کعب
جهودی بنگذاشت جهودی خویش خدای عز و جل همی گوید ان الله یمسک السموات الایه بدین کرد که آسمان از
جای خویش نجنبد که زایل نکرد و اگر همی گردیدی زایل بودی و این که ابن مسعود گفت ظاهرترین دلیلی
است بر مذهب محقق که ایشان می گویند که آسمانها ایستاده اند بقدرت خدای عز و جل نجنبد از جای و بر وی
کواکب اندر می متحرک است خلاف قول منجمان که گفته اند افلاک می گردد و کواکب می گردانند وَأَقْسَمُوا
بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ
إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا اسْتِكْبَارًا

فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ
يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا
وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا و سوگند خوردند بخدای غایت سوگندها اگر
بایشان رسولی آید راه یافته تر باشند از جهودان و ترسایان چون آمد بدیشان رسول نیفزود
ایشان را مگر نفرتی و دوری از تکبر کردن اندر زمین و مکر بد ساختن و سبب نزول این آیت آن
بود که قریشان می گفتند لعن الله الیهود والنصاری که رسولان آمد بایشان و ایشان تکذیب کردند
اگر بما رسولی آید ما تکذیب نکنیم چون خداوند تعالی مصطفی صلعم بفرستاد تکذیب کردند خدای
عز و جل این فرو فرستاد و نیاید مکر بد الا بآن کی که اهل آن باشد یعنی وی ساخته باشد آنرا
و آن کی بود که روز بدر ایشان را بکشتند ای چشم می دارید مگر آنک بایشان آمد سنت پیشینگان
اندر عذاب و نیابید سنت خدای را تبدیلی و نیابید سنت خدای را گردانیدنی أَوَلَمْ
يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ
مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا
ای می نروید اندر زمین تا ببینید که چون بود عاقبت آن کسانی که از پیش ایشان بودند
و بودند سخت تر از ایشان اندر قوة و خود خدای بران صفت نیست که عاجز توان کرد ورا از چیزی
نه اندر آسمانها و نه اندر زمین که وی دانا بود باحوال قادر بود بر مکافاة ایشان وَلَوْ
يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ

وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ
اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا و اگر بگیرد خدای
مردمان با نچ کسب کرده اند از جرمها بنگذاشتی بر پشت زمین هیچ جنبنده چنانک اندر روزگار
نوح که هیچ کس نماند بر پشت زمین مگر آن کی که اندر کشتی بودند ابن عمر رضی الله عنهما گوید که پیغمبر صلعم
گفت که خدای عز و جل عذاب خواهد کرد گروهی را آن عذاب فرا آن کی رسد که اندر میان ایشان باشند
انگه روز قیامت امة ایشان را بر انگیزند هر کسی بر حکم کردار خویش باشند یحیی بن اکثم گوید که بوهریره
گفت که مردی امر معروف می کرد دیگری ورا گفت بخویشتن مشغول باش که ظالم هلاک نکند مگر خویشتن
را بوهریره گفت دروغ که مرغ اندر آشیان هلاک شود الا بظلم ظالمی و چون بیاید اجل ایشان
خود خدای بندگان خویش بصیر باشد هر کسی را بر مقدار اعمال جزا دهد والله اعلم

نزول سورة یس و این سورة

مکی است و آیاتش هشتاد و سه است اندر عدد کوفی و دو اندر عدد بصری و کلماتش هفتصد
و بیست و هفت است و حروفش سه هزار است انس رضی الله عنه روایت کند از پیغمبر صلعم
که می گفت هر چیزی را دلیست و دل قرآن یس است هر که یس بر خواند و برا خوانده ثواب ده بار قرآن
عایشه رضی الله عنها گوید که پیغمبر صلعم گفت اندر قرآن سورتی است که شفیع کند خواننده آنرا
و بیامرزد شنونده آنرا و آن سورة یس است و ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت کرد از پیغمبر صلعم
که می گفت سوره یس را معمه خوانند گفتند یا رسول الله معمه چه باشد گفت آنک عام بکند خواننده
آن خیر دنیا و آخرت و آنرا دافعه خوانند و قاضیه خوانند دفع کند بدیها و قضا کند حاجتها

هرکه آنرا بخواند جنو باشد ست حج اورا بنویسند و هرکه بشنود چنان بشد که هزار دینار
اندر راه خدای تعالی نفقه کرده بشد و هرکه آنرا بنویسد و آب آن بازخورد چنان باشد که
هزار دارو اندر شکم وی شد و هزار یقین و هزار رحمت و هزار نعمت و از وی بیرون شد هر بیماری
و هر علتی که اندر وی بود و ابی بن کعب روایت کند از پیغمبر صلعم که وی گفت هرکه سوره یس
برخواند و بدان قصد طاعت دارد خدای عز و جل ویرا پاداش دهد و چندان مزد دهد که همه قرآن
ده بار خوانده باشد و هر بیماری که سوره یس نزدیک وی خواند و آیت برو بعدد هر حرفی ده
فریشته در پیش وی می‌شوند صفها زده و نماز کنند برو و استغفار کنند ویرا و حاضر باشند
وقت قبض وی و غسل وی و دفن وی و بر اثر جنازه وی همی شوند و بروی نماز کنند و هر بیمار که
سوره یس برخواند و وی اندر سکرات موت باشد ملک الموت جان وی فرا نگیرد تا آنکه که رضوان
خازن بهشت شربتی آب بیاورد از بهشت تا وی آن بخورد و وی بر فراش خویش بود آنکه جان از وی
جدا شود و وی سیراب بود و ویرا حاجت نبود بهیچ حوض از حوضها پیغمبران تا آنگه که در بهشت شود
و ابو هریره گوید که پیغمبر صلعم گفت هرکه اندر گورستان رود و این سوره برخواند عذاب از ایشان همه
تخفیف کند آن روز و ویرا بنکوئیها بدهند بعدد هرکه در گورستان باشد و یحیی بن ابی کثیر گوید
بما رسیده است که هرکه سوره یس بخواند بامداد شادان باشد تا شبانگاه و چون شبانگاه
برخواند شادان باشد تا بامداد و گفت از کسی شنیدم این که آزمون کرده بود

سورة يس مكية وهي ثمانون وآيتان

بسم الله الرحمن الرحيم

يس ابن عباس گوید یا انسان بلغت طی عطا خراسانی گوید یا انسان بلغت حبشی بو بکر
وراق گوید یا سید البشر گروهی گفتند سوگند یاد می‌کند بدین حرفها وَالْقُرْآنِ
الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَنْزِيلَ
الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ
غَافِلُونَ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
و بقرآن حکیم که تو از رسولانی بر راه راست و این جواب کافران است که گفتند و برا لست
رسولاً فرو فرستاده است از خدای تعالی و رحیم بر بندگان خویش که ایشانرا راه نمایی بخود با ترسانی
گروهی را که نترسانیده اند پدران ایشان اندر وقت فطرة و گروهی گفتند تا بترسانی ایشانرا بدانچه بترسانیدی
اند پدران ایشانرا خود غافل اند ایشان از ایمان خود واجب شد عذاب بر بیشترین ایشان پس
ایشان ایمان نیارند بدانک بوجهل سوگند خورده که اگر محمد را بیند که نماز می‌کند سرویرا بکوبد
فرا رسید پیغمبر صلعم نماز می‌کرد وی سنگی برگرفت تا برسرو بزند بس چون خواست که آن سنگ را بالا
کند دست و سنگ برکردن او بماند و سنگ بر دست وی بگرفت چون باز دیگر اصحاب خویش آمد ایشانرا
خبر داد با آنچ دیده بود از دست وی سنگ بنهاد یکی از بنی مخزوم گفت که من ویرا بکشم بدین سنگ بیامد
پیغمبر صلعم نماز می‌کرد خواست تا ویرا بدان سنگ بزند خدای عز و جل چشمها وی کور کرد چنانک آواز همی
شنید و کس را نمی دید باز نزدیک اصحاب خویش شد ایشان ویرا آواز دادند که چه کردی گفت ویرا ندیدم
و آوازش همی شنیدم حایلی پدید آمد میان من و وی شیری دیدم که همی نالید اگر فرا نزدیک وی شدمی مرا
می خورد خدای عز و جل این آیه فرو فرستاد إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا

فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
ما اندر کردن ایشان کردیم غلها دستها در گردن بازماند که هرگز نتوانست کرد بر ایشان مغلول گشتند
و مقمح آن بود که سر برداشته بود و چشم فرا کرده و این بر طریق مثل همی یاد کند و معنی این است که ما چنانکه
موانع بر ایشان مسلط کردانیم که گوئی بغلها بسته است عکرمه گوید معنی اغلال ضلالتها بود که بر ایشان
مسلط گشتند و بکردیم از پیش ایشان سدی و از پس ایشان سدی و بر آوردیم ایشانرا از
نابینایی تا فراه نبینند و برابر بود ایشانرا اگر بترسانی ایشانرا یا نترسانی ایشان ایمان نیارند
زهری گوید که عمر بن عبد العزیز غیلان القدری را گفت بمن رسیده است که اندر قدر همی
سخن گویی گفت دروغ همی گویند بر من گفت یا غیلان برخوان اول یس تا اینجا که همی گوید و سواء
عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون غیلان گفت یا امیر المومنین بخدای که گوئی هرگز نشنیده ام
از پیش امروز گواه کردم که از آنچ همی گفتم باز ایستادم از قدر عمر بن عبد العزیز گفت یارب
اگر راست همی گوید ویرا توبه ده و برا بو توبه بدار و اگر دروغ همی گوید مسلط بکن بر وی کسی که
بر وی رحمت نکند و ویرا عبرتی کردان مسلمانان را إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ
الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ
كَرِيمٍ خود انذار تو سود دارد آن کسی را که متابعت کند قرآنرا و بدان کار کند
و بترسد از خدای عز و جل او را نادیده بشارت ده برآمرزش و مزدی با کرامت چنانک خواهد

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ
فِي إِمَامٍ مُبِينٍ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا
الْمُرْسَلُونَ ما مائیم که زنده کنیم مردگانرا و همی نویسیم آنچ از پیش فرستاده باشند از اعمال و آثار
ایشان یعنی آن کسانی که بدیشان اقتدا کنند از خیر و شر و هرچیزی را بشمرده ایم و بشمرده اندر کتابی
ظاهر یعنی لوح محفوظ و گفته اند معنی آثار ایشان روش و رفتن ایشان است مجاهد و ضحاک گویند این در شان
بنی سلمه فرو آمده است که سرایها ایشان از مسجد دور بود بجماعت آمدن دشوار بر ایشان خدای
عز و جل بفرستاد و نکتب ما قدموا و آثارهم جابر بن عبد الله گوید سرایهای ما دور بود از مسجد
اگر در گرد مسجد خالی بود خواستیم که انتقال کنیم و با جوار مسجد رویم پیغمبر صلعم آمد نزدیک
قبا و گفت یا بنی سلمه بمن رسید که شما انتقال خواهید کرد با جوار مسجد گفتیم بلی یا رسول الله مسجد
از ما دور است و گرد مسجد خالی پیغمبر صلعم گفت خانها خود نگاه دارید که اثرهای شما بنویسند ببوکامها
شما که بمسجد همی روید جابر گوید بعد از آن هرگز نخواستیم که سرای ما نزدیک مسجد بودی بلکه خواستیم
دورتر بودی از آن خبر که پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم و یاد کرد مثل مردمی یعنی انطاکیه که
آمد بایشان آن رسولان یعنی رسولان عیسی علیه السلام و آن آن بود که عیسی دو رسول از حواریان
بانطاکیه فرستاد چون ایشان بنزدیک شهر رسیدند پیری دیدند که گوسفند می چرانید و آن حبیب
بود صاحب یس ایشان بروی سلام کردند گفت شما کیستید گفتند ما رسولان عیسی ایم رسول
خدای شما را از عبادت اوثان بعبادت رحمن می خوانیم گفت با شما هیچ حجتی هست گفتند
هست ما بیماران را شفا دهیم و اکمه و ابرص را شفا دهیم او گفت مرا پسری هست بیمار صاحب فراش

از جهل بیرون آمد گفتند مارا بنمای ایشان را بخانه برد ایشان دست بروی او فرو آوردند در حال شفا یافت
بفرمان خدای عز و جل و ایشان فاش کردند اندر بسیاری از بیماران شفا یافتند بر دست ایشان
و ایشان را ملکی بود نام وی سلاحیق از ملوک روم بود بت پرست بود خبر ایشان بوی رسید
ایشان را بخواند و گفت شما کیستید گفتند ما رسولان عیسی‌ایم گفت نشان شما چیست گفتند اکمه
و ابرص و مریض را درست کردانیم بامر خدای تعالی گفت چرا آمده اید گفتند تا تو را از عبادت
آن چیزی که نه بیند و نشنود بعبادت آن خوانیم که بیند و شنود ملک گفت مارا خدایی
هست جز از خدایان ما گفتند آری آنک تو را او را آفرید لیکن و خدایان تورا وهب گوید
این دو رسول بفرستید عیسی علیه السلام به انطاکیه آنجا که آمدند و بملک ایشان راه نیافتند و مدت
مقام ایشان دراز گشت روزی ملک بیرون آمد ایشان برخاستند و تکبیر کردند و خدای را عز و جل
یاد کردند ملک بر ایشان خشم گرفت و فرمود تا ایشان را بگرفتند و باز داشتند و هر یکی را صد تازیانه
زدند چون خبر بعیسی شد سر حواریان شمعون را بفرستاد اندر شهر شد متنکر و با حاشیه ان ملک
عشرت می کرد تا ان وقت که با وی انس گرفتند خبر وی بملک رسید و برا بخواند و عشرت می نشاند
و با وی انس گرفت و برا اکرامی کرد تا آنکه یک روز گفت ایها الملک شنیدم که تو دو مرد را باز داشته
و بزده که تو را بادینی دیگر می خوانند هیچ سخن گفتی با ایشان و شنیدی گفتار ایشان گفت خشم
من ایشان را باز داشت و عار داشتم که خبر ایشان شنوم گفت اگر ملک صلاح بیند ایشان را بخواند ملک
ایشان را بخواند چون بیامدند شمعون گفت که فرستیده است شمارا اینجا گفتند عیسی علیه السلام گفت
عیسی را که فرستیده است گفتند آن خداوندی که همه چیزها را آفریده است و با شریک نیست شمعون گفت

صفت

صفت می گوید و مختصر گوید ایشان گفتند الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید شمعون گفت
نشان چیست گفت آنچه ملک خواهد ملک فرمود تا غلامی را بیاوردند چشم بهشیده شده مهمز شاخ
می گشت دعا کردند تا جایگاه چشم می شکافت و ایشان از گل دو بندقه کردند و برجای حدقه
می نهادند دو دیده گشت که غلام بدان می دید شمعون گفت ملک را اگر تو بخواهی از خدای خویش
تا این چنین کاری بکند تا شرف لک تورا باشد ملک گفت و خدای شما تواند که مرده زنده کند تا ایمان آوریم
بوی ایشان گفتند خدای ما بر همه چیزی قادر است ملک گفت اینجا مردیست هشت روز است
تا مرده است و دفن ناکرده ام که ویرا دفن کنند که پدرش غایب بود آن مرد را بیاوردند بگندیده و گندیده
ایشان دعا کردند بظاهر و شمعون دعا کرد بسر بی آنکه بدید خدای تعالی زنده شد و برپای خاست
و گفت من مرده ام هشت روز است و مشرک بودم و اندر هفت وادی از وادیهای دوزخ کردند بمن رسید
از آنچه شما اندر آیید الله گفت در ها آسمان بگشادند و من تا آسمان نگریستم جوانی دیدم نیکو روی
شفاعت می کرد این هر سه را ملک گفت و این سه که اند گفت شمعون و این دو دیگر ایشان هر دو
اشارت کرد مر ایشان هر دو ملک عجب بماند چون دعوت کرد ملک را ایمان آورد و از کعب آمده است
که ملک کافر شد و وی و قوم وی اتفاق کردند بر کشتن این رسولان و چون خبر بحبیب شد و وی
بر در شهر بود از جانب دور ترتیب آمد با ایشان و می دوید و خلق را بند می داد و ایشان را
بطاعت رسولان می خواند است که خدای عز و جل می گوید اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ
فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ
مُرْسَلُونَ قَالُوا مَا اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا اَنْزَلَ

الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذِبُونَ قَالُوا رَبُّنَا
يَعْلَمُ اِنَّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ الله ما فرستادیم با ایشان دو تن که بیب کردند ایشان را نام آن دو تن یارو صروما و وص
وهب گوید بن قوه کوغم نام او شمعون گفتند مارا فرستیده اند بشما بصر گفتند نیستید شما مگر مردمی چون ما
فرستیده است خدای هیچ چیز نیستید شما مگر دروغ زنان گفتند خدای ما داند که ما بشما فرستاده گانیم و برما
نیست مگر تبلیغی ظاهر قَالُوا اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ
وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ اَلِيمٌ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ
اَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گفتند ما تطیر می
گیریم بشما و شما شوم می داریم تا آنک گویی باران از ایشان باز ایستید گفتند از شومی شما است اگر
باز نه ایستید بکشیم شمارا بسنگ و فرا شما رسد از ما عذابی سخت گفتند شومی شما با شما است یعنی کنش
شما ای اگر پند دهند شمارا نه بپذیرید بل شما مشرکان اید از حد درگذشته وَجَاءَ مِنْ اَقْصَى
الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا
مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ اَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ و آمد از کناره شهر مردی
می دوید و آن حبیب بن النجار بود گفت یا قوم متابعت کنید رسولان را و متابعت کنید آنرا که
از شما مزد نخواهد و ایشان راه یافتگان اند وهب بن منبه گوید مردی بود جذام اندر تن وی
افتاده بود و خانه وی از کنار شهر بود و مردی مؤمن بود و صدقه بسیار دادی و هر چه که از کسب خویش جمع
کردی یک نیمه صدقه دادی و یک نیمه بعیال خویش نفقه کردی چون بشنید که ایشان قصد کشتن رسولان کردند

بیابد

بیامد و رسولان را گفت شما ازین هیچ مزد خواهید گفتند نه می خواهیم گفت یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا
یسئلکم اجرا و هم مهتدون گفتند تو بدین خلاف یای و با ایشان ایمان آورده گفت آری وَمَا لِيَ
لَا اَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً اِنْ
يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ
اِنِّي اِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ
و چه بود مرا که نپرستم آن کس را که مرا آفریده است و شما را بازو خواهند گردانید ای فرا گیرم از دون وی
خدایانی اگر خواهد رحمان مرا مضرتی کفایت نکند از من شفاعت ایشان هیچ و نرهانند مرا انگه که ویرا نپرستم
اندر بیراهی باشم ظاهر من ایمان آوردم بخدای شما از من بشنوید چون وی این بگفت همه در وی افتادند و ویرا
بکشتند سنگ می انداختند تا ویرا پاره پاره کردند و وی همی گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
و گور وی اندر بازار انطاکیه است و خدای عز و جل ویرا ببهشت رسانید چنانکه گفت قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ
قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ
وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا
كُنَّا مُنْزِلِينَ اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَاِذَا هُمْ خَامِدُونَ
گفت ویرا اندر بهشت شو چون دید آن نعمت و کرامت از خدای عز و جل گفت کاشکی قوم من بدانستندی که بچه
بیامرزید مرا خدای عز و جل و مرا از جمله گرامیان و نوازشگان کرد عذاب خویش بر ایشان تعجیل کرد و نعمت خویش
از ایشان ببرید و جبرئیل را فرمود تا بانگی بر ایشان زد تا همه بمردند بجمله و نفرستادیم بر قوم وی از بعد
وی از لشکری از آسمان و از بهر ایشان لشکر نفرستاده بودیم و نبود آن مگر یک بانگ که بر ایشان زدند اندر حال

مرده بودیم يا حسرة على العباد واحسرتا واندوها که بران بندگان بود سوی آن
دیگر پس چون خبر ایشان بشنید که چه بود عاقبت ایشان بران که ایمان نیاوردند کرمی کنند
این قول ها لکان لنت که بر خویشتن حسرة می خورد بران سن که بکشتند وان ایمان بود از ایشان اندر
وقتی که سود ندارد و دلیل برین آنست که همی گوید ما يأتيهم من رسول إلا كانوا
به يستهزئون ألم يروا كم أهلكنا قبلهم من
القرون أنهم إليهم لا يرجعون وإن كل لما جميع لدينا
محضرون نیامد برایشان هیچ رسولی که نه بوی استهزا می کردند ای خبر ندادند ملازمانرا
که چند هلاک کردیم از پیش ایشان از قرون که ایشان برایشان باز نیایند و نیست هریکی را از ایشان نزدیک
ما حاضر کرده اند و هریکی را از ایشان جزا دهم بکردار ایشان وآية لهم الأرض الميتة
أحييناها وأخرجنا منها حبا فمنه يأكلون وجعلنا
فيها جنات من نخيل وأعناب وفجرنا فيها من العيون ليأكلوا
من ثمره و علامتی است ایشانرا زمینی مرده که ما زنده کنیم آنرا به باران و بیرون آریم از آن
زمینی دانه که از آن می خورند و بیافریدیم اندران زمین بساتین از نخل و انگورها و بگشادیم اندران جایها
چشمها تا بخورند از آن میوها وما عملته أيديهم أفلا يشكرون سبحان
الذي خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض ومن أنفسهم
ومما لا يعلمون و نکرده باشد آنرا دستها ایشان ای شکر نکنند نعمتها و براو کوهی
کنند انچ کشته باشد از زرع و غرس پاکا خدایا که بیافرید جفتها یارا گونا گون همه می از هرانچ براید

آنرا

آنرا و نیز را از تنها را ایشان و از انچ ایشان ندانند یعنی نعمت اهل بهشت چنانکه گوید مصطفی را
صلعم اعددت لعبادي الصالحين في الجنة ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
وآية لهم الليل نسلخ منه النهار فإذا هم مظلمون و نشانیست
ایشانرا بوحدانیت ما شب را که می بیرون آریم از وی روز و ایشان اندر حال اندر تاریکی شوند
والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم
و آفتاب همی رود تا مستقر خویش یعنی تا بزیر عرش چنین گفت مصطفی صلعم که آن تقدیر خدای عز و جل
است که بهر چیزی داناست والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم لا الشمس ينبغي لها أن تدرك القمر
ولا الليل سابق النهار وكل في فلك يسبحون
و ماه مقدر کرده ایم منازل آن بیست و هشت منزل شود چون با خر منزل رسد چنان شود چون شاخ میوه
خشک باریک و زرد شکل نیست آفتاب در یابد اندر ماه هریکی بجای ی رود و چون سلطان آن بشود بر باید
این دلیلی است بر فساد قول که گفته اند نخست تاریکی بوده است انگه روشنایی و نه شب از پیش روز
بود و دلیل فساد قول که در آیة اول نوشته ایم این آیة است و هریکی اندر فلک شناو می کنند یعنی
سیر می کنند اندر فلک وآية لهم أنا حملنا ذريتهم في الفلك
المشحون وخلقنا لهم من مثله ما يركبون و نشانیست
ایشانرا که بر داشتیم ذریت پدران ایشان اندر کشتی با نوح پر کرده تا در آب نشود و بیافریدیم ایشانرا
مثل آنک نوح را دادیم آن چیزی که بر نشینند بران ابن عباس گوید اشتر می خواهد که اشتر سفینه بر است

وإن نشأ نغرقهم فلا صريخ لهم ولا هم ينقذون
إلا رحمة منا ومتاعا إلى حين وإذا قيل لهم اتقوا
ما بين أيديكم وما خلفكم لعلكم ترحمون
وما تأتيهم من آية من آيات ربهم إلا كانوا عنها معرضين
و اگر خواهیم غرقه کنیم ایشانرا هیچ فریادرس نباشد ایشانرا و نرهانند ایشانرا از غرق مگر رحمتی
از نزد ما اندر ایشان رسد و برخورداری و چون گویند ایشانرا بپرهیزید انچ اندر پیش شماست
از کارها قیامت و انچ از پس شماست از دنیا از آن بپرهیزید و بدان غره مشوید تا مگر
برشما رحمت کنند و نیاید بایشان هیچ آیت از آیتها خدای عز و جل که نه ایشان از آن
معرض باشند وإذا قيل لهم أنفقوا مما رزقكم الله
قال الذين كفروا للذين آمنوا أنطعم من لو يشاء الله
أطعمه إن أنتم إلا في ضلال مبين ويقولون
متى هذا الوعد إن كنتم صادقين و چون گویند ایشانرا نفقه
کنید از انچ روزی کرده است شمارا خدای گویند کافران مومنانرا روزی دهیم آن کس را که اگر
خواستی خدای روزی بدهد و یا ندانستید که خدای عز و جل قادر است که ایشانرا روزی دهد
و می نوهد کنند ما را نیز سان قالب نیستند از شما مگر اندر تغیرای ظاهر که مجرد متابعت می کنید
و این اندر آن فرمایند که مشرکان مکه چیزی از حرث و انعام خود خدا را کرده بودند درویشان صحابه کنند
ایشانرا فرا ما دهید کنند نه دهیم تا بادین ما آیند و می گویند کی بود این وعد اگر شما راست می گویید

که

که رستاخیز خواهد بود خدای عز و جل گفت ما ينظرون إلا صيحة واحدة تأخذهم
وهم يخصمون فلا يستطيعون توصية ولا إلى أهلهم يرجعون
ونفخ في الصور فإذا هم من الأجداث إلى ربهم ينسلون
می ننگرند جز مگر یک بانگ از آن اسرافیل که ایشانرا بگیرد و ایشان با یکدیگر خصومت می کنند و نتوانند که وصیت
کنند با یکدیگر و نه آنک باز گردند با اهل خویش انک و بدمند اندر صور نفخه باز پسین و میان دو نفخه
چهل سال بود اندر حال بینی ایشانرا از گورها بیرون آیند و بموقف حکم می شتابند قالوا
يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق
المرسلون إن كانت إلا صيحة واحدة فإذا هم
جميع لدينا محضرون گویند یا ویل بر ما باد که برانگیخت ما را از
خوابگاه ما ابن عباس گوید از بهر آن گفتند که ما بین النفختين عذاب از ایشان برداشته باشند
و خواب یافته باشند و گروهی از اهل معانی گفتند که چون ایشان اهوال قیامت و عذاب دوزخ
ببینند انچ دیده باشند از عذاب گور اندر جنب آن خوابی آید لیکن انچ وعده کرده است
خدای و راست گفتند رسولان انکه اقرار ایشان سود ندارد مجاهد گوید کافران گویند من بعثنا
من مرقدنا مومنان گویند هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون نبود مگر یک بانگ پس ایشان همه نزد یک ما
حاضر باشند و گوید فاليوم لا تظلم نفس شيئا ولا تجزون إلا ما
كنتم تعملون إن أصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون
امروز ستم نکنند تنی بر تنی هیچ و جزا ندهند شمارا مگر انچ کرده باشید خود سبک اصحاب بهشت امروز در شغلی

باشند شادان بنشاط كلبى گويد ايشان را اندر حين شغل كه باشند بنعمت اهل بهشت تا ازان بلا
كه اهل دوزخ اندران باشند ايشان را ببايشان هيچ اندوه نرسد و از ايشان ياد نكنند
و گفته اند كه ايشان اندر بهشت بدين چيز مشغول باشند ملكى كه انرا عزلت نه و راحتى كه بس ازان رنجى
جوانى كه بس ازان پيرى نه تن درستى كه بس ازان بيمارى نه عزى كه بس ازان خوارى نه نعمت
كه بس ازان محنت نه بقايى كه بس ازان فنا نه حياتى كه بس ازان مرگ نه و رضاى او
خويش كه بس ازان خشم نه انسى با خداى تعالى كه بس ازان وحشت نه و گفته اند هشت
هشت عضو ايشان بثواب مشغول باشد اندر بهشت هشت نوع ثواب پاى انست كه مى گويد
فَادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ و ثواب دست انست كه مى گويد يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا و ثواب
فرج انست كه مى گويد وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ و ثواب شكم انست كه مى گويد
كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و ثواب دهن انست كه مى گويد وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ
أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و ثواب گوش انست كه مى گويد لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا قِيلًا
سَلَامًا سَلَامًا و ثواب چشم انست كه مى گويد وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ابو سعيد خدرى
گويد كه پيغمبر صلعم گفت كه اهل بهشت هرگاه كه با زنان خويش باشند زنان ايشان ابكار گردند
يحيى معاذ را بو سعيد كه از اوازها كدام خوشتر گفت مزمار انگشتر … اندر گوش نهد خدايا بستايد بالحان
تحميد اندر رياض تمجيد فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ طاوس گويد اگر بهشتى
بدانستى كه … مشغول گشته اند بدان نعمتها … نيافتندى … و از هلكا بو سهيل …
اى پيغمبر صلعم گفت أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهُ بيشترى اهل بهشت ابلهانى باشند گفت ابله

بود

بود آن كه بنعمت مشغول گويد از منعم و هر كس كه او به بهشت رضا دهد او ابله باشد هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ
فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ
مَا يَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا
الْمُجْرِمُونَ ايشان و حلايل ايشان اندر سايه ساى كوشكها باشند بر تختها آراسته
نشسته تكيه زده ايشان را بود اندر بهشت هر چه خواهند و ايشان را بود انچه آرزو مى كنند سلام بود ايشان را
گفتارى از خداى رحيم و اين سلام را بقول مقيد بكرد تا بدانند كه اين برمعنى عطيت است نه برمعنى
تحيت و جابر بن عبد الله روايت كند از پيغمبر صلعم كه مى گفت كه اهل بهشت اندران نعيم باشند كه نورى بديد
آيد از زير ايشان از ان نور ندايى شنوند كه خداى عز و جل ايشان را گويد سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ
و ايشان نگرند نگرستن رحمت و ايشان مى نگرند و با هيچ نعمت ننگرند مادام ايشان مى نگرند چون
چشم از نگرستن بردارند آن نور اندر ديدار ايشان بماند انگه خداى جل جلاله فرمان و سنت ايشان ياد كرد گفت
وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ جدا باز شويد امروز اى شما كه مشركان ايد از مؤمنان ضحاك گويد كافران
را اندر دوزخ هر يكى را خانه باشد جداگانه و برا اندران خانه كنند و در خانه با تش بر آرند چنانچه
باشد كه نه ايشان كسى را بينند و نه كسى ايشان را ببيند و گويد ايشان را أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ
يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اى نه عهد كردم شما را با فرزندان آدم
كه متابعت مكنيد شيطان را از طاعت من بدين وى را كه مى شما را دشمنى است ظاهر و مرا بپرستيد كه
اينست راه راست وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ

تَكُونُوا تَعْقِلُونَ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ اصْلَوْهَا
الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ
وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
و خود گمراه كرده است از شما خلقى بسيار اى شما ندانستيد اينست آن دوزخ كه شما را وعده كردند
بيائيد درايد كه در آتش اين اندر كرد امروز جزا بر نهيم بر دهنهاى ايشان و گويا كنيم با ما دستهاى ايشان
و گواهى دهند پايها ايشان با نچه كسب مى كردند بو سعيد خدرى گويد كه پيغمبر صلعم گفت كه چون
كافر عمل خويش ببيند و جزاى خويش بشناسد انكار كند و خصومت آورد ايشان را گويند همسايگان
شما بر شما گواهى مى دهند گويند كه دروغ مى گويند گويند كه خويشان كه نكردند سوگند خورند كه نكردند
انگه خداى عز و جل ايشان را خاموش گرداند تا بعضى خويش هيچ سخن نتوانند گفت و زبانهاى ايشان
را ايشان گواهى دهند ايشان را بدوزخ برند و ضربت ... اى سعيد على بن ابى طالب كه مى گفت اول استخوان
كه از بنى آدم سخن گويد انگه كه مهر بر دهنهاى ايشان باشد استخوان باشد از ران چپ
وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ
وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا
وَلَا يَرْجِعُونَ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ
و اگر خواهيم مطموس كردانيم چشمهاى ايشان چنانكه نشت گردد نور آن و كى راه يابند كه ما چشمهاى ايشان
مطموس كردانيده باشيم ابن عباس گويد يعنى چشمهاء ضلالت ايشان كور كردانيم تا راه هدايت نشناسند و
نشنايند براه دين و راه فراهم گيه خيزند و اگر خواهيم مسخ كنيم ايشان بر جاى ايشان تا همه خوك و كپى گردند يعنى

مسخ

مسخ گردانيم و نتوانند كه باز گردند و بادين تو آيند و هر كه ما او را عمر دراز دهانم وى بيوگردانيم اندر صفت
خلق و برا ضعيف كنيم از بس قوت و ناقص كنيم از بس زيادت اى مى بينيد كه چنانست حال شما
منعيان ثورى رحمة الله عليه گويد معنيش انست كه نه بسند كه هر كه را هشتاد سال برسد تن وى را ان حال كه
او بس بوده باشد متغير شود وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ
هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ
عَلَى الْكَافِرِينَ و بياموختيم وى را شعر و نبايد وى را آن كه شبهت افكنند در رسالت و نيست
آن كه او آورده است مگر يادگاری و قرآنى ظاهر و بترساند آن را كه زنده است يعنى عاقل و مؤمن باشد
كه كافر مرده دل باشد خواسته كه مثل زدى بقول عباس بن مرداس حمل مهى و نهب العبيد بين عيينه
والاقرع گفت لست سعيد خواست كه باز گويد زبان وى بنگرديد گفت بين الاقرع و عيينه ابو بكر رضى الله عنه گفت
و پيست بر سر پيغمبر صلعم داد و برخواند وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و پيغمبر صلعم مثل مى گرد ... كه مى گويد
كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا گفت كفى الاسلام والشيب ابو بكر صديق رضى الله عنه گفت يا نبى الله شاعر چنين
گفته است كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا زبان پيغمبر صلعم بنگرديد ابو بكر و عمر رضى الله عنهما گفتند گواهى دهيم
كه تو پيغمبر خدايى تعالى وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ عايشه رضى الله عنها بو سيلند بو سيلند كه هرگز پيغامبر صلعم بشعر
مثل زدى گفت شعر دشمن ترين حديث بودى نزديك وى و نديدم كه وى تمثل كردى گفت بيتى گويند ستبدى
لك الايام ما كنت جاهلا و ياتيك بالاخبار من لم تزود و پيغمبر صلعم گفت و ياتيك من لم تزود بالاخبار ابو بكر رضى الله عنه
وى را گفت نجستين است يا رسول الله گفت من شاعر نيم و نه اين مرا شايد أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا
لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ اى مى بينند كه ما

از بهر ایشان از انچه ما کرد دست یعنی ما افریدیم انرا بقدرت خویش بی واسطه کو اینت شما را چهار پایانی که ایشانرا مالکان اید یعنی حافظ این و قاهر اند و اندرین انست و لفظ هو است بر معنی تعظیم چنانک گفت رب انا بعجون ما اندرست کلات ایشان و رب کلات ربک ولیغ من بطهر وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ و مسخر بکرده ایم ایشانرا انجا که نشست است ایشانرا و از ان می خورانند و ایشانرا اندر ان منفعتها است یعنی پشم و گوشت و شیر ای شکر نکنند مارا و فرا گرفته از دون خدای خدایانی تا مگر ایشان را نصرة کنند یعنی از عذاب باز دارند نتوانند نصرة دادن ایشانرا و ایشان ایشانرا لشکری اند حاضر اورده اندر دوزخ نتوانند که از یکدیگر دوزخ کنند فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ و اندوه مدار ادترا گفتار ایشان یعنی دروغ ایشان ما دانیم انچه ایشان نهان می دارند و انچه پیدا می کنند ای می نه بیند مردم که ما اورا افریدیم از نطفه و اکنون می کامی کشد ظاهر خصومت می کند باطل ابن عباس گوید مراد بدین انسان عبد الله بن ابی است سعید بن جبیر گوید که عاص بن وائل سهمی است قتاده گوید ابی بن خلف است که وی استخوان اسپید بیش پیغمبر صلعم اورد و گفت بدست بمالید و گفت تو بندار که خدای این را زنده باز کند و حرد و زخ بر آن بسوزد خدای عز و جل فرستاد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي

الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و بزد ما را مثلی و فراموش کرد افرینش خویش را گفت کیست که زنده کند این استخوان را و آن ریزیده شده بگو زنده کند انرا انکه بیافریدانرا اول بار و او بهمه آفریده دانا ست اگر اندا کند اگر اعادت کند و این حجتی است ظاهر مران کی که نظر و فکرت ادراک کند و قیاسها عقلی با شرعی انکار کند مر سنی که خدای عز و جل چگونه و طرق و نظر و قیاس بر حیوی ترا سامعت و اندرین ایت بیدکرد که خلق اول است و خلق ثانی اکل ترا است اول بار افرینش تو اند که باد افرینش که اندرین حتری اجزای وی موجود نبد که اندرین حال بیش بود از ترکیب و تصویر و صنعتها دگر هنر صنات زندگانی می بیابیت او نیز اندر این حال بیش اندرین حال ذاتی هست صناعة می بابد او نیز او لیتر و بدان که ایمه و فقها ازین ایت استنباط نکو کرده اند و آن انست که گویند اندر استخوان حیوة بود که اگر حیوة بودی نگفتی قل یحییها الذی انشاها اول مرة و این مذهب اصحاب حدیث است و اصحاب ابو حنیفه گویند که اندر استخوان حیوة نبود و غافلاند از معنی این ایت و نیز غافلاند از محسوس ان درد دندان که همه عاقلان بدان مبتلا گشته اند انرا بحس اندر یابند و اگر انرا حیوة نبودی درد نیابیتی الم حس و تعالی محنی دگر بر ایشان ظاهر می نمود و گفت الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ان کی که او بیون انش شمارا از درخت سبز انش و شما اندر حال از او میفروزید ابن عباس گوید آن دو درخت است عرب انرا مرخ و عفار گویند دو شاخ سبز از ان بیرند مرخ و عفار در سایند مرخ نر است و عفار ماده انش از میان ایشان بیرون اید نیز خدای عز و جل از بهر ان گفت عرب فی کل شجر

نار و استمجد المرخ والعفار حکما گفته اند در همه درخت انش بود مگر اندر عناب أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ای نیست ان کی که او بیافرید است اسمانها و زمین قادر بر انک چون شما افریند بلی او بیند هر چه خواهد و اوست دانا بهمه کند چیزی چون می باید انک خواهد که چیزی بود ذات گوید بباش اندر حال باشد پاکا و منزها آن خدای که بقدرت وی است ملکت هر چیزی و شما باوی بروید

نزول سورة الصافات

و این سورة مکیست و اسماعیل صد و هشتاد و دو است اندر عدد کوفی و کلی اندر بصری و کلماتش هشتصد و شصت است و حروفش هر بر هشتصد و شش است ابی بن کعب گوید پیغامبر صلعم گفت هر که بخواند این سوره را ده در بر شیاطین که هست بنویسند و دور کرده شود از وی دیو شیاطین و بیزار کرده از شرک و کرام الکاتبین گواه شوند که او مومن بود بجمله انبیا علیهم السلام والله اعلم

سورة والصافات ... یکصد و هشتاد و دو آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ابن عباس گوید بدین فرشتگان می خواهد که اسمان صفها زده باشند اندر اسمان چون صفها خلق اندر دنیا نماز را و معنی صف اندرین ایت انست که هاعتی را بر یک خط نزد و کرده کرده ایستند مرصافات فرشتگان می خواهد که پرها باز زده باشند اندر هوا ایشان ما منتظر

والصافات صفا

و تعالی

و تعالی بفرمایند انچه خواهد و گروهی گفتند بدین مرغان می خواهد که اندر هوا پرها باز زده باشند چنانک گفت او لم یروا الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن ما یمسکهن الا الرحمن فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فرشتگان باشند که میغ را می رانند اندر هوا و ابر ها و گفت مراد بدین زواجر ان است که ایشان را زجر کنند از انچه نشاید فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا فرشتگان باشند چون جبرئیل و دیگران که کتابهای خدای تعالی می خوانند و گفته اند اندر جمله ترا انرا می خواهد بدین جمله که قسم کرده بیادکند صنائع کی لمکن و رب الصافات إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ که خدای شما یکی است و این آن بود که کافران مکه انکار می کردندی و می گفتندی اجعل الآلهة الها واحدا خدای عز و جل می گفت سوگند یاد کرد که خدای یکیست رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ خدای اسمانها و زمین و انچه میان ایشانست و خدای آن جهان که افتاب برابر ان اندر وی آن است خدای عز و جل سیصد و شصت مشرق آفریده است و سیصد و شصت مغرب هر روزی را مشرقی دگر و مغربی دگر ابن عباس گوید که هیچ روز افتاب بر بیاید که گوید مرا بر مه آی که بندگان سنم که اسمان بر انکار را معصیت می کنند و گروهی گفتند مراد جایگاهی که افتاب بران افتد انرا مشرق گویند و هر انچه افتاب بران فرو شود انرا مغرب گویند حجت انست که سوگند می یاد کند بجمله انجها که افتاب برو تابد إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ما اراسته بکرده ایم اسمان دنیا را بزینت ستارگان و انرا نگاه داشتی کرده ایم از هر شیطانی ستنهنده پلید لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ

بسم الله الرحمن الرحيم

شِهَابٌ ثَاقِبٌ تا اشنوند سخن آن جماعت بر داشته و می اندازند شیاطین از هر سوی
از آفاق آسمان از اصحاب و ایشانرا برد عذاب دائم مگر کسی از ایشان که بربایند سخنی در دیده و بوده دیگر
سرد و از پی وی اندازند ستاره روشن بکشد و یا و بسوزد دیگران نیز می توانند طمع از آن مکر سلامت
یابند چنان جهر که از بنی آدم که اند دریا نشیند هلاک شود دیگران نیز می نشینند بطمع سلامت
فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ
لَازِبٍ و بپرس از اهل مکه تا ایشان سخت خلق ترانند یا آن کسانی که ما آفریده ایم ایشانرا
از آدمیان پیش که ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان ما آفریده ایم ایشانرا از گلی خالص سخت
چسبنده بدست باز کیف بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ وَإِذَا ذُكِّرُوا
لَا يَذْكُرُونَ بس عجب می داری آن نهند ایشان و چون پند دهند ایشانرا پند نپذیرند
و اگر خوانی بل عجبت بالضم و ایشان سخریت می کنند از تعجب تو چنانکه کسائی خوانده و او دو روای انکه
معنی عجب آن بود که کسی چیزی بیند و حالی که خلاف عادت آن چیز بود و مثل آن باشند از بهر آن روا بود
که خداوند سبحانه و تعالی چون سخن نبودگان و آن برایشان انکار کنند و آنرا بزرگ دارد و هم درین
معنی است انکه در خبر آمده است از پیغمبر صلعم گفت عجب ربکم من الکم وقنوطکم عجب دارد خدای
شما از تضرع و زاری شما و نومیدی شما یعنی زاری کسانیکه ظن بیچ چنان باشد که رد کند و از خبر
دیگر آمده است إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَعْجَبُ مِنْ شَابٍّ لَيْسَ لَهُ صَبْوَةٌ
خدای عزوجل عجب دارد از جوانی که و یرا میلی نبود بنا شایستی سبی از پی آن سند که خلاف عادت مردم بود
و آنرا از پی بزرگ دارد وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَقَالُوا إِنْ هَذَا
١١

إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ و چون بینند علامتی چون انشقاق قمر سخریت می کنند و گویند نیست این مگر
جادوی ظاهر أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ
دَاخِرُونَ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ
ای چون بامیریم و خاک گردیم و استخوان مارا برخواهند انگیخت و یا پدران پیشین مارا بگوی
آری و شما خوار باشید انگه خود یک بانگ باشد که برایشان زنند یعنی نفخ صور پس ایشان در حال
می نگرند قَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ
الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ احْشُرُوا الَّذِينَ
ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ و می گویند منکران وای بر ما
باد این است روز جزا و روز حساب این است روز حکم که شما بدان تکذیب کردید و حشر کنید آن
کسانی را که کافر شدند و جفتان ایشانرا و آن چیزها را می پرستیدند از دون خدای عزوجل
تعلیم کنید ایشانرا و راه نمایید بدوزخ گفتی گویند ازواجهم آن کسانی را می خواهد که هم چون
فعل ایشان اهل خمر با اهل خمر باشند و اهل زنا با اهل زنا بیک جای عقوبت می کنند و برابر
مقابل گویند ازواجهم یعنی از قرینان ایشان از شیاطین که هر کافری را با شیطانی که قرین وی بود
بیک زنجیر جمع کنند حسن گفت یعنی همگنانرا باهم آمد که ایشان زنان مکران باشند
ایشانرا همه جمع کنید و بدوزخ فرستند وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

لبسم لبسم لبسم

مسئول شان را که سوال از ایشان خواهند کرد با پیچ کرده اند ابن عباس گفت از کلمه لا اله الا الله
مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چه بوده است بر شما که یکدیگر را نصرت نمی کنید و این
جواب بوجهل است در روز بدر که گفت نحن جمیع منتصر بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ
بلا ایشان امروز منقاد اند هیچ دفع نتوانند کرد از خویشتن وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ و روی بیکدیگر نهند یعنی روسا و اتباع ایشان خصومت
می کنند با یکدیگر قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ
قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ
مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ
رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ گویند اتباع شما می آمدید بر ما از سوی راست یعنی از سوی دین
وحق و ما را از آن گردانیدید گویند روسا بل شما خود مومنان نبودید و نبود بر شما ما را هیچ سلطانی
بل شما قومی طاغی بودید پس واجب شد بر ما قول خدای یعنی آنکه گفت لاملان جهنم من
الجنة والناس اجمعین ما می چشیم عذاب را فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ
فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ إِنَّا كَذَلِكَ
نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ بی راه کردیم شما را که بی راه بودند و ایشان در آن عذاب
آن روز انباز آن باشند یکدیگر را یعنی در عقوبت برابر باشند و ما چنان کنیم با مجرمان که
ایشان بودند إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ
چون ایشان گفتندی نیست خدای مگر خدای استکبار کردندی وَيَقُولُونَ وگفتندی
١١

أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ
الْمُرْسَلِينَ إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَمَا
تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ
ما بگذاریم خدایان خویش را از بهر شاعری دیوانه یعنی محمد صلعم خداوند عزوجل گفت بل آمد بحق و تصدیق
کرد رسولان را خود شما بچشید عذاب دردناک و جزا ندهند شما را مگر بدانچه می کردید مگر
بندگان خدای که مخلص بودند أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ فَوَاكِهُ
وَهُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ
يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ
ایشانند که ایشان را روزی معلوم بود بامداد و شبانگاه میوها و ایشان اند که گرامی باشند اندر بهشتها
نعیم بر تختها برابر نشسته و می گردانند بر ایشان جامی پر از شراب معین و آن خمری بود که چو جویها آن می رود
و روی زمین نگردد که آنرا بدار می رود بر روی خمری سپید خوش طعم خوش می خورد کسانرا لَا فِيهَا غَوْلٌ
وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ
عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
يَتَسَاءَلُونَ اندرو هیچ بزه مندی نه و صداع و بیماری نه و عقل زایل نکرداند و نه ایشان از آن
مست شوند و نه شراب این جهان مانند و نزدیک ایشان بود زنانی که چشم ایشان مقصور بود بر مردان
خویش چشمها بزرگ نیکو چنان که گویی خایه مرغ پوشیده است حسن بصری گفت ایشانرا تشبیه کرد بخایه
اشتر مرغ و آن بهشت دارد تا گرد و خاک بوی نرسد و روی بیکدیگر نهند و می پرسند انکه خبر داد

لحالی قطروس کافر و یهودا مومن که قصه ایشان در سورة الکهف گفته الله که هر دو ایشان بوده اند که وی گفتند دو برادر بودند قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ
گوید گوینده از ایشان مرا بود قرینی اندر دنیا همی گفتی ای باور داری قیامت ای چون بمیریم و گردیم خاکی و استخوان باشا کی ما را جزا دهند گفت خدای اهل بهشت را شما مطلع باشید بر اهل دوزخ مطلع شوند بینند اندر میان دوزخ ابن عباس گوید که اندر بهشت روزنها باشد که بدان بنگرند دوزخ و اهل دوزخ را بتوان دید قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ گوید بخدای که تو همی خواستی که مرا اندر هلاک افکنی و اگر نه نعمت خدای بودی که مرا نگاه داشت من نیز از حاضر آوردگان بودمی اندر دوزخ چون مرگ بکشند اهل بهشت فریشتگان را گویند ای نخواهیم مرد مگر آن مرگ نخستین که اندر دنیا بوده است و ما را عذاب نخواهند کرد فریشتگان گویند اینست رستگاری بزرگ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ چنین کار کنند کارکنان یعنی از جنس جزا را و گروهی گفتند افما نحن بمیتین نه از اهل بهشت و دوزخ است نه بر سبیل استفهام و لیکن

بما سبیل

بر سبیل تحدث نعمت خدای عز و جل یاد کرد نعمت همی ای آن بهترست و روزی یا درخت زقوم و زقوم میوه درختی بود که نتوان او را خوردن مگر بکراهیت و مشقت ما آنرا فتنه کرده ایم ظالمانرا کفتند درخت چون باشد اندر آتش و آتش آنرا بسوزد این بود فتنه ایشان چون آن آیت بزد آمد ابن الزبعری گفت مهتران قریش را همه ما را بزقوم همی ترسانند و زقوم بزبان بربر و افریقیه مسکه و خرما باشد بهم چنانک یاد کردم خدای عز و جل تفسیر زقوم یاد کرد و گفت إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ زقوم نه آنست که شما همی پندارید درختی است که بیرون آید از قعر دوزخ و شاخهای آن بر آگند اندر درکات دوزخ و شکوفه آن چنان چون سرهای شیاطین یعنی بزشتی و سهمی آن زشتی بود و عرب آنرا بشیطان تشبیه کند و گروهی گفتند شیاطین ماران باشند و عرب مار را که زشت باشد و بسیار حرکت شیطان خوانند خود ایشان بخورند از آن شکمها خویش پر کنند از آن انگه ایشانرا بدان آمیختگی باشد از آبی گرم که امعاء ایشان ببرد از گرمی انگه آرام کاه ایشان اندر دوزخ باشد و گروهی گفتند ثم اینجا بمعنی قبل است چنانک همی گوید و پیش از آن مرجع ایشان با دوزخ بود و آن چنانست که شاعر گوید ان من ساد ثم ساد ابوه ثم قد ساد بعد ذلک جده معنی ثم اندر ترتیب یعنی قبل است هم چنین اندرین ار بمعنی قبل است و بیان اگر این قوم که انکار کردند درخت اندر دوزخ تدبر کردندی دانستندی که از آنجا اندر عادت باشد دو و نیفتد که خدای عز و جل قادرست بر آنک رطوبت و حرارت اندر یک موضع ترکیب کند چنانک اندر حما جوانا

همی یافتیم که اندر آتش بر اغذیه کند چنین و بوسه همی کردند و برخی از طیرو طیور نیز یافتیم که استخوان سخت فرو برد و آن اندر معده بی آبی کرد و از همی برمز اند و اگر بکیال آن استخوان اندر آب جوشانه آب نگیرد دانستیم که معده آدمی و حیوان از آن سخت است اندر گرمی و انگه بر همی نسوزد و چه روا باشد که حیوانی را بیاورند مر سه نوع جرا روانش که هفت را اندر آتش بیارد و لکن خدای عز و جل راه نمایند آنرا که خواهد و بی راه کند آنرا که خواهد إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ خود ایشان یافتند پدران خویش را بی راه بر ایشان بر اثر ایشان همی شتافتند و خود بی راه گشتند از پیش ایشان بیشتری از پیشینگان و خود فرستیدیم اندر ایشان رسولانی که ایشانرا بترسانند بنگر تا چه بود عاقبة کافران یعنی هلاک شدند مگر بندگان خدای که ایشانرا خالص کرده اند و بودند خدای را وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ و خود بخواند ما را نوح یعنی آنگاه که گفت انی مغلوب فانتصر اجابت کرد که تا ما بودیم و این جمع بر سبیل تعظیم است چنانک گفت انا نحن نزلنا الذکر و برهانیدیم و برا و اهل و برا از اندوه بزرگ یعنی از غرق و کردیم ذریت و برا چنان که ایشان باشند باقی پیغمبر صلعم گفت ذریته وی سه پسر بودند که بماندند سام و حام و یافث سعید بن المسیب گوید سام پدر عرب و فارس و روم بود و حام پدر سیاهان از مشرق تا مغرب و یافث

بزر

پدر ترک و خزر و یاجوج و ماجوج بود ابن عباس گوید چون نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد هر که با وی بود از دن و مرد جمله بمردند و هیچ کسی را نسل نماند مگر فرزندان وی و زنان ایشان پس همه خلق از نسل نوح اند از بهر آن و برا آدم کوچک گفتند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ و بگذاشتیم بر وی از امتان باز پسین سلام نیکو باد بر نوح اندر جمله خلقان ما چنان جزا دهیم نیکو کاران را که وی از جمله بندگان ما بود مومن یعنی گرویدگان ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ انگه غرق کردیم دیگرانرا وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ و خود از گروه وی بودند از اهل دین وی بود ابراهیم انگه که آمد با خدای با دلی مخلص و امت یافته از شرک و انگه و گروهی گفتند هر گز هیچ چیز را لعنت نکرد ابراهیم از بهر آن گفت اذ جاء ربه بقلب سلیم انگه که گفت پدر خویش را و قوم خویش را چیست اینچ می پرستید أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ای بدروغ خدایان دون خدایان می خواهید چیست اندیشه شما به پروردگار جهانیان یعنی چون بود انگه و برا بستید و دیگری پرستید بنگریست نگرستنی اندر ستارگان و گفت من بیمارم گروهی گفتند یعنی بیمار خواهید شد و گروهی گفتند بیمارم از دین زشت کار شما که از شما همی بینم و بحقیقت بود نه بیمار که پیغمبر صلعم گفت ابراهیم سه دروغ مر سه از بهر خویش گفت إِنِّي سَقِيمٌ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ و ساره را گفت هذه اختی

و نصه این از سش گفت فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ
فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ
ضَرْبًا بِالْيَمِينِ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ بس برگردیدند ازوی پشت
برمی کرده رفتند بعید خویش بس میل کرد نمی اندر نهانی بتان خدایان خویش گفت این گوید نمی
آن طعامها که ایشان نهاده بودند تا ایشان آنرا ببرکه بکنند جه بود ست شما را که سخن می نگوید بس
برایشان جسبید و زخم می کرد بدست راست و گروهی گفتند یمین اینجا بمعنی قسم است معنیش
آنست که آنرا می زد بدست راست تا همی ترکید بس آمدند سوی وی شتافتند ابراهیم ایشان را
گفت بر سبیل حجت قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
وَمَا تَعْمَلُونَ گفت ای شما می پرستید آنچه که شما می تراشید و خدای آفرید است شما
و آن چیزی را که شما می کنید و اندرین دلیلست بر درستی قول اهل سنت و جماعت که کردار خدای عز و جل
می آفریند و نیز دلیلست بر درستی قول اهل سنت و جماعت اندر اثبات کسب بندگان بس اندرین
آیت ردست بر قدریان و جبریان بنی که خدای عز و جل خلق اعمال اثبات کرد آنکه بیفکرد که آن
او راست و تصدیق اندر خبر مصطفی صلعم که گفت إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ كُلَّ صَانِعٍ وَصَنْعَتَهُ خدای
آفریدست هر عمل کننده را و کردار وی را اکنون اکرکسی از قدریان و ما یعملون یعنی و ما یعملون فیه
گوید یدین عین اصنام می خواهد این زیادتی بود که اندر کتاب خدای عز و جل افزوده باشند
نشوند الا بیرهان ظاهر که این اصنام اندر طریق نحو و لغت روا نباشد باتفاق نحویان
قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا

فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ گفتند بابدو بر بنیانی و اندر آن کنید وی را در دوزخ
خواستند با وی کیف کنند ما ایشان از مقهوران کردانیم اگر چنان بودی که بسبب آنکه مراد حال
بودی که بیان اول و لعب نکردی که می اندران خواب که دید انداشته کردی و آن دل مشغول کشتی
تا اگر نیز وی را تسلیم کردی و لعب نکردی که وی را بدان مدح بودی او بهانه کنندی این از بهان آن
کرد کسی داشته بود که آن بر هلاک نشود و اعتقاد بران داشت از بهر آن بود که استسلام
کرد بدین طریق ترا بدین امر که می گوید فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ تا بدانی که اسحق در ان ذبح وی را
بوده باشد نه سی که وی را حلیم خواند یعنی صبور که زبان خدای عز و جل و اگر اندر کتب مشکان
و از احوال ایشان تو را حکایت کرده ام اگر چنان بودی که طریق اسنادش درست بودی متصلی
چنانکه اندر وی شبهت نماند و لعب بوقی جمع کردن میان آن و این که تورا یاد کردم از کتاب خدای عز و جل
روا چنین آن بودی که آن حلم فرا اسحق دارد و با وی منسوب کرد اینجا که یاد کردم و از بهر دو چیز آن که هر چند
ذبح اسمعیل بود روا بود که شرف آن میجان که وی را بود برادر وی را نیز بود و آن بوی منسوب کرد
چنانکه گویی که وی را بوده است و نیز محتمل بود که بدان معنی بود که خدای عز و جل دانست آنصفت فی
که می تر میجان احتمال کند که براه هوا اینست طریق سبیل که یاد کردیم والله اعلم محمد اسحق بسیار گوید
که جز ابراهیم خواستی که زیارت کند هاجر را بر داشتندی وی را بر براق و بامداد از شام ساعد ی
وقت قیلوله بکه بودی و از بس نماز پیشین از مکه برفتی اندر شب را در شام بودی سبعند فلما بلغ
تا جون اسماعیل بزرگ شد وَبَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ابراهیم علیه السلام ایمنی داشت ازوی لو می داشت
از عبادت خدای عز و جل و تعظیم حرمات وی بخواب دید که وی را می ذبح کند

همی بستم گیم داوود بود شب و براجر دار بمانع خدای عز و جل بجوه بود و برا گفت ای پسر کین آنچه ترا فرموده
اند جز حاست که وی را ببندی گفت دست و پای من محکم در بند و جامها فراهم گیر تا خون من فرا جامه
تو نرسد که مادر من ببیند او آن اندوهگین شود و وی را بر سر رسته بر ذو من بکش بود و کارد تیز کن
تا بر من آسان تر بود که مرگ سخت است و اگر خواهی پیراهن من باز دیگا کرد بر تا وی را سلوتی بشد
ابراهیم علیه السلام گفت نِعْمَ الْعَوْنُ أَنْتَ يَا بُنَيَّ عَلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ نیکا یارا که تو ای پسر بر فرمان خدای عز و جل آنگه
فرا می افتاد بس از آن وی را ببست و بر او بوسه می داد و می گریستند تا آنگه که جامها ایشان ترگشت
آنگه کارد برگلوی نهاد کارد ببرید برو برا گفت ای پسر روی من بپوشی که مگر ترا رحمت
می آید سبق گوید خدای عز و جل صحیفه نحاس برگلوی وی نهاد تا کارد آنرا نبرد ابراهیم روی او بر
زمین نهاد و کارد از قفا او در راند تا او کارد را بشد جنان که می داند بر ... بدانی شده یا ابراهیم
قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اینک اینست ذبح تو فدا بر تو بکش این را ابراهیم نگرست جبریل را دید علیه السلام
می آمد و کبش با وی بیبی تکبیر کرد جبریل تکبیر کرد آن کبش تکبیر کرد و ابراهیم و اسماعیل تکبیر کردند
و ابراهیم منحر آمد و برا ذبح کرد ابن عباس گوید تا آن خدای که جان من بامر وی است که اندر اول
مسلمانی سرآن کبش با دو قرن آورده بود از میزاب آویخته خشک شده سلمی گوید آنگه چون ابراهیم
علیه السلام کبش را فرا گرفت از جبریل علیه السلام دست از پسر بداشت و برا بگشاد و بوسه بر وی
می داد و می گفت خدای عز و جل ترا این بلا پاسر چون نزدیک ساره شد و برا خبر داد وی جزع کرد گفت
با ابراهیم خواستی که پسر من ذبح کنی مرا آگاه نکردی و روا بودی ساره و برابر خواند از بهر آنکه پسر
ابراهیم بود و بر اشفقت فرزند نیفزود و اندر قصها آورده است که ابراهیم علیه السلام آنگه که هجرة شد

دعا کرد با خدای عز و جل و برا سری خواست از ساره گفت رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ جون آن فرشتگان
مهمان وی آمدند و برا بشارت دادند بغلامی حلیم ابراهیم علیه السلام گفت جز خدای عز و جل مر این
پسر وی را ذبح کنم جون این غلام بزرگ شد وَبَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ گفتند و فا کن عهد را سبب آن
بود که او را بذبح بفرمودند که نذر کرده بود آنرا والله اعلم ابو یسر سی الله عنه روایت کند
از کعب احبار که ابراهیم را فرمودند بذبح پسر خویش شیطان گفت اگر امروز ابراهیم را
وسوسه نکنم هرگز نکنم خویشتن را بصورت مردی ساختن و آمد تا آن کامل ذر غلام و آنگه وی را دانی که
ابراهیم کجاست و پسر تو کجا بود گفت شد که هیمه آرد ما را این شعب گفت کلوی که بر دست
وی را ایلا که او را ذبح کند که می گوید خدای مرا چنین فرموده است که اگر خدای فرموده است
نیکو کرد که طاعت خدای داشت و ما تسلیم کردیم وی را شیطان از وی نومید گشت و آمد تا
بسر رسید وی می رفت براثر پدر گفت ای پسر دانی که پدر تو را کجا می برد گفت هیزم گفت
بخدای که ترا می برد تا ذبح کند گفت جرا گفت می گوید مرا خدای فرموده است پسر گفت
فرمان خدای باید بود جز ازوی نومید شد آمد نزدیک ابراهیم در حال او را دانست و او را
دور کرد گفت ای دشمن خدای بجدای کردن فرمان تمام حق را و فرمان خدای خلاف نکنم شیطان
خشم باز گردید مراد نایافته و روایت کند ابو الفضل از ابن عباس که جز ابراهیم علیه السلام
وعده بکشتی پسر شیطان او را بدید اندر میان مشعر و بیش می رفت ابراهیم از پیش می بشد تا آنگه
که بجمرة العقبة رسید شیطان وی را بازدید ابراهیم علیه السلام هفت سنگ او را اندر انداخت شیطان
بشد نزدیک جمرة الوسطی باز بدید آمد ابراهیم هفت سنگ دیگر او را انداخت بشد اینست قصه ذبح که یاد کردیم

وندای بابراهیم فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ
قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا
لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ چون انقیاد کردند
و روی بر زمین نهادند و ما ندا دادیم ویرا که یا ابراهیم تو تصدیق کردی خواب خویش ما همی اینچنین
جزا نیکوکاران اینست این محنتی ظاهر و ویرا فدی کردیم ذبحی عظیم یعنی کبشی بزرگ سعید بن جبیر
گوید از ابن عباس که این کبش آن بود که برادرم قربان کرده بود از بهشت بود که ویرا عظیم خواند سعید گفت
که سزاوار بود که ازرا عظیم خواند که آن نه از نسلی بود خدای عز و جل آنرا نو آفریده بود بامر تکوین
و گفته اند حسن آن فدا و بدن عظیم بود ویرا عظیم خواند و درست آنست که آن کبشی بود از جنس کبش
و بیشتر عراق برین اند عبید بن عمیر از حسن بصری روایت کند که آن بزی کوهی بود از کوه ثبیر
فرو آوردند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ
إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ و ثنای نیکو اندران کسانی که از پس وی بودند سلام باد بر ابراهیم همچنان
جزا دهیم نیکوکاران را که وی از بندگان ما بود مومن وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ
نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمِنْ
ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ و بشارت
دادیم ویرا باسحق پیغمبری از شایستگان ابن عباس گوید دو بار بشارت دادند ویرا باسحق یکبار
بولادت یکبار بنبوة و برکه کردیم بروی از بنی اسرائیل و بر اسحق از صلب وی پیغمبران بودند و از ذریت

ایشان

ایشان کی بود مومن و کی بود کافر ظاهر وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ
وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُمْ
فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ و خود منت نهادیم بر موسی و هرون و برهانیدیم ایشانرا
و قوم ایشان از اندوه بزرگ و نصرت کردیم ایشانرا تا بر غالب بودند بر قبطیان
وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى
وَهَارُونَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و دادیم ایشانرا کتابی
ظاهر و راه نمودیم ایشانرا بدان راه مستقیم و بگذاشتیم بر ایشان یاد کرد نیکو اندران کسانی که
از پس ایشان باشند سلام باد بر موسی و هرون ما چنان جزا دهیم محسنانرا و ایشان از
بندگان ما اند مومنان و خود الیاس بود از رسولان ابن مسعود گوید که الیاس ادریس است
و اسرائیل یعقوب علیه السلام بعضی گویند دیگر گویند وی پیغمبری دیگر بود از پیغمبران بنی اسرائیل ابن عباس
گوید پسر عم یسع بود الیاس بن یاسین بن العیزار بن هرون بن عمران و اصحاب اخبار گویند چون
حزقیل النبی علیه السلام فرمان یافت و احداث بسیار شد اندر بنی اسرائیل و فساد ظاهر شد و عهد خدای
فراموش کردند و بت پرستیدند فرامش کردند خدای عز و جل الیاس را بفرستاد به پیغمبری و پیغامبران بنی
اسرائیل از پس موسی بدان آمدندی که عهد ایشان تازه کردندی و آنچه از توریة فراموش کرده بودندی یاد ایشان
دادندی و آن وقت که یوشع با بنی اسرائیل شده بودند اندر زمین شام و اندر میان ایشان ملوک ایشان بسیار بود

و از جمله آن بود که یوشع بن نون از پس موسی شام بگشاد و آنرا قسمت کرد میان بنی اسرائیل سبطی از ایشان بعلبک
فرستاد و نواحی آن فرا آورد و ایشان سبط الیاس بودند و الیاس از ایشان بود و ویرا به پیغمبری بایشان
فرستاد و ایشانرا ملکی بود نام وی اجب و قوم وی راه داشت و بت همی پرستیدند و بتی داشتند
که طول بیست ارش بود و ویرا چهار روی بود الیاس علیه السلام ایشانرا بعبادت خدای عز و جل همی خواند
هیچ قبول نکردندی و هیچکس بوی ایمان نیاورد مگر آن ملک که وی ایمان آورده بود و الیاس ویرا راه همی نمود
ملک را زنی بود نام وی ازبیل هرگاه که ملک غایب شدی ویرا خلیفه خویش کردی چون میان رعیتی و در
مجلس نشستی جز بهوای حکم کردی و این زن لعینه پیغمبران را بسیار کشتی و ویرا دبیری بود مومن و حلیم
و ایمان پنهان داشتی سیصد پیغمبر از دست وی رهانیده بود که خواست کشتن ایشانرا جز آنان که
ایشانرا کشته بود که خدای عز و جل ایشان را نه دنیی بود فاحشه که از وی ناپارساتر نبودی و آن زن هفت
ملک شوهر کرده بود و همه را بکشته بمکر و تزویر و ضلال و زهر آورده بود از خود نیز زادن بود و اندر
همسایگی آن ملک مردی بود از بنی اسرائیل پارسا و ویرا بوستانی بود از آن معاش کردی و آن باغ
نزدیک کوشک همان ملک بودی و ملک چون بر بام کوشک شدی نظر بدان باغ کردی و همان زن سحر ملک
با صاحب باغ نیکویی همی کردی و ویرا هیچ نرنجانیدی و از بلیت حیلت همی کردی که مگر بحیله از وی
آن باغ بستاند که آن بحالت تعجب کرده از نیکویی همان باغ و کشیدی این باغ از آن خداوند
و نیز وقتی زن حاجت ناآورد اندک گفت و آن باغ بستاند ملک او را سر هند ولی
زن حیله ساخت و گواهان حیله انگیخت که او بر ملک دشنام داده و عادت آن زمان چنان بودی که هر که ملک را دشنام
داد کشته شدی جز گواهی دادند برو مرد پارسا را بکشتند و آن بستان بستد بعضی خدای عز و جل ایشان را

خشم گرفت از بهر آن چون ملک باز آمد ویرا خبر داد گفت نه نیکو کردی و ترسم که پس ازین خدای عز و جل ما را
از آن مستغنی کرده بود ما از آن بوستان بی نیاز بودیم و آن مرد اندر همسایگی ما همی زیستی و ویرا ما حق همسایگی
بود گفت از بهر آن کردم که حکم او بر وی براندم گفت بد کردی حق همسایگی نگه نداشتی و ویرا حق محبت
نگه داشتی اکنون گفتیم تا بایع صد چند از خدای عز و جل الیاس را فرستاد تا ویرا خبر دهد که خدای عز و جل خشم گرفت ایشان
را که الوهیت نگاه داشته ایشانرا آنگه این بوستان وی باز دهند بر شاه تر باشد هلاک گردد خون ایشان اینجا بریزند و
جیفه ایشان بیندازند الیاس ملک را خبر داد ملک را از آن خشم گرفت و گفت یا الیاس انی لا اری ما تدعو الیه الا باطلا
نیست الا باطل و اکل فلان و فلان بسیار از ملوک یاد کرد که ایشان بت پرست بودند مملکت همی
ورزیدند و نعمت همی کردند این کار که تو همی گویی اندر کار ایشان هیچ نقصان نیاورد و ما خویشتن را بر ایشان هیچ
فضلی نمی بینیم و خواست تا الیاس را بکشد و عذاب کند چون الیاس آن دانست بگریخت و بکوه شد
و مگر با عبادت بماند الیاس هفت سال در غاری رفت و بعبادت مشغول گردید و میوه درخت
از نبات کردی و ایشان او را همی جستند جاسوسان ننگردد و خدای عز و جل او را نگاه همی داشت
چون هفت سال تمام شد خدای عز و جل ویرا دستوری داد که بیرون شود پس چون ملک بیمار شد غمگین با جمال
بیمار شد هنگام ایشان می نپندارند گفت نیکی کن صنع شد دعا کرد و ایشان چهار صد تن خادمان اصنام
کردند و یکی صنم مرصع بجواهر بود میان او جوف شیطان در میان آن شد و سخن گفتی و ایشانرا ضلال همی کرد
کردی چون بیماری آن پسر سخت شد ملک ایشانرا فرمود که شفاعت کنید و پسرم را شفا دهید
ایشان دعا همی کردند اجابت نمی یافتند خدای تعالی شیطان را منع کرد و در درون بت نمی توانست رفتن
هر آنچه خواهش کردند خاموش بود جز جاری بر ایشان گشاد کنندای ملک در نواحی شام خدایانی هستند

محبتی بود که تو صحبت با ایشان وزنست ما شفاعت کنی تا ایشان بجز این شفاعت کنند که با ما هم تو خشمگین است
والا بر تو شناد اذی ملک گفت چرا بر خشم که صد لیست و من طاعت او بموی همی دادم کنند از بهر آنک
تو الیاس را ملکی و وی که ملی کتمی بوسی کاو بود گفت الیاس چون کنم نی بایم او را و من بدین پس
شعر الام اگر بر جواشناد هنده من مطلبا بو دانم وا مراد هیم و بکشم و خدای خویش را دفیی بوصانم
و برا حشنود کنم انگه مان چهار صد بیغمبر کشت حق را عاشق وستد مان بتان دیگر تمام بودم ما شنا
عت مرا این صنم کن تا بسو بر اشناد هند بر فتند جنس دراماکن کوه رسیدند که الیاس انجا بود
خدای عز وجل وحی کرده بالیاس که ازان کوه فروشو و ایشان را فرو آن و با ایشان سخن کوی و مترس که من شر
ایشان از تو باز دادم و بیم اندر دل ایشان افکنم وی فرو آمد و گفت خدای عز وجل مرا فرستاده است
بشما و مان کسانه که ورا او شما اند بشنوید رسالت خدای عز وجل و بقین کار وسانید و باز گردید و باز دل
می شوید و بگویید با اجب تو ظالمی که من آن خدایم که جز از من خدای نیست نبود مگر انچ من خواهم و کنم
باز کردم بنام خویش که من تراجنم آدم اندر باب این پس و برا بعیرانم زود باید که جز از من
هیچکس هیچ چیز نتواند کرد چون این بشنودند دلها ایشان پر از بیم شد و باز گشتند و او را خبر
دادند که الیاس مردی حنی حسنی بجیف دراز حیی وی و پوست ازوی شده عبایی پوشیده اکفته
و خلیلی بسوی سینه زده فرو آمد از کوه و ما را باز داشت و بیم و هیبت او اندر دلها ما افتید وزبا
نها ما از کار رفتند هیچ کس بدرشت نداشتیم که با وی سخن کوییم و با وی جوابی دهیم و باز کردیم و باز دل
تو آمدیم و بگفتند انچ و برا گفته بود ملک گفت با وی زنها بود مارا اندرو نکلند هیچ نبود جرا ورا نکیرید
و نزدیک من نیاوردید گفتند نگفتیم نورا که نتوانستیم بس ملک گفت او را نتواند اورد مگر عطا و حیلت
بس

لیس آمی بزمین و ایوب را در چیزی کاه دید از زمین بر آمد انجا که وی همی بران جای نهاده بود باذی
دیدند بیرون آمد تبشی در تن وی افتید پوست وی بپوشید و جزها از وی بر آمد بزرگ هر یکی چند منقار
بند و خارش از آن افتادن آن که خویش را از و نتوانستی داشت و خویشتن را همی خارید تا آنکه که ناخنها
از آن بلا بی همی بالید و بنکل تا آنکه که بوستیف وی بوی گرفت مردمان وی و برا از دیه بیرون کردند
بیرون شهر و برا انجا نهادند و جمله خلق از وی برا رهیدند مگر زنش دختر افرایم بن یوسف بن یعقوب
وجینی بوی همی میرد او اسید تن که اصحاب وی بوقند بوی وبینو و صاحبه وی را تهمت کردند
عظیم دیدند از وی و کردند و گفتند وی همی بکذاشت جز آن بلا بوی دراز شد آمدند نزدیک وی و ویرا
انسد نوبة کن ازان گناهی کو این عقوبت آنست در نایی با ایشان بود از آنک بوی ایمان آورده بودند
شما بیران این را ازو اعلیتر اند سخن گفتن و گفتن سخنی گویم نیکو و صواب ترازان که شما صفت
این مرد که ویرا تهمت می کنید یعنی ایوب پیغمبر خدای است جل جلاله و اخنیار خدای عز وجل
ل و هی تعبیر شما را خطا افتد که خدای عز وجل بر وی خشم کرده است یا قربت وی بازمانده معاذ الله
بل بلا بر وی کماشته است و شما دانید که معمول خدای تعالی انبیا و اصفیا و شهدا و مومنان را بلاها
ایشان نه از بهر آن شر که بر ایشان خشم گرفته باشد یا خواهد که ایشان را خوار کرداند و لکن کرامتی
و رفعتی باشد اندر ثواب و درجات ایشان و اگر ایوب را این منزلت نبودی نزدیک خدای عز وجل
نبودی و اگر ویرا با شما هیچ سبب نبودی مگر آنک ویرا با شما صحبت دراز بوده است واجب نکردی
او را ملامت کنید اندر وقت بلا و برا تعبیر از بهر مصیبتی که ویرا افتاد ملامت و واجب چنان کند
ی اندوهگین باشید و بر وی رحمت کنید و دعا کنید تا وی کرند باوی ندیدند و وی را استغفار کنید

عز وجل خواهید و بران وجهی که توانید تعهد کنید و ازین نوع بسیار سخن گفت و بند داد
گفت بشناسید خدای عز وجل اندر دل آنکه خواهد از خرد و بزرگ بر حمت خویش حرا
که ثابت شود حلم می برزقان می بشناسند و حکمت نه از پیری بود و از تجربت بسیار
خدای عز وجل بود و چون خدای عز وجل بنده اندر کودکی حکمت دهد منزلت وی نزدیک حلیمان
که ایشان را بود کرامت بر وی همی بتابد انکه ایوب علیه السلام گفت با یاران سه گانه
نزدیک من خشم نی الکی آن اسبی بود اکر شما اکرم مادیا خویش صدقه کنید از قبل
راضی شود نه ام که اندران حون باشید ای شما بیچند دیدی که خدای عز وجل شما را عافیت داد
نیکو کاری شما است و اگر بنگرید میان خویش و خدای عز وجل و داد بعید ان حوض
گناهان یابید که آن خدای عز وجل از او بر شما پوشیده است بلباس عافیت که اندر شما
و هر اندر ایام گذشته خان بودم که مرا نیت و جاه خویش فرامی کرد تنی و سخن من بیا
من بشناختید ی وانصاف خویش از خویش با غنی الکون چنان شدم که مرا هیچ
و مرا با شما هیچ سخن نیست امروز کنار شما بر من صعب تر است ازین مصیبت الله
و روی بخدای خویش آورد و گفت یا رب چه چیز را آفریدم که اشکل بدانستمی آن گناهی که مرا
بدان کرم خویش را از من صرف کرده یا رب اگر تو مرا بمیرانی و به بیزم رسانی آن م
تر بودی ای بار خدای من بنده غریبم و ذلیل سرایی بودم ماوای مسکین بودم بتیم را و
بیوه را قیمی بودم ای بار خدای اگر نیکو کاری منت تو راست و اگر عقوبت کنی که راین

شود و ذکر بنده معلول بود بعلتها کوناکون و ذکر خدای تعالی بنده را و زبان بکسانید بذکر حق و ذکر بنده محاوس
بود و ذکر بنده را با مخلوق فناده ابو دردا گوید باذ کرد خدای تعالی بزرگتر و فاضلتر از همه عبادتها بود
و از همه جهادها جز اوفی بنده این مسعود روایت کند از پیغامبر صلعم که وی گفت اندر معنی و لذکر الله اکبر که ذکر
خدای عز وجل بر همه حالی نیکوتر و فاضلتر و ذکر آن بود که ویرا یاد کنی بنزدیک آن چیزی که حرام بکرده است
و بگذاری و یاد کنی بنزدیک آن چیزی که حلال بکرده است و فرا ابوی و ابو دردا گفت ای خبر دهم شما را
به بهترین کارها شما و دوستترین آن نزدیک ملک شما و بزرگترین آن اندر درجات شما و آنک بهترست شما
از آنک بهتر بیم صدقه کردن ایشان همی دهند و ایشان کردن شما همی زنند و از آن که سیم و زر همی دهید
گفتند آن چیست گفت ذکر خدای عز وجل قال الله تعالى و لذکر الله اکبر سلمان را گفتند ای العمل افضل گفت
و لذکر الله اکبر خدای تعالی ما سلر سنته هیچ از ذکر او فاضلتر باشد معاذ بن جبل رضی الله گوید پیغمبر صلعم بوسیلم
که کدام کار بهتر نزدیک خدای عز وجل دوست گفت آنک بمیری و زبان تو تر بود یاد خدای و ابو هریره همی گوید
روایت کند که پیغمبر صلعم گفت الدنیا ملعون و ما فیها ملعون الا ذکر الله او عالم او متعلم ملعون نیست انچ در دنیا
است مگر یاد کرد خدای عز وجل و با عالمی و با متعلمی و ذکر برای آن فاضلتر چیزها بود که ثواب ذکر ما ذکر است
قال الله تعالى فاذکرونی اذکرکم و ابو هریره گوید که پیغمبر صلعم گفت که خدای عز وجل گفت انا عند ظن عبدی و انا معه
حین یذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملا ذکرته فی ملا خیر منه فان اقترب
الی شبرا اقتربت الیه ذراعا و ان اقترب الی ذراعا اقتربت الیه باعا و من اتانی یمشی اتیته هرولة
یعنی من نزدیک ظن بنده خویش ام بمن یعنی اعتقاد وی با وی ام انکه که مرا یاد کند اگر مرا یاد کند بخودی خود
من ویرا یاد کنم بخودی خویش و اگر مرا یاد کند اندر جماعتی من ویرا یاد کنم اندر جماعتی بهتر از ایشان و اگر کسی

مرد یکی چونین مقداری عمر و را ثواب دهیم با ضعاف آن اگر همی عز اند اندر طاعت من چون سی عزایم اندر ثواب همی
و هرکه اقبال کند بر وفق من ثواب دهیم بیشتر از آن کردار همی چنانکه بو سعید گفت بیشتر باشند از وقتی همی سزی
توبه انبوه ملائکه گفت ذکر خدای تعالی اندر نماز بزرگوارتر از نماز و ذکر خدای تعالی اندر نماز که تو اندر این بزرگتر
از آن چیزی که نماز ترا از آن باز داشته است از فحشا و کره می کنند ذکر خدای تعالی بزرگوارتر از آنکه مال
چیزی از معصیتها بماند و ابن عباس گوید اندر این آیت که مرا ای عز و جل همه چیزی و بعضی مکر [illegible]
حرش تا ذان را حق نهال مکر ذکر که اندر آن هیچ حد نهال بلکه گفته است اذکروا الله ذکرا کثیرا یا ذکید
خدا را یاد کردن بسیار و سبحکی را معذور نداشت اندر آن مگر کسی مغلوب باشد به عقل و حتی که خدای عز و جل
می گفت یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم یعنی اندر شب و روز اندر دشت و کوه و اندر حال غنا و فقر و اندر حال
سفر و علانیت و اندر بیماری و صحت بو سعید خدری گوید گفتم یا رسول الله کدام است از بندگان که درجه
وی را فزون تر نزدیک خدای عز و جل گفت آنکه یاد کند خدا را عز و جل بسیاری گفتم یا رسول الله و آن
غازی نیز که اندر سبیل خدای جهاد کند گفت آری اگر غازی شمشیر همی زند با کافران و مشرکان تا آنکه شمشیر
همی شکند و جامه از خون آلوده گردد ذاکر خدای عز و جل از آن فاضلتر و بزرگتر باشد ابن عباس رضی الله عنه
که پیغمبر صلعم گفت هر که عاجز آید از شما از رنج کشیدن و شب را احیا کردن و بخل کند به مال و نتواند کرد
و بد دل بوده و جهاد نتواند کرد بسیار کار یاد کرد خدای عز و جل که وی را از آن بهتر ابو سعید خدری گفت
مردی آمد نزدیک پیغمبر صلعم و بر آن گفت مرا وصیتی کن رسول گفت بر تو باد که پرهیزکاری کنی که آن است
اصل چیزها و بر تو باد که جهاد کنی در سبیل خدای عز و جل که آن است رهبانیت مسلمانان و بر تو باد یاد کرد خدای
عز و جل و خواندن کتاب وی خالد بن ابی عمران روایت کند از پیغمبر صلعم که می گفت هر که طاعت کند خدا را

بس خانه تن از قوم خویش برخاستند و گفت نزدیک وی شوید و برا گوید ما بتو ایمان آورده ایم و ملک ما
ایمان بتو آورده است و همه قوم بتو مستولی اند و تو امیری بر تن حق و جمله بنی اسرائیل ترا سلام همی کنند
و همی گویند رسالت تو بما رسید باید که با میان ما آیی تا اندر میان ما حکم کنی و ترا نشانی که از میان
ناپدید شدی و ما را ضایع گذاشتی چون بر شما اعتماد کند بی یا نزدیک من آرید ایشان و فسیعو اندر کوه
بر آمدند گشتند و بانگ همی کردند یا نبی الله خویشتن را بما نمای که ما بتو ایمان آورده ایم و ملک ما و جماعت ما
و تو امیری بر تن خود و جمله بنی اسرائیل ترا سلام همی رسانند و همی گویند باز آی و ما را راه نمای و ما را ضایع مگذار
چون الیاس آن بشنید از خدای عز و جل بترسید که فرامش ایشان نباید جز خواست که فرامش ایشان
الله گفت الهی برای بتر ایشان مطلع گردان اگر ایشان راست می گویند مرا دستوری ده تا نزدیک ایشان
روم و اگر دروغ می گویند آتش اندر ایشان افکن هنوز این سخن تمام نکرده بود که آتش اندر ایشان افتاد
و همه بسوختند خبر ایشان بملک رسید قومی دیگر ساخته از ایشان قوی و بنگرید تا بشنید ما بو سمان و گفتند یا
نبی الله نعوذ بالله از خشم خدای تو ما چنان نیستیم که پیش از ما بودند که نفاق همی ورزیدند چون
الیاس آن بشنید ایشان دعا کرد و ایشان نیز همه بسوختند برملک و آن عرض در جمعیت سخت گشتاد
بود چون ملک این شنید دیگر باره خواست که بطلب الیاس رود اما بیماری بر وی برا باز می داشت
شخصی بود که با الیاس ایمان آورده بود او را طلب کرد و گفت برو و الیاس را بیاور و جماعتی نیز با وی
برخاستند و گفتند چون شما نزدیک او روید شما و برا بگویید محکم کنید اگر فرمان نبرد این کاتب نیز سازی بنهد
و اگر خواهید که با وی بمانید او را رنجه مدارید و این کاتب را گفت که مومن بود و امته او بود که اگر او را ساور
توبت کنیم و ایمان آوردیم که حذر بلا بما همی آید و چون خبر ملک برسید بطلب الیاس و ایمان ما تمام شد با الیاس نعم نباید

و ما را امر و نهی کند و ما را خبر دهد از خبر و شر و قوم خویش را و نعوذ تا بیت را بر کرفتند کاتب مومن با آن جماعت
بکوه رفتند چون الیاس النبی آواز او شنید آگاه شد بود بیدار همی خدای تعالی وحی کرد که برو
از بهر این را در و عهد با وی تازه کن وی بر فرق این و بر وی سلام کرد و دست او را فرو داد و براکنند چه جز
او گفت مرا این مردمان سنند آنکه قصه بگفت و باخر گفت ترسم اگر من باز شوم و تو با من نباشی مرا بکشند
اکنون تو هر چه خواهی آن کنم اگر خواهی با تو همی باشم و اگر خواهی با وی جهاد کنیم و اگر خواهی مرا بر سولی باز
فرست تا من رسالت تو بگزارم و اگر خواهی دعایی کن تا خدای عز و جل ما را از دست ایشان خلاص دهد
خدای عز و جل وحی فرستاد که هر چه می بود حکایت کنعه مکرست و اگر تو بار ایشان روی و او ترا بکشد
تو با وی برو و باک مدار که من اجنب را از شما باز دارم و زود باز گرد الیاس با ایشان برفت خدای عز و جل
بیماری آن بر زیادت کرد همی ناسانی بتهر رسید بر ایشان بیفغان منزل شد بر الیاس بار کردند
و بازجایی خود شد چون بر داشتند اندوه شان کمتر شد کاتب را گفت الیاس که گفت
ملک برفت مرا از وی مشغول کرد و چنان سه اشتم که تو او را محکم کرده باشی ملک هیچ نکنی از اندوه
بر الیاس چنان گردید دلتنگ شد و از وی شهر رفت از کوه فرود آمد و نزدیک زنی از بنی
اسرائیل شد مادر یونس بن متی آن یونس شیرخواره آن زن با وی نکوئی می کرد تا دل تنگ حال شد
خواست که باکوه شود بازجای خود مادر یونس را از وی همی خفت بسیاری برتابند که بر وی
یونس بمرد وی را از اندوه آن مصیبت از خانه بیرون دا اندر کوهها همی گردید بطلب الیاس چندان بجست
که او را باز یافت و برا خبر داد بمصیبت خویش و گفت مرا بعث کن و دعا کن تا خدای سبحانه و تعالی
بر او زنده کند و من وی را دفن نکرده ام و برا اندر میان جامه پیچیده ام و جایی پنهان کرده الیاس گفت

مرا بس مزو ده اند ذن زاریها بسیار کرد تا الیاس شفقت بر وی برده و ترحم کرد گفت چند معنی است تا یونس بمرده است
گفت هفت روز الیاس برخاست با وی هفت روز دیگر تا برای بیا بیفا یونس را دید و ده جهارده روز گذشته
دست برو همی بشت و دو نماز ابتدا و دعا کرد خدای عز و جل دعای وی اجابت فرمود یونس زنده گشت و نشست
الیاس بازجای خود شد و چون عصیان قوم وی بسیار شد دل وی از ایشان تنگ شد و بلا بسیار همی کشید
خدای عز و جل بوی وحی فرستاد از پس هفت سال وی بی ترسان و رنجور اندر سختی بماند خدای عز و جل گفت
یا الیاس چیست این اندوه و جزع تو ای همی بر وحی ای تو بجست همی اندر زمین ای تو اختیار منی از خلق
از من خواه تا بدهم آنچه مراد تو است که براست و حمق واسع و فضلی عظیم گفت مرا میران و به بندان اندر رسانی
که سیر گشتم از بنی اسرائیل و ایشان از من سیر گشتند و من ایشان را بدا شم دشمن و ایشان مرا دشمن خدای عز و جل وحی
کرد و گفت یا الیاس عز امروز نه آن روزگاری است که قوام زمین بر تو و ایشان تو بود هر چند اندکی باشد
و لکن بخواه تا بدهم گفت ای بار خدای اگر بمیرانی تدارک من از بنی اسرائیل خواه گفت چه خواهی تا آن کنم گفت
هفت سال خواهم تا هیچ میغی از آسمان در ایشان مگر بدعوت من و یک قطره باران نیابند مگر بشفاعت من که
که ایشان را هیچ چیز خوار نکند که این بلا گفت ای الیاس من رحیم ام کبیرا ایشان ظالم اند اما سه سالی
چنان کنم که هیچ باران و میغ نیابند مگر بدعوت و شفاعت تو الیاس گفت آنکه من بجویم گفت چنین از مرغان
سحر [illegible] تا ترا طعام و شراب همی آید از جایی که فراخی بیشتر در پناه محکم گفت تا از وطالم
خدای عز و جل [illegible] از ایشان باز گرفت نا بناه و حیوان ایشان همه هلاک شدند و مردمان اندر سختی صعب
افتادند و [illegible] حال خود همی بود و هر روز روزی ایشان همی رسید ابن عباس گوید بنی اسرائیل سه سال اندر
قحط [illegible] [illegible] بیرون شدند و برا گفت نزد تو هیچ طعام هست گفت اندکی از دقیق گفت آن بیاید

آورد و سی دعا کرد خدای عز و جل آنرا برکت کرد و دست اندر آن کرد تا انبانی برآورد شد چون ایشان آن
دیدند که هر روز نان بود گفتند حال چیست گفت مردی بمن آمد و از چنین دعا کرد ایشان دانستند
که آن الیاس است اورا بازطلبیدند بگریخت شبی در سرای بیوه زنی از بنی اسرائیل در آمد و یرا پسری بود
نام وی یسع بن اخطوب و آن پسر رنجور بود و بیمار بود و بعلم الیاس چون آن دید دعا کرد یسع درست
شد و ایمان آورد با الیاس و برا ملازمت کردی و از الیاس جدا نشدی الیاس پیر شده بود و یسع جوان
بود پس خدای عز و جل وحی فرستاد به الیاس که تو خلق را بسیار هلاک کردی از آنکه ایشان عاصی گشته بودند
چون طیور و وحوش و سوام و درختان بقحط باران سبب دعا تو الیاس گفت دعا کنم تا موجب رهایی
کرا از عبادت اوثان باز گردند الیاس آمد نزدیک بنی اسرائیل گفت شما هلاک گشتید از جوع
و جمله بهایم و طیور و وحوش از شومی کارهای شما هلاک گردیدند اگر خواهید که رستگار شوید ترک اصنام
شوید و دعا کنید اگر شما را اجابت کند خدای که شما می کنید و الا بدانید که اصنام باطل اند و ازان
باز ایستید تا من دعا کنم و خدای عز و جل اجابت کند و شما را خلاص دهد گفتند انصاف دادی
شدند نزدیک بتان خویش دعا کردند اجابت نیافتند آمدند نزدیک الیاس و گفتند هلاک شدیم دعا
کن الیاس دعا کرد و یسع با وی باران خواسته میغی پدید آمد بمقدار سپری با ایشان ذوالنون
منتظر آن میغ و در حال آفاق پوشیده کرد و باران باریدن گرفت و قحط ایشان تمام شد و بلا از ایشان
دفع کردند مقصود کردند و باز شدند الیاس دعا کرد و یسع با وی گفت یا رب مرا از ایشان برهان
خدای عز و جل گفت فلان روز بفلان جایگاه رو و هرچه نزدیک تو آید برو نشین و صبر کن الیاس جانکه
و بر آنجا شد یسع با وی ناگاه اسبی می آمد آتشین در پیش وی ایستاد الیاس بر نشست و یسع ویرا
ندا کرد